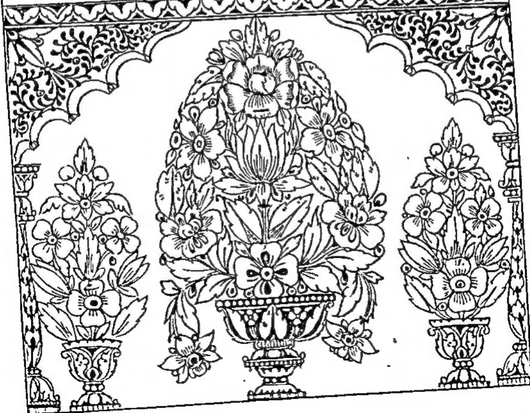
برگماشتند که نقطه هم برای تخته گرفرو نگذاشتند همچنین حضرت سمی مصلح سنگ ست که هر نقطه از جلی ستاره شوخ شنگ در این کارگران کاریگران مطبع کاردست لبسته بمزن اند و یکدست از دست بردی دل از دست ناظرین ربوده هر حرف و لفظ در صفحه بران ادا ست تو گوئی که در بزم مستان شیشه مینا سرگردگی کار بر قالب زدن از سر حباب بودن بر سر لا التنابر شادوا لا اتبار ست که سر حلقه و سر امد و سر جین این جماعت سرکردن روزگار ست مرد خلیق و چسپان اختلاط و خوش خوست و با سر گم کردگان سرکشی کردن شیوه او در همسران چو سر شیر بالائی دارد و نظر بر پاسداد مراتب آشنائی المختصر برای چندکتاب معشوقیت سراپا انداز غلط گفتم همه جا دو تمام اعجاز خوشا بختوری که این محبوب فوجا آمن را در آغوش آرد و شبا روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن بالخیر باد گفتن لبست و گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتن

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ۔ سبطرز خوب مفتاح التواریخ
بگو تسلیم سالش در مسیحی ۔ بلا محبوب مفتاح التواریخ
۱۲۹۶ء

خاتمة الطبع

منت خدایرا که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور** که صیت سمت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۹۶ هجری مطابق سیزدهم ماه نومبر ۱۸۷۹ء منطبع گردید



پهلوانان لشکر اعدا
بسکه از کشته پشته ها گردید
این بنای کشود ایران آست

همچو عصفور پیش چنگل باز
آسمان گشت بازمین همراز
کز لاهور گشته هست آغاز
کف برآورده گفت ملهم غیب

منهزم گشته پاتمال شدند
فتح انگریز شد نصیب ز غیب
بهر تاریخ سال چون اعظم
ملک پنجاب شد مسخر باز ۱۲۶۲

در ته پای فیل کوه انداز
دشمنان شکست شد انباز
سر فکرت بر دیب نیاز

تاریخ از مؤلف که ازان سال هجری استخراج مے یابد ❊ ۱۲۶۲

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح
سر چاشد بریده گفت تسخیر ۱۲۶۲

ایضاً از مؤلف ۱۲۶۲

چون کردار غضنفر تسخیر ملک لاهور
تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند بتحریک غیب
ایشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسف بحکومت و محافظت قلعه
ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که بر و محصل شده بودند در سنه یکهزار
و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز باغی شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران
افواج سرکار انگریز بر سر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب
آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی
وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه هزار کسان دیگر از قلعه
بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد
مولف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد سهرم و بیل زر و بیل پر شد
تاریخ ز ملهم لقب این فتح چو پرسیدم
چون بار دگر خواستم از پیر خرد تاریخ

منصوری و اقبال با انگریز میسر شد ۱۸۴۹
او باد دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۲۵
با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۱۲

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان
و اندر قید شد ملراج نادان
شکستم فرق یا دیوان ملراج

ز مهر گوهر تاریخ هجری
بدل گفتم مبارک فتح ملتان ۱۲۶۵

دل من شد بحر فکر غلطان ۱۲۶۵



تقریظ مفتاح التواریخ ریختهٔ کلک گوهر سلک شاعر بی عدیل و سهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سماعین طاعت ست و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان ست و تحمدت اصحاب
اخیار حسن ایقان آری بسته زبان چه گوید و پا شکسته چه پوید سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسند نمی نماید و بر شکسته بسته
کج نشستن طبع قبول نمیفر باید همان اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات کشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست
شکستن طرح بهم و در انجمن بست و کشاد کشاد دهم اما بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان با کمال زله ربای
خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن خار دیم گلستان معانی دست بیچ معرکهٔ قلم اسانی هیچمدان شو ولیع
بیان تسلیم متوطن سهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بد و معنی خواند و
در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند همصفیران انزید فرستاد و کاسه لیسان اصلا داد که بر درد دولت و اقبال اخیار
اقبال آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر یکتای درج نامداری سهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی
دریا حوصله نیسان عطا نخلبند بساتین مهر و ولا بیمثال جوان صاحب توان در جمک بار ستم دستان دوشادوش
و در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بهادران معرکهٔ عنایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه
و بی تصنع اغراق شمیم خلقش جان پرور الفس و آفاق تحمل بار ور گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت
مظهر فیض و اکرام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب دو سری اشفاق قدر افزای اهل هنر منزلت
پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اوده اخبار که قیصر سانی کارش و دستگیری
شعارش هر حرف آبدارش درج التاج سخن گستران و هر نکتهٔ قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران آزادوانه افگندن کسی
مستغنی تعریفش و از آرایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شبابش
زود از بود دستانبند و کام دل دریابند که گنج باد آورد چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان بر روی ایگان
خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصلهٔ بزرگ و اراده سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب
تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام **مفتاح التواریخ** نام که مشعر حالات شاهان روزگار و مخبر کمالات صلحا رو
ابرار و مبشر مقالات شاعران شعری وقار ست بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند طبع فرمودند
بلکه گلزاری که از بد گردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر سحر بنان گهر ریست
و هر خطاط بوضع خویش شور انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان
خوش قلم منشی محسن علی ساقی که از بادهٔ شعر و شاعری مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر
مولوی فدا علی عیش که بشیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نثره نثار و شعرش شعری شکار بقدر
اجازت دیگر اشغال مطبع بتصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کارپردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اهتمام طبع جو
سلیقه بر طبق عرض آوردند حیرانم نمیدانم که تعریف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بهر
توصیف مهتاب خان و کریم خان مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان درین کار چنان همت

پهلوانان لشکر اعدا	همچو عصفور پیش چنگل باز	منهزم گشته پایمال شدند	در ته پای فیل کوه انداز
بسکه از کشته پشته ها گردید	آسمان گشت با زمین همراز	فتح انگریز شد نصیب ز غیب	دشمنان را شکست شد انباز
این بنای کشور ایران است	کز لاهور کشته هست آغاز	بهر تاریخ سال چون اعظم	سر فکرت بزد بجیب نیاز
	کف برآورده گفت ملهم غیب	ملک پنجاب شد مسخر باز	

۱۲۶۲

تاریخ از مؤلف که از آن سال هجری استخراج می یابد

۱۲۶۲ چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح | سر جا سجده برید و گفت تسخیر

ایضاً از مؤلف

۱۲۶۲ چون کردار محمد صاحب تسخیر ملک لاهور | تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند و تبر الیشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسّی بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که برو محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز باغی شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران افواج سرکار انگریزی برسر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی وقتیکه لشکر انگریز لقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه هزار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد مؤلف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد بهرم و بی زر و بی پر شد	مغرور سر و اقبال با انگریز میسر شد
تاریخ ز ملهم غیب این فتح چو پرسیدم	او با دل من گفت که ملتان مسخر شد
چون بار دگر خواستم از پیر خرد تاریخ	با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان	و اندر قید شد ملراج نادان	ز بهر گوهر تاریخ هجری	دل من شد بحیر فکر غلطان
	شکستم فرق با دیوان ملراج	بدل گفتم مبارک فتح ملتان	

۱۲۶۵



هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیمانے که میان کمپنی انگریز و بزرگان او بوده
بود بکفلم حک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان
سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته
روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جاے سکونت دادند از همون سال ولایت سنده
بتصرف سرکار کمپنی آمد دفعتهً بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و شصت یک هجری مطابق سیزدهم
ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بر میر نصیر خان طاری شد و جان بحق تسلیم
نمود چون بعد اداے فرائض هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز
نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته و آن این است ؁

تاریخ

۱۲۶۱ چو میر نصیر خان یکایک | ده گفت و سفر سوی ارم کرد | افگنده قلم سر از الم سال | ده میر نصیر خان رقم کرد

بعد فوت جسد او را حسب وصیت بانواع روائح و عطریات مروج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی
روانه نمایند ؁

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود
پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی
رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود داشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امرے دست انداز گردد تا آنکه
بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه آتش پدر را گرفته و سوخته هنگام
معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از ثمکش مردمان و فیلان که در سوارے او بودند
صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد
چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتدهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده
دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته
بود باز آمده ویرا رانی چاند کنور زوجه کهرگ سنگ که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک
و مال گردیده بود متوسل گشته بر وسادهٔ ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه
ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود و راجه پرتاب کشته شد
بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از
چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال
خبر یافته و اندرون قلعه سردار اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندے از همراهیانش بکشت و مصر بیلی رام
را نیز بعد از چندے بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته بامور ملکی و مالی می پرداخت
تا آنکه بعد از یک سال و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

یعنی که سال فتح چو دست تقاضا و داشت — از لفظ غزنه نقطه دوم بیاد داد ۱۲۵۵

ایضا

واقف ز فتح غزنه ولا از زبان شیخ — از لفظ غزنه نقطه دوم جو بر کنی ۱۲۵۵

بعد فتح غزنے افواج انگریزے شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنے هوش باخته بود و تاب مقاومت در خود ندیده بے جنگ از انجا بدر رفت و لشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بیست ششم ماه جمادے الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را باز بر مسند آبائے او نشانیدند تاریخ فتح کابل را سوای این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی از ان استخراج می یابد

تاریخ از مؤلف

چو شد بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی — فراز تخت زرین شاه بعد از بیست سال بنشست ۱۲۵۵ — از قسم دهن بیست سال عیسوی جستم — شجاع الملک کابل را گرفت ۱۲۳۹ هند از خیب

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود و صلاح کار خود را اندران دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور مکناتن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزے بود آمده ملازمت نمود و چندے مقید مانده همراه یکے از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بیست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی دران بلده رسید همدران سال بتاریخ بیست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائے بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجرے بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بے کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمرے که مطابق هفدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجرے در لکهنؤ بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان زد سکه شاهی ز تائید اله — ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر شیر خان والی حیدر آباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والے سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه یکهزار و

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضے از افاغنه بعد رسانیدن مبلغے گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده و موسے سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه باحترام سے آوردند هر که از احوال او سے پرسید میگفتند که پیرزاده او چه است چون بجاسے معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید همان هیأت را بحال داشته تغیرے دران نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد ازان آشفتگی در حواس او بهم رسیده هوشے نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بمرد بعد او فرقه سکهه که پیروے مسالک او نمود موسے ریش و بروت و سر از ابتداے تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هر چند از فرقه مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بعبارت مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند اگر چه الحد فرق باشند حدوث این مسالک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گرو گو[بند]
است بعد گرو گوبند بند ابجاسے او نشست و اقتدار بسیار بهم رسانید چون کینه هاسے دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گرو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادیهاسے اهل اسلام هر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هر کرا مے یافت الغا میکرد و هر چند اطفال صغیر السنه باشند حتے زنهاے حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون کشیده میکشتند بهادرشاه با استماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سے هزار سوار او را در کوه گره محصور نمود و او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کره ثانیه محمد امین خان و داغر خان و رستم دل خان و غیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بندا اسے مذکور کتر مقابل افواج بادشاهے میگشت اکثر بطور چپاول و قطع الطریقے در اطراف و جوانب دویده یکجاسے نمے آسود و هر جا که قابوسے می یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصورے نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود که بهادرشاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاه زادگان باهمدیگر دید او بکسے بحال سکهان نپرداخت از ینجهت اقتدار بندا نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بندا با سلم خان صوبه دار لاهور شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ بندا برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت و بندا را نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر کشاده گشته آنچه نبایست بعمل می آورد و درین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه بندا برآمده در لشکر خود اقامت داشت وقت نماز مغرب با معدودے در خیمه علیحده نماز میکرد که سکھے از اتباع بندا مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه بخیمه در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید به عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر بندا مع سند صوبه دارے لاهور برا سے پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و داغر خان و دیگر فوج مغلیه و رساله و الاشاہے و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار بر سر بندا رفت چون فوج ولایتے همراه داشت تاختهاسے متواتر بندا اسے متمرد را مضمحل ساخت و بندا چندین

شت وبعد بست وپنج سال از دنیا درگذشت بعد او گرد ہرگوبند پسرش سی وہشت سال سجادہ نشینی
کرد وبعد او گرد ہر رای نبیرہ ہرگوبند کہ پسرش حضور پدر خود مردہ بود بجای جد خود نشست وہفتدہ
سال رہنمائی اتباع خود نمود بعد او گرد ہرکشن پسرش در خورد سالی بر وسادۂ پدر نشست وسہ سال زندگی
کرد بعد او تیغ بہادر پسر خورد گرد ہرگوبند بجای او نشست وگرد رام رای کہ برادر ہرکشن بود ہموارہ [...]
او میکوشید وتیغ بہادر یازدہ سال سجادہ نشینی نمودہ در قید امرای عالمگیر او فتادہ در سنہ ہزار
وہشتاد ویک ہجری مطابق سنہ ۱۴ عالمگیری حسب الحکم بادشاہ کشتہ شد واو سجادہ نشین ہشتم
نانک بود وپیروان بسیار بہم رسانیدہ صاحب اقتدار گشت وچندین ہزار کس ہمراہ او میگردیدند ومعاصر
او حافظ آدم نام فقیرے از فرقہ مریدان شیخ احمد سرہندی جماعہ کثیر بہم رسیدہ وپیرے خود بہم رسانید
ہر دو کس شیوہ اغنیا وجبر وتعدی اختیار نمودہ در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بہادر از ہندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرہا میگرفتند وقائع نگاران بادشاہی بعالمگیر بنگاشتند کہ دو فقیر
یکے ہندو ویکے مسلمان این شیوہ را برگزیدہ اند وچہ عجب کہ اگر اقتدار ایشان بیفزاید خروج ہم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاہور نوشت کہ ہر دو را گرفتہ حافظ آدم را از ممالک محروسہ بدر کردہ در
سواد افاغنہ آن طرف اٹک وپشاور سر دہند ونگذارند کہ باز این طرف عود تواند نمود وتیغ بہادر
را گرفتہ مقید ومحبوس دارند چنانچہ حسب الحکم بعمل آوردند وبعد چندے روز حکم دیگر دربارۂ تیغ بہادر رسید
کہ او را کشتہ جسدش را چند حصہ نمودہ اطراف شہر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما ہمراہیان
تیغ بہادر بطور فقرا میگردیدند وسلاح ویراق بستن در میان شان معمول نبود وگرو رام رای کہ رقیب
تیغ بہادر بود در سنہ یکہزار ونود وپنج ہجری فوت کردہ قبرش در میان دہرہ دون کہ در زیر کوہ
منصوری واقع است بتکلف تمام ساختہ اند وچون ہم درین مقام یک دہرہ ساختہ گرو رام رای است کہ
آنرا ہندوان سماد ومسلمانان قبر گویند ودون آن زمین را گویند کہ در میان دو کوہ واقع شود ازین سبب
این مقام را دہرہ دون میگویند زیرا کہ این شہر نیز در میان دو کوہ است گویند کہ گرو رام رای مقام
سماد خود را ابتدا بہ کیفیت اکثر ساختہ بود در میان برج میانہ آن قبری است کہ گرو رام رای دران مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نہادہ اند کہ گرو رام رای بران مے خوابید بر دروازہ این روضہ شرقی
سے وشش گز طول استادہ کردہ اند وپارچہ سرخ بران چسپانیدہ اند ہمہ زنان ومردان این نیزہ را [illegible]
وعرس او ہر سال در ماہ مارچ میکنند سمت شرقی روضہ او سنگے است کہ بران تاریخ وفات او نوشتہ
اند ومصرعہ تاریخ اینست چہ گفت کہ ہیہات گرو رام رای بعد ازان کہ عالمگیر رحلت نمود ونوبت سلطنت ۱۰۵۵
بہادر شاہ رسید وبقوتے در اواخر عہد عالمگیر گرو گوبند بجای پدر خود تیغ بہادر نشستہ منتشران
فرقہ خود را آہستہ آہستہ جمع نمودہ وسلاح واسپ ویراق بہم رسانیدہ وبر ہمراہیان خود قسمت کرد
واندک اندک دست وپاے خود دراز وشروع بتنگ وتاز نمود بموجب فرمان بادشاہ فوجداران حضور
تا ادیب او پرداختند آن مدبر خود گریختہ بباسنے رسید ودو پسر او اسیر پنجہ تقدیر گردیدہ شد

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بیست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بیست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبر آباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمرست و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است ✤

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه	ز دار فنا سوی ملک لقا در ان دم ز هاتف ندا این رسید	بسال دو و صد الف و پنجاه و سه ۱۲۵۳ بگو کرد بر شاه رحمت خدا	بذی قعده بیست و نهم زین سرا

۲۵۳ لوح منور و مرشد زاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سنگه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک بقالی بود از قوم کهتری و لیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه بآن مشحون است اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش آبای خود در گذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون ماخذ صحیح دارد و خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه بهمه شهرها و دیهات تکایا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و در ان سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر بر دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذلک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع شباهت تام به فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان اویند و یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و باوجود اولاد او هم رام داس نام داماد خود را بجای خود نشانده و هفت سال زندگی کرد بعد او گرو ارجن پسرش سجاده نشین

۱۲۵۲ شاهی که هست شاه محمد علیش نام گفتم حروف سال یکی زهست خدا پرست	شد شاد ملک او شده شاهان جمله ملک و شلم خواهی چو دو می طلب از تخت نشین تموام	چون در او ده نشست به تخت شهنشهی شاه دعا خیر و سنه جلوسی شنو	جستند سال هجرت میمون خاص و عام بادا سریر و تاج مبارک ترا مدام

ایضاً تعمیه

۱۲۵۲ شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است بر تخت سلطنت چو نشست آن شه زمن	نامش محمد علی ابو المظفر است ز چرخ چیز او شده و تاج افسر است	فیاض و عادل است و شجاع و سخا کرم پرسد اگر کسی ز تو تاریخ این جلوس	در زیر حکم او کی جمشید قیصر است بانی چند شکسته بگو ابو المظفر است

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال فرسی بر تخت دهلی بروز جمعه بیست هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بیست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا در گذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته ✤

تاریخ

۱۲۵۳

چون برفت از جهان شه اکبر	تعمیه آسمان زرود جگر	بابی شادی کسته احمد گفت	سال تاریخ او غم اکبر ۱۲۵۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجای او بر تخت نشست قبرش قریب پدرش نیز متصل محمد شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است ✤

ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بیست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بیست هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکه روپیه ماهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است بیت سکه اش این است ✤

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل اله	سراج دین ابو ظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده ✤

تاریخ جلوس

۱۲۵۳ از نشه دولت بهادر شاهی	شد سبز زمی طرب ایاغ دهلی تاریخ جلوس آن شه والا قدر	بنشست بتخت دولت بصد افزون ۱۲۵۳ آمد بلب خرد چراغ دهلی	سرسبز و فیض و داز و دماغ دهلی

و بادشاه یازده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از ذکیة النساء بیگم بنت مرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور بمرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا عبد الله پنجم مرزا اسد بهو و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویاش مرزا نجابهادر شاه و مرزا ابو النصر مشهور بمرزا بلاقی و مرزا محمد ... و مرزا خضر سلطان ✤

با سرور پای عقیدت گفت تاریخ جلوس	ملکہ ابلقیس ثانی مالک بر و بحر		

ایضاً تعمیہ

آن ملکہ کہ نام نامی اوست	وکٹوریہ اگلند رینہ	بر تخت نشست زانکہ او بود	شہزادہ را دختر دہینہ
شاہان جہان زنند تا روم	پیشش ہمہ خادم کمینہ	گردید عجب مطیع حکمش	استنبل و مکہ و مدینہ
زآسیب سپہر باد محفوظ	معمور ز دولتش خزینہ	مردود ز نفاق باد آنانکہ	وارند از و عناد و کینہ
	تاریخ بگو ز شوکت دل	وکٹوریہ اگلند رینہ	

ایضاً

۱۲۵۳ ۱۸۳۷

چو ملکہ انگلستان بتخت و تاج رسید	بر آمد از لی تاریخ این نعیم	ہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجرت	ہزار و ہشتصد و سی و ہفت سال مسیح

ذکر در وفات سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر شاہ اودہ

پسر شاہ غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافتہ بتاریخ سوم ماہ ربیع الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری موافق ہفتم ماہ جولائی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی بعد حکومت دہ سال در دار السلطنت لکھنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدولہ کہ عموی پیش بود ملقب بمعین الدین محمد علی گشتہ بر تخت نشست ×

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاہ

ابن نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس نواب نصیر الدولہ ملقب مشہور چون برادرزادہ او سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر شاہ اودہ فوت کرد پسرش مناجان بسبب اشتہار فطامی بجان انگریزی بسعی مادر خود رفتہ بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند بملاکت ہمراہ کسان مقید گشتہ بجانب چنار گدہ فرستادہ شد و محمد علی شاہ باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چہارم ماہ ربیع الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و سہ ہجری موافق ہشتم ماہ جولائی سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و ہفت عیسوی در لکھنؤ بر تخت نشست این بیت بر سکہ او مضروب شدہ کہ ازان تاریخ جلوس نیز بر می آید

سکہ

	بجود و کرم سکہ زد در جہان	محمد علی بادشاہ زمان	

سہ تاریخ ہا کہ مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفتہ بحضورش فرستادہ بود این است ×

تاریخ جلوس از مؤلف بتعمیہ

بادشاہ زمان معین الدین	آن محمد علی شہ اعظم	شرف خاندان برہانی	مالک تخت و تاج و جاہ و حشم
غازی دین نصیر دولت و ملک	معدل عدل و داد و بحر کرم	آنکہ در فضل آصف ثانی است	در شجاعت فزون تر از رستم
چون بمعمورۂ کشور فتح	بر سریر اودہ نشست چو جم	ہاتفی ناگہان ز و ایم ہیل	جست تاریخ این دم خرم
	سال اجلاس با حروف فتح	۱۲۵۳ خلد اللہ ملکہ گفتم	

ایضاً

پنج ماه و در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزاده
ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بر
بادشاه ساختند از دودمان او چهار بادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروایی ولایت مذکور رسیدند
نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی ببادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروا
نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بست و هفت عیسوی فوت کرد و بعد از و پسرش جارج دوم بادشاه شد و مدت
سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی
را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست و در ایام حکومت او
کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز
سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پسر مهین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری
سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی بر تخت نشست و ده سال و قریب پنج ماه بادشاهی کرده بعمر شصت
و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر
دومی اش ولیم دی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال
بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از بادشاهان انگلستان اول او ست که در هند سکه
چهره شاهی بنام او مسکوک گردیده و بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی
او دختری بنام وکتوریه هژده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار فرمود
او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند بنظم
آورده و یکی اینست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه آتش بگیرند یعنی عدد لفظ تقدر را
نیز گیرند سال عیسوی برآید ✤ ✤

تاریخ

ملکه بلقیس ثانی که چون خورشید ماه چو نگین خاتم ... وکتوریا سال تاریخ جلوسش نقد جست و دل	شد چو بر اورنگ شاهی بر ایران ... بخت و دولت ... شد ... و انجم سپاه عقل گفت ... زیر سایه ظل اله	هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او ملک مغرب تا بمشرق ... فرمان پذیر ... تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت دار الملک آن گیتی پناه بحر و بر ... تختگاه تاج و ... مهر و ماه سال عیسی می شود هجری اگر دوران ...

ایضاً بتعمیه که از ان سال عیسوی برآید

زینت سر شد از ملکه جهان	مسند گشت غلق ... امیر ... در زیر	تاج شاهی چو بر سر شود گردان زمان	تاریخ آشکاره شد از زینت سر ۱۲۵۳

ایضاً بتعمیه

شور یا ... بخت جهان ... خورد بر سر سیدم	گشت رونق فزای مسند زر هست سال جلوس او چقدر	یادگار از هند و انگلستان با سر ذوق گفت سال ...	زیر حکمش همیشه تازه و تر تاج شاهی نهاد ملکه بسر ۱۲۵۳

ایضاً بتعمیه

خود نوشته بایشان داده بود از سبب تمرد و شرارت توقیر نجابا ور سنگه بسرکار گرویده و چهار محال از سرکار جاگیر نجابا ور سنگه ضبط کرده فیروز پور
وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شده و پرگنه لوهارو که راجه نجابا ور سنگه از طرف خود به او عنایت نموده
سیما پرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد بخش خان بجاگیر شمس الدین
پسر کلانش مقرر شده بود و بعد قتل مستر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهارو که عنایت کرده
راجه نجابا ور سنگه بود در قبضه امین الدین خان و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند ۱۲۵۱
تاریخ وفاتش ازین عبارت بر می آید ⁂ حیف ز شمس الدین خان ⁂

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی است و از خلفای شیخ ضیاء الدین تاریخ هفتم محرم سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضاف شاهجهان آباد مدفون گردید
و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده ⁂

تاریخ

از سر یأس گفت اهل جهان | شاه آفاق رفت از دنیا ۱۲۵۱

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد از آن که
نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود و بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در آگره تا امروز
موجود است مدتی زنده بود و ملک سردهنه در جاگیر خود داشت عمرش هشتاد و هشت ساله بتاریخ بست و هفتم
ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و
پنجاه و یک هجری بود فوت کرد و در کلیسائی که خود در حین حیات در سردهنه تعمیر نموده بود مدفون گردید
ملک جاگیرش بقبضه کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لک روپیه قیمت آن
بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکی از دختر خوانده های بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد
و تاریخ وفات سمرو بیگم در مسودات اوراق چنین یافته ⁂

تاریخ

سمرو بیگم عفیفه نیک سرشت | جنت بگزید و کرد آنجا منزل ۱۲۵۱
آمد ز سما ندا بگوشم ناگاه | تاریخ وفات اوست داغی بر دل

ذکر جلوس کوین وکتوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قایم که هرگاه بادشاه آنجا را لاوارث فوت کند عنان
مملکت شخصی را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکی با بادشاه مرحوم داشته باشد برخود بادشاه میسازند
اگر بادشاه دختری گذاشته باشد آن دختر را بر تخت می نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه
پیش ازین در عرصه سه صد سال اخیرین چهار ملکه ها بدولت بادشاهی رسیده اند و ملکه وکتوریه پنجم است
و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین ان دختر جیمس ثانی لاولد بعد حکومت دوازده سال و

ایضاً

خضر راہ یقین و ہادی دین	پیر و شرع و عالم و عامل	گرد سوی رفیق اعلیٰ عزم	بست بر ناقہ اجل محمل
فرخ بنمود سوے اصل رجوع	قطرہ در بحر رفت از ساحل	ہست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینۂ دل

۱۲۴۹

۱۲۴۹

و این تاریخ سر و صدر اش خوش نقوش ساختہ اند

روضہ عالیہ مرزا کاظم علیت	آدمی نیست کہ ثانی او بود بیجا	بے ریا چو ابوذر بشقاوت سلمان	ہمچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
خود فرقان بیر و ورع احادیث بسر	زانکہ او بود با قلیم شریعت حاکم	بود در مشنت موجود وجود صانع	تنفکر سند برتا مل و اثم
بر وے حکما بود حکیم حاذق	علم او بود ز ہر عام صحیح و سالم	خشک شان بارشبانگاہ بتابان کرد	ہمچو ماہ رمضان بود ہمیشہ صائم
نفرت از جملہ لذات جہان فرسود	انچہ لازم نبود خود بگرفتہ لازم	گفت روح القدس ذکر نشین فوق لشر	بالٰہی بجہان بادبوسی کاظم

۱۲۴۹

مولانا شاہ ابو سعید

نسبتش بشیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاہ ابو سعید پسر صفی القدر ابن عزیز القدر ابن محمد عیسے ابن سیف الدین ابن خواجہ محمد معصوم ابن شیخ احمد سرہندی مولانا ابو سعید از خلفاے اعظم مولانا شاہ غلام علے بود و بعد وفات مرشد بجاے او بر مسند ارشاد نشستہ و بعد ازان بزیارت حرمین رفتہ و ہنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدہلے آوردہ در پہلوے مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یکہزار و یکصد و نود و شش ہجرے است و سنہ وفات یکہزار دو صد و پنجاہ ہجرے بروز عید و عبارت ❊ بنور اللہ مضجعہ ❊ تاریخ رحلت است و این قطعہ نیز از تاریخ انتقال او خبر میدہد ❊

تاریخ

امام و مرشد ما شاہ بو سعید سعید	بعید فطر چو شد واصل خدا بیقین	دل شکستہ و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتادہ زپا

۱۲۵۰

از حلق آویختہ شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنہ فیروزپور و لوہارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان کہ یکے از رفقاے نواب مذکور بود شبی از شبہا سر راہ مسٹر ولیم فریزر صاحب کمشنر دہلی را بزخم گولے طمانچہ ہلاک ساخت این واقعہ بتاریخ بست و دوم ماہ مارچ سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماہ ذی القعدہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ ہجرے بوقوع آمدہ بنابران بحکم انگریزان اول کریم خان را ازین جگہ گرفتہ بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ ہشتم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چہاردہم ماہ جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجرے بعد تحقیقات جرم نواب مذکور را نیز بیرون شہر دہلی بر دار کشیدند و پوشیدہ مباد کہ بر گاہ در سنہ یکہزار و ہشتصد و سہ عیسوی بمقام ... سواری از کیمپ بیرون صاحب ملازم مہاراجہ دولت راو سیندہیہ و افواج سرکار دولتمدار کمپنی انگریز جنگ واقع شد در آنجنگ راجہ بختاور سنگہ و کیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولت مدار نمودہ مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل صاحب افسر فوج سرکار ...

مطابق ہفتم ماہ مئی سنہ یکہزار و ہشتصد و سے و دو عیسوی فوت شد و دران بلدہ مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص +

تاریخ

ولا نواب ضیغم جنگ امروز	گذشت از دار فانی گہانگی	نوشتم سال تاریخ وفاتش	دوشنبه پنجم ذی الحجه ابواے ۱۲۴۷	۱۲۴۷

ایضاً از میر فرزند بزبان اردو

جب معتمد الدوله شاه عالم	دنیا سے گذر گیا وه شک حاتم	تاریخ کی فکر مین ارم کی دربر	رضوان نے کہا ہیا وزیر اعظم ۱۲۴۷	۱۲۴۷

شاه پیر کریم عطا

پیرزاده حضرت سلون است و پسر شاه پیر محمد پناه سلونے در سنه ہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری فوت شده تاریخ وفات او ازین قطعه دریافت گردد +

تاریخ

چون خور چرخ جنت برج آسمد	غرب ملک بقا پسندیده	گفت پیر فلک بلرزه تمام	قطب العالم زجای جنبیده ۱۲۴۸	۱۲۴۸

ایضاً بعینه بزبان اردو

ڈوبا جو وه نیر درخشان کریم	تاریک ہوا جہان چشم احباب	چلای لگا کہ حیف یه اہل افلاک	جنبید زجای حیف قطب الاقطاب ۱۲۶۱	۱۲۴۸

حکیم مہدی علی خان

نائب سلطان اوده بود چون در سنه یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری از عہده نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

افتاد حکیم از مراتب	تاریخ لطیف نو رقم کن	از جاه حکیم ہشت برگیر	سه مرتبه نصف نصف کم کن	۱۲۴۸

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنه یکہزار و دو صد و چہل و نه ہجری غره ماه ذی القعده رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ در باب وفات او گفته +

تاریخ

سید عالی نسب ناصر علے	عزم سیر گلشن جنت نمود	گفت ہاتف سال تاریخ وفات	حیف روز اول ذیقعده بود	۱۲۴۹

مرزا کاظم علی خان

در سنه یکہزار و دو صد و چہل و نه ہجری ازین جہان فانی بملک جاودانی سفر فرموده و مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشته +

تاریخ

آن سالک منزل حقیقت در ماتم آن گل سحر خیز	فرمود ازین جہان سفر حیف گوید ہمه بلبل سحر حیف تاریخ وفات گفت ناسخ	از داغ بجود میر یا بود مرزا کاظم علی محقق بود آه ابوذر دگر حیف	پیشانی نخیرت قمر حیف رو کرد بعالم دگر حیف	۱۲۴۹

مات سیزدهم

گرد مخفی ته نقاب زمین شرح این ماجرا همی گویم شده گلگفت ساز باغ نعیم چون ازو تاریخ فوراً لله	ساخت پنهان چشم ظاهربین چهره از آب دیده می‌شوییم گشت واصل بذات ملک قدیم از افزوش گرفت تا الله گو بمغفرت شارش باد	شده پوشیده صورت تجرید شه ملک است عرفان بادم واپسین خفی و جلی بکرامات شیخ دین پرور شامل قرب همکنارش باد	رفت از دهر معنی توحید عبدالرحمان صاحب القاب همه در رشن افزوش امر یافت از سال ارتحال خبر

۱۲۲۵

افزوش ارسے الی الله

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما از انجا که بعضی اوقات جهت طبع ازمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ‌ها که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سرزده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مراد راحت جان دوشنبه رفته ز ذی قعده و ز مه اپریل چو سال تولد بباغ فکر شدم	گر شده عطر از وهم باغ جان و روان گذشته شانزده از ماه اپریل جهان بهار بست دسته گل باغبان دوست دگر بنفشه و گل نسترن به بستر داد چو رفتم شنیدم من از باغبان چو خواهی کردانی سن هجری	گلی چه گفتم نی نی خجسته فرزندی نهادمش لقب نام جان ولیم بیل ز نرگس و گل نسرین گلاب و گل سوسن ایضاً شگفت سال عیسوی جان گل سوری و یاسمن نسترن بنفشه ای صد برگ و ریحان	گر ساختی که دل اچو شمع افروزان از انکه به نزول و نسبت او خوش زان سنبل گل لاله و سوسن و ریحان
پی سال میلاد در باغ فکر			بگیر و بدان سال هجری از ان

ایضاً

بجو سال میلاد خوش خصال + ز فرخنده فال مه بیج الجمال

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش نور بر خوردار دل
۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

...د بنیابت شاه اوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد ازان معزول شد
...اقامت اختیار نمود و در انجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری

میر فرخنده علی خان بهادر بتاریخ بیست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب تهور(؟) جاه مظفر الممالک میر فرخنده علی خان فتح جنگ بر مسند ایالت نشست ✤

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بود و چندی بعهده صدر الصدوری شاهجهان آباد سرفرازی داشت وفاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده و میرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه تخرجه در باب وفات او گفته ✤

تاریخ

ای دریغا قدوه ارباب فضل	کرد سوی جنت الماوی مقام	کار آگاهی بسر کار او فتاد	گشت دار الملک معنی بی نظام
چون ارادت از پی کسب شد(؟)	جست سال فوت آن عالی مقام	چهرهٔ هستی خراشیدم نخست	تا نیابی تخرجه گردد تمام
	گفتم اندر سایه لطف نبی	باز آراستگه فضل امام	

۱۲۴۴ اگر اعداد حروف سایه لطف نبی را با اعداد فضل امام یکجا نمایند و چهرهٔ هستی را که هیچ باشد از آن منها کنند تاریخ برآید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در لکهنو فوت شده در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند ✤

تاریخ

مطلع توحید و دیوان هدی	فانیاً فی الله حنیفاً مسلماً	خیر لقائیش نی تمنای دگر	بلکه مشتاق تماشایش لقا
قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین	کعبهٔ ارباب تدقیق و تقی	شبلی عصر و جنید روزگار	همی زین ناشب خیر الوری
عبد رحمن واصل ذات قدم	قطرهٔ عین بحر شد لا منتهی	سادس ذی القعده جمعه وقت عصر	زین سرای پر فنای بی بقا
لفظ الا الله جهراً ذاکراً	باقیاً بالله فانی عن سوی	جسم و روحش تحت ارض و فوق عرش	بی زوال و نقص و بی رنج و عنا
	شد ز دو دم وادی کل محو ذات	سال وصل آن رهنما مقتدی	

۱۲۴۵

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان	صورت فقر و معنی همه او	چون به ذی قعده جمعه اول	رفت سوی بهشت آن حق جو
بود رابط ز بهر تاریخش	سر فکرت نهاده بر زانو	گفت هاتف بغیر قلب ریا	مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

تاج تقوی و سر تجرید و ترک	آن دل ایمان و زهد بی ریا	مظهر حق بی شکی بی حرف از	مظهر اسرار علم کبریا
مقطع تاریخ قطب الواصلین	ساکنان مقصد صدق علی	در دل حافظ خوش الهام ساختند	الله الله بی چه و چون چرا

۱۲۴۵

ایضاً تعمیه

عبرتش خود ز غیر تافته رو	عین کل گشت هر طرف هر سو	گفت حافظ عیان هر سر مو	تعمیهٔ لا اله الا هو ✤

۱۲۴۵

از مولوی نور الله ساکن بریلی کلان ✤

تاریخ

ای دریغا که چرخ ظلم آیین	دشمن جان اهل علم الیقین	آفتاب سپهر وحدت را	گوهر نسخهٔ طریقت را ✤

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت | از جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت | وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
پیش دست جود الطافات آن نوشیروان | نام حاتم سطے شده در پرده خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید | در سنه عیسی لبابک تعمیه چون در لسفت
رخ بر آورده ز برقعه نوعروس بکر فکر | زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنی رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت بر آورده شود تاریخ عیسوی بر آید و صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجری ازان استخراج مے شود ❊

تاریخ

۱۲۴۳ تخت پر ہی جلوه فرما بادشاه گنج بخش | هین نشین شاه اودھ و فلک جاه باد | شور عشرت عیان امجس عند تاریخ | سبحان امرزا نصیرالدین حیدر باد ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری مذهب حضرت عیسی در آمده از دست پادری بولے صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطه محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ درباب عیسائی شدن او گفته ❊

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

ولد ابوطالب خان لندنی | آنکه ندیدم مثلش هیچ کس | یوسف باقر که شد اسم و نام | یاد خدا در دل او هر نفس
رهبر او گشت چنان روح قدس | مذهب عیسی به پذیرفت و بس | پادری بولیش چو داد اصطباغ | گشت دلش پاک ز حرص و هوس
۱۸۲۶ از پی سالش بکلیسا بی فکر | گشت چو جنبان دل من چون جرس | با سر ایمان زده هاتف رقم | باد برو بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

یوسف باقر چو روح القدس سینه سا که | مذهب عیسی گرفت و ترک دین خود گفت | پادری بولے به نام آب ابن روح قدس | داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
۱۸۴۷ چون شنید این مژده جام با هزاران خرمی | که تاریخ سال عیسوی او بجست | تا که ابن روح الامین از آسمان نازل شد | بخشش روح القدس باد بر او تاریخ گفت

نواب سکندر جاه حیدر آبادی

این نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدر آباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

۱۲۴۴ والا نواب صف جاه مغفور | ازین دار فنا شد راهی خلد برین | ندا آمد پی تاریخ از غیب | دکن تاریک شد ای وا اسکندر فیروز ۱۲۴۴

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب ناصر الدوله مخاطب گشت

ات سیزدهم

میر فرخنده علی خان بهادر بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب آصفجاه مظفر الممالک میر فرخنده علیخان فتح جنگ بر مسند امارت نشست ✤

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بوده چندی بعهده صدر الصدوری شاهجهان آباد سرفرازی داشت وفاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده و مرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه تخرجه درباب وفات او گفته ✤

تاریخ

ای دریغا قدوه ارباب فضل	گرد سوی جنت الماوا مقام	کار آگاهی هر کار او فتاد	گشت دار الملک معنی بی نظام
چون ارادت از پی کسب شرف	جست سال فوت آن عالی مقام	چهره هستی خراشیدم نخست	تا بنای تخرجه گردد تمام
	٢٥٦ گفتم اندر سایه لطف نبی	٩٩٢ باد آرامشگه فضل امام	

١٢٤٤ اگر اعداد حروف سایه لطف نبی را با اعداد فضل امام یکجا نمایند نمایند و چهره هستی را که پنج باشد ازان منها کنند تاریخ برآید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در لکهنؤ فوت شده در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند ✤

تاریخ

مطلع توحید و دیوان هدی	قانتاً لله حنیفاً مسلما	خبر لقائیش نی تمنای دگر	بلکه مشتاق تمنائیش لقا
قبله اصحاب تحقیق و یقین	کعبه ارباب تدقیق و تقی	شبلی عصر و جنید روزگار	محو زین نایب خیر الوری
١٢٤٥ عبد رحمن واصل ذات قدم	قطره عین بحر شد لا منتهی	سادس ذی القعده جمعه وقت عصر	زین سرای پر فنای بی لقا
لفظ الا الله جهراً ذاکراً	باقیا بالله فان عن سوی	جسم ور روحش تحت ارض و فوق عرش	بی زوال و نقص و بی رنج و عنا
	١٢٤٥ شد و دود بادی کل محو ذات	سال وصل آن رهنما مقتدی	

١٢٤٥

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان	صورت فقر و معنی همه او	چون به ذی قعده جمعه اول	رفت سوی بهشت آن حق جو
بود رابط زبهر تاریخش	سر فکرت نهاده بر زانو	گفت هاتف بغیر قلب ریا	١٢٥٥ مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

١٢٥٣

تاج تقوی و سر تجرید و ترک	آن دل ایمان و زهد بی ریا	مظهر حق بی شکی بی حرف از	مظهر اسرار علم کبریا
١٢٤٥ مقطعی تاریخ قطب الواصلین	ساکنان مقصد صدق علی	در دل حافظ خوش القا ساختند	الله الله بی چه و چون چرا

ایضاً بتعمیه

١٢ ٣ ٥

١٢٤٥ غیر تش خود ز غیر تافته رو	عین کل گشت هر طرف هر سو	گفت حافظ عیان هر سر مو	تعمیه لا اله الا هو ✤

از مولوی نور الله ساکن بریلی کلان ✤

تاریخ

ای دریغا که چرخ ظلم آیین	دشمن جان اهل علم یقین	آفتاب سپهر وحدت را	گوهر نسخه طریقت را ✤

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت	از جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت	وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
بیش دست جود انعامات آن نوشیروان	نام حاتم سطے شده در پردهٔ خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید	در سنه عیسی بسلک تعمیه چون در بسفت
رخ بر آورده ز برقعه نو عروس بکر فکر	زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنی رخ بر قعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت بر آورده شود تاریخ عیسوی برآید و صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجری ازان استخراج میشود ❊

تاریخ

۱۲۴۳ تخت پر یہی جلوہ فرما بادشاہ گنج بخش | ہین یمین پشت آدم او رفلک پیرا ہوا | شور عشرت ہے عیاں اس عہد میں تاریخ | سب ہوا مرزا نصیر الدین حیدر بادشاہ ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری بمذهب حضرت عیسی در آمده از دست پادری بوسی صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطهٔ محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته ❊

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

	ولد ابوطالب خان لندنی	آنکه ندیدم مثلش هیچ کس	یوسف باقر بودش اسم و نام	یاد خدا در دل او هر نفس
	رهبر او گشت چنان روح قدس	مذهب عیسی بپذیرفت و بس	پادری بوسی چو دادش اصطباغ	گشت دلش پاک ز حرص و هوس
۱۸۲۶	از پی سالش بکلیسای فکر	گشت چو جنبان دل من چون جرس	بر سر ایمان زده هاتف رقم	باد بسر بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

	یوسف باقر چو روح القدس [illegible]	مذهب عیسی گرفت و ترک دین حق بگفت	پادری کو بنام آب ابن روح قدس	داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
۱۸۲۷	چون شنید این مژده جانم با هزاران [illegible]	گفت تاریخ سال عیسوی او خواست	تا که این صبح الامین از آسمان نازل شده	بخشش روح القدس بادا بر او تاریخ گفت ۱۸۲۷

نواب سکندر جاه حیدر آبادی

ابن نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدرآباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

۱۲۴۴ والا نواب آصف جاه مغفور | از زمین دار فنا شد سوی فردوس برین | ندا آمد پی تاریخ از غیب | دکن تاریک شد ای وای افسوس ۱۲۴۴

بعد وفات نواب [illegible] ام ماه مئی سنه [illegible] نواب صفجاه مغفور [illegible]

ات سیزدهم

میر فرخنده علی خان بهادر بتاریخ بست چهارم ماه مئی بسنه مذکور بخطاب نواب نجابة و ظفر الممالک میر فرخنده جنگ بنیاد الملک جنگ بهادر مفتخر گشت ❖

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بود و چندے بعهدهٔ صدر الصدوری شاہجهان آباد سرفرازی داشت و فاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده و مرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه و تخرجه درباب وفات او گفته ❖

تاریخ

ای دریغا قدوهٔ ارباب فضل پیران ارادت از پی کسب شدند	کرد سوی جنت الماوی مقام جست سال فوت آن عالی مقام گفتم اندر سایهٔ لطف سبحی	کار آگهی بی سر کار او فتاد چهرهٔ هستی خراشیدم نخست باز آراسته فضل امام	گشت دار الملک معنی بی نظام انبای تخرجه گردد تمام

۱۲۴۴ اگر اعداد حروف سایه لطف سبحی را با اعداد فضل امام یکجا نمایند و ناخن چهرهٔ هستی را که هیچ باشد از ان منها کنند تاریخ برآید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در لکهنو فوت شده و در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند ❖

تاریخ

مشایخ توحید دیوان بهے قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین عبد رحمن واصل ذات قدم لفظ الا الله جهراً ذاکراً	قانتاً لله حنیفاً مسلما کعبهٔ ارباب تدقیق و تقی قطرهٔ عین بحر شد منتهی باقیا بالله فانی عن سوی شد بذات او دهی کل محو ذات	خیر اقبالیس سے تمنای دگر شبلی عصر و جنید روزگار سادس ذی القعده جمعه وقت عصر جسم در جیش تحت ارض و روح عرش سال وصل این رهنما مقتدی	بلکه مشتاق تمنالیس اتا مے زمین نایب خیر الوری زین سرای پر فنای بی ابقا بی زوال الفقر سال تاریخ وعنا

۱۲۴۵

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان بود رابط ز بهر تاریخش	صورت فقر و معنی همه او سر نگرت نهاده بر زانو	چون به ذی قعده جمعه اول گفت الفقرا غیر نکب ریا	رفت سوی بهشت ان حق جو ۱۲۴۵ مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

۱۲۴۵

تاج تقوی و سر تجرید بترک قطعه تاریخ قطب الواصلین	آن بدل ایمان و زهد بی ریا ساکنان مقصد صدق سلا	مظهر حق بی شکی بی حرف آز در دل حافظ نوش الهام شد	مظهر اسرار علم کبریا الله الله بی چه و چون چرا

۱۲۴۵

ایضاً بتعمیه

۱۲۴۵

عبرتش خود ز غیر تافته رو	عین کل گشت بر طرف هر سو	گفت حافظ عیان هر سر مو	۱۲۴۵ اعنی لا اله الا هو ❖

از مولوی نور الله ساکن بریلی کلان ❖

تاریخ

ای دریغا که چرخ ظلم آئین	دشمن جان اهل علم الیقین	آفتاب سپهر وحدت را	گوهر نسخهٔ طریقت را ❖

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت ‌‌‌‌‌ کز جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت ‌‌‌‌‌ وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
پیش دست جود انعامات آن نوشیروان ‌‌‌‌‌ نام حاتم طے شده در پردهٔ خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید ‌‌‌‌‌ در سنه عیسے لسان الک تعمیه چون در لسفت
رخ بر آورده ز برقعه نو عروس بکر فکر ‌‌‌‌‌ زیب تاج و تخت تاریخ جلوسش او بگفت ۱۸۰۹

یعنے رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت بر آورده شود تاریخ عیسوی بر آید و صاحب رامے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجرے ازان استخراج مے شود *

تاریخ

تخت پر یہی جلوه فرما بادشاه گنج بخش ‌‌‌‌‌ بهر تهنیت پکارا او سمادو فلک بهر نام ‌‌‌‌‌ شور عشرت ہے عیان اے مصحفی تاریخ ہے ‌‌‌‌‌ صاحب ما میرزا نصیر الدین حیدر باد ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابو طالب خان لندنے ہست در سنه یکہزار و ہشتصد و بست و ہفت عیسوے مطابق سنه یکہزار و دو صد و چہل و سه ہجرے بمذہب حضرت عیسے در آمده از دست پادرے بوے صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف ربط محبت بہم رسید مولف حسب خواہش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته *

تاریخ عیسوے از مولف به تعمیه

ولد ابو طالب خان لندنی ‌‌‌‌‌ آنکه ندیدم همانش هیچ کس
رہبر او گشت چنان روح قدس ‌‌‌‌‌ مذہب عیسی به پذیرفت و بس
از پی سالش کلیسای فلک ‌‌‌‌‌ گشت چو جنبان دل او چون جرس ۱۸۲۶
یوسف باقر بودش اسم و نام ‌‌‌‌‌ یاد خدا در دل او هر نفس
پادری بولیش چو داد اصطباغ ‌‌‌‌‌ گشت دلش پاک ز حرص و ہوس
باسر ایمان زده ہاتف رقم ‌‌‌‌‌ باد بر و بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

یوسف باقر چو روح القدس ہمسایه گزید ‌‌‌‌‌ مذہب عیسے گرفت و ترک دین خود گفت
چون شنید این مژده با نام با هزاران خرمی ‌‌‌‌‌ گوہر تاریخ سال عیسوی او سفت ۱۸۴۷
پادری گو بهر نام آب این روح قدس ‌‌‌‌‌ داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
ناگہان روح الامین از آسمان نازل شد ‌‌‌‌‌ بخشش روح القدس بادا بر او تاریخ گفت ۱۸۴۷

نواب سکندر جاه حیدر آبادے

ابن نواب نظام علے خان بہادر ہست و بعد وفات پدر در حیدر آباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدہم ماه ذی القعده سال یکہزار و دو صد و چہل و چہار ہجرے مطابق بست و سوم ماه مئی سنه یکہزار و ہشتصد و بست و نه عیسوے ازین جہان فانے رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ لکھنوے این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

والا نواب آصف جاه مغفور ‌‌‌‌‌ ازین دار فنا شد بهر فردوس ‌‌‌‌‌ ندا آمد پئ تاریخ از غیب ‌‌‌‌‌ دکن تاریک شد ای وای افسوس ۱۲۴۴

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علے خان بتاریخ بست و چہارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب ناصر جاه مخاطب گشت

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ❊

مارکوئیس هسٹنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارڈ مایرا بهند آمده بعد ازان بخطاب مارکوئیس هسٹنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنؤ را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده ❊

ابیات

چیزی که بود مشهور در مجلس گنگس	از هند گرفت مارکوئیس هسٹنگس	یعنی به نثار فرق شاه جم جاه	چیزی زد عاملق و ارد همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارڈ هسٹنگس	گردید و بخلق او جهان شاد	نه سال و سه ماه ماند و در هند	زین ملک روانه بعد ازان شد
در غره جنوری بلندن	کلکته گذاشته روان شد ۱۸۲۳	او شد بجهاز و خلق بگریست	گوییم که چه حال آن زمان شد
آن عزم سفر نکرده از هند	دریا برکاب وی روان شد	سال تاریخ رفتن او	زین شعر که گفته ام عیان شد ۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دویمی او ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد ازان از سرکار انگریز چهار لکه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلاً برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود در بانده وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ❊

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلاء جلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دو صد و سی و نه هجری فوت کرده این تاریخها در باب رحلت او گفته اند ❊

تاریخ معمیه

حجت الله ناطق و گویا	شاه عبد العزیز فخر زمن	روز شنبه و هفتم شوال	درمیان بهشت ساخت وطن
مهر نصف النهار در عرفان	شل بدر منیر در همه فن	با سر لطف و علم تاریخش ۳۰	رضی الله عنه گفت حسن ۱۲۱۰

۱۲۳۹

بزرگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش ہجری درگذشت واین تاریخ در فوت او از مولوی فرد است ✣

تاریخ

۱۲۳۶ از جہان چون محمد اجمل شاه	رفت سوی جنان تہیز از تو بیس	سال تاریخ رحلتش از فرد	گفت ہاتف برفت در فردوس ۱۲ ۳۶

و مرزا ثابت سے شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته ✣

تاریخ تعمیه

حیمه زد چون محمد اجمل شاه	سوی ملک بقا ز منزل زشت	از زمین تا بآسمان برخاست	در غم آن کریم نیک سرشت
۱۲۳۶ فکر کردم که کاتب قدرت	ثابت از سال رحلتش چه نوشت	باغبان ارم ز روی ادب ۱	گفت آمد برای سیر بهشت ۱۲۳۵

زینجا مطلب که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مولف

تاریخ تعمیه

۱۲۳۶ چون ز ہاتف خواستم تاریخ سال شاه	شاه اجمل کرد رحلت گفت وا آہی برسید ۱۲۳۲ ۴

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در رسیلے واقع است آنرا صادق ملیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و ہفت ہجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند ✣

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع	ساخت بر آستانه حیدر	سال تاریخ آن بنا صادق	گفت نقارخانه حیدر

رکین پدرو

عیسائی مذہب بود از قوم ارمنے در سنه یکهزار و ہشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و ہفت ہجری بود بسن ہشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطه گورستان فرنگیان که متصل جہن جہن کٹوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بہ ترتیب او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است ✣

تاریخ

۱۸۲۲ ز دنیا رفت چون رکین پدرو	رئیس نیک نام و اہل خوش خو	بسنش ہشتاد و شش شد داد	وفاتش موضع خلد برین بو ۱۸۲۲

از پنجاه و پنج سال ہند در عمل جاٹ وارد گشته چندی رفیق سمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب ہفتده سال کمیدانی رجمنٹ در سرکار مہاراجه عالیجاه مادہوراو و دولت راو سیندہیه بہادر بختیار بیگے پیرون صاحب نعبوسیکے اجمیر سرفراز مانده و صوبه مذکور سپرد بالارادہ انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جرر دلارڈ صاحب بہادر بہ جاگیر موضع ارسینه دستیاب شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چہارم ماه ماریوئیس مطابق شانزدہم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بہادون بدی ۱۱ ادس سمت ۱۸۷۹ بست و ہشتم شہر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ ہجری

مولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که ازان سال ہجریے استخراج مے یابد بہ نظم آوردہ ؛

تاریخ سنہ عیسویہ

1228 ۳ جارج ثالث فکند تاج از سر

در وفات شاہزادہ مرزا جہانگیر

اولپسر بزرگ محمد اکبر ثانی بادشاہ دہلی بود در سنہ یکہزار و ہشتصد و نہ عیسوی سے بر سیٹن صاحب رزیڈنٹ شاہجہان آباد بود طپانچہ سر دادہ ازان سبب انگریز او را بہ الہ آباد فرستادہ بودند تا چند سال دران شہر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و در انجا در سال یک ہزار و دو صد و سی و شش ہجری مطابق سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و یک عیسوی درگذشت لاش او را چندی در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد ازان بشاہجہان آباد بردہ دفن کردند علما و فضلا تاریخہا در وفات او گفتہ اند چندی ازان جملہ این است ؛

تاریخ

چون جہانگیر ابن اکبر بادشاہ
آن جہان بنہاد خوان فیض را
خیمہ زد در منزل جنت سرا
ابر آمد در عزا گریہ کنان

در جہان بادشاہ و بادا دگشت
ہر یک از فکر معاش آزاد گشت
این چہ از دور فلک بیداد گشت
بر فلک ہم ماتمے ایجاد گشت
شد عیان این مصرعہ از ترکیب آہ

از قدوم آن در بحر کرم
چون زمین یکسال از شد فزون
عالمی شد در غمش حیران اسیر
از پی تاریخ فوت او دلم
1236 حیف بی رونق الہ آباد گشت

رونق شہر الہ آباد گشت
طبع او از زندگی ناشاد گشت
نام شادی از جہان برباد گشت
ہر طرف با نالہ و فریاد گشت

ایضاً

جہانگیر شہزادہ چون از جہان
چہ شور قیامت فغان در عرش

بشہزادگی دل ببر داشتہ
بروی زبان آہ بر خاستہ
بدینگونہ گفتا کہ می بای ضمید

بسطح فنا اشہب عزم راند
بہ ہاتف بگفتم کہ کلک سعید
1236 بملک بقا سلطنت یافتہ

بگلگشت جنت عنان تافتہ
چہ تاریخ فوتش رقم ساختہ

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد ؛ کان فخر زمانی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر ؛ بر لوح محفوظ

افسوس کہ عازم سوی فردوس سرا شد ؛ در رمین جوانی
1236 بنوشت جہانگیر جہاندار بقا شد ؛ از منزل فانی

ایضاً

چون از جہان رفت جہانگیر میرزا

نور نگاہ اکبر و سالار دوسرا
تاریخ فوت او بظہور آمدہ چنین

شد خانہ عزا ز غمش دار سلطنت
1237 از کان شاہ رفت زہی لعل بے بہا

محزون شد از وفات وی آن ظل کبریا

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل مجر محمد شاہ بادشاہ واقع ہست مجر او و مجر محمد شاہ ہر دو بر یک قسم اند سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافتہ ؛

شاہ محمد اجمل الہ آبادی

از اولاد شاہ خوب اللہ است و برادر خورد شاہ غلام قطب الدین ابن شاہ محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ خوب اللہ

بقانون ملت محمدی درآمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می برد از اشعارش دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری استسقا رحلت کرده و حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش برآورده

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۲ خودان کافر بگفتا با سر کفر | قتیل کافر ایا سے ندارد
رصاحب را که مورخ این تاریخ یافته

تاریخ

۱۲۳۳ داشت مرزا قتیل استسقا | آه بسیار آب خورد و بمرد
هاتفی گفت سال تاریخش | شد کتاب عجیب دریا برد

ایضا بتعمیه

۱۲۳۳ سر از جیب که مرزا قتیل رحلت کرد | نمود کوچ بملک عدم براے مقام
شد ندبی سرو پا در وفات او یکسر | زبان عقل و قضا در ریاضت هم

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دو صد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در بلدهٔ بنارس فرستاد و در انجا تا یک سال گذرانید بعد از ان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیدنت انجا مع سه انگریزان دیگر را کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد از ان از شهر بنارس بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا انکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و لبس سی و شش سالگی در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاشی باغان نزدیک مزار یکی از پسران تیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادت السعادت مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند ❖

تاریخ

۱۲۳۶ وزیر شد وزیر علی آصف جاه | چو سوی خلد برین رفت از زمین سرا بر او
بگوش تیم آمد ناگه ز شور شیون و شین | نوای وای دریغا ز جن و انس و ملوک

در وفات جارج دی تهرد یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعد ایالت سی و سه سال شمسی بتاریخ بیست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست و در زمان دولت او کمپنی انگریز بر اکثر ممالک هندوستان قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بیست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

کهف الوزرا ملاذ دوران	از عرصهٔ دهر ناگهان شد	از تودهٔ خاک روح پاکش	با فوج ملک بر آسمان شد
زیبنده مسند وزارت	آرایش ساحت جنان شد	شد کالبدش بخاک پنهان	خاک لب جهانیان شد
	فریاد برآزد گوی تاریخ	فخر وزرا ازین جهان شد	

١٢٢٩

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و بست و نهم هجری رحلت نموده مولوی [illegible] جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته ❊

تاریخ به تعمیه تخرجه

نجم ملت شمس ملت نجم دین قاضی قضات	چونکه در باغ جنان با حور عین همدم گشت	سر فرو بردم پی تاریخ و در گوشم رسید	علم و فضل و درس و زهد و دین همه روپوش گشت ١٢٢٩

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی هر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ برآید ❊

ایضاً به تعمیه

نجم ثاقب بر سما علم و دین قاضی قضات	رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع	هاتف غیبی بگوشم پی بدل تاریخ گفت	روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع ١٢٢٩

ایضاً

خان والاے محمد نجم دین قاضی قضات	هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب	از همه الفاظ برآورد این طبع سلیم
هر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن	در نود پس دوازده افزای بروی ای فهیم
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند وزن بده	یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
نه نه در اولش برخوان که تاریخش بود	اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم ١٢٢٩

پل نوبسته

راے چینی لعل در سنه یکهزار و یکصد و شتے هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلے احداث نموده و صاحب راے مورخ تاریخ آن به تعمیه یافته ❊

تاریخ

چشمهٔ فیض و سخا راے زمان چینی لعل	ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول	سال تاریخ بنایش ز سر دین یابد	پل نوبسته براه قدم پاک رسول ١٢٣٠

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ❊

تاریخ

در غم مولوی فهیم الدین	هاتف غیب گفت وای دریغ ١٢٣١

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنا بر فیض صحبت ارباب اسلام

مجلس خانہ

این عمارت در دسبطے درجوار درگاہ شاہ مردان واقع ہست آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و سہ ہجری تعمیر ساختہ ہر سال در ماہ محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیہ میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانہ میگویند و این تاریخ درباب بنای این عمارت در آنجا نصب کردہ اند

تاریخ

۱۲۲۳ بدرگاہ شاہنشہی دوسرای	علی شاہ مردان ولی خدای	بحکم شہ اکبر نامور	چو عشرت علیخان بیار آ جای
	زرشیدم سائل سال آن	ہمین زور قم داد ناظر بنای ۱۲۲۳	

در پیش این عمارت دروازہ نقار خانہ ساختہ اند کہ آنرا صادق علیخان در سنہ یکہزار و دو صد و سی و ہفت تعمیر نمودہ تاریخش در مقام خود یافتہ خواہد شد +

میان متھو

پیرزادہ بود ساکن لکھنؤ خادم تربت میناشاہ شاید کہ در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار یا کہ در سال یکہزار و دو صد و سی ہجری فوت کردہ مورخے در وفاتش این تاریخ مرغوب کہ بطور تعمیہ ہست گفتہ +

تاریخ

۱۲۲۴ قفس جسم را میان متھو	بپرید و پرید از درگاہ	رفت نزد کرم دوم و باز و نشین	از حق اللہ و پاک ذات اللہ

ایضاً بہ زبان اردو

۱۲۳۰ میان متھو جو ذاکر حق تھے	رات دن نام حق رٹا کرتے	گر بہ موت سے جو آد ا با	کچھ نہ بولے سوائے لی تی سے

امام الدین خان حکیم

یکے از منصب داران بادشاہے بود در زمان محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار ہجری فوت کرد

تاریخ

۱۲۲۴ عالی نسبی امام دین بود	عیسے دم و ذات و حکیمے	تاریخ وصال او خرد گفت	مرحوم برحمت کریمے ۱۲۲۴

در ذکر وفات نواب یمین الدولہ سعادت علے خان

برادر خورد نواب آصف الدولہ ابن نواب شجاع الدولہ بود بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعی مسٹر جان شور صاحب گورنر کلکتہ بتاریخ چہارم ماہ شعبان سنہ یکہزار و دو صد و دوازدہ ہجری کہ مطابق بست و یکم ماہ جنوری سال یکہزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوی بود در بلدۂ لکھنؤ بر مسند
۱۲۱۲ امارت نشست و بعد حکومت قریب ہفدہ سال بتاریخ دوم ماہ رجب سنہ ہزار و دو صد و بست و نہ ہجری موافق یازدہم ماہ جولائی سنہ ہزار و ہشتصد و چہاردہ عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجاے او بر مسند نشست تاریخ وفات تاریخ آہ شد گنج سعادت در زمین + تاریخ دیگر دستور
۱۲۲۹ جہان بجنت آمد + ایضاً ہاتف بگفت آہ شد لکھنؤ خراب +

قطعہ تاریخ تعمیہ

ایضاً

1220 برفت چون ز جهان میرزا ابوطالب ‌‌‌‌— دو دیده در غم داغش بهجر آن بنشست — بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش — که بود سال وفاتش هزار و دو صد و بست

ذکر در وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو ساله بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یک هزار و هشتصد و شش عیسوی بود در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او که صرف نامی بود چهل و هشت سال قمری و پنجاه بود از انجمله دوازده سال و پنج ماه در صوبه بهار و اله آباد گذرانیده و هفتده سال با دو چشم بینا در شاهجهان آباد بسر برده و نوزده سال کور شده بر تخت نشسته بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافته و پسر او محمد اکبر بلقب محمد اکبر ثانی بر تخت جلوس نموده قبرش در دهلی متصل مسجد شاه عالم بهادر شاه واقع است و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند ❊

اشعار با تاریخ

1221 شد بهر اوج تاجوری حضیض خاک — وردا که از غبار کسوف اجل نهان — یعنی که شاه عالم عالم پناه کرد — زین عالم انتقال به نزهتگه جنان

سید نوشت خامه سحر طراز من — بیتی که سال آن شده هر مصرعی عیان — وی آفتاب رو ز زمین تو ده بر آن بر کرد — شد آفتاب زیر زمین آه و اسمان

تاریخ وفات شمیله از مولوی امام بخش صهبائی

تاریخ

1221 حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه — رفت ازین دنیا و کرد در جنت مقام — سال تاریخ وفات آن شه عالی گهر — دل ز روی ناله گفتا هفتم شهر صیام

اگر عدد هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که روی ناله باشد یکجا نمایند تاریخ بر آید ❊ و این تاریخ از مولف است

تاریخ

1221 چو شاه عالم رفت از جهان بدار بقا — بلند شد بفلک آه و زار در غم او — زبان رحلت او خواستم چو از هاتف — ندای آه در دنیا شنیدم از سر سو

ایضاً

1221 شاه عالم بادشه چون شد سوی خلد برین — عالمی شد در غم او زار غمگین و حزین — سال تاریخ وفاتش چون ز هاتف خواستم — خامه من در رقم شد جا او خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه تیمار سے

ولادت او بتاریخ شب چهارشنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجری از بطن مبارک بحل بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یک هزار و دو صد و بست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی بود در دهلی بر تخت نشست و مولوی امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او گفته ❊

تاریخ تعمیه

بسر چو کرد لباس خلافت اکبر شاه — بنصرت و دولت و اقبال و عز تمام و تمام — ز سر خوش غیب ندا دمی بهیه بگاه — جهیز عشرت پرور بزد گفت سال جلوس

بیت سکه

بسیم زد زده خوش سکه جهانبانی — چراغ دوده تیمور اکبر ثانی

و نواب مذکور از سر نو عقد صلح و آشتی بسته گردید پیرون صاحب مع سرداران فرانسیس که همراه او بودند از نوکرے
برطرف شده و در ملازمت مهاراجه دولت راو سیندهیه نوکر گردید تا آنکه ڈوباین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه
مذکور بحکومت ضلع کول و ضلع علیگڈه و میان دوآب داشت تشریف بولایت خود برد پیرون صاحب خطاب
جرنیلے یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجرے پیرون صاحب ایکاو بهاو مرهٹه بار که از
چند اوقات قلعه اکبرآباد را بدست آورده حکومت خود بادا اشت از قلعه بدر ساخت شخصے این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

خدا ایکاو بهاو را ابیرون کرد	رحمن استوار اکبرآباد	بجای بیرو دکس نشست پیرو
	سعظم داد تا بخشش ترا یاد	

اگر اعداد حروف ایکاو بهاو که چهل و هفت میشود از اعداد مصرع ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ برآید *

ذکر در فتح قلعه اکبرآباد وغیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوے لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزے قلعه علیگڈه را محاصره
نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت تا بتاریخ بست و نهم اگست سنه مذکور در کویل شکست خورده
و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده
از خدمت دولت راو سیندهیه استعفا داده طرف لکهنو شتافت بعد از آن جنرل لیک صاحب قلعه
اکبرآباد را که در آن وقت سپران کرنیل هسنک صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن
قلعه را نیز بتاریخ هفتدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوے
و هم سال هجرے از یک مصرع استخراج مے یابد *

تاریخ

۱۲۱۸	حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت	دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سوال	که چیست سال مسیحی هم سنه هجرت	بگفت هشتصد و یکهزار و سه این سال

اگر از روے حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرع مدا انگیز نه سنه هجری که یکهزار و دو صد و هجده بود برآید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً بتعمیه تخرجه

۱۲۱۸	چو قلعه آگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال و جدال	که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابوطالب خان لندنے

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجرے مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه
عیسوے از راه دریاے شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنے میگفتند بعد از مراجعت از آن
سفر که در سنه هزار و دو صد و سیجده هجرے اتفاق شده کتابے موسوم بمسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع
سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بست هجرے مسافر ملک عدم گردیده مولف حسب
خواهش پسر او مرزا یوسف با قران این دو تاریخ در وفات او گفته *

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۰	رفت سفر چو بسالک طالب جان از	هوش و حواس عالمیان از دماغ رفت	هاتف ز غیب با دل و جگر فگار گفت	از بهر سال فوت و صد با آه گفت

نواب نظام علی خان حیدرآباد دکن

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود و اول او است که حیدرآباد را دار الاماره خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و هیجده هجری بود رحلت نمود و بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته مولف در تاریخ وفاتش گفته ✣

تاریخ از مولف تتمه

	این نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیری که نظام علی بُد نام سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هیجده بود از هجرت با سر گریه چنین گفت که ای بس نظام	که برون شد ز جهان جهانبان نظام
۱۲۱۸				

ایضا

	ای اجل را بگیر و باز بسوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی	

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیزی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از آن در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت کرد در سلک ملازمان برادرزاده او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی مامور شد و حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غره ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالیه از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازه روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد ✣

تاریخ

	کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا گفتا بملهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ	رحلت نمود بنهاد داغ از جدائی تا روز و سال و مه را یکجا بهم نمائی	درخواستش چو هاتف بشنید این الهی چون که روز و سال و مه را از سال عیسوی	در رسید نامور شد از فضل کبریائی ملهم بگفت تاریخ بست و یکم جولائی
۱۸۰۳				

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآباد دکن بعهده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده و چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

تاریخ

ح و اعدل بحق لارڈ ونباور کر	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	نظم کند خامه ام آنچه نمایش حساب	زانکه بود اسم او جامع اقتاب علی
دست علی خبابت نفع خیر شکوه	ناظم و نواب عهد صاحب تاج ولوا	عقل کل از عقل او بهره وافی برد	نکته از عقل او نقل کند عالیا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته مسرح	خسرو یونان شود شنید کلکته را	اوش آئین نهاد کسب علوم فنون	عالم بر علم وفن خواسته ازین بنا
شکر خدا را که هست فیض امیر کبیر	بهر شناس و معاد بهر همه راهنما	گفت سروش این خوشتر ازین مدرسه	نیست درین کنند دیر نوشته این بنا
مصرع تاریخ آن ای کرم وبی کم ستی	آخر این قطعه کن تا شنوم مرحبا	عام سی شمار سوره دوم معنوی	هشت صد و یکهزار شمار مدرسه ورشش بجا

مصرع تاریخ آن ای کرم وبی کم ستی نیز همان تاریخ بر آید +

این تاریخ سوره دوم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان به کمپنی انگریز

در سعادت السعادت مرقوم است که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس ولزلی
بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات بهادر بیگم
سرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه
بود نا پارستی پادشاه فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم
کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دو آب و روهیله ها را که جمع یک و نیم کرور روپیه
میکشید تفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق است که دران
سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مستر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب
و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترتیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و حال که بر ذمه
نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دو آب را مثل کوژا و اتاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه الهآباد
وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب
سنه هزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلده لکهنو تحریر
یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ بر آورده +

تاریخ

خود بخود این دو روز نگی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت

۱۲۱۶ (۱۲ ۱۶)

ذکر روضه حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا علم حضرت عباس
شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل بر دیوار
خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارت
عالی در انجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه
کر سر بآسمان کشیده و نار نیمهای متعدد برای گنبد مذکور گرفته اند از آن جمله این مصرعه از مرزا قتیل
این گنبد جدید بنای سعادت است + ۱۲۱۷

۱۲۱۷

حکیم نقا خان

برادر حکیم ذکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبرآباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران رقوم

تاریخ

۱۲ ۱۵

چون نقا بر دوش کین رفت از جهان	بو علی ثانی نقا خان محترم	کلک مشکین سال و ماه و روز را	شهر شوال و دوشنبه زد رقم

۱۲۱۵

تفضل حسین خان کشمیری

اورا خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکماء فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندی پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سر بلندی حاصل ساخته و بعد ازان در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشدآباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل الله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود *

قصیده تاریخ

در هزار و دو صد و وازدهم	شده چون نصل فاذر قدوس	خان عالی مقام والا جاه	اشرف و انفس ذوات نفوس
آن تفضل حسین خان یعنی	زده بر کشور امارت کوس	نائب آصف زمان گردید	رفت نامش ز هند تا حد روس
آنچنان سند و بست کرد بملک	که بملکش نماند یک سالوس	بعد چندی بملک شرق رفت	خور بدولت سرای او زد بوس
گشت از شرق چون بجانب غرب	ای شد طالع جهان معکوس	آفتاب شرف غروب نمود	تیره تر گشت این جهان عبوس
دو صد و یکهزار و پانزدهم	سه شوال ساعتی منحوس	بود تاریخ ماه پانزدهم	طالع روزگار شد منکوس
که بناگاه آن عدیم المثل	بسوی ملک آخرت زد کوس	یک جهان رفت بهر استقبال	عالمی را امید شد مایوس
مثل او گردش زمانه ندید	صاحب ننگ و صاحب ناموس	سر لشا گردیش فرو بردی	یکه تاز اوستاد بطلیموس
در متانت دگر فتانت و فهم	از فلاطون و بیقور ربدیس	بر زبان بود یاد او هر دم	چه صراح و صحاح و چه قاموس
رای مشائیان و اشراقین	پیش البس چو رای نامحسوس	داشت او در خزانه علم جنان	که نه دیده بخواب کیکاوس
بو علی زمانه خود بود	علم او پیش علم او چه دروس	صاحب دین و صاحب اسلام	بیشک و ریب چون محقق طوس
یار چل ساله من غمگین	ای افسوس صد هزار افسوس	غنچه های امید دل نشگفت	خاطرم بود در هوس محبوس
چه بگویم چه سیر و هیهات	بر خسته دل ممسوس	نه شبم شب نه روز من روز را	بغم عمده گشته ام محروس
خان من چون لحد مقام نمود	روز روشن سرا چو ان او هر	نیک و بد را نمیگذارد حیف	آه از گردش سپهر سدوس
آنکه بر قائم و سمور نشست	دار و از خاک گور هی ملبوس	گر بپرسند سال تاریخش	با سر حیف و غم بگو افسوس

۲۱۵ — ۱۰۰۰ — ۶۰۰

۱۲۱۵

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکوئیس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافته‌اند

ملازمت یکی از رجبهاے ولایت میسور که برکنارهٔ دریاے شوراست نوکر بود در آخر راجه را در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری معقید ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود سکه

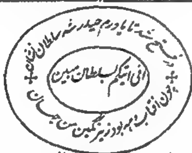
بمهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غرهٔ محرم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگ پتن قریب باغی که موسوم بلعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می
۱۱۹۵ گردد که از الفاظ + حیدر علی خان بهادر + تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

سکه

سکه زد در جهان تا سانی	شاه ٹیپو سکندری ثانی

در شکل مهر ٹیپو سلطان این است



در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره بطرف جد اوست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا و یا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکی نمایند سال جلوس او بر آید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نه عیسوی بود در جنگی که انگریزان با او داشت کشته شد و از آن وقت سرنگ پتن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور یکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کتاراج نام داشت حواله کرده شد و روضهٔ ٹیپو سلطان متصل روضهٔ پدر او در سرنگ پتن است تاریخ شهادت او

تاریخ

۱۲۱۳ شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باو منصب شهادت داد	سال تاریخ او شهید گفت	حامی دین شه زمانه برفت

ندب توحد بالورسے بشہامت ذات اعتبار
قہر الممالک جمتہ وسے تقضے المراد بما اشار
واتے بجیش وافر ومراکب طوته البحار

۵

وتملک الاسکندریہ بسرعتہ دون اعتبار
بجرم شہریہ حسن افتتاح وانتشار
وملا الاراسے حفے عسکراحول الکنانتہ واستدار

۶

من کل صدات دستی یوم القتال لہ اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشدہ عزمہ وعلے الجیوش الغزار

۷

واثار نار الحرب سے یوم تشب بہ الصغار
ولوی العنان نعلیہم وسقاہم کاس المرار
وارعہم یوم شدید الحرب فیہ العقل حار

۸

یوم لقتال بحجتہ للہ درک من نہار
وتبددت تلک الجماہیر العدیدت سے القفار
وروالمینت فوقہم قدامطرۃ جمرات نار

۹

والبطش منہم وسے الفتے طلب الہزیمت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل سے تلک الدیار
وعزلو ناپارتہ والغزولت بانکسار

۱۰

والشمتت امرادنا وعذت بذل واحتقار
وفتوح مصرکان سے صفر وامر الہ سار
وبیوم سبت فیہ قد ارخت تم الانتصار

ٹیپو سلطان والی میسور و سرنگاپٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است و حیدر علی خان در اوایل مردے سپاہے پیشہ بود در

باغی شده آن بگیناه را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بر دار کشیدند و ملکه را نیز بعد از سه ماه بهمون طور کشتند بوناپارته را که مردی هوشیار و شجاع بود سرداری قبول نمودند اول او را به تسخیر ولایت مصر فرستادند چنانچه بوناپارته با فوجی عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامت ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه ان ولایت را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک های دیگر را نیز فتح نموده بود اما از انجا که با بادشاه انگلستان نیز خصومتی داشت و اراده مصم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با تیپو سلطان آمیخته هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوجی عظیم در پی او فرستاد و او را شکستی فاحش داد بعد شکست بوناپارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهای مردانه از دست او بر آمده بود سرداران ان ولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند و جباری و قهاری بادشاهی مثل او بر نخاسته اراده ان داشت که تمام روی زمین را تسخیر نماید امادستش بمراد نرسید یکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکه بوناپارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی نظم نموده

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للہ عصرا نضحی فلک السعادت فیہ دار
وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الهانار
یاحسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار
الشهم بوناپارته اسد الوغا ذو الاقتدار
من فاق قدرا وارتقی اوج العلی وسما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عده حیل به الدمار
ملک تولی رتبتا خضعت لها القوم الکبار
مولی عمیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز هر یک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجه سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم وراجه ٹکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان را که ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت وبعد از چند روز او را بطرف بنارس روانه نمود ونواب سعادت علی خان را که برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بست ویکم ماه جنوری سنه یکهزار وهفتصد ونود وهشت عیسوے که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار ودوصد ودوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریه وزارے کردند

وبعضے شعرا تاریخ ها درباب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

از سر نام هفت کور نمک
باز تحسین که باد لعنت بیش
الخرد دشمن جسیم ولحیم
راجه هم داخل لئیمان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات وهم زجن وملک
جهل بسیار ودانشش اندک
کرد این نمک زخاطر حک
مهر کردند بهر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنه پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنگه نادان
دادن دختر ودغا کردن
خود سیه رو شدند زیر فلک

سر گروه همه حرام نمک
که شیاطین پدید شد از فلک
دست بردار شد ازان گودک
شرف خود شناخت ان مردک

الماس علیخان
تحسین علیخان
تفضل حسین خان
حسن رضا خان
بهو بیگم یا آصف الدوله
ٹکیت راے
اشرف علیخان
۱۲۱۲

ایضا

اول بر نایب پشیمان
بیگم خورد وبزرگ هر دو
پیدا شده این یزید ثانے

دویم برانکه گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنے مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش بر آمد

سیوم الماس بوز خناس
تحسین که برو هزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
۱۲ ۱۲
لعنت همه بر نمک حرامان

لعنت بردی ز حد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
از مکر وفریب وکید شیطان

۱۲۱۲

ایضا در هندی

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانه
بیجا کیا وزیر علی کو جو وه ہے مردانه

ٹکیت وتحسین اور تفضل اشرف سسر دیوانه
سری حرف ان ساتاروہن ہی تاریخ شہانه

۱۲۱۲

ایضا

سات حرفون نے کیا خانه خراب   تین تی اور دو الف یک حی ؟

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجه سرا وٹکیت راے راجه دو الف یعنے الماس علیخان خواجه سرا واشرف علی خان خسر وزیر علے ویک حے یعنے حسن رضا خان نایب ویک بے یعنے بهو بیگم مادر آصف الدوله

فتح کردن بونا پارته بادشاه فرانس ولایت مصر را

در اوایل بونا پارته مرد سپاهی نام دلشان بود چون سپاه ورعایاے ولایت فرانس از بادشاه خود

	چو خورده روزی مین تا بنده میداشت	جهانرا بخشش او زنده میداشت	اگرچه خانخانان کان همم بود	امیر عالی من هم نه کم بود
	درین ایام بودی خان خانان	ازو میخواستی انعام و احسان	دریغا رفت آن میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
	دریغا آن امیر نیک طینت	که ناید کس نظیرش در طبیعت	بتنگ آمد ز لیس این دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	بربیع الاول بست و نهم بود	که رحلت آن سپهر جود بنمود
	مرا استقرار این غم چون رسانند	شنید همچو ماتم چون رسانند	چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
	درانحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	نبوده با من سرنا توان هیچ
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم در آن شب	دمادم بود از آهم لبالب
	از آنجمله شمردم چون دو صد آه	فزودم هم بران دو آه جانکاه	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم ۱۲۱۲
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم پا سر آه	دگر تاریخ گفتا جان پر نعمت	سلیمانی نمانده آصفی رفت
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذو الکرام	گفت هاتف عمده ماتم عمده ماتم آه

ایضاً از مولف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله و کرب	بست و هشت ربیع الاول بود	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب
		برعزیزان چو بود بخشنده	سال فوتش بجز لفظ عرب	

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس اٹهه سی حجرن سنبت کابرس ان	بارهویں بارهو سنه هجری جانت سکل جهان	گورا پیس نواب کے چهوٹ ات مرسان	اٹهائیس ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند از آنجمله چندے بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندے ازایشان پیدا می شد شادیهامی کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب سی لکهه روپیه خرج نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته در ایامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشورے آب و هوا مشهور است چنانچه شخصے در صفت ان شهر بیتے چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده **بیت** آب شور و زمین سراسر شور شور فریادهای کلکته * بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که از فراش بچه‌ی بود بنا بران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضاے بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

گفت هنگام سحر الف کز الم زود خبر	سبحه و الابنا گزیده سبحه و شرب

۱۲۱۲

در وفات نواب آصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد ازان لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه سپتمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد و در امام باره که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند از انجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم	شام استشمام حسرت می‌نماید در نسیم
آصف کین نه صدف را یک در شهوار بود	آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب	شهر لونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم
دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد	انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم
نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت	تا منار روح در ریحان و جنات النعیم ۱۲۱۲

ایضا

گرد رحلت چو آصف الدوله	مبتلا شد جهان بماتم و شین
هاتفی گفت سال تاریخش	شد مقر او بزیر پای حسین ۱۲۱۲

ایضا

بخلد برین آصف الدوله رفت	مکان یافت در سایهٔ بو تراب
الک سال تاریخ نواب گفت	بزیر زمین حیف شد آفتاب ۱۲۱۲

ایضا

ای آفتاب زود بزیر زمین شدی	در ملک غیب والی تاج و نگین شدی
ای نوجهانیان اجزاب صبر ابد	فکر جهان نکردی بخلد برین شدی ۱۲۱۲

ایضا بتعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند	نظم و نسق و هیبت و همت کرم

اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرع است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ برآید و این مصرع نیز در تاریخ وفات اوست

آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد ✤ و این تاریخ شاه محمد اجمل اله آبادی در وفات او گفته

تاریخ

... ظلم و دستور افهم	گرامی گوهری از ولد آدم	ایا عین جدا میر ابن الامیر	ایا عین جد وزیر ابن الوزیر
... حشمت آصف شکوهی	فریدون صولت و در حلم کوهی	جناب آصف الدوله که در جود	نظیر او لعالم کم رسد بود
... فته جستی کریا هی	بدیدی کشورش آرام گاهی	هزاران مردم از اقصای عالم	هزاران با فتند ازوی درا هم
... بحضرت کربلا رفت	نه پنهان باره باره بر ملا رفت	بمشهد شهری آمده آن یگانه	که باشد یادگارش در زمانه
... او حاتم طایی	بعد از بندگانش معن ابن زایده	سراپا مظهر جود و سخاوت	ز نوشیروان فزون تر در عدالت

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار پذیرفت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکه روپیه بر رکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود وا در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و دو صد و هفت هجری بوقوع آمده زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هرچه ارشاد شود بموجب آن العمل آرد الماس مرضی را خوانده پاره کرد و بسیار غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهرش را از و بستانم مارا چه کار است بر پسران خود حسب التقسیم بدهد چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند در سیتی در مشهور و فتحپور سهسوا رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۹۲ چون وفات میر زین العابدین
سال تاریخش نوشتن خواستم
۱۲۰۷
علق را افزود صد رنج و قلق
از سواد خامه غم بر ورق
ماه شعبان بود و هم یوم الخمیس
گفت فایق با دو حرف حزن دل
گر زغمش گرید بجا هر سینه شق
گشت زین العابدین واصل بحق

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت برآید

تاریخ مسجد

۱۲۰۸ چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافتند

تاریخ

۱۲۰۸ کرد مسجد بنا چو حیدر شاه
رکن دین اختر مسلمانی
الف غیب سال تاریخش
گفت بیت المقدس ثانی ۱۲۰۸

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سیندهیه در دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و هشت هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبر آباد در موضع نائی کی منڈی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند دران این تاریخ منقوش است

تاریخ

۱۲۰۸ ذکا خان عالم قانون حکمت
که دادی عقل کل بر دست او بار
خرد گفت از سر افسوس تاریخ
شب آدینه و بیستم ز شوال
شد از دنیا بسیج وقت افسوس
بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس ما

مسجد فتح پور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علی خان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر اله اباد و کانپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت شعار
مریم ثانی بخاتون قیامت منتسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور
از برای گفتن تاریخ گشتم مضطرب

ان سید زمانه که نام شریف او | شد زین عابدین و رسیده بکامها
خالق دوگانه کرد بمحراب او ادا | تعمیر کرد برلب دریا چو در بهتور
تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلوة ۱۲۰۳ | گردون شکوه مسجد عالی بنی نجات ۰۳

تاریخ آمام باره نواب آصف الدوله

نواب اصف الدوله امام بارهٔ رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان درجای دیگر کم است بنای ان آمام باره در سنه هزار و دوصد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین آمام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم می یابد

تاریخ

وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه | هزبر جنگ خدیو جهان کلاه کبار
بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش | زتوفیق گشت چو توفیق حق بناکردن
رواق عرش جناب ائمه اطهار ۱۲۰۵ | امام باره گردون بسال هشت آثار ۱۲۰۵

ایضا

اصف الدوله وزیر اعظم هندوستان | کاشفی سر خفی هم واقف راز جلی
عاقبت از دیده هر یک غیب مدن تاریخ گفت | کرد چون با تم سرای سید الشهدا بنا
قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی ۱۲۰۵ | شد برای سال تاریخش مراقب هر دلی ۱۲۰۵

ایضا

اصف روزگار جم حشمت | افتاب سپهر عز و علا
هاتف غیب گفت تاریخش | چون بتوفیق ایزد متعال
بزم گاه شهید راه خدا ۱۲۰۵ | ساخت قصر امام بارهٔ بنا ۱۲۰۵

ایضا

وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا | آمام بارهٔ کزدی نجات مقصود ست
همه ملایک گفتند سال تاریخش | مقام آل پیمبر مقام محمود ست ۱۲۰۵ ۱۲۰۵

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دوصد و هفت تعمیر پذیرفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

امیر وقت زین العابدین خان | رفیق گشت چون توفیق یزدان
برای فایق بماندم بر زبان رفت | بجعفر گنج یکی مسجد بناکرد
بنا بش یکهزار و دو صد و هفت ۱۲۰۷ | پی تاریخ تعمیرش ندا کرد ۱۲۰۷

از مصرعهٔ آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر می آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان ولد میر محمد تقی است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده بایران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از انکه خان موصوف در امور معتدبات مالی و ملکی نارسا بلکه ناآشنا محض بود شخصی دیگر به نیابت او

دم اعمے بچہ را برورد م
ان کہ چہلے سال فراہم کردیم
لید افغان ہمہ بازے دادند
زادہ ہمدان کہ بدوزخ برود
ند کہ زمردان بشرارت کم نیست
و سلیمان و بدل بیگ لعین
تیمور کہ دارد سر نسبت با من
وچے سنیدہ بہ فرزند جگر بند نشست
ف الدولہ وانگریز کہ دستور من آند
جہ ورا و زمیندار امیر و چہ فقیر
از ینان پری چہرہ کہ ہمدم بودند
رچہ ما از فلک امروز حوادث دیدیم

عاقبت گشت مجوز بگرفتاری ما
کردہ تاراج و نمودند سبکباری ما
بسکہ گشتند مجوز بگرفتاری ما
بانی جور و ستم شد بدل افگاری ما
چہ قدر کرد وکالت بی آزاری ما
ہر سہ بستند کمر بہر گرفتاری ما
زود باشد کہ بیاید بمددگاری ما
ہست مصروف تلافی ستمگاری ما
چہ عجب گر بنمایند مددگاری ما
حیف باشد کہ نسازند تعم خواری ما
نیست خیر محل مبارک ز پرستاری ما
باز فردا و بدا برز سر سرداری ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاہ از مولف این اوراق است بطور تعمیہ:

تاریخ

ہاتفی گفت با سرنالہ کور کردند شاہ عالم را

مختصر اینکہ مرہٹہ ہا تعاقب غلام قادر خان نمودہ او را در ماہ ربیع الاول سنہ ہزار و دو صد و سہ ہجری دستگیر ساختہ سزای کہ لایق آن بود رسانیدند یعنی اول ہر دو چشمش برآوردہ و گوش و بینی و دست و پای او بریدہ بشاہجہان آباد فرستادند اما در اثنای راہ بمرد و این تاریخ نیز درباب کشتہ شدن غلام قادر خان و کور نمودن او بادشاہ را از مولف است برسم تعمیہ

تاریخ

کور چون کرد شاہ را قادر این ندا از سما رسید بگبر سر و پای غلام قادر را ببر و برفگن سر پا ۱۲۰۲

اگرچہ بعد ازین حادثہ بادشاہ تا چند سال در شاہجہان آباد بر تخت شاہی نشست اما صرف نامی بود زیرا از زمان محمدشاہ بسبب ضعف سلطنت و بی اتفاقی امرا صوبہ داران اطراف دست خود ہا کشیدند ملک ہا شدند و مرہٹہ ہا دہلے و اگرہ را بتصرف خود در داشتند و از خاندان تیموریہ بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بہور

میرزین العابدین خان کہ شمہ از احوال او بعد ازین رقم خواہد یافت بنای امام بارہ و مسجدی کہ در بہور لب دریا واقع است نہادہ بود در سنہ یکہزار و دو صد و سہ ہجری باختتام رسیدہ و مولوی فایق تاریخ ان امام بارہ یافتہ ع آستان شہید ابن شہید + و در تاریخ مسجد این قطعہ گفتہ ۱۲۰۳

تاریخ

مال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان
تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهتها
را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بغیر زحمت غیری بکار ملک پرداز د چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده
بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیقیاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست
که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان
ازین سخن بیچ و تاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بیست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان
قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر
ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه
ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید سکه
حامی دین نبی بیدار شاه   سکه زد در هند از فضل اله   بعد ازان آن نمک حرام جفا کیش آنچه که مال و زر و زیور
و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد و
درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی ازیشان از فاقه کشته
جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور پنج روهیلها
را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان آن نمک حرام تا یکماه
دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهتها بتاریخ
دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهته بشاهجهان اباد آمده بادشاه را
بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و
پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که درینولا العمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه اش این است
حامی دین محمد سایه فضل اله   سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه   بالجمله مرهتها بادشاه را بر تخت نشانیده تعقب غلام
قادر خان نمودند گویند که هم درین ایام بادشاه از طبع رسایش و دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما	داد برباد سر و برگ جهانداری ما
آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم	برد در شام زوال آه سیه کاری ما
چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد	تا نه بینیم که کند غیر جهانداری ما
داد افغان بچه شوکت شاهی برباد	کیست جز ذات مبرا که کند یاری ما
بود جانکاه زر و مال جهان همچون مرض	و رفع از فضل الهی شده بیماری ما
کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم	هست مصروف که بخشند گنهگاری ما
کرده سی سال نظارت که مرا داد بباد	زود تر یافته پاداش ستمگاری ما
عهد و پیمان بمیان داده نمودند دغا	مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

بادشاه گرفت بعد یکسال و چند ماه مرزا شفیع و زین بیگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد **نظم** نجف خان نماند و نجف خان نماند و نجف خان ~~نزد~~ افراسیاب و نه همدانیش

نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم تو ز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سربلندی حاصل نمود در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر جنرل دران شهر تشریف آورده بود آمد و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیستم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهوراو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر بر آورد و آنچه که از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیمور رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان اباد آمده بود لیکن چون استقامت خود در انجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخی که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ اینست

تاریخ

1199 بگذشت فخر الدین چون مهمان سرای فانی | بر آستانه جا داد آن قطب دین و ایمان | سال وصال آن ماه از غیب چون شنیدم | تاریخ گفت هاتف خورشید در جهان نیست (۱۱۹۹)

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مآت سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهوراو پیشوا و اینه خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبر اباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف بر پا گشت غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در الهٰ آباد استقامت پذیرفت و چون نواب شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه جلال آباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد مرزا مذکور با چند رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسعی منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف بالهٰ آباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده اوقات خود بسر می نمود و چندی بتحصیل کوره جهان آباد هم تعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان آباد رفت و چون درانجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب ذو الفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرای رسیده سر عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سنه چهل و نهه سالگی در شاهجهان آباد
1196 فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات او گفته ع این قدمگاه شه مردان نجف آباد کرد + و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش است + این تربت نجف [1196] + و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

	چون میرزا نجف خان شد از جهان بجنت	هاتف بگفت بیت او شد داصل برحمت حق [1196]

سمرو نظر خان

عیسائی مذهب بود و در فن توپ زنی استاد تربت او در اکبرآباد اندرون گورستان فرنگیان متصل چمن که بود تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

1784 رفت از بهر سجودش بجناب چرخ کبود	چونکه او را با مسیحا بود حسن اعتقاد گفت یا روح شتاب خضر علیسا بنمود	منعتش در توپ زنی عبرت لقمان فرزود هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ او	سمرو نظر خان که نامش شهره آفاق بود

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر قبرش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحه که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمد

چون مرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرای به افراسیاب خان که پسر خوانده مرزا نجف خان بود بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت و از سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی مرزا شفیع که او نیز پسر خوانده مرزا موصوف بود و بعد وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت و منصب امیر الامرای بزور از

منبع جود و سخا اسکات صبا جا تهبر	گفت تاریخ بگو در فتح این سنگین حصار	حسب ارشاد وصی تاریخ صوبه دیگر	هاتف از غیبم بگفت ای سده المبار
در هزار و صد و شصت و شش سال عیسوی	شد چنین فتح عظیم از دست شاه خان خان	گر تو پرسی سال هجری باز من گویم بیان	در هزار و یکصد و تسعین بالاش حساب

مرزا جان جانان متخلص بمظهر

ولد مرزا جان متخلص جانی علوی النسب هندی مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن بیان و انداز گفتگو نادره زمان خود بود اصلش اکبراباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت و حسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نمای ظاهری در بلده اکبراباد یافته و تجریدی و تفریدی اختیار کرده چون نام والد ماجدش مرزا جان بود ازین وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی ازاد میگوید که نام او و تخلص او گویا غایت ترجمان اسرار قیومی مولانا روم است که پانصد سال پیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامتی نمایان وا نموده بیت جان اول مظهر درگاه شد ❊ جان جان خود مظهر الله شد ❊ لیکن نام او هر انجمنه مرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد بسبب تعصب مذهب شیخ تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست کسان دی در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری یا که نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد محرر تاریخ اینچنین یافته

تاریخ

۱۱۹۴	جانجانان که جان جانان بود	در محرم شهید شد بجفا	سال تاریخ جستم از هاتف	گفت حشرش بسید شهدا

ایضاً از مولوی فایق

	چو مرزا جان جانان مظهر حق	ز زخم اهل بدعت شد جگر شق	محرم بود گز دار المشقت	شهادت برد و راه سوی جنت
۱۱۹۵	یکی ز اهل ارادت این گهر سفت	که فایق سال تاریخش توان گفت	بمانگ فکر گفتم بی تامل	که سال رحلتش شد مظهر کل

تاریخ دیگر

۱۱۹۵	هست حدیثی ز پیغمبر	صلی الله علیه الاکبر	عاش حمیدا مات شهیدا	سال وفات مرزا مظهر

واین تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

سال فوتش یکی برآمد و گفت	پای جانان بگیر و گو مظهر

یعنی پای جانان حرف نون باشد و عدد آن پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و نود و پنج شد اگر یکی ازان دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات مرزا نجف خان

مولدش اصفهان است او را خواهری بود از یک بطن چونکه مرزا از متوسلان پادشاه ایران بوده بدست نادرشاه افتاده مقید بود تا وقتیکه نواب عزت الدوله مرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه بادشاه به ایلچی گری نزد نادرشاه در ایران رفت و ایشان را مستخلص ساخت و خواهر مرزا نجف خان در حباله نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهر بشاهجهان اباد آمد و مرزا نجف خان سیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آنجمنت الدوله بدررفت وچند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله درماه صفر سال یکهزار ویکصد ونود هجری بوقوع آمده وتاریخش این شعر است تعمیه

تاریخ

مرتضی خان شهید اکبر شد	از جفای سپهر گردان شوم	سر قاتل گرفته نا گفت ۱۰۰۰	بهر تاریخ سید مظلوم ۱۱۹۰

شاه پیر محمد پناه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری درگذشت این تاریخ تعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

۱۱۹۳ فنای نبی الرسل پیر پناه آمد	بهم ملحق چو جوهر ذات محمد	سر وشی بی سر اندیشه فرمود	مقدس سال او ذات محمد ۱۱۹۳

سمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هندوارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید سمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جهاز و توپ و اسباب حروب که همه مملوک قاسم علیخان با اختیار خود داشت بدرجه بطرف اگره رفت و ملازم راجه جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد و نود و دو هجری بود از تعب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جهن جهن کتوره واقع اکبرآباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج می یابد بران مرقوم است ؛

تاریخ

۱۷۷۸ع فوت سمرو صاحب آن سر گروه سلوک ست	سینه آفاق از درش حسرت تب	سال تاریخش از زبیر مسیحا طلب	باد صبح گفت از گل باغ بهشت ۱۷۷۸

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق اسند عامی رانا می گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کارآزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانا می گوهد نمود منشی آله یار بلگرامی حسب الایما کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست	میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار	در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر بروس	سعی و محنت هر یکی کردند اندر کارزار

سند کار برهمنی بود متوطن شهر کلکته که تزویر میکرد و دولت کسی باو نمیرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کونسل جونی
بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد
و پنج عیسوی او را بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف دار الامارت بحکم انگریز باینطور کشته میشود قریب یک لکهه
از مردمان شهر کلکته برگرد دار او جمع آمده ایستادند احتمال داشتند که او را نخواهند آویخت هرگاه که او را بحلق کشیدند آن مردمان
از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود را شستند که ما این از خون
او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او در حساب آمد
و مهرهای بنام اعزه مردم که ساخته و پرداخته سند کار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و صنعتهای فاسده اش بوقوع
و ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شد حواله بسرپرستی راجه گوردهن داس شد مولف این تاریخ که ملغمه ایست در حق او گفته

تاریخ

۳۰۹ ... ۲۲۰

1189 مقام کرده چو بالای دار سند کمار | که بود مفتری جعلسازان ایام | سوال کردم و گفتم ز دل که سال شش | ز دار غدر برون رفت کافر جعل...

لفظ کافر جعل در آخر مصرعه اشاره بر حروف کاف در ری است که عدد آن دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار غدر
منها کرده آید تاریخ برآید و بر همین دستور شخصی معمائی باسم کر یا دیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما
ــــه آن کافر که باکش از ماچه و منش ✤ گویا بدل گذشت مسلمانی منش ✤ یعنی چون حروف کاف در ری
پاک شد که باشد ده حروف باچون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله
بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادرزاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت
کل داده بمنصب هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز
گردانید بعد از آن اقتدار مختار الدوله بجائی رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هر چه خواست میکرد و کسی را مجال
نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الدوله نواب شجاع الدوله
مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرود نمی آورد و گاها جا قیمها با همدیگر روی میداد تا آنکه
آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار خود رای او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه
سرا مذکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله
سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازش کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر
وساده ایالت خواهم نشاند چون این مشوره ها به تقسیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی با
مختار الدوله مستحکم ساخته بهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید
بعد از آن فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد و شمشیر کشیده آداب مبارکباد بتقدیم رسانید و گفت که دشمن
ولی نعمت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند
چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید بلا توقف با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

درایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اتاوه را از دست مرهته براورده بنیه جنگ حافظ رحمت خان در اتاوه متوقف بود نواب نجف خان قلعه اکبراباد را که بتصرف راجه نول سنگه جات بود محاصره نموده دواد تهور داده مفتوح ساخت و
۸۷ این واقعه در اخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت رو نموده و عزیزی تاریخ ان یافته مبارک فتح قلعه اکبراباد و جنگ نواب
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد ازان در سنه هزار و یکصد و نود
هجری مرزا نجف خان قلعه ڈیگ را محاصره نموده میجنگید درین اثنای راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خورد او
راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود جبرو قات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیگ شده بر مسند حکومت
نشست و مدتی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شاید که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود گریخته بهرت پور
رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور بساط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان و ناوک بود.
۱۱۹۰ یعنی شکل گوله بصورت نقطه مینمود و شکل بان بصورت هندسه نه و شکل سنان و ناوک بصورت و الف میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت ۱۱۹۰ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جات وغیره براورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام مرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون در نوکری کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است
که هر قدر ملک که بدست آورده اند ازان ملکها بقدر تنخواه دو کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نمایند غرض مجد الدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چار پلتن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب برحال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همین سال از اکبراباد بشاهجهان اباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دستش بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ

در فیروزاباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبراباد فاصله دارد روضه های خشتی و سنگین و عمارات و مساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد الا یکی مسجد خورد سمت شرقی
شهر بنظر آمده که حالا چوکیداران ڈاک در انجا می باشند و قریب آن تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر شیر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور کتبه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز قضا دی آمد
مرد آقا بزرگ پاک نژاد
نزد بشر اکند مگس را سنی
ساخت تاریخ فوت آن مغفور

حیف صد حیف رفت فردوس برین
رفت از دوش لعرش علیین
هر دم از لطف خویش حور العین
فکر دایر که بود در پی این
نوط مستعمل بهشت نصیب

در نجنگی نهاد سیزده تن
بر سر قرآن در سنه خصال
ساخت آقا رحیم روضه او
اگهان نالف کشیده الف
گو بهر آقا بزرگ سازه قرین

رنجیت بر خاک رو لوس برین
فاتحه خوان همیشه روح امین
داد دش از خانه خدا تر بابین
۱۱۸۹ گفت از فرد اغم لصوت حزین

بحلق اویخته شدن نند کمار مهاجنی مالدار

یعنی اگر عدد لفظ ظفر با عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او اعزیزی در زبان پشتو که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ خانا دلی رشا + و این قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است

تاریخ

حافظ رحمت که شیر بود در میدان جنگ	بر سرش تیغ قضا آمد شد غریق خون
چون بتیغ اجل سر دگر دو جدا شد از تن	بهر تاریخ چو جدا کردم دو دانش را گو
یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین	دور چون کردم زناش سال فوت شد برون

نواب شجاع الدوله

این نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگرچه از مصرع اول تاریخ بر می آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ است مولف دو مصرعه دیگر بران افزوده باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴ چو آن فرخنده اختر شد نمایان	بدولت خانهٔ نواب منصور
فلک بر گفت تاریخ تولد	برآمد آفتاب از مطلع نور

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و بهزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن با استمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بندوبست ملک جدید که از دست روهیله ها برآورده بود از شدت در خیارگی بیمار شد و بفیض آباد مراجعت نمود و هر چند مرهم بر سرم نهادند رو به التیام ننهاد و ده ماه و سیزده روز در فیض آباد زیسته و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیش ازین مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور لغز گفته

تاریخ

چون شجاع عهد منصور بر ملک بقا	رفت سوی ملک جنت با زبن ملک اگر بند
شد شجاعت بی سر و پا و سخاوت عزم تم	تاج خود را بر زمین افکند زاری گرفت

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸ چون شجاع الدوله شاه فیض جهان	حالتی پاشش معموم گشت
بود سال فوت آن والا تبار	رفت از ذیقعده بست و چهار روز
یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت	وقت بست زین عالم فانی گذشت

وازین مصرعه بعد از دور کردن یک عدد تاریخ بر می آید ع رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جاٹ وغیره

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی برین نگذشته بود که خبر از دکن رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگهوناته راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و سبب کشته شدن او رگهوناته راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری گشته شد الغرض سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد و اگر شما شصت لکهه روپیه بما دهند ملک میان دوآب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه بهای این خرج را مایان وفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید داد و اگر افاغنه بدادن زر مسطور اندیشه نمایند شما متعرض حال ما نشوید بنوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را اطلاع استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما نویسید بنده این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نموده انها زر گرفته بممالک خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بحمایت نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بعد خلل محض نموده حسام الدوله را سنیا بادشاه محبوس ساخت بعد ازان به تسخیر ملکها که جاتها به تصرف خود ها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بممالک خود حافظ رحمت خان در ادای زر بکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک اودرا از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست بهری پندت نامی مرهته که از طرف بیاجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد و بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زئی خان و فرید پور در میدان لالهی کتره ملاقی فریقین دست داد درانوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اپریل سنه یکهزار هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو پلتن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از بسکه شهور جبلی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گوله هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان بریچ همونوقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد صدای کوس خورمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هزیمت بر سپاه روهیله افتاد مصرع ازین فتح بر هم تعمیه تاریخ گفته

تاریخ

	چو در لفظ ظفر تاریخ دیدم ۱۱۸۰		پی باقی سر حافظ بریدند ۸

۱۱۸۸

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
واز عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت بادشاه بعد از قیام بست و دو روز از آنجا کوچ نموده بعد طے
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بر بست
و باستمداد مرهته ها آتش حرب و جنگ و جدل در نشیب در داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت بر هزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بالنصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا الشهر شهد از سر نو یعنی که زفضل حق بفتح و نصرت	شادی و نشاط و آب و تابی آمد دارای جهان فلک جنابی آمد تاریخ ورود او ز هاتف جستم	گویی که سحاب فیض در مزرعه خاک زینت ده تاج و تخت شاه عالم گفتا که ز شرق آفتابی آمد	از بهر دعای مستجابی آمد با دولت و بخت کامیابی آمد

۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرا
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود لیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که آنچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان روهیله ها بر آورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بجائیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که از و بظهور رسیده بود عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
با جابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردید و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و در جنگ بدست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
کشته شد ❊ فوت رستم ❊ تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد ازین ۱۱۸۶
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را بران آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و اله اباد و کره که برای مصارف بادشاه و از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما از دست مرهته ها بران ملک نرسید دران وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهته یعنی بیساجی پیشوا و مهاجی پلتل سندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی بر آمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

ذات پاک غلام قطب الدین	رخت بربست زین جهان افسوس با دل زار سوخته گفتم	دل بحوزان من سوال نمود ١١٨٨ قطب دین رفت زین جهان افسوس	سال این غم ز نوحه خوان افسوس

١١٨٨

جوان مسیح

شخصے بود که مذهب علیسوی داشت و در جنگ کنبهر که با راجه نول سنگه و مرهٹه ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجرے رو داده بود کشته شد قبرش در اکبر اباد در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کٹوره واقع است تا امروز موجود است واین چند عبارت و تاریخ بقیه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد جو حکیم متوطن کابل در سنه ١١٨٣ در جنگ کنبهر بشهادت رسید

تاریخ

هزار حیف که گردون دون بمکر و دغل	بضرب توپ سازنده بزد کتش خلل	شنیدن بنا رکا حسرتا بگفت ملک	جوان مسیح قرین مسیح یافت محل

١١٧٧

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الٰه اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه بک وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجرے فوت کرد برادر اعیانش راو رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست رو بانند فقیر کیمیاگرے کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجرے سرداران مرهٹه یعنی نراین راو برادر کوچک مادهوراو و پیشوا پسر بالاجی راو تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکهه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر دلخواه ازو گرفتند و ملک او یا داز زرانی داشتند همدرین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد بر پا ساخته بودند با مداد مرهٹه ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بر سران فرقه رود که ناگاه عارضه هایل گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهٹه گذاشته خود بطرف روهیلکهنڈ شتافت و در اثنای راه تا به هاپڑ رسیده بود که فوت شد واین واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجرے شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشش او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهٹه تا رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان مشوش شده شهر را گذاشته بسکرتال رفت و مرهٹه ها جا را خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دواب را که مابین دریای گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرایض بحضور شاه عالم بادشاه که در الٰه آباد تشریف داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی بامید استمداد از صاحبان انگریز در الٰه اباد اقامت داشتند چون دیدند که کسی مدد او نمیرسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجرے که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک علیسوی بود الٰه اباد و کوره را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از الٰه آباد کوچ نمود و متوجه دارالخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور جهت غلبه بیمارے عذرخواه شد و دو روز بعد از ورود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

گشته شد بعد وفاتش ریاست او از نواب صفدر جنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته و راجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود کشته باز بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری فوت شد و این تاریخ بر رسم تعمیه در فوت اوست

تاریخ

۱۸۵

کنند گریه خلایق بناله و افغان	ز یک آه گذشتند از وفات احمد خان ۱۱۹۱

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه در رو کرده شود تاریخ بر آید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۸۶

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود میر سرانیر هر طرف در گوش تیر اعدا	در نوامیس امور سلطنت گیتی مدبر از زبان خنجرش بر دم هزاران سر نثر	ز شیب شیر ازان بی ستون عماد چون بیع آن شه بجانب دار البقا تاریخ بود	شیر آمد از شیر شرف داخل بر در سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروای میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین الهٰ آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد در غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت ✤ نیکبخت ازلی یاد اشد ✤ یافته اند بزرگی خاندان ایشان مشهور است دیوان فارسی دارد بنهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در الهٰ آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بمکه بهشت فوت کرده و تاریخش منشی جگل کشور تکمیذ او نغمه گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

۳۴۹ ۱۱۹۰

قبله دین پناه پیر پناه | ساخت مسجد بفضل ربانی | بسال تاریخ او ملک ز فلک | گفت این هست کعبهٔ ثانی 1180

ایضاً

۱۱۸۰

محمد شاه اشرف الکریم | نموده بنا مسجد مستقیم | ندا کرد هاتف که تاریخ او | بگو خانهٔ حمد رب کریم 1180

مسجد الله اباد

در شهر الله اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه دران شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین خلق پرور داد گستر حامی دین کرام | صاحب عدل و سخاوت باده ذو الکرام | مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشد رونق افزای سپهر زیر حکمش هفت کشور باد نصرت مستدام | چون حسام الدین علیخان خانه زاد بارگاه | ساخته تعمیر این مسجد بآئین و نظام
سال تاریخش سرور دل در داز عرش برین | کعبه دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام 1181

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابو طالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع آن خجسته و الدمن | که بود ذی شرف از فضل علم و عقل و ادب | نشاط قصد جنان به بهشت برین از عالم | ز نار ترفق قتل افتاد جان مادر و اب
چو و داشت با همه کس زر درای انوار | بدون مهر خشش روز عالی شده شب | و قوع این غم عظمی بما دل افگاران | چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم از حج | جنان نوشت بالهام سال نحر و غضب | نموده طوف بهشت برین دو دم تاریخ | ز روی خرم و یقین آمد از دم سبب 1182

تاریخ مسجد اله اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر الله اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی بتعمیر ساخته و تاریخ بنای آن شاه محمد اجمل الله آبادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول ره هبر | از بهر نماز این مکان است | تعمیر بدور شاه عالم | آن شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی | کو سید فوجدار خان است | اجمل ز تو گر کسی بپرسد | تاریخ بنای او چسان است
کو بیت خدا و کعبهٔ دین | تاریخ بنای این مکان است 1184

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد وفاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگید

نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی انگریز اقرار انگلیست و
هه روپیه سالیانه بخزانه عامره پادشاهی عاید گرده اید حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله بالطریق تمغا بنام کمپنی انگریز
سند پادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
سند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دار و بعد این همه نوشت خواند
تاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی مطابق بیست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
نه هجری ترقیم یافته بود لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم پادشاه در شهر الهآباد طرح اقامت انداخت و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز سه شنبه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشدآباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
صیف الدوله بر مسند ریاست نشسته و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه در گذشت بعد از و برادر خوردش مبارک الدوله مسند نظامت را زینت بخشید

شیخ محمد علی حزین

نسب او به پانزده واسطه به شیخ زاهد گیلانی است المعروف بشیخ تاج الدین ابراهیم موصوف است و ولادتش در سنه ثلث و مایه و الف واقع شد
مولد و موطن او اصفهان است از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و مایه و الف واقع شد
مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ... از غایت اشتهار کسب فضایل او اقطاع عالم را
گرفته مرید و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد ... در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار ... در زمان نادر شاه از ایران دیار وارد هندوستان
شاگرد محمد مسیح فسائی او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر ... و سایر بسیت در هنگامه نادر شاه از ایران دیار وارد هندوستان
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم مشهور و در هند هم حضور ... و سایر ... اقامت انداخت و در ان بلده قبری برای
گردیده مدتی در شاهجهان آباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و در ان بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بزیارتش میگذشت که اینقدر در بر حیرت است و برای قبر لوحی از سنگ تراشیده
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد بر سر لوح اسم تبارک الله بعد از ان محسن قد تبک اسمی لعبد از ان العبد الراجی رحمت
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پایین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته بیت روشن زبان
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت که رکنی اندیم
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دست پیغام شنیدا بنجا + حزین از پای ره پیمای بسی سر گشتنی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید انیجا + اللهم اغفر له وارحمه فقط و وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بنظم گفته

تاریخ

۱۱۸۰ تی گشت جیهات روی زمین ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ "ان بافت + لان الصلواة معراج المومنین + و دیگری گفته

تاریخ

۱۱۸۰

میدان جنگ رو برتافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با پنجهزار سوار و پیاده در جنگ شریک
نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیله با تن برفاقت در دهند باز طرح جنگ و جدل
اندازد شخصی درباب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته + کل مغل لیون ۱۱۷۸ + القسمه افواج
انگریزی بفتح و فیروزی تا به الله آباد و لکهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله
منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با رؤسای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا باله آباد تشریف آوردند شجاع الدوله
چون به بریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از رؤسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند
لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ آباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش شتافت
و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ آباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی ملهار راو مرهته
که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان آباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض آباد
اوده رفته بود از استماع این خبر در گهات شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهته نمود نایره قتال از
هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گوله توپ انگریزی نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهته تا هزیمت یافته
و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی
که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از همین وقت پایه دولت
کمپنی انگریز بلندی گراست و ابتدای عملداری کمپنی انگریز را از همین زمان تصور باید فرمود چنانچه تاریخ آغاز دولت انگریز در این مصرع یافته اند

۱۱۷۸ در هند امیر شد فرنگی

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان آباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن هواخواهی
سرداران سپاه و درخواست فوج بکمک خود بحضور احمد شاه ابدالی که موافق استدعای نجیب الدوله وقت
محاصره راجه جواهر سنگه جات از کابل کوچ کرده تا به سرحد هند رسیده بود بفرستد چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده
در فرخ آباد پیش احمد خان بنگش آمد انا الصلاح او پیغام صلح و مصالح با رؤسای انگریز در میان آورد و با جنرل
کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بران قایم اند در میان آمد بعد ازان هر دو سرداران از انجا
کوچ نموده تا باله آباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که بهمدران ایام از
ولایت مخاطب بلارد کلیو شده آمده بود برای بند و بست صوبه بنگاله از کلکته تشریف باله آباد آورد منشی اعتصام الدین
که بولایت انگریزان رفته بود در رساله شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارد کلیو صاحب باله آباد رسید با
نواب شجاع الدوله قرار داد در میان آمد که صوبه اله آباد مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبه کوره جهان آباد نیز همان قدر
ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرچ بادشاه حواله ملازمان او کرده شود باقی صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و بنارس و
غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بتصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرچ سپاه لشکر
کمپنی از نواب گرفته بر قطعه صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارد کلیو صاحب
بدست گرفته بدست نواب داد و نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارد کلیو معاوضه کرد و باهم معانقه
نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبه اوده رخصت شد و لارد کلیو صاحب

وچهار را از اورنگ آباد متوجه پونه گردیده بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را در پونه رسانیده آبادی وبهای سرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان با آتش بازی توپخانه دود از نهاد مرهته بر آوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال یکهزار و شصت و پنجم هجری که تمام با تخفیف شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شبخون زده فوج ایشان را منهزم ساختند آخر صلح باهم در میان آمد و بعد از ین عقده برطرف کردن صلابت جنگ نصاری را از نوکری خود انگیخته صمصام الدوله کشته شدن صمصام الدوله از دست نصاری در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در ذیل احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال بتاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علی خان مقید گردید و یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بست و هفتم ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت درگذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید بست و هشتم ماه شوال سنه مذکور قلعه بلدرک را که در دکن است مفتوح ساخت رای کندول کشن کاتب تاریخ آن یافت +

تاریخ

آورد آن قلعه را از فتح نام بلدرک	زد دو صد بودها بهفت و یک از ماه شوال ز رنگ

۱۱۷۵ از مصراع آخر تاریخ استخراج می باید بعد ازان چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک مرهته را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان او تعمیر عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد ذکا تخلص برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافت +

تاریخ

آصف جاه دوم سلیمان غلام	آبادی قوم جرمن سوخت تمام	تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا	آتش زده پونه را سپاه اسلام

در این ایام راگهو برادر و خلف بالاجی راو در گرفتاری نارائن راو برادر بالاجی سرکرده مرهته بوده

۱۱۷۸ فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

چون در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری میان صاحبان انگریز و نواب قاسم علی خان حاکم بنگاله کدورتی بهم رسید بنابران انگریزان نواب جعفر علی خان معزول را برای مصلحت بار دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشاندند نواب قاسم علی خان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر هزیمت بر هزیمت یافته تاب مقاومت نیاورده در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در اله آباد آمد بادشاه عالم بادشاه و نواب شجاع الدوله که در ان بلده تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که هر دو گرده او را از بنگاله و بهار استیلا گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه مذکور اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا یک ماه با انگریزان جنگ نعلم کردند چون سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید ایام برشگال بر سر رسید و فوج مناسب ندیده از آنجا کوچ نمودند و در بکسر آمده مقام کردند بعد گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که دران ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اکتوبر سنه هزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

امام باڑه در ملک بهار

این امام باڑه را نیری راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

۱۱۷۵

نیری راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مدفن امام زمان
ز هجرت نبی آن سرور صغار و کبار	هزار یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار
بکن تو عشر مه یارب بسایه حسنین	بحق احمد مختار شافع کونین

کشته شدن سورج مل جات و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهته نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی از سر نو مرحمت فرموده و جهاندار شاه را بجای پدر او ولیعهد ساخته با نصرت و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جات که مالک دیگ و کمهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اگره را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جات است و بدن سنگه پسر چورامن جات بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی میکرد و از این پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهارده کروه از اکبرآباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه جای پدر را گرفت و قلعه دیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه رفاقت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از نسبت ضعف سلطنت بیشتر جاها بی سند بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهاو و روانگی شاه ابدالی قلعه اکبرآباد را تسخیر نموده و در دیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و تیران اوکه از نواب صفدر جنگ بستار بدل برادرانه کرده بودند بتخریب مکانات شاهی که در قلعه اکبرآباد بودند پرداختند و سورج مل سوهارام جات را صوبه دار الخلافت اکبرآباد داد و او هم زیاده تر بتخریب آن شهر پرداخت و سورج مل غالیچه نادره مروارید و کیواڑ سنگ [illegible] که شاهجهان بادشاه بصرف [illegible] هزار روپیه تیار ساخته بود و موقریب صد و شصت ضرب توپ کلان از قلعه اکبرآباد برده در قلعه دیگ و بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل جات کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه بعد از چندی اوقات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهته و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده جنگید تا آنکه نجیب الدوله عاجز آمده با عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل حرکت داد و چون جواهر سنگه آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده بتوسط راو ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده بدیگ معاودت نمود این سانحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و شروع هفتاد و هشت هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدرآبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدرآبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که ذکرش پیشتر از این مرقوم گردیده فرانسیس و افواج نواب سید محمد خان را که مشهور بصلابت جنگ بود بر مسند ریاست تمکین نشاندند بعد چندی القصه بتنبیه بالاجی راو مرهته بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت و

از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور مے رسیند میر اولاد سطے ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

۱۱۷۳				
۱۱۷۳	زهی شاه عالی گهر عدل گستر	باز تاج و تخت و نگین شد مسلّم	برون آر سال جلوس همایون	ز سلطان هندوستان شاه عالم

و در سنوا راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و آنرا در رشته نظم کشیده +

تاریخ

۱۱۷۳	ز فضل حق چو شد عالی گهر شاه عالم	بجو ای سال جلوسش ز فضل ربانی ۱۱۷۳

و بعد جلوس پادشاه مدتی در بنگاله با نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه مذکور و شبانوقتیکه میر صادق مشهور به میران پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر و افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان بارؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانید و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید پس بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف پادشاه از صوبه بنگاله بیست و چهار لکه روپیه سالانه مقرر نمود و پادشاه از آنجا کوچ کرده بطرف الهآباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته در روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر الهآباد رسیدند و بخوف جماعت مرهته ده سال دیگر در آن شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر الهآباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرون و بیرون اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سر تربت دارد و بر در تربت تاریخ است بر یکی تاریخ مرحوم منیت و آن تاریخها اینست +

تاریخ

۱۱۷۴	چو زینت نسا رفت از دار فانی	بفردوس جا ساخت گردید مرتبه	بجستیم تاریخ سال وفاتش	فرو گفت جا یافت جنت گرفته ۱۱۷۴

بر مرزا دیگر

۱۱۷۵	هزار و یکصد و پنج و هفتاد	برفت او مرحوم سوی فردوس شاد ۱۱۷۵

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار الطرف بیرونی منقوش است بیتی چند از آن نوشته مے شود +

تاریخ

۱۱۷۴	جبرئیلش بس سرور منادی شد نوح یا کان جهان طالعه حور العین کز شعری کن نقش سر لوح مزار	تا که داخل ایزد او بهشت شد گشته یا صدف و عفیف و [illegible] و ادخلی جنتی از سوره و الفجر بیار هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت	رفت با فاطمه بیت رسول مدنی منزلش خلد برین کرد خداوند جلیل اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید رفت از عالم فانی بریاض جنت	گشت هم صحبت او بنت زهرا زنی خبر مهاد تاریخ وفاتش جبریل + بنیانت بخوذ بنت النسا الطیبه

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد و ادخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید +

ساخت من بعد بتاریخ بیستم صفر سال یکهزار و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بر تخت نشسته بود معزول
ساخته مرزا جوان بخت را که غائب شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند
فرمانروایی نشانید و خود متوجه معرکه احمد شاه ابدالی گردیده دران جنگ بسیاری از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کروه خون مرهته ها مثل آب
زمین روان بود چون شاه ابدالی بعد قتل و تاراج این فتح بزرگ نمود میرزا داد تاریخ آن گفته

تاریخ

۱۱۷۴

شاه بهادر اسپ زد تا بگشت	کرد در انجام و در آغاز فتح
سوی خامه تاریخش نوا خست	شاه دراسپی نموده باز فتح

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه بحضرت
بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور مرزا عقد بسته بود سلطنت
هندوستان بر شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای
پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو عهده امیر الامرایی به نجیب الدوله
بخشیده بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرموده و کلمه «مراجعت قندهار» نمود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بحین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از الله آباد همراه گرفته متسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام تا چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی هاے تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و سوداگران انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردید مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره هاے ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشد آباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال السنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسیده بعد از ان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یکسال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده بارادهٔ تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت
پدر خود بدو رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروایی آراسته جلوس نمود و خود را ملقب به شاه عالم بادشاه ساخت بعد از ان خلعت
وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرایی بنجیب الدوله فرستاد اهل و تاریخ جلوس او تاریخ شهادت پدر سن یعنی

[illegible]
[illegible]
[illegible]

تاریخ

[illegible]

[illegible]

آمدن احمدشاه ابدالی مرتبه سیوم بشاهجهان آباد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یافته

تاریخ

کرد سلطان محمد [illegible]	[illegible]	[illegible]	نصرت پادشاه عالیجاه

[illegible]
[illegible]

بابت دوازدهم

ببیت سکه

بزد سکه صاحبقرانی   عزیزالدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دویم تا شاهجهان آباد آمد غنیمت بی شمار از دهلی و آگره برده
و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسرش تیمور مرزا منسوب ساخته و شتابانه
احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی بعهده امیر الامرائی بر نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله
مرحمت ساخته بعد مراجعت او عماد الملک غازی الدین خان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود
از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته بامداد رگهوناتهه راو مرهته رهنمون گردر دهلی آمد بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله
را از شاهجهان آباد بدر نمود و جمله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده و بادشاه را همچنین بیدخل ساخت
و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمتهای او بعهده امیر الامرائی بخطاب بخشی الملک احمد خان بهادر
غالب جنگ و نامید بعد ازان عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گوهر خلف عالمگیر ثانی گردیدن
گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بخوبی که توانست
بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر بانگه نسبی پتیل راو مرهته ازان همین سالم برآمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله
گذرانید بعد ازان از خوف عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در الهٰ آباد که نیابت آن صوبه از هنگام نواب
صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادرزاده او بود متوقف بوده و بعد ازان محمد قلی را امیدوار
وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده
همراه خود گرفت درین سال رگهوناتهه راو مرهته دوتا سیندهیه با ایمای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال
محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله یافتند اند بد ببری را آشکارا هویدا گردید و چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار
شد هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان
هندوستان عرضداشت باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده
این فرقه بدین را استاصل گردانند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد و
و سه هجری از نو توجه بسمت هندوستان آورد چون آمد آمد او گوش زد خواص و عوام گردید عماد الملک بخیال بی ادبی
که بنسبت عالمگیر ثانی ازو بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود از دهلی
بدر ساخته بود بخوف جان خود با بی بیک خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره
فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را در روز پنجشنبه تاریخ هشتم و بروایتی بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری بکشتند و جسد اش را از بالا بطرف دریا بریگ جمنا افگندند بعد شش پهر بعضی کسان لاشش را
برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۱۱۷۳

شاه عالی نسب عزیز الدین	کشته بود و در جوار جنت جای	گفت هاتف چو رفت در جنت	داور عرش سمک مرو ای وای

...بیت من الامل الثالث شد و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته +

تاریخ

...عزیز مغز کمال ... دیش خود کام الله
از خم معرفت کشید رحیق ... کرده اثبات حق ز هی توفیق
... سال تاریخ این کتاب خرد ... گفت شیخ مجالس تحقیق
کرد در وحدت شهود رقم ... هست این نقش دلنشین الحق
نسخه تازهٔ تفکر عمیق ... یادگاری ز خانهٔ توفیق

...در گذشت نعش... ولکهنو در بلده ... واقع ... ثنتین و سبعین و مائة والف ... روز پنجشنبه ... جمادی الثانی ... محمد یوسف بتاریخ دوم ... میر آزاد ... ساختند میر عبد الجلیل دفن ... مرقد پدرش ... محمود ... بن ... باغ ... به بلگرام رسانیدند و در ... روز ... دو ... در عرض ... را ...

...در مرثیه او این تاریخ گفته +

تاریخ

الهی شکیب ما چه یافت ... بابلبل ... تعزیت کن
فغان من بسرای روان شد ... اگر فردوس باشد خوش ندارم
نمیدانم چه از من شد ... تقصیر

اگر یوسف بود مهد کریم ز عالم رفت ... کرسر و او تاریخ فنا رفت
چو روح او ز گلگشت بهار رفت ... گلستان بگلشن نسیم با نفرت رفت
کربا آن ... سی ... نا آشنا رفت ... نوشت آه و تاریخ وفاتش

نماند اکنون امید زندگانی ... عزیزی مصر معنی میر یوسف
بدخشان با ماندان ... که دوست ... بقدر ... افشاند
شکوه سلطنت از دست ... رفت ... جوان ار بابا یوسف کجا رفت ۱۱۷۲

کرده قابل ما را دوا رفت ... ازین عالم سوی دار البقا رفت
زبیتش ... لعلی بی بها رفت ... کرز سیمای ... منار رفت
تو گوئی از سر ... ها رفت

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

۱۱۷۲ گفت جان و دل احا سوخت ... آه فی مده مند تا بخش +
داغ ... الم دل ما سوخت ... میر یوسف گذشت ازین عالم ۱۱۷۲

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین
جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد بذیرفته و نام ... و پس از او ... بوده بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کمحل ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه را که شصت و ... سال بود و از زمان فرخ سیر بادشاه معتقد بود از محبس بر آورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری سوم عالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروای هندوستان و شاهجهان آباد نشانیده و میر ... بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ

۱۱۶۷ بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد ... سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد ... کامرانی ... دولت ... خلاف ... شد ... بر سریر سلطنت ... عزیز الدین نشست ۱۱۶۷

ایضاً

۱۱۶۷ ... گشت تاریخ مظهر ... ز ... گشت چون جلوه گر ... بسر ... از ازل نامور ... فیض آمد ... شاه والا نژاد عالمگیر ۱۱۶۷

وکالت مطلق خود و منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت و در سنه هزار و یکصد و شصت
۱۱۶۸ و هشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی برای او ماهی و مراتب فرستاد و شخصی این مصرع تاریخ یافت ع از شاه رسید ماهی
و هم مراتب * بعد ازان صمصام الدوله در فکر بر انداخت انصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند
افتاد و نواب صلابت جنگ را از گفته او انصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد
و یک عبد الرحمن مخاطب بمجید جنگ که صاحب اختیار سرکار موسی بوسی فرانسیس سردار انصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگ آباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان برادر صلابت جنگ که دشمن جانی مجید جنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حید جنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد و طرفه تشویشی در لشکر افتاد درین شور و غوغا اهو طلبان
کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله صفدر جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند و پسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوب شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک سپردند یمین الدوله را در گورستان
۱۱۷۱ آبای او که پایین گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه در مصرع یافته ع دو ماه و خورشید سفر
و نیز میر مذکور گفته *

تاریخ

۱۱۷۱ رفت صمصام الدوله زجهان | سیوم ماه شریف رمضان || سال این واقعه آن سید خود | گفت کشته عبد الرحمان

ایضا در مستزاد

۱۱۷۱ صمصام الدوله آن امیر جهانگیر که بود آگاه | ناحق شد کشته بکین کو وا اسفا بر حال پیر جهانگاه || زاده بخرد سیر سیادت تاریخ با یاران شده | گردید شهید السان سعید راجعون انا الله

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگ آباد
ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید *

تاریخ مستزاد

۱۱۷۱ دیدیم زمین هند بنالید بخون شاه شهید کنایه | سنبه کش ز جور کرد خون شهادت زمره جان || گفتم که هست بنا سر تاریخ با تاسف آن | از بار ملک شهید کرد این پایه عبد الرحمان

و میر رحمت الله ملمی تخلصی این تاریخ یافته *

تاریخ

۱۱۷۱ صمصام الدوله که امیر کبیر بود | ناحق قتیل گشت بعید کریم در سبا || ز خمیس و ثالث ماه صیام بود | تاریخ آمد که قتل شهادت شد نصیب

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که انرا حضرت سلون میگویند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری
تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ

۱۱۷۱ شد بنا در سلون روضه نور | که جهان را ز رفعتیست فخر || داد الهام بشارت از تاریخ | این بود آستانه اشرف

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسینی الواسطی البلگرامی و دخترزاده میر عبد الجلیل بلگرامی است بو کتابی تالیف نمود جامع

برادر اعیانی میر نوازش علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت
و نه در گذشت این رباعی از وست **رباعی** شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود + پرسید کسی چرا نه کردی
تو سجود + گفتا که منم محو جمال رخ دوست + جز ذات خدا گر نکنم سجود + و این بیت از سید غلام مصطفی است
هر چند لعبد سجاده تو حق را نوانی + تا سجده با آدم نکنی شیطانی + و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ سجعیه گفت

تاریخ

۱۱۶۹ شاعری خوش گوی و صوفی مشربی	مرد درمعین. جوانی بانصیب	۵۳ وقت جان بردن ذوالقدر عجیب	۱۲۲۳ مر تاریخ وفاتش یا غریب

سید قطب الدین عرف تجلی

درویشی فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه سبع و ستین و مائه و الف در
گذشته و عارف الدین خان این مصرعه تاریخش یافته تاریخ + رو بجنت کرد قطب دین +

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهر زاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری
شطاری میرسد از شعرای تازه گو بوده در سلک منصبداران بادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر
بخدمتی از خدمات گوالیار ماسور گردیده مدتی در شاهجهان آباد اقامت داشت چون وقت او با آخر رسید بلکهنو
آمده در آنجا لبست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چندگاه بلکهنو بخاک سپرده
شد بعد از آن برادرزاده او محمد حسن خان تابوتش بدهلی برده در آنجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان نادر العصر	زین گلزار سخن را آبرو رفت	اگر جوید کسی سال وفاتش	۱۱۶۹ بگو آن جان معنی آرزو رفت

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگابادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصلش از سادات خواف جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه بادشاه از خراسان
بهند آمده و در سلک نوکران بادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بست سالگی فوت کرده
و در سند نشو و نما یافت ولادت صمصام الدوله بست هشتم رمضان سنه احدی و عشرین و مائه و الف در لاهور واقع شده جوان آبای
او اکثر در اورنگاباد بوده در عنفوان شباب از لاهور باورنگاباد آمده در اوایل بتقریبی در پیشگاه نواب نظام الملک آصف
جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی بادشاهی صوبه برار ماسور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام
الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی بر آمد و چون نظام الدوله باپدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله بتکیه باید
شرط رفاقت بجا آورد و بعد انهزام نظام الدوله از ملازمت کناره کشیده یکسو شد و مدتی بعتاب نواب آصف جاه
مانده راه انزوا اختیار کرده بتحریر تسوید مآثر الامرا اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب
آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب برآورده بدستور سابق بدیوانی برار ماسور ساخت بعد وفات آصف جاه
نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ
امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ چهاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائه و الف بعنایت خلعت

ماباے چند است همین تاریخ برای هر سه کسان سے تواند شد مدت حکومت مهابت جنگ شانزده سال
بود و مدت عمر هشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مهابت جنگ میگفت که اسباب و الیت
بران میکند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواهد آمد و چنین شد که او گفته بود
روزے مصطفی خان مهابت جنگ را ترغیب بمقابله جماعه انگلشیه و تسخیر کلکته نمود او اغماض کرده جواب نداد بار
دیگر خان مذکور شهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ جواب نداد
در خلوت شهامت جنگ و صولت جنگ را گفت که بابا مصطفی خان خود سپاهی و نوکری پیشه است میخواهد
که رجوع من همیشه با او بوده باشد شما چرا در چنین امور با او همداستان می شوید جماعه انگلش در حق من چه
بد کرده اند که من بدخواهی ایشان کنم الی الان آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نے شود آتشی که در دریا بگیرد کیست
که انرا فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فساد ندارد +

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر هیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مهابت جنگ است بعد وفات مهابت جنگ در ماه رجب سال
یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ناظم بنگاله و بهار و اودیسه شد بعد ازان باراده برآوردن ملک پورنیه از دست شوکت
جنگ بطرف راج محل نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که مرهتانیکه برای گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان
شهامت جنگ که بجهانگیر نگر عرف ڈهاکه رفته بود باز آمدند زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و مستر ڈریک حاکم
سرکار انگریزان حمایتش نموده میگذارد از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت
بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متعین بود و اسباب حرب
چنانکه باید مهیا نداشتند لهذا القلعه قدیم یعنی جنبه مدافعه برخاستند چون مستر ڈریک صاحب عرصه را بر خود تنگ
دید خود را معه ودی از سرداران بر جهازی کشیده جان بسلامت برد و باقی ماندگان لا علاج بمقتضای غیرت موت
را بر حیات گزیده تا بارو دست و کله نبرد ق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر پنجه سراج الدوله شدند
و اموال زرهای خطیر که احصای آن غیر مقدور است بغارت رفت گویند که یکصد و چهل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند هنگام
شب آن بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از شش گز نبود و حالا آن مکان را بزبان انگریزے
بلاکهول میگویند بند نمودند هنگام صبح چون دروازه آن مکان را کشودند بجز بست و سه کس را زنده نیافتند دیگران
همه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مهابت جنگ بتاریخ
بست و دوم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری که مطابق بستم ماه جون سال یکهزار و هفتصد و پنجاه
و شش عیسوی بود بوقوع آمده بود این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور تعمیه یافته که ازان سال هجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکہ نواب سراج الدولہ دشمن انگریز
صبح ہوتی تو رہا زندہ بجز بست و سہ کس وائے

لی لیا چھین جا ہی کلکتہ کو سپاہ قبول
گو باز ہر کسی کی ہتھ بین تنگ دیا بھول

خانہ تنگ بلاکہولین یکبار کیا بند
یا ہی دشمن کتنی اور سر آمد کتنی کا

یکصد و چہل و شش انگریز کو جو سمجھی مخذول
۱۱۶۹ بہر تاریخ لکھا مین بخانہ تنگ بلا کہول

سید کریم اللہ متخلص بغریب

تاریخ

١١٦٧ روشن دلی سحر نفسی پاک گوہری | واحسرتا کہ رفت ازین انجمن نشان ۔ | دل در طلب رضا ئے تاریخ او کشید | پیر یگانہ میر نوازش علی نماند

١١٦٧

شاہ شریف اورنگ آبادی

در بست و ششم رجب سنہ ثمان و ستین و مائۃ و الف فوت کرده و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافتہ مرد یا وجد بود شاہ شریف

١١٦٨

تاریخ حوضی

نواب درگاه قلی خان مخاطب بہ روشن الدولہ سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتیکہ بصوبہ داری اورنگ آباد امتیاز داشتہ در شکوہ خود در سنہ ہزار و یکصد و شصت و نہ این حوض را تعمیر ساختہ تاریخ اتمام آن خود گفتہ

تاریخ

١١٦٩ در جہان ہر چند گشتم کو بگو | ہمچنین حوضی ندیدم ہیچ سو | فیض عامش ہست جاری صبح و شام | می برد ہر تشنہ مشک و سبو

خواستم سال بنا آمد ندا | سید ہر ساقی کوثر آبرو

١١٦٩

قدم رسول

عمارتیست عالی در شہر لنگ مضاف صوبہ اوڑیسہ کہ در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و نہ ہجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافتہ و بر دروازہ اش این تاریخ بہ رسم تعمیہ مرقوم است

تاریخ

بدرگاه خدیو دو جہانے | پناه عالم الغنی و جانے | مرتب گشت نوبت خانہ دین | بعہد شاه عالمگیر ثانے

چو فرزند مصالح دین محمد | کہ دیدار علی باشش ہدایتے | بدرگاه نبی این قصر آراست | خدایا حاصل کند مقصود جانے

سوال سال تاریخش چو کردم | سروش غیب گفت از مہربانے | چو طبل کوس را سر شکنی ازو | ز نوبت خانہ زین سال جانے

١١٦٧

نواب علی وردی خان مہابت جنگ صوبہ دار بنگالہ

بعد کشتن نواب علاء الدولہ سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدہم ماه صفر سنہ یکہزار و یکصد و پنجاه و سہ ہجری ناظم بنگالہ و بہار و اوڑیسہ گردید شہامت جنگ و صولت جنگ و ہیبت جنگ برادرزادہ ہای او بودند ہیبت جنگ کہ درین سہ برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری خلایق بود و بیشتر از ہمہ در اواخر سنہ ہزار و یکصد و شصت و یک کشتہ شد بعد ازان بتاریخ سیزدہم ربیع الاول شب سہ شنبہ سنہ یکہزار و یکصد و شصت و نہ یک سال بعد از کشتہ شدن حسین قلی خان پیر ہیبت جنگ شہامت جنگ نیز را و آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جھیل کہ ساختہ او بود بردہ و در صحن مسجد آنجا کہ خود تعمیر نمودہ بود مدفون کردند بعد شہامت جنگ بفاصلہ دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز کہ حاکم پرنیہ بود بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سنہ مذکور رہگرای عالم بقا گردید در حجرۂ باغ مدفون گشت و مہابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نہم رجب یوم السبت سنہ مذکور برحمت الہی پیوست و حسب الوصیت پای مرقد مادر خود در خوش باغ مدفون گردید و تاریخ وفات شہامت جنگ + شد آتش بار مرزوم + یافتہ اند و چون سال فوت ہر دو برادران بلکہ مہابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

١١٦٩

دعماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدولہ گرفتہ بادشاہ را ودر اواخر ماہ جمادی الثانی سنہ ہزار و یکصد و شصت و ہفت
محبوس کردہ و بتاریخ دہم شعبان چشم او را وچشم مادرش را کہ جمیع فتنہ ہا از و زاییدہ بود و میل کشیدہ عالمگیر ثانی را
بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاہ شش سال و چند ماہ بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس ماندہ بتاریخ
دویم شعبان سنہ ہزار و یکصد و ہشتاد و ہشت ہجری درگذشت مدت عمر چہل و ہشت سال و شش ماہ و یازدہ روز
تاریخ وفاتش برائے اختصار کلام درین مقام نوشتہ شد

تاریخ

١١٨٨ بربست چون مجاہد دین یار رخت زندگی | ہرکس در سرشک بر ثان خویش سفت
انت برای سال وفاتش بعید بکا | سال وفات سال وفات ہای ہای گفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواہرزادہ و داماد نواب برہان الملک سعادت خان است بعد وفات برہان الملک کہ در ہنگام ورود نادر شاہ
در دہلی اتفاق شدہ در شروع سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و دو ہجری بخزانہ نادر شاہی دو کرور روپیہ بطریق پیشکش داخل
ساختہ خلعت صوبہ اودہ از حضور محمد شاہ بادشاہ حاصل نمودہ و در زمان احمد شاہ بادشاہ بعہدہ وزارت سرفراز گشتہ
در سنہ ہزار و یکصد و شصت و ہفت از بادشاہ مرخص گشتہ از دہلی بطرف صوبہ اودہ میرفت چون در پاپڑ گہات کہ سہ
منزل از لکہنؤ فاصلہ دارد رسید از شدت و زوانہ بزرگی کہ مثل برہان الملک برآوردہ بود بتاریخ ہفدہم ذی الحجہ
درگذشت لاش او را برائے چندی در گلاب باڑی کہ در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد
از ان روانہ شاہجہان آباد نمودند روضہ او متصل درگاہ شاہ مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلہای
رنگین و میگویند کہ در تعمیر ان سی لکھہ روپیہ صرف شدہ اندرون مقبرہ این تاریخ کندہ اند

تاریخ

١١٦٧ چوان صفدر عرصہ گیر شمی | ز دار فنا گشت رحلت گزین
چنین سال تاریخ او شد رقم | بگو باد اقلیم بہشت برین

این بیت در تاریخ وفات او از مؤلف است بطور تعمیہ

تاریخ

١١٦٧ بہر سال رحلتش چون کردم از ہاتف سوال | با طلوب رئیس گفتا فوت صفدر جنگ و

شاہ پیر اشرف سلونے

پیرزادہ سلون ابن شاہ پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنہ ہزار و یکصد و شصت و ہفت ہجری فوت
شدہ تاریخ وفات او از الفاظ شاہ اشرف کریمی برمے آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات او است

تاریخ

١١٦٧ حقی از فیض شاہ اشرف جان شد | قدوس عرش را رحمت رسان شد
سراسر بود نور قطب عالم | ز ذات قدسی تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت اللہ مخبر بلگرامی است شب دوشنبہ سیزدہم شعبان سنہ ہزار و یکصد و شصت و ہفت بعالم قدسی
خرامید و در جنب جد خود میر لطف اللہ مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفتہ

قبله غلام چه خوب سجع از گفته هاے سعدی شیرازی براے نام خود تجویز ساخته سعه دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست + فی الحقیقت کہ این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مربے ظرافت بود و عمدالوقت حاضر بود گفت که مصرعه ثانے را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را با تجنیس خط ذکر خیر ذکر خضر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دہلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخش تعمیه گفته

تاریخ

۸۱۵ ۳۵۰

حیف آن امیر والا رفت از جهان فانی | واکرد چرخ او را عنوان دو حباب را
تاریخ رحلتش را پرسید اندر گفت | فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ آباد است شاه شریف آن را در سنه بست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما +

غزل و وفات احمد شاه بادشاه دہلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر بدخواهان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت تعین او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چندے روز رفیق نواب بود و آخر با مردم شهر رفته شبگاه داشتن خوج مستعد گردید و نجیب خان مرغل را که او در زمره عاملی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت این همان نجیب خان است که در هنگام تشریف بردن شاه عالم بادشاه در اله آباد بخطاب نجیب الدوله میر بخشی و امیر الامرای سرفراز بوده و بعد از مرگ او نواب صفدر جنگ که در سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بجنگ و مقاتله فرمود و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجات گردی مشهور گشت و راج اندر گوسائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کار نمایان کرده بود بطرف که میرفت از کشته پشته ها ساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بر مورچه کالی پهار بضرب گله بندوقی کشته شد مقصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار از گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده صوبه خود که او ده باشد برود چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاده صلح نموده بطرف اوده و اله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته +

تاریخ

۱۱۶۶

شکر الله که جات و صفدر جنگ | صلح کردند با وزیر و شاه | ۱۱۶۶
هاتف غیب سال تاریخش | گفت الصلح خیر قال الله

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمائی بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

باب دوازدهم

ولیغاری یعنی فرانسیس هدایت محی الدین خان را که مشهور بمظفر جنگ بود بسرداری برداشتند و ابتدای تسلط انصاری
در ممالک اسلام احداث مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم
ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر
انسان را از سر که بر داشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضه شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردیده
چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر برسم حسن خاتمه بر خاطر میر غلام علی آزاد القا شده و این رباعی در رشته نظم کشید

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴	نواب آفتاب جهان تاب عدالت	محشور با جناب حسین ابن فاطمه	تاریخ نواستم زبرای شهادتش	ارشاد کرد پیر خرد به حسن خاتمه

حافظ محمد اسعد علی

همان روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه بتاریخ
هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین کمریت یلی متعلقه
یکفرسخ از موضع رای چوتی و یک فرسخ از دو کمار کالوه که در ولایت مشهور در نواحی کربه موجود است تاریخ شهادتش آزاد گفته

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴	مصحی خیر با اسعد الاتقیا	الا لا یری مثله واحد	لقد الهم الله تاریخه	وقضی نحبه عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند معین سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف والعلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب
مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه ممارسه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار
شد و بعد محاربات صلح اختیار گرفت در ایام همین جنگ بیست نهم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت
میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته +

تاریخ

۱۱۶۵

۱۱۶۵	در فن سخن بلند اختر مجیب	در معرکه آبروی شمشیر محب	تاریخ وفات او ز دل پرسیدم	فرمود بهشت محفل میر محب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی والده احمد شاه بادشاه میداشت
و بعد وفات محمد شاه بسفارش نواب بائی بخطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او میخواست که با اتفاق والده بادشاه جمیع
امور مالی و ملکی را بلا شرکت غیرے بدست اختیار از خود بگیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بیست و
هشتم شوال سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید و لاش
او را بدریا انداخت چون چند هزار هندوستانیان رفیق او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شدند آنها
نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز از ین سبب که نواب بهادر بدلی خدمت گذار او بود
تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون باین سبب فتنه و فساد بسیار در ملک سر بر خاست
تاریخ وفات او را «فساد عظیم» (سنه ۱۱۶۵) یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بودند متصل مهتاباغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه‌اش این تاریخ برسم تعمیه تا امروز باقی ست ❊

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه ❊ که شد پایدارش دولت سرمدی ❊ بر دهر که انجا سجود و نیاز ❊ با نوار طاعت شود مهتدی ❊
خرد را بحیرت فرو رفت پای ❊ چو شد فکر تاریخ را مهتدی ❊ بگفتا سروش از سر بی‌ترسی ❊ که بیت شرف مسجد احمدی ❊

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقع است از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود و این چند اشعار با تاریخ بر دروازه میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه ❊ خلق پرور دادگستر شاه عالم را پناه ❊ مسجدی کرده بنا نواب قدسی تربت ❊ باد دایم فیض عام آن ملک مسجدگاه ❊
سعی او ابجا در رضای لطف اکرم ❊ ساخت تعمیر چنین جا بر در عالی دستگاه ❊ چاه و حوض و صاف صحنش آبی و رنگ نرم ست ❊ مرکز انوار الهی عمارت کرده بنیاد نیکخواه ❊
سال تاریخش چنین خرم شنید از الهام غیب ❊ مسجد بیت مقدس مطلع انوار اله ❊

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دویمی نواب نظام الملک است بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفر جنگ همشیره‌زاده خود که باغی شده و بمعیت ملک اکات رفت و مظفر جنگ با عانت فرانسیس مصاف داده شکست یافته دستگیر شد انصاری به هجو لیجری خزیده و ناصر جنگ شکری بر ایشان فرستاد و ایشان را شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

چون نجی نظام الدین دولت	که دارد دبدبی عالم پناهی	زبان حال رایات بلندش	چنین گویند والا دستگاهی
ز بیم زیر پا فرسم فلک سا	از آن جن برومند تا بماهی	عدو کشتی بر این دولت بر کوهی	تلاش سر شکست اکر هیبت و راهی
به تنبیه عدو فوجی فرستاد	که ساز و کشتی او را تباهی	رسید این فوج و آن مفسد بر زد	شکستی بر عدو آمد کماهی
	برآمد از زبانم سال تاریخ	مبارک باد فتح فوج شاهی	

چندی بعد از این سانحه افاغنه فرانسیسیان باخراج مظفر جنگ را عذر بهبود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائة الف شب خون زده شهید کردند شهادت او قریب قلعه چنجی بلافاصله است و از هجو لیجری واقع شده لاشش او را در اورنگ آباد آورده پایین مرقد شاه برهان الدین قریب تر در مرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته ❊

تاریخ

نواب عدل گستر عالی جناب رفت ❊ فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت ❊ در هفدهم ز ماه محرم شهید شد ❊ تاریخ گفت نوحه‌گری آفتاب رفت
و حافظ محمد سعید مکی این تاریخ یافته ❊ انه لشهید والمهدی قاتله ❊ و میر غلام علی آزاد می‌نویسد که بعد شهادت نواب میر سرش و انعام

وسه هجری مابین پتیالی وسهاور از توابع اکبرآباد واقع شده ومیر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

وحید رزمان سید خوش سخن … بفردوس مبرور جام نجبا
قلم گریه سر کرد تاریخ او … رقم کرد هی هی غلام نبی ۱۱۶۳

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادر زاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کار زار تلف گردیده ومیر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین والاگهر … زاده طبع اش همه در یتیم
شیر ولی عرصه مردانگی … در صف هیجا قدمش مستقیم
بر سر میدان ز سر جان گذشت … در چمن خلد برین شد مقیم
فوز عظیم است ازین جان گدان … رخت کشیدن بر ما جا النعیم
خامه ازان راه گذارش نمود … سال وفاتش همه فوز عظیم ۱۱۶۳

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گڈه بود وباپای نواب صفدر جنگ در سنه هزار ویکصد وشصت وسه هجری کشته شد تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

خنجر دست عدو گوهر جانش سفت … حور از گیسوی خود خاک رهش را برفت
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم … هاتفی صاحب شمشیر بهادر بگفت ۱۱۶۳

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است وخلف الصدق شیخ محمد یحیی الله آبادی است از علوم صوری ومعنوی بهره وافر داشته بود بعد فوت پدر رفته بر مسند آبائی نشسته وبتاریخ بست ودویم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث وستین ومایه والف فوت شد وپائین روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید وشیخ اسد الله متخلص به غالب دختر زاده شیخ محمد افضل اله آبادی است وبرادر خاله زاده شیخ محمد ناصر افضلی اصلش از جونپور وجد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد سیم ذی القعده سنه ثلث وستین ومایه والف فوت کرد ودران شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او وشیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

افضلی شیخ کامل وغالب … آرمیدند در ریاض ارم
سال تاریخ گفت غمزده … آه رفتند هر دو زین عالم ۱۱۶۳

شیخ محمد فاخر متخلص به زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی ودختر زاده شیخ محمد افضل اله آبادی است از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد وبرادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده وبعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سیوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته وسفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا به برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه یکهزار ویکصد وشصت وچهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار ویکصد وبست واقع شده نور سعید ۱۱۲۰ است وتاریخ انتقال زوال خورشید ۱۱۶۴

مسیحی پوی

گویند که از جملهٔ تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی التسل اکر کتب طب تماماً محققو دستوند مسایل را از د استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا | از فیض تو درمان طلبان کام روا	خلقی میگویند که مسیحی کار مسیح	من میگویم که میکنی کار خدا

در رسالهٔ بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ نیست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردید اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت دو را استخراج می یابد ازین جهت درین مقام مرقوم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او سی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب استرضای احمد شاه بادشاه با روهیله باسعد و دانواله و سنگهره که سردار ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک را خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادر انش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در عین محاربه از ضرب گلوله بندوقی که جبیں پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان درآمد این واقعه بتاریخ هم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفاتش را بعد از الفاظ ای نول سرخ رو برآورده چنین بنظم کشیده

تاریخ

روان کرد خون یلان جو بجو | ادا کرد حق نمک مو بمو	زمیزان رسید خورد ملک	ببارید مریرای نول سرخ رو

۱۱۶۳

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیر زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

نسیم صبا آمد گفت بامن | چون گل خورشید در عالم دمیدم	سال تاریخ تولد خود بگفتم	نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته با یان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

و نظام الملک در محاربهٔ نادر شاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر اوست شهر پناه
برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا ساخته به پر اتمام داده و نقاش سی و هفت روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی بتاریخ چهارم
جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهان پور واقع شده عمرش بیکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت برون از
لاش عزیز او خلق به کثرت که زمین و آسمان در لرزه آمد از اعظام جنازه اش را دوش بدوش به بیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده به تربت
۱۱۶۱ شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند. میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته
متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال
یکی بعد دیگر وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

۱۶۱ سه رکن مملکت هند از جهان رفتند + فغان و حیف سه گوهر یگانه از کف دهر + برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر

ایضاً بتعمیه

۱۶۱ گذشت تاریخ چون کشیدم آه + فوت شاه و وزیر آصف جاه

وقت وفات شش پسران از و مانده بود بزرگی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دومی میر احمد ناصر جنگ
سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دومی او یعنی میر احمد ناصر جنگ
همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست و برادر
بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهدهٔ امیر الامرای تالع شده پیش بادشاه بدهلی ماند ما بعد گشته شدن نواب
ناصر جنگ خواست تا بدکن رفته بر ریاست آبای خود قابض گردد بنابر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته
و بتاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهٹه
همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را بدرود نمود و این واقعه مقتدره و نز
از داخل شدن اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده رفقای او لاشش را بشاهجهان آباد آورده
بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود میر شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهدهٔ امیر الامرای یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را
مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت
او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یک صد و یازده در هند آمده
در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده بتعین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و اضافه منصب و جاگیر امتیاز یافته و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را به نقره سنجیده
بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون حذاقت و حسن تدابیر او در اطراف و اکناف
اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعدهٔ رخصت حج و زیارت همراه خود برد و بعد بسکه حج در سنه
هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنهٔ اثنین وعشرین ومائة والف انتقال نمود پسرش نظام الملک در عنفوان شباب بطرح انتظام عالمگیر بود بمنصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای عهد محمد شاه با سادات باره نبرد و غا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات انجا گشت او برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در اوان دولت عالمگیر بادشاه بسبب ایمای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنج وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنهٔ هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در انوقت بر علاوه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنهٔ هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر چهل و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایهٔ وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و اکرد غنچه بند قبا نظام سلک و ملک اختیار ابن کرم هزار شکر که مسند وزارت یافت	گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا نظام دین و دول آفتاب مجد و علا همان که یافت بن بجاه زانکه سی هزار و یکصد و سی و چهار سنش شاط	فزود حسن چمن از سحاب گوهر بار بود حسن وزارت ز نظام الملک قلم نوشت برای وزارتش تاریخ دو گونه جوهر تاریخ از و شود پیدا	خدا که شان وزارت بعمدة الوزرا ز نقش ثانی بهتر کند نگار آرا ز زیر کشور هند آصف دوام بقا ۱۱۳۴

1134

در عربی

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا	اتی وزارة سالک الربیع لنا ۱۱۳۴

در هندی ۱۱۳۴

اسمیں وکی کہی بندوس سوں پون سنت	رہی ہگت سوں اجل پاس وزیر ہیا

1134

بعد ازین چون در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت بتغیر نظام الملک بمیر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله زبدة الملک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند چون باز در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب حضور فرمود او خلعت بصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

1150

صد شکر که ذات دین پناهی آمد	رونق ده ملک بادشاهی آمد	تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف	گفت آیت رحمت الهی آمد ۱۱۵۰

خلف نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در نهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرعه یافته ع هاے رفت از جهان محمد شاه ۞ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

شه فلک حشم و روشن اختر آنکه از و	چو آفتاب جهان جملگی فروغ گرفت	چو شد بجادهٔ فردوس زین سرای سپنج	سرود هاتف غیبی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه بر طبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غرهٔ ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا نه از روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه و چند روز مجرا که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل چبوترهٔ شرقی در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حرم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل تجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دویم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانید و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد ازان بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان حضور مین معروض داشتند که بهادر لقبی است از برای مفخر امرا از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دویم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرمود و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که اودهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحب زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نام آور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششهزاری و خطاب معتقد الدوله شهرهٔ آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

جوان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بر لب آورد	سپهر سلطنت افزود جلوه

۱۱۶۱

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیج خان است و اصل نام قلیج خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیج خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته و در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در دکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که فرزند سعد الله خان

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزی که متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان
قندهاری او را در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه او را مستخلص ساخته بایران فرستاده و در آنجا نیز مقید بود
تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد و احمد خان با وصف اراده فاسد افواج قزلباش بر دو رنگی
خود از آن حیص بیص صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی
بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اٹک عبور نموده تاخت
کنان وارد لاهور شد شاهنواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و
شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن باخواج عظیم نگاشته عازم دهلی گردید

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب
گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا
عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود و چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته
بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شد و بتاریخ سیزدهم
ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و بسیار کس دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده
را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی
شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش
سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی
که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرد که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر
اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند معرکه قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بست و دوم
ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان
خیمه بارادهٔ اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی
نواب وزیر خورده جان بحق تسلیم نمود مولف تاریخ فوت او در عبارت ❊ های نواب قمر الدین خان ❊ یافته بعد کشته شدن 1161
نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال
یافت و تا تاریخ بست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کار بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بنجاب کابل و قندهار آوردند
شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد
شکست نادرشاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ❊ فتح خدا ساز تاریخ یافته ❊ 1161

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواح سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بست و هفتم شهر ربیع الثانی
شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل
و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته بجنت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که خبر حقیقت مرض محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلف نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بایالت لاهور مرخص فرموده بالیغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و نیز سید ... تاریخ وفات
۱۱۶۱ محمد شاه این مصرعه یافته رع آه ای رفت از جهان محمد شاه * و دیگری این رباعی گفته

تاریخ

۱۱۶۱

شه فلک حشم و روشن اختر آنکه از و	چو آفتاب جهان جملگی فروغ گرفت	چو شد بجاده فردوس زین سرای سپنج	سروش هاتف غیبی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه بر طبق تجویز امرا بعنایت او سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری مبنی از ابای که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بودند بنا بر آن مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و از روز وفات شاهجهان ثانی مرتب بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه و پنج روز بود و از که بنهایت لطیف و نفیس ساخته اند منتقل است بر ... در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است عقب او بوفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانیده مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از آن بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان حضور بعرض رسانیدند که بهادر لقبی است از برای فخر امرا از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرمود و حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که اودهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و مهد هندی نواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامآور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششهزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

۱۱۶۱

۱۱۶۱ جوان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید ز فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بر لب آورد	سپهر سلطنت افروز جلوه

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هند آمده بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری بمنصب پنجهزاری سرفرازی یافته و در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در رکن الضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که فرزند سعد الله خان

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان ملقب و مسمی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران سپاه قوم خود است حسین خان
قندهاری او را در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه او را مستخلص ساخته بایران فرستاده و در آنجا نیز مقید بود
تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد احمد خان با وصف اراده فاسد افواج قزلباش بمردانگی
خود از ان حیص بیص صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی
بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از ان باراده تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت
کنان وارد لاهور شد شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یک صد و
شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از ان شاه با افواج عظیم کامیابانه عازم دهلی گردید

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی ❊

چون محمد شاه بادشاه از چندی مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب
گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا
عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته
بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم
ربیع الاول سنه هزار و یک صد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده
را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی
شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش
سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی
که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر
اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بیست و دوم
ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان
خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی 1161
نواب وزیر خورده جان بحق تسلیم نمود مؤلف تاریخ فوت او در عبارت آه آه نواب قمر الدین خان یافته بعد کشته شدن
نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال
یافت و تا تاریخ بیست و ششم ماه مذکور همین آتش در کار بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت نهاد کابل و قندهار آورد
شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده و در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد
شکست نادرشاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ❊ فتح خداساز تاریخ یافته ❊ ❊ 1161

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی
شب پنجشنبه سنه یکهزار و یک صد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار هفتصد و چهل
و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته بجنت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر فرخ سیر و زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

و منصوبه باز بود و هر روز بادشاه را با انواع محلت بزرگ زبانی و مزاجدانی از نواب قمرالدین خان وزیر باد
بدگمان میساخت لهذا بهانه صوبه داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن
او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد تا آنجا
که امیرخان احدی را در پله عمدگی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اثنای بعضی مقدمات و تقریر
سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد چنانچه مزاج بادشاه هم از و متغیر شد تا آنکه بتاریخ بیست
و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم
داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از آن بسبب
عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب
چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود بالمقطع ضبط اموال و دفن لاشش را شد. بعد چهار روز که مقدمه
تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بنجاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ بزرگ ترجمه حرفیه:

تاریخ

چو بپرسید ز بهر تاریخ سالش		تامل نموده یکی مرثیه مردم		بر آورده آه و ندا کرد با الم		که تکفین کردند روز چهارم

١١٥٩ چون عدد لفظ او کشتنش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ بر آید و شخصی تاریخ شهادت او را غم محمد
یافته لاشش او را در مقبره ملیل اشرف خان جد آل مقام متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر صفات سفاکی و بی باکی
و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناهی چشم مردم را بکارد از خانه چشم بر می آورد و کشت نجیب
کشتی حیات جمعی را گرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در
حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده اش کوچی آقا تمک
دکمانچه و بضرب شمشیر و کارد کارش باخر رسانیده و غرور شاهنشاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و
سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از سه روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد برده
در روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که ابتدا از اتمام عمارت مذکور طغرای
بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود بیت: بر هیچ پرده نیست و نباشد لوای تو پیدا نالم پرست از تو و خالی ست جای تو
هر چند مردم مجبور خواندن خنده ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل شده
گردد بتعجیل حک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چنین هایی بیهوده در تاریخ وفات او گفتند
١١٦٠

فی النار و السقر مع الحجد و البدر

بعد از شهادت او برادرزاده اش علی قلی خان باستمداد طهماسب قلی خان جلایر و دیگر امرا بر تخت نشست و خود را
ملقب به عادلشاه ساخت

ذکر احمدشاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول تسخیر هند

[...]لازم بادشاہے شدند اما عمدة الملک بعد چند سال مزاج بادشاه را از خود منحرف ساخته رساله شمشیر داغ

[...]گذرانید و وفاتش در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجرے واقع شده لاش او را

[...]و در مولد و موطن او و آبائش بود برده به خاک سپردند تاریخ اوست ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

۱۱۵۸

تاریخ

[...]ید ذوبے ذکونامے	اسد الدوله بهادر مرد
یافت تاریخ رحلتش بیدار	خنک آنکس که گوئی نیکی برد

قزلباش خان متخلص با امید

[...]اصلی او مرزا محمد رضا همدانی بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده [...]چندے رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمد شاه راه نواب نظام الملک آصفجاه را که از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود گجرات سبقت سد و ساخته بمحاربه پیش آمد و تاریخ [...]بیست و سوم محرم سنه یکهزار و یک صد و سی و هفت دران معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان را بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب موصوف افتاد و مدتے همراه نواب گذرانیده در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

۱۱۵۹

تاریخ

[...]خان همی گسترد سحر آفرین	رشت سفر بست ازین خاکدان
سال وفاتش دل نالان من	یافته جهان داده قزلباش خان

و عبد الحکیم حاکم اللاهوری این مصره در تاریخ فوتش یافته ع آه از قزلباش خان امید ✤ اما امید دار سال وفات زیاده میشود ✤

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاهی است اصل آبائے او از سادات حسینی نعمت اللهی است مرد ظریف بود در سنه یکهزار و یک صد و چهل و هفت چون نواب قمر الدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی برسر مرهته رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود بر سبیل زبانی این تاریخ گفته ✤

۱۱۴۷

تاریخ

رفتند بر مرهته وزیر و بخشی گو	تاریخ گفت هاتف بخشی وزیر زده

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرهته شکست خورده باز آمد امیر خان بزبان هندی این مصرعه که هم زبانی است گفته

ع نواب آئے ہمارے بھاگ آئے ✤ روزے نواب برهان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه ۱۱۴۷

حاضر بودند نواب برهان الملک بر امیر خان طعن کرده گفت ✤ پسر نوح با بدان بنشست ✤ خاندان نبوتش گم شد ✤ یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی مذاق نامعقول دارے امیر خان در جواب گفت که بیت است ✤ سگ اصحاب کهف روزے چند پئے نیکان گرفت مردم شد ✤ یعنی تو که گمنام بودے بایں[...] رسیدے بعد از مراجعت نادرشاه بطرف ایران چند سال صوبه دارے الله آباد تعلق داشت و این حکو[مت] و صوبه دارے بنام اسمش او نه بغیر سود و محمد شاه بادشاه بود و بلکه بواسطه خاطرداشت نواب قمر الدین خان وز[یر] [...] آصف جاه بود که این تقریب او را از حضور بدر فرستاده بودند زیرا که امیر خان مردے

طرفه خودسرے داشت بزعم باطل خود سنی بود ومیگفت که میان من وحضرت داور واسطه دیگر انبیا نیست ودرہیچ داد وسے محتاج جبرئیل نیستم ہرچه میخواہم خود بجناب حضرت بارے عرض میکنم وجواب دلخواه میشنوم شاه گراسے مذکور یکے از مریدان او بود وسجع مہر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گرامے مرید روشن راے + روزے میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزاے مذکور را ملامت کرده گفت که تو عجب بابلسے ایمان فروش ہستے که مرید کافر شدهٔ ونام او در نگین کندهٔ واسے بردین تو مرزا جواب داد که ہرچه میگوئے راست ومعذورے زیرا که راجه را ندیدهٔ اگر صحبت او را دریافتے یا سبلے روز اول مرید او شوے وہرگز عیب من نکنے گفت من ہم آرزو دارم که روزے او را ببینم گفتگوہاے دو راکار او را بشنوم مرزا گراسے گفت که فردا بیائید مہاراج را ببینید خلاصه اینکه فرداسے روز میر موصوف بالاتفاق مرزا گراسے با راجه ملاقات کرده در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز را میخواندم چون برین شعر رسیدم شعر دل آنست معانی است غبارے دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن راے + سر از حیرت بگریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواہد بود وکیست با آنکه این عقده دران وقت حل نشد بعد ازان در ایام ترک لباس بخدمت ہر بزرگے که رسیدم ومعنے این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم وی شب که خوابیدم در عالم رویا بزرگے با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد به کمال ادب بروسلام کردم بعد جواب سلام فرمود که ہیچ دریافتے که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن راے ہمین راجه روشن راے است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده داخل سعیدان شوے روشن راے ازین حرف سخیلے مسرور شده ہمان وقت ہفت ہزار اشرفے بمیر ولایت الله خان تواضع نمود فقط وفات شاه گراسے در سنه ہزار ویکصد وپنجاه وشش ہجرے واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

۱۱۵۶

رندے بگجے ازین جہان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چہارم ذی القعده سنه یکہزار ویک صد وپنجاه وشش ہجری ستاره ذو ذنبی اول القدر نیم گز در میان آخر برج حوت واول حمل مابین کوکب سره الفرس وجناح الفرس اول شب ظاہر شده تا ثلث شب مے ماند وقریب بست وده روز ہمین قسم یکجا ماند واز میان ہر دو کوکب در ظاہر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت واز شب جمعه پانزدہم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه مرئی می شد ودر آخر ذی الحجه معدوم شد فقط ودر کتب انگریزے نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه ہزار وہفتصد وچہل وسه عیسوے ظاہر گشته ودر شروع سال ہزار وہفتصد وچہل وچہار عیسوے غائب شد +

نواب اسد الدوله اسد یار خان الشان تخلص

مردے نیکو کار وہوشیار بود وشعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلے او اسد یار خان بود واز محمد شاه منصب شش ہزارے یافته مخاطب باسد الدوله وصاحب ماہی ومراتب گردیده در رساله او پنج ہزار سوار

نواب برهان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف لسبی میان صالح تخلص تاریخ شهادتش گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان اکه او
ترک و تازاو اگر مریخ دیدے روز رزم +
لیک او با جبهه کشاده همے بخشید زر +
عالم التفسیر قران وحدیث مصطفے
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام +
شد بزرم شاه هند و خسرو ایران شهید
سال تاریخش نوشتم صورے وهم معنوے ۱۱۵۱

نقش اعدا را به تیغ از لوح هستی کرده حک
آب گشتی زهره آتش از نهیم بر اوج فلک
حاتم ثانی اگر گویم نباشد هیچ شک
ظاهرش انسان شمار و باطن او چون ملک
در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
ریخت شور ماتمش بر جان افگاران نمک
سال هجرت بد هزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرعه آخر را حساب جمل شمار نمایند تاریخ برآید

سید جعفر تخلص جروحی زینبپوری

سلسلهٔ نسب او بسید نعمت الله دسکی می پیوندد وفاتش در عشره رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زینبپور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنو اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

سید نکته سنج حق آگاه		کرد آهنگ بزم سبوحی		سال تاریخ او شود پیدا		وقت تکرار جعفر روحی ۱۱۵۴

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحی را که یالفعد و هفتاد و هفت میشود دو باره بگیرند هزار و یکصد و پنجاه و چهار شود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در زمان محمد شاه بعد عید الفطر ستاره ذوذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج حدی نمودار گشته بر روز ترقی میشد که بطرف شمال میرود و قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا معدوم شد فقط وایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار هفتصد و چهل و دو عیسوی

شاه گرامی

مشهور بمیرزا گرامی خلف و شاگرد میرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری است در شاهجهان آباد قلندرانه میگذرانید لطیفه در عمادة السعادت مرقوم است که در ایام محمد شاه بادشاه هند شخصی مشهور براجه روشن رای که دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود ان مرد عجیب حسابی و

همشیرهٔ میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده و چندی همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و رفته رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایات خسروانه صوبه داری اوده و خطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازی یافته و در محاربه نادر شاه حاضر بود و بعد از جنگ بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری یکشب پیش از قتل عام نادر شاهی در شاه جهان آباد از درد زخمی که خورده بود و سم از شدت درد دنبلی جان بجان آفرین سپرد و بعضی از مورخان نوشته اند که زهر خورده مرد و در شاه جهان آباد به خون گردید گویند که از گفتن او نادر شاه از میدان قتال کرنال در بهانه ضیافت در قلعه شاه جهان آباد داخل شده والا اراده نادر شاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش بزبادت یکعدد چنین یافته اند ملی سعادت نمک حرام ثمر برد ۱۱۵۲ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیرهٔ شیخ اله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظومات او قریب به هفت هزار بیت است در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان الخانان بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و ششصدی ذات و ششصد سوار منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سپهدار خان خانه زاد خانجهان مانده و چندی نیابت صوبه اله آباد از طرف سپهدار خان داشت بعد ازان برفاقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه اله آباد که در عهد بادشاه نواب مذکور بود کارهای بانام کرده و بسیاری راجه زادهای را بر سر راج رسانیده و اکثری را بر انگشت پای خود تیکه راج نهاده و بعد ازان چند سال بحکومت سیالکوت و دو محال عمده پنجاب که سیالکوت و جالندهر ازان است از طرف نواب مذکور در وقت صوبه داری کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بوده هر که از وطن و جوار نزد او رفتی با فضال و کرم پیش آمدی چنانچه یکهزار و هفتصد حبیب بخلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریشی بلگرامی که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او	از کرم نگذاشته شخصی اجابت مستمند
ترسکی و تازی بسی بخشیده خان را ملک	در عوض نواب او را داد پیلی ارجمند
آسمان رفعت حمل صورت زمین وسعت که او	تذکره کلوش بنام آسمان عز بلند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب	کرد الغالم قوی او را به پیلی ارجمند
سال تاریخش ز روی بخت بیداری قوی	از عجیب آمد بشارت پیل با بخت بلند ۱۱۲۴

هنگامیکه در سنه احدی و خمسین و مائة و الف بتاریخ پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال با محمد شاه بادشاه و حکمران ایران یعنی نادر شاه بادشاه محاربه عظیم الاتفاق افتاد او برفاقت

مختصر اینکہ یک و نیم پہر از روز باقی بود کہ بر طبق استدعاے محمد شاہ حکم شد کہ امان دہند بعد از رفع ہنگامہ قتل و غارت سید خان نثار خان داماد نواب قمر الدین خان و شاہ نواز خان را کہ بواسطہ حفظ ناموس و عیال خود اقدام نمودہ بسیارے از مردم نادر شاہ را کشتہ بودند بحضور طلبداشتہ دستار در گلو انداختہ از تیغ بیدریغ بعالم عقبے فرستاد بعد ازان حکم شد کہ از مردم متمول و مالدار کہ از آفت تاخت و تاراج سالم ماندہ اند نصف مال گرفتہ داخل سرکار نمایند چنانچہ مردم نادر شاہ از اعزہ و اشراف شہر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند

۱۱۵۱ چنانچہ سلطان نادر شاہ ازین تاخت و تاراج دہلے را خراب ساختند و تاریخ این معاملہ را + کل من علیہا + دلی خراب شدہ یافتہ اند و غم عام نیز تاریخ ست بعد ازان نواب شیر جنگ را برائے آوردن خزانہ برہان الملک بصوبہ اودہ نزد نواب ابو المنصور خان داماد نواب برہان الملک روانہ نمود چنانچہ موصے الیہ مبلغ دو کروڑ روپیہ آوردہ حوالہ نادر شاہ نمود و مشمول اشفاق گشت و نادر شاہ از خزانہ بادشاہے نیز آنچہ کہ توانست بگرفت مختصر اینکہ آنچہ از نقود و اجناس جواہر و آلات طلا و نقرہ و تخت طاؤسے کہ شاہجہان بادشاہ بصرف یک کرور روپیہ مرتب ساختہ بود و دیگر صندلیہا و تختہا مرصع کہ نادر شاہ ہمراہ خود برد حساب آن جز خدا تعالی بہتر داند گویند کہ زیادہ از ہشتاد کرور جواہر بود و منجملہ جواہرات کہ نادر شاہ ہمراہ برد الماسے بود مسمی بدریاے نور بوزن سی و دو قیراط کہ قیمتش زیادہ از یک کروڑ روپیہ بود آن الماس دست بدست بوارثان نادر شاہ رسیدہ و شاہ شجاع بادشاہ کابل از او بہنگامیکہ از بادشاہے معزول شدہ در لاہور رحل اقامت انداختہ بود در سنہ ہزار و دو صد و بست و دو ہجرے بدست رنجیت سنگہ راجہ لاہور بعوض یک و نیم لک روپیہ فروختہ الحاصل دیگر آنچہ کہ نادر شاہ در ایام توقف شاہجہان آباد ایجاد نمود این بود کہ سکہ ایران کہ عباسی بود و محمدے و شاہے و ہزار دینارے و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساختہ این شعر سکہ سازند

سکہ

ہست سلطان بر سلاطین جہان | شاہ شاہان نادر صاحبقران

واین شعر نیز بر سکہ او مقرر شدہ

خادم شاہ نجف زیندہ تاج و نگین | پادشاہ دادگستر نادر ایران زمین

ونیز نگین مہر نادر شاہ کہ بر جمیع کاغذات و نامہ ہاے سلاطین ثبت مے شد این شعر کندہ بود

نگین دولت دین رفتہ بود چون از جا | بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواہش نادر شاہ صبیہ سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاہجہان بادشاہ را بعقد نکاح نصیر اللہ مرزا پسر نادر شاہ در آوردند و پیش از قتل شدن نادر شاہ در ایران از بطن او پسرے تولد شدہ بود موسوم بہ تیمور مرزا مختصر اینکہ نادر شاہ بعد از قتل و غارت محمد شاہ را باز بر تخت نشانیدہ بتاریخ شانزدہم محرم سال ہزار و یکصد و پنجاہ و دو ہجرے از شاہجہان آباد کوچ کردہ رخ توجہ بسوے ایران نمود مذمات احوال او بجاے دیگر نوشتہ خواہد شد

نواب برہان الملک سعادت خان

نفرناید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده برفتن پادشاه راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آوردید بر آورید سلطنت هندوستان بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه پادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت نمود تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست که عهده امیر الامرای بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه پادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه به بهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر قریب بصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد دنبلی که از چند ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاوید انی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخه عبرت نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و آصفجاه و اعتماد الدوله را از اول طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که بالفعل سرانجام آن مبلغ که ده کرور روپیه است نمی تواند شد لیکن هر قدر که وصول تواند بود قصور نخواهیم کرد شاه بر روی برهان الملک از غیظ تف انداخت و بر رخساره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی بازده موجب عتاب گردانید بعد برآمدن از دربار بر سر امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست و حیله زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سعادت خان که برادرش بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اطراف شهر آواز در انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه یورش کردند و بسیاری را بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر بغضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله اقامت گزید حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابید خواه هندو خواه مسلمان جامه حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نائره قتل و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه غرض امرای ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون مفسدان شهر خود بخود اطفای نائره این فتنه نشدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد | نه که را منزلت ماند نه مه را

بیت سکه

باشرف آمد سکه زن بر جناب زر	اشرف ز شرف اشرف ما فتاب سیم

بالجمله بعد چندے افواج روم بر سر وے آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته تیش
خداوندگار روم برند اشرف خان بنابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده بار دمیان طرح مصالح انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان بر آمده در اطراف مازندران بسر
داشتند بنابر عرضداشت نادر قلی بیگ که مدتے بشیوه قزاقی در ابرشہر پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
مدام الاوقات خیالی سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ اندیشناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال و بیست دیگر سلطنت ایران باز
بخاندان صفویه منتقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او را خان بزرگ میگفتند
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در جهان است	طهماسپ وکیل کاینات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روپے درهم و دینار را انگطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته معنی رایش آنکه خیر است در آنچه که واقع شده چنانچه یکے از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

۱۱۴۸

مردیم ز مال و از جان هیچ	تاریخ الخیر فیما وقع

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے عزم تسخیر هند نموده متوجه آن سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامے از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد بر آمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیارے از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار
برین یافت که فرمانفرماے هندوستان آمده با والے ایران ملاقات نماید و بداون نقد و جنس مفاعلت

بهانداو کهنه جو رسیے واقع شده درایام برشکال بهناسے نهاندا قریب بد کروه وعرض دریاسے کهنه جورسے لقدر
نصف آن خواهد بود وآن قلعه برکنار نهانداواقع ودو حصار قریب لبه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ وخشت وگچ
درکمال استحکام ورزانت بنا یافته وفاصله میان شهر کلنک وقلعه قریب بد کروه ست وخندقے عریض براطراف
قلعه ست که نهنگان داران سے ماندند این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار وهشتصد
وسه هجرے مفتوح ساخته وازان وقت لعمل سرکار کمپنی ست درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد از تاریخے که بر یکے
از دروازه هاسے آن قلعه مرقوم ست چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام سوهن سنگه پسر که هبر سنگه که حکومت آن قلعه
داشت ان دروازه را در سنه یکهزار ویکصد وپنجاه هجرے تعمیر ساخته وتاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده
تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت وشوکت که کهبیر نامی	خراج اقالیم گیرد دوامی	خوشا کهور سوهن سنگه بهادر	زبالنش بود معدن جود وکامی
چو شمشیر گر دگنه گار زاری	بہ بخشش چه رستم چه زالی چه سامی	که حکمش قلعه دار افغان ایام	بتعمیر خوش باره بهائی تمامی
کند سج دروازه بالای قلعه	همین فکر میداشت هر صبح و شامی	قلعه آهنی بیز خندق نشان	شد ملک عیدواش دوامی
جهاندیده داروغه ساکن کرا	مورخ علی رضا اسم سامی	زالف بر سید تاریخ گفتا	که رکنا نهه دروازه قائم بدامی ١١٥٠ 1150

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بیست چهارم ذی الحجه سنه احدے وخمسین ومائة والف در بلگرام رحلت نموده وبرونق وصیت در باغ محمود
متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده ومیر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

افسوس که آفتاب معنی	از حلقه آسمان برون رفت	تاریخ وصال او خرد گفت	علامه از جهان برون رفت ١١٥١ 1151

ذکر نادر شاه بادشاه ایران وآمدن او وتسخیر هندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درینمقام ترقیم یابد
در تواریخ مرقوم ست که چون در ماه محرم سنه یکهزار ویکصد وسی وپنج هجرے محمود شاه پسر میرویس خان
قندهارے که از افاغنه قندهار بود در صفهان آمده شاه حسین صفوی ابن شاه سلیمان صفوی را محصور
کرده او را بدست آورده مقید ساخت وبر عراق عجم مستولی گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشسته
اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورد واولاد واحفاد سلاطین صفویه را از صغیر وکبیر مقتول ساخت سواے شاه حسین
که او را امان داده بود وبقتل آورد ودران ایام ملک محمود سیستانی که از ولاے ملک نیمروز نیز نظر بر استیلاے
محمود شاه ومحبوس شدن شاه حسین وبرهم خوردگی محالات ومعمورهاسے خراسان وغیره در مشهد
آمده بر مسند فرمانروائی متمکن گردیده وبر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود تصرف خود
آورد وچون محمود شاه قندهارے این جهان را پدرود نمود اشرف خان که پسر عم او بود والی
ملک وبال شده شروع بداد گری ورعیت پرورے نموده ومیرزا مهدے کوکب تخلص برسکه او این بیت گفت

احترام بسر برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سربلندی یافت و در عصر محمد شاه احترامش
بیست و بعد ادای مناسک حج معاودت نمود وفاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع
و مائه و الف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

1149 بی نظیر زمانه شیخ حسین | گوی سبقت ز نکته سنجان برد | الغی از برای رحلت او | سال تاریخ گفت شهرت برد ١١٤٩

میر محمد افضل الٰه آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جو سنی سعید دستی است که والا تخلص داشت در اکتساب متداولات علی فاضل بلکه
افضل و در اقتنای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر می برد و آخر دوازدهم
ربیع الاول سنه خمسین و مائه و الف در گذشت تاریخ فوت او فقیر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

1150 ثابت گرو سخن ز رستان برد | در های ثمین رشته نظم سپرد | از بس خرد سال وفاتش جستم | فرمود بروز رحلت احمد مرد ١١٥٠

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که
سید صحیح النسب بود می رسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه
والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در آنجا کرده بعد فوت پدر با سبحان قلی خان بادشاه توران از دست خطی
بهم رسانیده آمد و رفت در باری می نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بود
بسبب فتنت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز
شدند و بعد چندی بمنصب هزار یا الفدی و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگ
برادرانش تردد های رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ معزز شده
و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری
لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه
بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور
و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یکسال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شد
یک تاریخ او نیست

تاریخ

١١٥٠
زسی وصل عبد الصمد خان بحق

1150 تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده

قلعه شهر کتک

شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رود خانه مسمی

در ملک سند دو یکی در ملک گجرات سیوسی در ملک دکن و بنا بر آنکه نام مولود مبارک علی ست تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نزاد قوم برلاس ست پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و تهته و ملتان رسیده و آخر بالفوجداری غولی قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار تهته شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی متعدد دارد وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من ست تخلص مرا مین وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شدیم بلکه دوتا شدیم و قرار داد که باهم غزلی طرح کنیم هر که خوب گوید تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانی و مکانی تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلی که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری درست کرده بمهر و دستخط حضار سخن سنج مزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد بیت برین معنی گواهم آفرین ما + که احمد یار خان یکتاست یکتا + دیگری این مصرعه ثبت نمود مصرعه گواهی یکتاست احمد یار خان + و مطلع غزل مذکور اینست ~ تا خطش طرح جهانگیری و کاووسی ریخت + لشکر زنگ چو بر روی بسر روسی ریخت + وفاتش به بست سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه برآورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان		ذات او آئینه خلق عظیم		در فنون فضل یکتائی زمان		زاده افکار او در یتیم
کرد از معموره گیتی سفر		ماتم او ساخت و اهل او دو نیم		چونکه یکتا رفت شد تاریخ او		۴۷ ۱۱ جای احمد یار خان بزم نعیم

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه شانزده جلوس محمد شاه و بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش بر سم تعمیه خارجی است

تاریخ

۴۷ سر کاذبان کمالش ببر ۲۰ | الیس آنگاه بشمار عبد الغنی ۱۱۶۷

۴۷ یعنی عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی بدر کرده شود تاریخ برآید و تاریخ دیگر مولاسی غنی + است

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعرای راست اندیشه و اطبای حذاقت پیشه بود اصلش عرب ست و در ایران نشو و نما یافته آخر در هند آمده و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بادشاه باعزاز و

ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه هاے چهارده گانه را که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ مدور دایره مرة بعد اخرے نماید بانیطریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهی مبداء شمارش سیکرده باشند تا آنکه مبداء اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتها او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمارش سیکرده باشند تا که خانه سابق بر مبداء اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود و همین طریق تا بجد شمار هر عدد یکه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده در اضعاف چهارده و بست و همه دار ضعاف آن باشند همه مستثنی است

نواب جان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بچکله داری کوڑا و کرا سر فرازی داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان ارار و کیچر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور که چنین ... کاتبه کسیکه از ملازمان او بود منظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس آه آه چرخ کجباز
مقید را چنان افواج سنگین
چنان شمشیر زد در وقت پیکار
ز این فهمند او سر اسپ ... ۱۱۴۴

ندیدم هوا بت چه کین بود
که اکثر ساکنه این سرزمین بود
اگر شیسن را زبان آفرین بود
که انهمه سر نوشت اولین بود

چه گویم از بزرگی و کمالش
شهادت یافت در جنگ از دغابا
یکی گوید بیاستی چنان کرد
پی تاریخ سال این مصیبت

سمانا با ملایک همقرین بود
چگویم شرح آن مجمل همین بود
دگر گوید که بید سرش این بود ۱۱۴۴
خرد گفتا قضای حق همین بود

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله اله آبادی

برادرزادهٔ حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل اله آبادی است بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیر تصنیف نموده و بشب دوشنبه یازدهم جمادی الاول سنه اربع واربعین ومائة والف در جوار رحمت آسوده ✤ لقد رضی ✤ تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوی قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد نام متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتیکه در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طویی شخصی مطابق سنه ست واربعین ومائة والف این مصرعه یافتم ✤ مبارک باشد و باشد مبارک ✤ بعد ازین علاقه عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین ومائة والف احرام حرمین مکرمین بربستم و وارد بندر سورت شدم و دانجا با میرزا محمد حسین بیخود ملاقات اتفاق افتاد او بتقریبی گفت تاریخ طویی شخصی مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد ادراک زیارت حرمین رخت سفر بدیار دکن کشیدم شبی با نواب موتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه داری اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولودی مبارک علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و فرمود که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بر بلد و در دست یکی

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ هشتم ربیع الثانی
روز دوشنبه آخر برسات سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی
تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد   لرزه وار هیبت او رستم و زال و بهرام
بارها پیش قدم رانده چنو و کفار   بارها از برد برکرد صف از حسام
تا بگجرات بهمراهی نواب جلیل   آن رفیع القدر و سید اولاد امام
سربلندی و بسیار زملکی که نبیش   ترک کردند و وان سبب ستش اصنام
یا بهی سنگه لعین آمده جنگی بمیان   کاین چنین رزم ندید و نشنیدست انام
شیخ خود را بنمایند بقلب مقهور   معرکه کرد که مریخ برو کرد سلام
آخر الامر بهر پای و غناغو مله بزده   حور و غلمان لب رش لوز فشاندند از اکرام
اسم مردانگی در رستم جوان مردی را   کرد تعلیم بمردان چو معلم بغلام
پاس دین داری و پاس نمک این سر دو نسق   سخت ناقص شده بود که او کرد تمام
من لعکر سنه و تاریخ لعبد سوز و الم   با دل خویش بدم در سنه کلمه کلام
ناگهان هاتفی از دور کشید آه و بگفت   آبرو داد الله یار بلشکر اسلام ۱۱۲۹

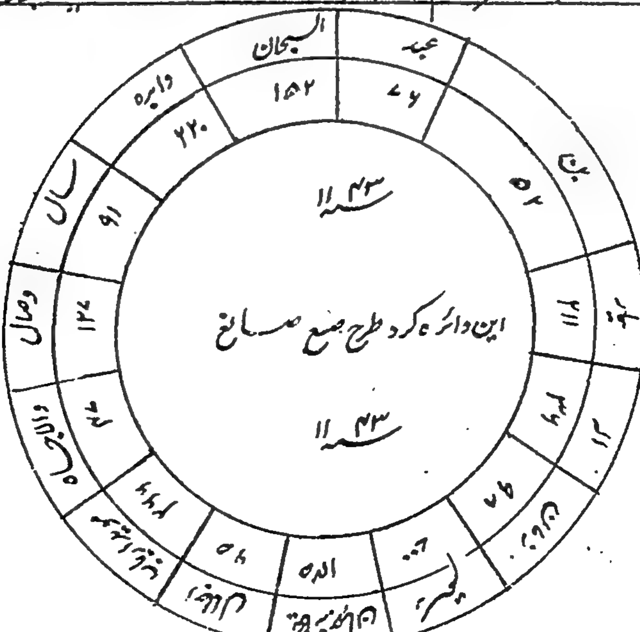
۱۱۴۳ وغلام حسین تمین بیت اخیر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که از ان تاریخ شهادت او استخراج می‌یابد

بیت و دایره اینست

س

۱۱۴۲

۱۱۴۳ ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت   حسرتی داده الله یار لفوج اسلام



و نه هجری پیمانهٔ هستی او لبریز گردید مورخ تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

گنج معنی بود کرد افلاک در زیر زمین ۱۱۳۹

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه که بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضهٔ قطب در شاهجهان آباد واقع ست و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند و مکانات خوب اندرونش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش ست

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک	بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون	بسبح سورهٔ صاد و تبارک	پی تاریخ سالش گفت هاتف	خدا یاری بود بالله مبارک ۱۱۳۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن ست از فقرای شعرا بود و مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست و یکم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گشتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم ز دست برد غزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد و تحسب را فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع ست بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش ست و بر پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	تا رضای حق تعالی از طفیل مرسلی
صدر خاتونان کنیز فاطمه محبه جهان	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی ست چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در مارهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده دران مقام رفته سکونت اختیار کرد و در دهم عاشورا سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دلی رفت سوی محفل قدس	بربست سحر ز جهان محمل قدس	تاریخ وصال او خرد کرد رقم	صاحب برکات واصل منزل قدس ۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از امرای نامی ذیمکان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود و در عهد بادشاه فرخ سیر منصب ششهزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته در معرکه که با راجه ابهی سنگه راتهوری

۱۱۲۶

فرشته این گفته چو گفتم این تاریخ هزار سال شود عمر این گل آمین +

در هندی

۱۱۲۶

پتر جنم سنیت کهون بس حسین پپت . جنم سجو پلک جل سدا یه سپر گل دیپا

در تاریخ ولادت سید وقار محمد ساند وسی پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و ششم بوقوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالی بمحمد روشن پسری داد سعادت میلاد سال تاریخ چو جستم ز خرد گفت از چشم بدِ روشن باد

ولادت میر عبد الجلیل سیزدهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک دست داده و انتقال او شب بیست و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری در شاهجهان آباد واقع شده نعش او حسب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علی آزاد میر کریمة الذین احسنوا الحسنی وزیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوی گوید + الحسنی الجنة والزیادة عبد الغفار + و نیز این تاریخ میرکار فلک شهید و تاریخ لا تعد ولا تحصی بمر گزشتانده دایره نیست ایا +

مولف تا دایره ... [illegible]

طریقه استخراج تاریخ ازین دایره اینست که از خانه هاسی چهارده کانه هر خانه را که خواهند مبدا قرار دهند و هر عدد یکه بخاطر رسد شمار نمایند سوای واحد و چهارده و اصحاب عشر و اول و آخرین و هر خانه که شمار تمام شود عدد دش بگیرند پس عدد یکه بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد تا خانه منتهی را مبدا گردانیده تعداد نمایند مره بعد اخری و دوره بعد دوره تا آنکه منتهی مبدا اصل گردد اکنون مقدار عدد دش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه ما بعد منتهی را مبدا گردانند و همین نمط شمار منحصر شود تا آنکه منتهی خانه ما قبل مبدا اصل گردد و پس بدستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ شود و مخفی نماند که مراد از اضعاف در اعداد مستثنی منشین سه مثل و فصاعدا باشد و اطلاق ضعف از روی لغت بر سه مثل فصاعدا آمده است بر خلاف مصطلح علمای حساب فی القاموس الضعف بالکسر المثل الی ما زاد و یقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثة امثاله لانه زیادة

غیر مخفی ...

مرزا عبد الغنی کشمیری

تخلص او قبول است فاضلی ممتاز بود و سخن سنج معنی نواز در شاهجهان آباد بسر می برد در سنه هزار و یکصد

خاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسنی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری باراده معاش بعد تلامذه بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه او را منصب مناسب عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

۱۱۱۲	مرا از جناب خلافت عطا شد	ز روی کرم خدمتی عیش افزا	خرد گفت تاریخ تفویض خدمت	وقایع نگاری گجرات زیبا ۱۱۱۲

و میر غلام علی آزاد می‌نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره او عنایت شد و تا مدت دراز خدمت را بدیانت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیرنگیهای قدرت الهی در پرگنه جتوئی از اعمال بهکر ریزهای نبات القدر تراله خورد از ابر بارید و کام و زبان عالمی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع معروض بارگاه خلافت داشت ++

فرد

فرخ سیر آن حضرت با برکات	چرخ از لب او شده شیرین حرکات	در سند زمین عهد عشرت مهدش	بارید سحاب ریزه قند نبات

میر جمله سمرقندی که در آن زمان رتق و فتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظه فرد وقایع بی آنکه حکم بتحقیق کند حمل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری او را معزول ساخت چون راهنده شاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیرالامرا حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی داد بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قایل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور خدمات سابق بحال فرمودیم و شیخ محمد رضا الحنفی وقایع نگار پرگنه مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان	بیاراست گیتی چو باغ جنان	بجشن همایون جلوس خلف	نثار شکر کرد ابر آسمان

درهنگامیکه میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیرالامرا اندکی روز در ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

۱۱۲۶	قال امیرالامرا التسمیة	وهی قدوم الولد البشیر ۱۱۲۶	ارخ فی ذلک عبد الجلیل	اسعده الله بعمر کبیر ۱۱۲۶

در فارسی

گلی شگفت ز گلزار خاندان حسین
زمانه شد بدوام بقای او ضامن +

محمد شاه بادشاه دهلی ستاره ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاهر ماند بعد ازان مخفی گشت و همدرین ماه پسر کلان بادشاه انتقال نمود فقط و در کتب اهل فرنگ نیز مرقوم است که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و بست و سه عیسوی نمودار گشته بود +

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضه تپ و سرفه بیمار بود چون در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری از کلفت عارضه شفا یافت منشی رنچهور داس مصنف قانون الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا بسمع تعمیه گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید +

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام بلند طالع اوج کوکب اقبال	که یافت لقد شفا صاحب ذوی الاکرام خجسته خصلت او مورد سعادت تام حکیم عقل تپ سرفه دور کرده بگفت	جناب زبدهٔ عالم اعظم الدین خان ز سال صحت آن نوبهار باغ حیات شفای اعظم باد القای عمر دوام	جاست قائم از چون ز نو خان اجلال سوال کرد ز شادی دل خواص و عوام

یعنی اگر عدد عبارت تپ سرفه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد +

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و لطیف است از سر تا پا طلائی بود نواب روشن الدوله در عهد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاسفی واره در شاهجهان آباد واقع است و این همان مسجد است که نادر شاه بالای آن نشسته حکم قتل عام داده بود بر پیشانی اش این چند اشعار با تاریخ مرقوم اند +

تاریخ

شکر حق کز فیض سید عرفان پناه روشن الدوله ظفر خان صاحب جود و کرم حوض صاف او نشان از چشمه کوثر دهد	شاه بهیکه آن مرشد کامل ولی آگاه کرد تعمیر طلائی مسجد عرش اشتباه هر که از آتش وضو سازد شود پاک از گناه	در زمان شاه سکندر شان جمشید قدر مسجدی کاندر فضا از حسن قدرش آسمان سال تاریخش رسا یافت از الهام غیب	سعدلت گستر محمد شاه غازی بادشاه کرده از شعاع مهر چار دیوار نگاه مسجد چون بیت اقصی مهبط انوار اله

شاه مردان

عمارتیست در دهلی و درینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المومنین علی ابن ابیطالب است و آن نقش پا را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند در گرد آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند +

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

۱۱۳۷

سنه ۱۱۳۲ هجری و درین مکان در هر ماه بتاریخ هفتم مسلمانان برای زیارت میروند و ازدحامی کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است + قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها + سنه ۱۱۶۲ در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب پسر برای

سال سی یاد و با الف و صد ابجدی بنیاست	رحلت اوج جنان کردہ سوال ازین

میر عبدالواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی نیز تخلص داشت شعر بزبان ہندی سے نیکفت و جواہر زواہر سے مشفقت اندیشہ می سفت نسخہ مسمی بہ شکرستان خیال مشتمل بر نظم و نثر در وصف حلویات بدستور دیوان مرتب دارد و در ایامیکہ پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راہون از اعمال دار السلطنت لاہور سے پرداخت اور اباز میداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبدالواحد در معرکہ جرعہ شہادت چشید این واقعہ دویم محرم روز جمعہ سنہ اربع و ثلثین و مایتہ والف واقع شدہ و میر غلام علی آزاد در تاریخ شہادت او قطعہ نظم کردہ و یک عدد زیادہ را بحسن تعمیہ برآوردہ +

تاریخ

تا شہ با نظم و نثر او رسید	سید والا گہر صاحب ہنر	از زبانش آب حیوان میچکید	میر عبدالواحد شیرین سخن
آبروئے تازہ آمد پدید	خطہ پنجاب را از مقدمش	در رکابش جنت آنجا بکشید	والد او حاکم راہون شد
لفظ ذوقی بہر تخلص برگزید	در سخن واحد تخلص می‌نمود ۱۱۳۵	از شہادت جرعہ صافی چشید	باز میداران کافر رزم کرد

چونکہ واحد رفت سال رحلتش   کلک جوہن زد رقم ذوقی شہید ۱۱۳۴

مسجد سنہری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدولہ محمد شاہی در سنہ یکہزار و یکصد و سی و چہار ہجری در شاہجہان آباد تعمیر ساختہ بروج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنہری مسجد مشہور گردیدہ و در جوار کوتوالی چبوترہ واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

شد این مسجد بہ زینت در جہان طاق ۱۱۳۴	بہ دور شاہ بہکہ آن ظل آفاق	سلیمان فر محمد شاہ داور	بعہد پادشاہ ہفت کشور
ہزار و یکصد و سی و چہار است	تا بخش ز ہجرت تا شمار است	بنام روشن الدولہ ظفر خان	خدایا نیست لیک از روی احسان

۱۱۳۴

مسجد شرف الدولہ

این مسجد خشتی ست اما بروج آن از سنگ ساختہ اند متصل این عمارت مدرسہ ایست و این مدرسہ و مسجد را نواب شرف الدولہ در زمان محمد شاہ بادشاہ سنہ یکہزار و یکصد و سی و پنج ہجری تعمیر نمودہ بود در بازار دریبہ شاہجہان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

تیغ او کفر شکن در دوران	ناصر الدین کہ محمد شاہ ست	ظل حق ماہ زمین شاہ زمان	در زمان شہ خورشید سریر
ہمچو سعدین فلک کردہ قران	این دو بیت الشرف علم و عمل	مسجد و مدرسہ عالیشان	شرف الدولہ بنا فرمودہ
	قبلہ حاجات دو کیشان ۱۱۳۵	سال تاریخ بنا گفت خرد	

۱۱۳۵

ستارہ دم دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست کہ در نصف آخر محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجری در زمان

۱۱۳۳

بعد ازین واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شهید یافته
و میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی تخلص در شهادت حسین علیخان این قصیده بیست و پنج بیت که هم مرثیه هم تاریخ است

تاریخ

آثار کربلاست عیان الحسین هند
تبلی است زین معامله بر این عرب
هند این‌چنین مصیبت عظمی ندیده است
ماهی در آب می‌تپد و مرغ در هوا
رستم‌نشان حسین علیخان شهید شد
دریادلی که بود ز ابر عطا تیش
معتاد او شده بد از آن کشتن سر
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه
دل چاک چاک گشت و جگر داغ داغ شد
از دست ابن ملجم ثانی شهید شد
ای دوستان آل و محبان اهلبیت
از ملک من ... سید شهید

زد جوش خون آل نبی از زمین هند
در خون گریه سرخ شد ... هند
دیدیم داستان شهور و سنین هند
از شیون عظیم امیر مهین هند
از خنجری که بود نهان در کمین هند
شادابی بهار بهشت برین هند
گرد داغ ضبط کرد و نشان بر جبین هند
افتاد تار خاتم و بی‌ران نگین هند
این غم گذشت از سر ... هند
کوئی گروه ... گل یاسمین هند
شمگین شعبده بهر حسین حزین هند
این چند بیت ... چو در ثمین هند
سال شهادتش قلم واسطی نوشت

شد با تم حسین علی تازه در جهان
گیتی چرا سیاه نگردد ز دود غم
از داغ دل نرفت حیف آن ... خون
فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی
تیغش به روز معرکه خصم ... بخت
از بهر ... فلک از وه عالی جناب او
شد از شهادتش تن بی روح گشته است
گردون ز اختران همه تن ... گشته است
آن عهد ... که از قلم تیغ بارها
تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود
رضوان ... چو شنید قرین فرح
قتل حسین کرد یزید لعین هند

سادات گشته‌اند مصیبت نشین هند
خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
این است نوبهار گل آتشین هند
گردی فخر بود ز آتش یمین هند
چون برق تیغ کافت صف آهنین هند
در ترک تاز حادثه حصن حصین هند
یعنی که بود او نفس واپسین هند
در عشق ماتم رکن رکین هند
تحریر کرد نسخه فتح مبین هند
سیلاب خون دیده و آه اثین هند
بزد غم این جماعه منصوبه بین هند
تا هست حسن سیر نگینی قرین هند ۱۱۳۲

و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علیخان و اسیر شدن قطب الملک عبدالله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله
ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سه هجری وفات نمود :. محمد امین خان ۱۱۳۳
باسم مرد تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور رسید بود از ترکان دوغلات است جد کلانش میر حیدر صاحب
تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروائی کشمیر هم رسیده و از
جهت میر شمشیری اینها را میر میگفتند +

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبد الباسط امیتهوی که در تاریخ گوئی از قدرتان
روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ ازان بر می آید یعنی سوای دو تاریخ
صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه
آن بگیرند جدا جدا تاریخ استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند
و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ بر آید با وجود این قدر اجتماع صنایع
در دایره حساب بی کسر واقع میشود یعنی در خانهای دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود اصلا کسری نمی افتد بیت موزونه اینست

تاریخ

قطب الملک سید عبدالله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبدالله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری الهٰ آباد و سید حسین علی
خان بصوبه داری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار
شاه غالب آمده و سید عبدالله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید
حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره
محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود
بتاریخ بست و هفتم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ
چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نمط
ست که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بجرأت و سلیقه قیام داشت
نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس برآورده بر تخت نشانند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و
سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت و بلے اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب
الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل
خود گرفت و پیش بادشاه آورد و بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله
محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاه جهان آباد زیارت گاه خلق
است آثار او ست نهر مهیر گنج واقع شاهجهان آباد که از وی آب بحکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر
در سنه هزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورده و آن خطه را بنور آب
احیا نمود میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته +

تاریخ نهر مهیر گنج

بحر جود و سیف قطب الملک عبدالله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم
بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک بحر احسان و کرم + ١١٣٠

بالجمله بعد زهر خوردن دولت سادات مرحوم دو فرقه شد و جمیع ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی
به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی
بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از او برادر بزرگ بشهادت رسیدند
و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صاحبی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب
میکنند و میگویند + بلغ وعدک + و + غلب عدوک + یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد
شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند
غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

اسهال بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبرآباد از تخت شاهی تخته تابوت نزول فرموده سر بالین خواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت برادر او دفن کردند از احیا که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ الشان را باین عنوان رقم نموده

تاریخ

۱۱۳۱ گردند سه بادشه بیکسال وفات ❊ فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات ❊ بعد رفیع الدوله چو شد از جهان ❊ تاریخ فغان نوشته شد زین برکات بیت ۱۱۳۱

ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری در خواست دار السلطنة غزنین از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله بتقلب ملک سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان آباد که در آنجا معه مادرش در هنگام وفات پدر خود جهانشاه و جلوس جهاندارشاه محبوس بود طلبیداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفده سالگی در اکبرآباد بر تخت شاهی نشانیده به محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس او ست

تاریخ

۱۱۳۱ ۱۱۳۱

شه کشورستانی روشن اختر که در عالم	❊	گواه آمد فروغ بخت زنام همایونش	❊	درین نوروز گیتی شد نشسته بر تخت گیتی را	❊	سریر آرائی جاه و دولت سال

ایضاً

۱۱۳۱

۱۱۳۱ ❊ بهر تاریخ جلوسش از خرد کردم سوال ❊ گفت آمد سایه حق آفتاب بحر و بر ❊

و جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و یک بعد گشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن برادرش نواب عبد الله خان سرانجام یافته بود صرف برای ساعت نیک بود و شیخ معصوم و شعرای محمد شاه که هم از آن تاریخ این جلوس بر سر آمد گفته ❊

تاریخ

۱۱۳۲

۱۱۳۲ ❊ روشن اختر بود اکنون ماه شد ❊ یوسف از زندان بر آمد شاه شد ❊

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر هیچ یکی بیت سکه مرقوم نیست اما میگویند بیت سکه او بود ❊

بیت سکه

ز فضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور ❊ درین عالم زده سکه بمهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمای و اسباب اختیار سادات بارهه بود و عزل و نصب تیز بدست الشان بنابجه حالا هم بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود ها داشتند اما محمد شاه که بادشاهی عاقل و دانا بود این همه بیباکی الشان را دیده خفیه رنجش خاطر داشت تا آنکه بعد از چندی قابو یافته هر دو را بر بستر عدم خوابانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید ❊

	زد سکه بسند بانزاران برجات	شاسنشه بحر و بر رفیع الدرجات	

تاریخ جلوس

۱۱۳۱

۱۱۳۱ بنشست بتخت چون رفیع الدرجات	کوای بر عرش سر کشید از برکات	پیر خردش چو دید با فر و شکوه	تاریخ آمد لقب رفیع الدرجات	۱۱۳۱

ایضاً

۱۱۳۱

۱۱۳۱	که ناگاه واضح رقم کرد و گفت	مبارک جلوس شهنشاه حق	

چون رفیع الدرجات مریض و ضعیف الجثه و مبادی گوکنارے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوزدهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورده و در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

۱۱۳۱

۱۱۳ چون خان شهنشاه رفیع الدرجات	در حسرت لب سایه نهال طوبی	رضوان بدو بهشت اقدم کنان	گفتا خلد برین مقام و ماوا	

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت بغیر از نام یکے از شاهزادگان تیموریه صورت نمی بندد رفت عافیت خود بادران دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از محبس آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سے و یک هجری تاج شاہی بر سرش گذاشته و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بتخت نشانیدند و بعد چندے امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته بر سر سلطان نیکوسیر این شاهزاده محمد اکبر پسر حوزه عالمگیر بادشاه که در اکبرآباد نزاد سے متر سین و صفی خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بودند نهضت فرمودند قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در محبس فرستاد میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت ازان قصیده معه تاریخ نوشته میشود +

تاریخ

فرخنده ای دوستان که عالم	نقد شد نسیه بهار ارم	نونهال طرب ببار آمد	گلستان گشت خاطر خرم
کامیر سر آمد امرا	در تسخیر قلعه اعظم	این ظفر ز روابسته عظمی است	بر زبان واجب است ذکر نعم
پسر اکبر انکه دل افواه +	یافت نیکوسیر یکسر عالم	بود در حصن اکبره محبوس	هیچ مفهوم ممتنع العدم
داشت سیضے و کنج عافیتی	خاطر آسوده تر ز صید حرم	از مدد داشت از رخنه بسنان	فتنه انگیخت در کمال غم
خسرو دین پناه شاهجهان	آب و رنگ بهار فضل و کرم	سخنے الملک اجازت داد	تا کشد لشکر ظفر ترجیم
ان امیر جماعة امرا	چون حسین علی هزبر شیم	کرد نهضت بدولت از دهلی	فضل حق همعنان ظفر همدم
آمد و قلعه را محاصره کرد ۱۱۳۱	هیچو انگشت و حلقه خاتم	فتح قلعه بزور تیغ نمود	این چنین میکنند اهل همم
	کرد عبد الجلیل در تاریخ	قلعه اکبره گرفت رقم	

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت سه ماه و چند روز بمرض

تاریخ

١١٣١

دیدی که چه با شاه گرامی کردند | صد جور و جفا ز راه خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود | سادات بوی نمک حرامی کردند

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده +

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند | از دست حکیم هرچه آید کردند
بقراط خرد نسخه تاریخ نوشت | سادات دوائش آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبره همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف است بتعمیه +

تاریخ

١١٥٠ ٢٦ ١٩

سال جلوس و عزلت فرخ سیر عقل | چو من سوال کردم او گفت ملک کهان
یکبار بیست و شش و دگر بار نوزده | از نام او بدر کن و تاریخ او بدان

ایضاً

١٩ ١١٥٠

١١٣١ چو جوید کسی عزل و جلوسش بگو | جدا رفت از اسم فرخ سیر

و عزیزی دیگر در عزلش یافته + فاعتبروا یا اولی الابصار - چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بیست و دو روز مدت عمر سی و سه سال القصه بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند +

مسجد قطب الاقطاب +

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی است و سه درجه دارد درجه اول را که خام است خواجه موصوف بحین حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه است و درجه سوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده +

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والاجناب | خسرو فرخ سیر شاه شهنشهی مالک رقاب
ساخت از روی ارادت و ز سر اعتقاد | مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب
با سروش غیب هاتف گفت در گوش خرد | سال تاریخ بنایش بیت ربی مستجاب ١١٣٠

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گده که در آنجا محبوس بود بر آورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانیدند لیکن جمله کار فرمان روائی بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این است +

بیت سکه

جهان شد زنده زآهنگ تبیره — گر از حالت موجی جهان تیره — چو منقار انی زین جشن گرد — ره احسن کرا بر نغمه سر گرد
اگر دلی نماید مخبر شاید — نوای زین به اگر کی سراید — بود در گلشن گل بر برگ — سرود خارکن بابت دران شب

حواسی ابیات و زشتخین تار ساز ولیس بکسر دال مهمله و یای مجهول بمعنی مانند بیکونام سازی است که جواهر رابد و نسبت تند الفتحتین سرگشته شدن بیت اول که بر کاغذ و جامه دستند و تقوسم از و حاصل اید اک بالمد عیب یک لفتح بای فارسی رسباب خانه تیره و دل و نقاره کرا بالفتح مرجع جنابی پرچند جاری مرغ کو اسنج نیست اما مقصود مبالغه است یعنی شادی نوعی عام شد که جاری پی هم از پی این جشن منقار تر کرده در نوا سنجی در آمد خارکن نام شخصی که نوای خارکن باو منسوب است بابت عنب گمند مشتق از نموت و اسما پردهای فارسی دوازده مقام و بست و چار شعبه و شش اوازه و سی لحن بار بد نیز بیان کرده نوعی که بی ملاحظه معنی اسمی معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشنا آورده میشود +

دلت گر بر مقام عیش شد است — زتار ساز راه راست پیدا است — کند سر پرده از عشرت فراخ — چو معشوق مرقع دلربایی
باین لذت چو زابد شناشد — نمار نیگاه از وی قضا شد — مغنی نغمه چون باده انگیخت — بجام باده گل اصفهان ریخت
حجاز نغمه چون در دل ری شد — لی از فیض نوا سرو سهی شد — ز مطرب سر نوا زرین است — بمعنی گنج باد آورد این است

و فایده افزودن اسمای نغمات هندی و فارسی بکیفیت معهود در خانه داستان بیان سی نماید و بیشتر زید

اگر آن این گراین آن نداند — بنظم من ز معنی در نشاند — جگر چون دانه یاقوت سفتم — که نام پرده ها در پرده گفتم
کنا سامعی گر نارسائی — بمو سیقی ندارد آشنائی — نگرد و دگر ز حسن صنعت آگاه — ز حسن نظم گیرد حظ دلخواه
مغل بارک سندهی آشنا نیست — بیجر در حسن هندی آشنا نیست — درین در اشنائی مانند — تلاش دست و پای ماه بند

و میر احسن ایجاد تخلص که به تسوید نامه فرخ سیر مامور بود و معاملی خان خطاب یافته قطعه تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتی ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷ ز باغ مهاراجه جسونت سنگه — مبارک گوهر دولت در آمد بچنگلی

باالجمله بعد چند سال درمیان بادشاه و قطب الملک سید عبد الله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که بعد ران روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در انجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر تر پولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخت محبوس نمود و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند مرزا بیدل این تاریخ در عزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفتم ماه ذی حجه
سال یکهزار یکصد و بست چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود و بعد ازان در
شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامرا ذوالفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبهه چند دیوان امیر الامرا اند کوررا
بدست آورده زبانش ببرید و بسیارے از امرا جهاندار شاه را گرفته بیجان گشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه
و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت
بسید عبد الله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیر الامرائے به برادرش سید
حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	بادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افراو   افتاب سپهر مملکت ست   گفت الف که سال المتقش   افتاب کمال سلطنت ست
و چون نه چند روز بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخه این بیت که از الفاظ
ابد باد فرخ ار یک سال مذکور بر مے آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ سیر تاجور را ست یک	خدایا ابد باد فرخ ار یک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کد خدائے فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه
راتهور بمیان آمد گویند اینچنین طوئے عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبد الجلیل بلگرامی
مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنورے داده خصوص در مقامے که اسمای پرده‌های هندی در ضمن
الفاظ پارسے آورده و بے تصنع سحر حلال بکار برده این چند بیت ازان مقام ست +

ابیات

چو سید دل نماید حسن آهنگ	برد از چهره پرپا ساز رنگ	در آن محفل که جا گوش میزد	نوائی کان نه راه هوش میزد	کانرا
اگر شاپور یا خسرو بچنگ اند	پی این نغمه از حسرت هلاک اند	مغنی پرتو از الشان و تر زد	که از بربط بهار عیش سر زد	
شگفتنهای دل در دست تار است	که آن را نغمهٔ گل پیش کار است	نوائی نغمه گرم و لبریز بود	بنظم گوهر بگو جرے بود	گوجرے
شگفتن بخشان سر سیر دار تار	که کردی سینه‌ها را صحن گلزار	اگرچه زهره دارد جوش نوائے	بدانی حال او زین سو سرائے	
مثل این نغمه را دانش نمیزد	بر و صد چوب لا و لیدنی زد	ولیس مدهوش شد زین نغمه شاید	ندارد و از اله یارے رفتار	الهیا
لوا گوید قوام ساحرے ام	بی تقویم چوبت من بے جرام	نوائی نغمه بود از نقصها پاک	نباشد و زنگار خور دلش پاک	
چنان در نغمه باشد دلپذیرے	گز افسون ترنم دلو گیری	لب هر سازه انمغنی ادا کرد	که جشن شاه کام ما روا کرد	
بالفت همدگر را داده یاری	لوا و ساز از صحبت برای	چنان از نغمه دل مغنی زد	که لی اجمال کوس خسروے زد	مالکوس
کسے کو زین ترنم قوت جان کرد	ز شادی یک نیاز مطربان کرد	باستغنا لذت ترانه	ترا کافی ست این جشن شهانه	کافی

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را همراه جهاندار شاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشان از تن
جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پای بسته بر پشت فیل یکی آویخته و دیگری آویخته
اویخته باشان و شوکت تمام بسوی شهر کوچ کرد چون بدهلی رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست
و سیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمد چون همدرین سال که سنه هزار و یکصد و بست چهار بود بهادر شاه هم
جهاندار شاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ تخرجه یافته + 1124

تاریخ

بهادر شه و هم جهاندار شاه	+	بیک سال زین دار فانی برفت		سر مملکت دور کرده سرود	+	بهادر برفت و جهاندار رفت 1192

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت ست از زاده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندار شاه از روز
وفات پدرش تا روز هزیمت در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه
دیگر روز لقب او بعد وفات خلدارامگاه قرار یافته مقبره او در دهلی ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

این نواب صفت الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست + زبرج اسد رونمود آفتاب + چون بتاریخ بست 1127
و سیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندار شاه بقتل رسید پدرش
درغم فرزند که عمر نود ساله و کبیر سنی و بیجواسی این تاریخ در شهادت او گفت + 1124 1124

بالفت شام غریبان با دو چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان شود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر
در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجری در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده +

مرزا ایزدبخش متخلص رسا

جد او آصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و مرزا ایزدبخش در فنون
و علوم یگانه روزگار بود در اوایل بعهد منشیگری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشیگری عالمگیر
بادشاه نوکر گردید چون عالمگیر فوت کرد و فیمابین شاهزادگان یعنی بهادر شاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد
عظیم الشان پسر بهادر شاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصی بمیرزا گفت که بلای عظیمی می آید
یعنی عظیم الشان می آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه + چون
بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که تو ای بخیتن کلام گفتی فیمابین
برادران چه دکار بود پس فرمود تا موی سر دو نش را یکیک از بیخ برکندند و در البتو سنی بسته بعد خوار
هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و بست و چهار هجری بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه آگره
موجود ست کنار مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تخمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نمود
عالمگیر بادشاه ست +

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادر شاه

معز الدین محمد جہاندار شاہ ابن شاہ عالم بہادر شاہ

ولادت او در سنہ یکہزار وہفتاد و یک یا یکہزار وہفتاد و دو بوقوع آمدہ نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش بہادر شاہ بخواب عدم نہاد جنگی عظیم در لاہور میان جہاندار شاہ و عظیم الشان و جہان شاہ و رفیع الشان کہ پسران بادشاہ مرحوم بودند واقع شد یعنی جہاندار شاہ و رفیع الشان و جہان شاہ باتفاق امیر الامرا ذوالفقار خان یکطرف شدہ برسر عظیم الشان کہ خود را مالک سلطنت میدانست آمدہ شروع بمحاربہ نمودند چون عظیم الشان کشتہ شد بخت و خزانہ بدست جہان شاہ افتاد لیکن چون امیر الامرا ذوالفقار خان را منظور بود کہ معز الدین جہاندار شاہ را بتخت نشانند چنانچہ بعد از سہ روز بازآتش قتال و جدال شعلہ افروز شد و رفیع الشان و جہان شاہ معہ پسرش فرخندہ اختر کشتہ شدند معز الدین جہاندار شاہ بی مزاحمت غیری در آخر ماہ صفر سنہ ہزار و یکصد و بست و چہار ہجری در لاہور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آوردہ بصلاح ذوالفقار خان بکشت اہل وفا تاریخ جلوس او از تاریخ ہژدہم ماہ محرم سنہ مذکور کہ روز وفات بہادر شاہ ہست نوشتہ اند

بیت سکہ

زد سکہ در ملک چون مہر و ماہ ✤ شہنشاہ غازی جہاندار شاہ

عظیم الشان کہ از زمان عالمگیر بادشاہ بصوبہ داری ملک بنگالہ سربلندی داشت و چندی در شہر پٹنہ برای نظم و نسق آن دیار استقامت گزیدہ آن شہر را بعظیم آباد موسوم ساختہ بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاہ شنید پسر خود محمد فرخ سیر را بنیابت خود گذاشتہ پیش پدر آمدہ بود و در جنگ محمد اعظم شاہ حاضر بود و در محاربہ جہاندار شاہ کشتہ شد چون قریب نہ ماہ برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف بنگالہ برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جہاندار شاہ پسر بزرگ خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم بسمت او فرستاد فرخ سیر کہ سید حسین علیخان صوبہ دار ملک بہار و برادر او سید عبد اللہ خان صوبہ دار الہ آباد را کہ سادات بارہہ بودند بصد منت و سماجت ہمراہ خود گرفتہ با فوج عظیم تا بکہجوہ کہ پنجاہ کروہ عرصہ از بلدہ الہ آباد دست رسیدہ بود کہ تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نمود و اعز الدین بتاریخ بست و نہم شوال سنہ مذکور ہزیمت یافتہ بطرف اکبرآباد شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز بسوی اکبرآباد روانہ گردید چون در انجا رسید با جہاندار شاہ باز محاربہ دست داد و آخر جہاندار شاہ نیز بتاریخ سیزدہم ذی القعدہ سنہ مذکور از میدان معرکہ گریختہ در لباس مبدل خود را رسانیدہ بطرف شاہجہان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ ہیزدہم ماہ مذکور در اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاہجہان آباد کوچ کرد چون در خضرآباد کہ یکگروہ از دہلی فاصلہ دارد رسید نواب آصف الدولہ یعنی اسد خان را معہ پسرش امیر الامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ کہ بعد ہزیمت پیش پدر آمدہ بود طلب داشت اگرچہ ذوالفقار خان نمیخواست کہ پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش او را تشفی کردہ دلاسا دادہ بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی ہمراہ خود پیش فرخ سیر او را دو فرخ سیر

جلوس معدلت انوار بادشاه دین + بابن مربع اسرار داده اند نشان + شنیدن از تن یزدان جلال قدرت شان + بمان خلیفه جهان معظم دو جهان

وچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری شمار نمایند چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که از آن سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

نشست چون بسریر جهان بهادرشاه + رسید قرعه دولت بعالم بالا + ز منتظر فلک آورده سر برون بلطف + بگفت سال جلوسش نظام ملک ولا

بهادرشاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفده شاهزادگان بدست راست و چپ پادشاه می نشستند بدین تفصیل است پسر بزرگ او معز الدین جهاندارشاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین و دیگری و نیز پسر دوم او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادرشاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادرشاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت رو بجنگ آورد و کشته شد و بهادرشاه بتاریخ بست و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت بسم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

در وفاتش ای خردی باشند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ برآید و این بیت در تاریخ وفات او که نیز تعمیه است راقم الحروف گفته +

تاریخ

گفت یا ک الغنی ناگاه + شد برون از جهان بهادرشاه

مدت سلطنت بهادرشاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال و ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادرشاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل موتی مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نموده این بادشاه است و این بیت که از مصرعه دوم یکی آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

١١٢٤ درخورست الدیار مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا

متصل مزار او تربت عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع است +

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکے زیب النسا بیگم دوم زینت النسا بیگم سیوم زبده النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در حین حیات خود مسجدے بتعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیے که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج برکنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجرے در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود است و لطرف بالین قبه آیه قل یا عبادے الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس ست + سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس ست + امیدوار حسن خاتمه فاطمه زینت النسا بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازے انار الله برهانه سنه ۲۲ ۱۱ هجرے

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صورے و معنوے امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور ست با شاره پیر خود در اله آباد در حل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت بتصانیف عربی و فارسے وا فروارد مسجدے که در سنه هزار و هشتاد هجرے بتعمیر نموده تاریخش بقعه افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بست و سیوم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف ست و بسن هشتاد و دو ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجرے فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیے مشهور بشاه خوب الله که برادر زاده و سم و اماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد است +:+

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دوم عالمگیر بادشاه غازے

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجرے از بطن نواب بائی که هند و زنے بود در برهانپور تولد یافته و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگے بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر سیوم خود اوا عظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجرے بجاے پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده وکیل مطلق به اسدخان و عهده میر بخشیگرے بر پسرش ذوالفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند

1119 و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + ما آفتاب عالمتابیم ۱۱۱۹ + و دیگرے این مصرعه یافته + شاه عالم بادشاه

1119 ملک و ادار جهان ۱۱۱۹ + و فضل الله درویش در تاریخ جلوس او گفت + الله با معظم + و غیر ہے دیگر این تاریخ که بتعمیه خارجے ست گفته +

تاریخ

۱۱۲۰

1120 کن سر اعظم جدا و انگه بخوان + ربّ افسر شاه عالم بادشاه

تاریخ از مرزا بیدل

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان
ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند
چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز
بعد از وفات پدر در احمد نگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت با لشکری عظیم از کابل
روی بسوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هرچند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع را دو میان
خود با تقسیم نمایند لیکن چون تقدیر این چنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه
قبول نفرمود و باراده جنگ از احمد نگر کوچ نمود چون بهادر شاه با لشکر خود قریب اکبراباد رسید در میدان دهولپور
که دوازده کروه از اگره واقع است تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه
با دو پسران خود یعنی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه با بسیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم
ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست ❊

تاریخ

1119	شاهزاده دیوانه دستی آمد دوم	حیف که بیو ببیج از ستم کم	دیدند سر تنش جدا چون ایشم	گفتند همه ای محمد اعظم 1119

ایضاً

1119	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی	آواز غیب آمد کی جنت المکانی	انگشتی فضل ایزد اختر شهید اکبر	تاریخ رزمگاهش شد کربلای ثانی 1119

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را چنین خوانند بهتر باشد ❊ چون مثل کربلا شد میدان رزمگاهست ❊ تاریخ
توازان شد که شد کربلای ثانی ❊ مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه
و بیست روز و هزیمت جنگ امور خان او را داخل بادشاهان نموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال و کسری بود ❊

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد می نویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم
گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو در سند
1122 از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ❊ آه آه امتیاز خان ❊ یافته در کتاب مجالس
السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور به سید بوستان بوریا نشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه
فضل و کمال او پسری داشت خیلی رشید و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی
داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که دهانی تو شود ❊ تا کجا تاب خورد مو که میان تو شود ❊ شاعر بود
بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور شد و رشادت
و قابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی
که سید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسرزاده
این سید امتیاز خان خالص مشهدی است ❊

باب دوازدهم

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غره ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بیست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و سیزده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال و شش ماه و بیست و هشت یوم جمله عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات ✣ حضرت خلدمکان ✣ قرار یافته مستعد خان محمد ساقی در اخر مآثر عالمگیری می نویسد که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم و این از غره رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است از آن که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ مغفرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلاء چنین واهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را تفال کشودیم این غزل برآمد

غزل

تا رمقی نه و منی نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجده‌گه صاحب‌نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز برآمده قصه ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار و شد نقل فال کردم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستم و بارها کشادیم تا آن غزل برنیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذارم بر قبری افتاد حضرت لغمت قامت از آنجا برآمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است این بیت

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و با میدمرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از انجمله یک بیت این است

بیت

از جفای چرخ و از بی‌مهری اورنگ زیب
برد آخر آرزوی مقصد اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع بنسبت کسی بنکاح نپرداخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت المساجد که بتعمیر ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

۱۰۲۸ درسنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده دفن نمودند پیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب
۱۱۶۹ عالمتاب + یافته بودند و برای تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + آفتاب عالمتابم + فرموده و عاقلان
۱۱۱۸ برای تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب تن + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ برآورده + روح
وریحان و جنت نعیم و عزیزی + دخل الجنت + یافته و شخصی دیگر این بیت گفته

تاریخ

۱۱۱ از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولے گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب +

ومرزا محمد شیرازی متخلص عالی که درسنه هزار و یکصد و چار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه
نعمت فراوان اندوخته بود و شکر نعمت واجب واجب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر
شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه مامور گردیده و در سنه هزار
و یکصد و بست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان
یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که ازان سنه ۱۱۱۸ برآید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر	برداشت دل از جهان زجان شد سیر
او رفت زملک و ملک زو رفت بگو	شد بادشه ملک فنا عالمگیر

۱۱۱۸

روز جمعه ۲۸ ذی القعده

آن جمعه که مرد بادشاه دل جاست	چون شنبه اطفال به تلخیها داشت
ذی القعده که ایام به نشستن دارد	این طرفه که از روی جهانش برداشت

تاریخ بست و هشتم

آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش	خالی ز عبادت نشدی ساعاتش
چون بست و هشت روز بگذشت ازماه	از صفحه روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که زو نظام دنیا آمد	تدبیر اتش تمام بر جا آمد
پنجاه و دیگ آمد عدد سال جلوس	لیس قای خابر سران نا آمد

مدت عمر

آن شاه که دایم علم فتح افراشت	چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت
در هر کاغذ چه خاد میکرد رقم	بر نسخه عمر او خدا صاد نگاشت ۹۰

واین بیت در تاریخ وفات او از بنده راقم الحروف است +

تاریخ

۱۱۱۸ پرسیدم از عقل سال وفاتش	بگفتا که عالمگیر از جهان رفت

باب دوازدهم

مصرعه از زیب النسا

از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی برده پناه		ورنه بذو الفقار علی سر بریدمت

لطف الله خان پسر سعد الله خان

در کتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده اردوی معلی عالمگیر بادشاه از بهادرگڈه که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کندانه باتهزار آمد و هیژدهم ماه شعبان پای آن حصار بنزول لشکر فیروزی اثر سپهر برین برآورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از غلبه استسقا بعالم جاویدانی نهضت فرمود هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

۴ صد افسوس ز لطف الله خان ۱۱۱۴

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و مرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارک باد بخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۴

پناهگاه کرم اسباب + حشم کواکب فیاض رکاب + ناز و نعمت دستگاه + خان صاحب افلاک درگاه + مهر عطای سپهر آستان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده و آله الامجاد
در سنه یکهزار و هیژده هجری در خانه او در عرض یک هفته پسری و دختری تولد شدند و مرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۱۸ رسیدن طرب ماه و آفتاب مبارک

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش بروز جمعه بست و هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه یک اکبرشاهی مطابق روز رس هیجدهم اسفندارمذ ماه جلالی سال شش صد و بست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سے سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمدنگر دکن بوقوع آمده لاشش او را در شهر خجسته بنیاد اورنگاباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

اگرچه این تاریخ نیز خوب است از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می یابد الا لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است بتصرف عالمگیر بادشاه درآمد تاریخ

۱۰۱۲ این فتح را انا نصر الله [۱۱۱۲] یافته

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

۱۱۱۲	زین گل که زگلشن حسن صبح شگفت		افسردگی طبیعت امکان رفت		تاریخ بهار او سروش تحقیق		جمعه نهم جمیدی الآخر گفت [۱۱۱۲]

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود متزوج نگشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قرآن بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر

۱۱۱۳ از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی [۱۱۱۳] تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات از اشعار اوست

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد		کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد		صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت		غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

پی تفرج این چرخ چیدار اکن		نظر بشاه جهان و بجال ارا کن		قضا قضا نشود امیر زمین هرگز		تو خواه قال به بیچ خواه استخاره کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید		یا دل از راه دیده می آید		در عدم هم ز عشق شوری هست		گل دامن دریده می آید

فرد

		ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر		هر یک قطره آبی جگرت خسته کند		

ایضاً

		آغشته خون بشام شفق از نگاه کیست		مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست		

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست در بیابان خو خیم خاطر گردنگ آمدیم		سر بصحرا میزدم لیکن حیا زنجیر پاست زنگ تن اندر نهان ان سرخ حنا چو رنگ اندر حناست دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام		بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ بسکه بار غم بردن اندختم سر در گناه زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست		در محبت کامل پروانه هم شاگرد ماست سامان ملی کرد انیک بین چو نسبت ادب ماست

چو شد ابهام زیر خنصر آورد
زانگشتان شه بر تد ابهام

بعدد اسم اعظم در شماره
برابر چار الف گردم نظاره
چنین تاریخ گفتن اخترا میست

قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکارا

ز تیغ او عدد شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

و این نوعه تاریخ را استنباط گویند که بر صورت اعداد سال هجری بیان نموده یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری یعنی یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نمودند ابهام شکل سنه که بر آن چهار الف بنویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخ گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته +

الف تعمیه

چو شاه عالمگیر آفتاب عالمتاب
چنان بزلزله آمد زمین هیبت او

که تیغ او ست بکینی شکن ...
که کوه گشت چو ده باز قلعه ...
۶۶۶ ۸۰۵ چو از درون ستاره جنود ... بر نشت

ستاره قلعه کفار را تمام گرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر میکردم
۱۱۲۶ طلوع کرد دروا آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
برآمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ جنود مشترک بدر کرده شود و اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بغیر امید تاریخ بر آید تاریخ دیگر از آن چهار مرتبه تاریخ استخراج باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ منقوط

ستاره فتح فرمود از اشاره
بمان عاطل همان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتی
محمد شاه اساس سطوه ... راکند

گر و شد چار تاریخ آشکاره
برآمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جداگانه بر می آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

خشن بی پاره گیری فتح ستاره گرد
نظاره کن جوانب اطراف بوستان

این بیت را تعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ با نقطه شود از لفظ و عیان

یعنی لفظ حشن را اگر سه پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود و مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و داده تاریخ الفاظ حشن و بی و نون است که هر یکی از آن حرف منقوطه است و این تاریخ نوشته می شود نیز بطور تعمیه است

تاریخ

چو سلیه اسمها در آنا سبک گیتی
ز تیغ شهنشاه گشت پاره

الفهای این اسمها را بیکجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم رانا که مجموعه چهار الف میشوند چون یکجا بنویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه است

تاریخ

از معجزه پیغمبر شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی بین شق شد ستاره

۱۱۰۶ سلطان المشائخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت بزیادت یک عدد مصرعه آه آه
از رحلت ناصر علی + و سرخوش این قطعه گفته

وارسته علی صحبت بی پروا		از راحت و رنج و دیر مستغنی رفت سرخوش ز خرد سال وفاتش پرسید		دایم چو توجهش سوی معنی بود گفت آه علی بعالم فانی رفت		دل کنده ز صورت کده هستی رفت

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده
بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت بعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف
۱۱۰۷ تاریخ فوتش را + محل جنت مثواه + یافته

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و میرزا عبد القادر
بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته بوی فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۰ اقتدار سپاه ملک و ملل + استقلال احتشام علم و عمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معارج
گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی مناقب دوستان نوازی + نتایج
جاه و دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاهجهان آباد + سبحان صاحب کواکب لوا مبارکباد

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

۱۱۱۱ آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت		عقل ام بسال فوتش مشغول کار شد		ناگاه هاتفم چه گفتا ز روی حق		در صوبه خبان "سوانح نگار" شد

فتح قلعه بنت گده

دوازدهم جمادی الآخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بنت گده بتصرف اولیای دولت عالمگیری درآمد
۱۱۱۱ تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گده را فتح نمود میر عبد الجلیل
بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفت آن رساله را بگلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی
شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح
۱۱۱۱ شاه هند + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می یابد چندی از آن
۱۱۱۱ تاریخها نوشته می شود

تاریخ

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب خانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبه الهٰباد دران شهر در سنه یکهزار و یکصد و
هفت هجری باغی ترتیب ساخت و روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت + سال تاریخش بگو

1107 روح الامین باغ فدک ١١٠٧

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی +

از اولاد قاضی بڈه بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب جان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه الهٰباد مفوض بود و اقطاع سرکار رتنهار و آریل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش دران زمین خصوص در راجه های ملک بندیله مشهور ست بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه انبا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ اله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ مفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوست نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در الهٰباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون زشمشیر سنان	غازی اسحق و شیخ عبد السبحان	بادیکه بماتمش زمین گردو سپهر	خون ها بارد فلک بجای باران
افسوس و دریغ با جفای گردون	دایم بادا آن سیاه روی دوران	ترسم که برای انتقامش محشر	موقوف شود قیامت و میزان
	تاریخ شهادتش زشش جای بران	از هجر هزار و یکصد و هفت بدان	

1107

ایضاً

1107 محمد اسحق شهید اکبر شد ١١٠٧

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی والا نژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد وفاتش در سرهند بسال سبع و مائة والف واقع شده و سرخوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

1107 راسخ دم بود محمد زمان ١١٠٧ + و نیز او گفته

تاریخ

محمد زمان راسخ خوش خیال	دریغا سبحان آفرین جان سپرد	چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست	خرد گفت با دل که راسخ بمرد ١١٠٧

1107

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسله نقشبندیه بود و قریب بشصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت در زید و چون بهم رساند همدم از دوستی بوعلی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نمود و در حوالی مرقد

بشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

1104 خورشید سپهر علم و فضل و تقوی / آن میر ضیاء الله روشن سیما
اوست اقامت اندر شبستان جنان / تاریخ شنو منزل قدس ضیا

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دباغ خانه مسجدی است که از امیر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه / غازی جم مرتبه اورنگ شاه
میر فلک قدر رفیع الزمان / ساخته از عون خدا این سجده گاه
سال بنایش خرد زود رقم / باد ابد مسجد آن فیض اله

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان سپهسالار است از هنگام شاهجهان بادشاه پسر عالمگیر بادشاه بعهده وزارت سربلندی داشت اصل نامش ابو طالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

1105 مصدر فیض کرم شایسته خان / کو بنیکوئی ازین آفاق برد
سال نقل آن امیر باکرم / گفت هاتف اهل خیر و داد مرد

ایضاً

1105 بود نواب امیر الامرا / عمدة الملک شهنشاه زمان
خان شایسته ابو طالب نام / قره باصره آصف خان
سال نقلش بتاسف گفتم / آه نواب سمی شد ز جهان

ایضاً

چو شد شایسته خان زین مرد کمکش / بسبحان غم داد شه تاریخ فوتش

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العارف قاضی بدهو بلگرامی است بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

از گردش چرخ آه و بیداد / فریاد هزار گونه فریاد
دست تو بریده باد هر دم / حال تو همیشه مضطرب باد
دردی که من ز خود داری / باشد ز من این سخن ترا یاد
تاریخ وفات قبله گاهی / چون خواستم از خرد پریزاد
1105 دلگیر شده بگفت با من / ای وای ستون دین بیفتاد

باب دوازدهم

این جشن در سنه هزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و میرزا عبدالقادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج
می یابد نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانه صلای عیش در داد	آسوده دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشد اقبال دارد امروز	همراهی جان سنعتی آسیاد	۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دران رسد بارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهر لیست زیور جا	حاسد طعون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژده او تمامی این فیض	عالم جنت عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مغلوب دنای سه دو شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال اعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون همگان سخن جا هی	شعری زده و سعی غم زاداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	سر رازه الفت دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بفضایل خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش
در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱ شد شیخ سلیمان بسوی فردوس | دارست فتنه هستی بی ثمر | ۱۱۰۱ هم شیخ سلیمان شد و تاریخ وفات | پیمانه عمر بود تا شش گویا

تاریخ فتح قلعه ستمهر

چون در سنه هزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستمهر را بعد وفات محاصره و سه ماه فتح نمود شیخ
روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی از مصاحبان نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲ چو تاریخش ز عقل خویش جستم | ۱۱۰۲ بگفت اینک شکستهای کفار

روح الله خان میر بخشی

پسر خاله زاده عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری انسباط حیات در نوردید تاریخ بوجبت
۱۱۰۳ حیف از روح الله خان بزیادت یکصد و باز آمد

شاه نور درویش

۱۱۰۴ درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائة و الف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب
اورنگ آباد مشهور است و زیارتگاه خلایق تاریخ وفات او نور محض ۱۱۰۴ یافته اند و بعد از وفات او سید قطب الدین
۱۱۰۴ عرف متجلی سجاده نشین او گردیده

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

شاه پیر محمد ساوی

پیرزادهٔ حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

١٠٩٢ حضرت پیر محمد طالب این ‖ چون زونیا با دل آگاه رفت ‖ سال تاریخ شده هر دو مصرا ‖ گفت واقف با رب الله رفت ١٠٩٩

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر پادشاه بافزونی منصب ممتاز گردید میرزا عبد الله تاریخ گفت

تاریخ

١١٠٠ شکر خدا که صاحب ذوق ‖ بود بیت افزاد اقبال مسرت ‖ تا شکر این عطیه بر درگه از ثنا ‖ تاریخ او مراتب مجید افزودی ١١٠٠

باب دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

میرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام رضا است نامش موسی الرضا بوده در خوشنویسی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشا پردازی نظیر نداشته در اوایل طبیعت تخلص میکرد و آخرها موسوی اختیار نموده فرموده که ازین نسبت من ظاهرست و هم حسب من و خطاب خالی هم برین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزاری منصب از عالمگیر پادشاه سرفراز گردید میر خوش طبع تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار میرزا معز بسامان گشته
١١٠٥ چیزیکه سزا نشده بعالم ثبت + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از من شریف او در سنه فرمود که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من میر خوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمایند و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد میرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شده ناصر علی این خبر شنیده زار زار میگریست و میر خوش این دو کلمه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص بیسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این ست +

تاریخ

١١٠٠ کشیدآه و بگفتا قتل تاریخ ‖ معز الدین محمد موسوی رفت ١١٠٧

ایضا

بیت سستی موسوی میرزا رفت ‖ میر موسوی خان سخندان ‖ ز جرعت خوش سال تاریخ ‖ خود گفتا کجا شد موسوی خان ١١٠١

نعمت خدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

۱۰۹۸ بوالحسن هشت چار چار محل ۱۵۷ ۲ ۲۸۲ ۱ · در بیش کرد از آن مکان تعجیل · تا چو آن دولت از بجای نشست · شاه اورنگ زیب عالمگیر ۹۴۲

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بوالحسن را خارج کرده آنچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر یکجا نمائید تاریخ که هزار و نود و هشت است برآید و چار محل عمارتی است در حیدرآباد که سلطان ابوالحسن از در سنه هزار و نود و چار بتعمیر ساخته بود و تاریخ بنای آن سنا لیت ازین ترقیم یافته و میر عبد الکریم امیرخان در فتح قلعه گولکنده که جبراً گرفته از حیدرآباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه گولکنده مبارک باد ۱۰۹۸

و این تاریخ میرزا عبد القادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب · آنکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر
غرض از اقلیم دهلی کرد آهنگ خروج · تا کند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
اولین سالی که فتح ملک بیجاپور بود · در غل و زنجیر رفت اسکندر از طوق و کمر
تافت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم · هیجان برقلب قطب الملک طوفان داد سر
کشت از روی حمل در دین اهل حساب · ۱۰۹۷ سال فتح اولین جمشید نصرت جلوه گر
خواستم روشن شود آئینه فتح دوم · داد شوخیهای اوراکم درین مصرعه خبر
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کنند · ۱۰۹۸ اعظم مطلوب و فتح بادشاه تا امر رسد

فتح قلعه اودنی

این قلعه تیاه کرده از بلده بیجانگر و یکصد و هشتاد کروه از شهر احمدآباد بیدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شد و عالمگیر آن قلعه را به امتیازگده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافته فتح

۱۰۹۸ اودنی نموده بادشه دین پناه ۱۰۹۸

مسجد حاجیپور

در کنگ که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بحاجیپور دران موضع بعهد سلطنت عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابوالنصرخان مسجدی بتعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است و بر دروازه مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

در عهد جلوس بیت اورنگ زیب شاه · ساکن در شهر حاجیپور بنا کرد مسجدی
گسترده باد تا که ز انجم نشان بود · کین نه فلک گنبد منقش نشان بود
مسجد چو شد ز بان ابوالنصرخان بنا · از بحر خلق بتوان نواب مستطاب
تسبیح قدسیان شنوی گر در او اگر · تاریخ او ز بان ابوالنصرخان بود ۱۰۹۸
بیش از زوال قدرت لطف بیان بود · ۱۰۹۸ یکشب برا مقام درین آستان بود

محمد علیخان

خان سامان عالمگیر بادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و سر خوش تاریخ وفاتش

۱۰۹۹ محمد علی خان بمرد یافته ۱۰۹۹

ایضاً تتمیه

۱۰۹۷ ز تیغ شاه عالمگیر غازی — شنیدم ملک سلم پور شد فتح — پی فتح دکن بی پای از رای — جو رستم ملک بیجاپور شد فتح [۱۱۰۶]

فتح حیدر آباد

والی این دیار سلطان ابو الحسن قطب الملک که در عوام به تانا شاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدر آباد قطب الملک عبد الله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را داماد خود گرفت بعد فوت عبد الله شاه ارکان سلطنت ابو الحسن را قطب الملک خطاب کرده به حکومت گرفتند چون در سنه هزار و نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدر آباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابو الحسن گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷ از نصرت بادشاه غازی — گردید دل جهانیان شاد — آمد بقلم حساب تاریخ — شد فتح بجنگ حیدر آباد [۱۰۹۷]

فتح قلعه گولکنده و حیدر آباد

بعد فتح حیدر آباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابو الحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیج خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر سبک خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایت بست چهارم ذیقعده سنه ۳۰ جلوس والا مطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابو الحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از آنجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فادخلوهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم + و شخصی دیگر یافته زهق الباطل و جاء الحق + و منشی عبد العالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۹ ای شاه جهان جهانبانی کردی — فتحی عجب از لطف الهی کردی — از مصرعه تاریخ شنو مژده نو — فتح البالی زیاد شاهی کردی [۱۰۹۸]

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما گفت موس — مبارکباد فتح حیدر آباد [۹۸۸]

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را که حرف کاف است با عدد لفظ من یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر این چنین یافت

تاریخ

مرده از علی آگاه برگو — مبارکباد فتح حیدر آباد [۱۱۰] [۹۸۸]

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

باب یازدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمود میرزا معز الدین موسوی این تاریخ بر رسم تعمیه گفته از نظر بادشاه گذرانید

تاریخ

شاهی که قضا ز حکم تدبیرش یافت	شد ملک دکن مسخر شمشیرش		می جست فلک سر تاریخش	سر داد عدد ز فتح عالمگیرش ۱۱۶۹

۱۰۹۵ یعنی اگر عدد سر عدو را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی انجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نموده خود بملازمت بادشاه شتافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت میرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را بسلسلهٔ نظم کشید

تاریخ

کافرهای ملک بیجاپور لشکری بر سرش گماشت که شد	که ز نقصان هوش بخت ... عاقبتش طاق و گشت باغ ... سال تاریخ از خرد جستم		گرد از لبس حمایت کفار شد بعجز حاضر سکندر عادل فتح اسکندری مبارک گفت ۱۰۹۶	بادشاه جهان تر ... خاک درگاه را ...

۱۰۹۶

۱۰۹۶ و محمد علی جواهر کن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافته ع زد توپ قفل بیجاپور شد فتح باب العبد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در انجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمدنگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله و الله ... ابو الغازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله سنه ۹۵۶ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمدنگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود و آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ نقش ساخت

تاریخ

شاه عالمگیر غازی بادشاه دین پناه	اگر داد عدل داد ملک شاهان گرفت		فتح بیجاپور کرده بهر تاریخ ظفر	رد نمود اقبال و گفتا ملک سید را گرفت ۱۰۹۶

۱۰۹۷ و این توپ کو تا حالت تحریر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است موجود است این تاریخ ما در باب فتح بیجاپور ... تخلص ... نظم نموده

تاریخ

شد بادشاه ... دین شاه داد گر تا بهاری کرد شمشیرش بهر کوه و زمین از برای ضبط سالش هاتف ...		از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت غنچه های حصن بیجاپور همچون گل شگفت شد کلید باغ بیجاپور قند شاه گفت ۱۰۹۷

۱۰۹۷

ایضاً

مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم	که شود شاه زمان را سبب مسروری		شد نصیبم ز حق این مصرعه برجسته رسا	فتح ملک دکن نامه بیجاپوری ۱۰۹۷

۱۰۹۷

باب یازدهم

خشت اول چو بر زمین بنهاد آن خشت	هاتفی گفت یا امام رضا ۱۰۹۴

سرای میران

[...]ر میران کی سرای لب ... یک کروه شرقی از شهر ... است مردمان آنجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد [...]ست چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضهٔ عالی موجود است و زینتی دارد [...]ون هیچ نوشته نیست بلکه مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

اندر سنه هزار و تسعین و چهار	شد بنا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴
در دولت اورنگ شه عالمگیر	تعمیر شد این بقعهٔ فردوس نظیر

بختاور خان

[...]لی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به بختاورنگر که قریب دهلی است بنا نموده او است در سنه هزار و نود و پنج فو[ت] شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

خرد خواست تاریخ فوتش ز دل	بگفتا که گو قدردان سخن
دریغ از جهان بختاور خان برفت	نماند آب در گلستان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته بهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دار السلطنت گردید و در انجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از انجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته الناس نکث ۱۰۷۷ هو الابتر + و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیرخان که یکی از امرای عالمگیری بود آمد و در قید افتاد و عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته + با زن و فرزند سنبها شد اسیر ۱۰۹۰ + بعد از چند اوقات سیواجی [...] که تاریخ بست و چهارم ربیع الآخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده و او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا آنکه باز گرفتا[ر] گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این حادثه رشید + کافری جهنمی رفت ۱۰۹۹ + یافته اند

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و برایشان فتح یافت میرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته نزد نواب فرستاد

تاریخ

سرحلقه گروه بلاجی رام عمری در کوهسار میوات یعنی به پناه قلعه کوه بر بخت نصد هزار تشویش	از باد بروت پشم در دست می بود چو خرس از خودی مست بر جنگ مبارزان کمر بست تا از دم تیغ بی امان رست	با هفت پسر که گردکش با لشکر خان آسمان جاه آتش زنه بهادران خورد در تاریخ ...	چون کوه سری به تیغ می بست گرد ... ز فطرت ... چندانکه ز سنگ چون شرر جست فرمود دل ... ۱۰۹۷

باب یازدهم

بود او بتنهای خود نموده در تربیتش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سایر شعرای عصر جهانگیری
و شاهجهانی صحبتها داشته و از محمد داراشکوه بخطاب مریدخان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده بیت کرده
بارادت انتخابم بخشید مریدخان خطابم لبعد از فوت داراشکوه و مرزا جعفر بلباس فقر در آمده
ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت
دانشمندخان که در مذهب خویش بعقصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی از زوای مطلق گرفت
وازخانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

حیف زبزم جهان معنی طراز رفت　　مست بکنج عدم از قدح هوش شد
سرخوش عندیده خواست سال وفاتش ز دل　　گفت خرد آه آه ماهر با هوش شد ۱۰۸۹ ۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این است

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد　　قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد
خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم　　سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار نود و دو هجری باقرخان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

چاهی شد و حوض و البشارت　　در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت　　سرچشمه آبروی دارین ۱۰۹۲ ۱۲

تاریخ چاه

دراثنای راه لاهور وجنه رنجیت رای کاتهه پدر رنجهور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار
و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

چاهی بنا نموده رنجیت رای کایته　　تاریخ گفت هاتف لا زال خیر جاری ۱۰۹۳ ۹۳

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده
در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از ان بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاهی از
سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر پادشاهی
نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را بچار محل
موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی اینست

تاریخ

فارغ ز دین و کفر شده لعبد از ین سعید	باد سر بنازد و ست خود دست ما

و همچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنا بر خواهش سلطان دارا شکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود و پس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه با وجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسد خان دیوان اعلی وغیره رشک می بردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان رفته بود از عالم رحلت نمود و بمقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالا پیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر بالا پیر که برکنار دریا کالی ندی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم ست عبارت
این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت حسنه و دین پناه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالا پیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸	گذشت شانزدهم روز محرم ماه	شب شنبه و هنگام صبح بود خوش	که آن محمد مهدی سپرد جان با اله

این قبه پر نور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در شش هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل نامه بر می آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل را نیافته اند و یکی از مریدان وی این تاریخ گفته ۱۰۸۱

تاریخ

مهدی وین حیمی کنج فیض عالم	دلهای تنگ تیره را یافته ضیا	چون آن میدروح شد بسی فردوس باغ خلد	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

۱۰۸۹

ایضاً

شد زجهان چو پیر من سوی مقام مرتضی	سوی مقام مرتضی شد زجهان چو پیر من
طبع شده مشیر من از پی سال وصل او	از پی سال وصل او طبع شده مشیر من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم	از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود	عاشق شیر حق بود ۱۰۸۹ سال وصال پیر من ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجمین شوال میرم داخل جنت شده ۱۰۷۵

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندی و پسرش بود و در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار مرزا جعفر سمالی نوکر بود و مرزا الطایف الحیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد

باب یازدهم

صحبت با او میداشت فریفته وی میگردید حاضر جوابی و بدیهه گوئی او مشهور است نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفندی بدست خود ذبح کرد چشمهای وی چنانکه مقرر است باز مانده بود سلطان ساعتی دران نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند ؎ عید قربان است میخواهم که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم +

همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای مجرا رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرض رسانید که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذ سفید در جیب بود برآورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است در همان تمهید بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید و این ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید	چارهٔ کار خود ای تشنه لبان زود کنید
ورگاهست که از دیر مغان دور ترم	زود باشد بکف جام می اندود کنید
شربت جب نبات لب جان بخش ایاز	نوشش دارو می دل خسته محمود کنید
حرف مصرفه واعظ نتوان کرد بگوش +	گوشش پر زمزمهٔ چنگ و سه نی و عود کنید
هست بهبود شما نیز که شاه مراد	بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید
می شود صدق چو سرمایه هر سود بود	هست امید کزین شیوه بسی سود کنید
بدرش یافت ره از طالع مسعود سعید	سعی دریافتن طالع مسعود کنید ؎

چون غزل باتمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را باید دید شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فرا موش کرده بودید و همین ساعت بر بدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع غفلتهای شاهزاده موجوب علی نقی خان را که از منصبداران عمده روشناس بود بکار دیوانی سرکار والاش مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر بالبدیهی گرای بود زیراکه تا شیخ حاضر می بود سلطان هیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطرفی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت بنظر سلطان درآورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده پادشاه میدانست لاچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همین ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از آنکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل بر طلب و هزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در ضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل بود و بکوی تو دیگر نشست ما در دم که بار بیتیب [illegible] کشتند	پیچیده است زلف تو بهر شکست ما خرتیز هیچ جا کر برآید ز شست ما	چون سبزه در ره تو بنجر پا فتادگی دلبسته در خیال میان جان لطف سند بر	ای سرو من بگو که چه خیزد ز دست ما سد سکندری نشد این سد بدست ما

زمان ملک الملوک دوران المتخلق باخلاق الله البالغ کل بالغ بی اجاد سینه رسول الله خان بمرتبه فنافی المسند
پرداخت که خانه خود سرخانه خدا ساخت همایون ولی که از حضال سلطانی لعنات سبحانی گراید مبارک منزلی که از
دار الخلافت ببیت الهی بیخ نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزوز اورنگ کمترین جاکرش باجگیر چین و فرنگ
تعمیرش مسجد کن کلیسای اهل شرکت و نفاق و تحریمش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق
مهترین امر برگزیده عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بسا زخوشنما
است بنا لیش بنای اثبات دین کامل لا لیس لای لقی ایمن باطل بنای اسلام تاریخ بناوش یعنی کلمه اشهد ان لا اله
1085 الا الله وحده وان محمداً عبده ورسوله بجز از سال ایجادش فقط حالا این عمارت سراسراز کچهری پرسط رنگی دیگر
یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر پرسط بلشت صاحب در اطرافش دوکان بیوپاریان تعمیر کنانیده
رونقی دیگر بخشید

سکندر شاه

1086

پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او
یافته اند + وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است و در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر
محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب
مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا در د او وا و یا که از چشم جهان	در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
صد هزار افسوس و اندوه و غم و درد است و آه	شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان
خاک بادا بر سر این روزگار بی وفا	چاک بادا سینهٔ این گیتی نامهربان
در دوشنبه هشتم شوال سال القتل او	شد رقم سلطان محمد صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

1087

سعید خان قریشی

نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معمورهٔ مشهور که مولتان است در عنفوان شباب
ملازم سلطان مرادبخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمد آباد گجرات رفت و بکم مدتی در تقرب از
تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بمجرد ارشاد شاهزاده
میر بخت دار و غه غسلخانه نه کسی که از حیله ابوده راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه
حاجت چو جناب الله است + هر حکم تو چون حکم کتاب الله است + این حیله دیو فعل شناع ورت + ابلیس
صفت مانع باب الله است + سلطان را مذاق کنتش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ
بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از او ک و خوانین و احاد الناس لمحه

خواست طبع سرخوش جامع سخن	سال اتمامش ز فیض ایزد داد
شاد و خرّم ز در برآمد و در رم ۴۱۲	گفت سبحان و ذکر آباد ۱۴۹۴

۱۰۸۲

شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب ﴿ وکدخدای او در سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری بنجبر آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد نباشند ۱۰۸۴

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی بهکهاری ابن قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاء الله بلگرامی در تاریخ او گفته ﴿

تاریخ

آه قاضی یوسفم کو آه آه	بادشاه دان او برضوان الله
سال فوت آن شریعت دستگاه	پنجم ذیقعده رفت آن بادشاه
در سنه هشتاد و چهارم ما نماند	آه قاضی یوسف آمد آه آه ۱۰۸۴

حساب مکتوب آه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد و اغلب آمد با تاریخ کار سے ندارد ﴿

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است بخوش گوئی و معنی یابی او احدی بر نخاسته تازه خیال بود در طبع ملتان در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری ودیعت حیات سپرده و سرخوش تاریخ فوت او بطریق تعمیه گفته

تاریخ

مرد ملا مفید در ملتان	این سخن چون بگوش سرخوش رسید
برکشید آه و سال تاریخش	آه مفت ملا مفید بلخی مُرد ۱۰۹۱

۱۰۸۵

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بود در اکبر آباد اندرونش عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدی عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه آن میرزا ایزد بخش قلمی نموده کتابه این است ﴿ لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان است تعالی شانه از سویدا اعداد بفیض گلزمینش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت معتکف محرابش بطهارت وقت خاک دامنش وسعت صحنش زیر بد نظر نگنجد در رفعت کنگره اش مبالغه نرسد فضایش عالمی است که دریای جون چون نهری از و در گذشته بلکه همچو رشته در گوهرش جا کرده از اینجا صفا را دریاب که گوهر را دریا آب است و آنجا دریا از رشک صفا گیر چون رشته در پیچ و تاب لهذا آنجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گویند رواست چه سقف طاقش از کوهی تا فلک خمیده یا همچو راکعان پشت متواضع خم کرده هر که را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد و اگر زمین در این سرزمین امری شنید هرگز از سجده سر نمی پیچید حضور بابکه توام و نجات در صلواة بر غم با نعرا که گلبانگ شهرتش اقطار عالم گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجا است و باین اعتبار که از خاک بر داشته سجاده تا به رساند و عطا سے بادشاه

درسلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را امد و طالع ملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت هند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر بپایه پنجهزاری رسید مرات جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردیده اکثری از احکام بخرلغات الجماعة تکرار مینمود درماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود درگذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار ١٠٨١ و دیگری گفته

گفت بنی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبرآباد متصل مزار میر کیلانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم ست

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاک نسب
سوی جنت بصد لطافت رفت
طائر روح آن خجسته نهاد
زین گلستان پر آفت رفت
هاتف غیب گفت تاریخش
یکی از صاحب شرافت رفت ١٠٨١

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ بر آید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پور بد الکرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

1131 باغ حسین گشت چو احداث مربع
شد خاطر جمیع همه از تن شاد و شاد
تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من
باغی از آن بریده و زباغ حسین باد ١٠٨١

تاریخ سرای بختاورنگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاورنگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطر خواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هر که شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرا بسنگ کنده شد +

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه
زیب تاج و تخت فخر دین و داد
رونقش از گلشن و مسجد فزود
آبروی دیگر از تالاب داد
مهر تعمیر سرای دلگشا
خان بختاور که همت کشاد
چون شد این معموره گلشن بنا
عقل بختاورنگر نامش نهاد

میرزا صائب

امام غزل طرازان و علامهٔ سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب در عین شباب
و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس ثانی سرافرازی
1080 یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صائب فوت
کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + ۱۰۸۰
بی کم و زیاده تاریخ برآمد و وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل میرزا که مطلع آن
اینست بیت در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بر طبق وصیت
بر سنگ مزار او که یکقطعهٔ مرمر است کنده شد و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز صحبت صائبا	رفت ازین عالم بسوی خلد دار السلام	خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب عالیمقام ۱۰۶۰ 1080

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبهٔ اله آباد خدمت
صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هرگاه فتح بلخ بر دست سلطان مراد بخش اتفاق
افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر
مدح خان مذکور یافتند ازان روز از نظر پادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه
فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد همواره بتدریس و افاده اشتغال داشتی دیوانی ترتیب داده
مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از اولیای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال بود ارتباط
و بستگی تمام بود اتفاقاً دران ایام ظفر خان ناظم صوبهٔ کشمیر نیز باوی تعلق خاطر پیدا کرد و هرچند او را بنقد و جنس فریب داد
خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت ازانجمله است بیت

خفته را بیدار سازد باد دامان یحیی	مرده را در جنبش آرد بوی انبان یحیی
لتهٔ حیض یحیی شد شملهٔ دستار شیخ	رشتهٔ تسبیح او شد بند پستان یحیی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنا بر ملاحظهٔ حکومت ظفر خان ناشنیده انگاشته
خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود
مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیابی سال فوتش را چو خوانی	محمد محسن مخدوم فانی	1081

ایضا

چو نامش با تخلص همرهٔ مخدوم برخوانی ۶۹۰	شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی ۳۹۱	1081

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

۱۰۷۹	دوش بمن گفت قائلی که عزیزی مرد نیست و فاتش چه انتقال بشکنی	فلک بسکت مانت لیس ذکیا کان لیتا دها بزاد خفیا دل زخرد سال رحلتش طلب کرد	ال لی ای خبیر برگ بنزم زندگی و گریست مرگ عزیزان قال لنا ان تقول حی خفیا	کیف یموت الذی یکون القتیا مر دولی عند من یکون عمیا

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از همون سنگ که بران آیات قران و لوودونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ دعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار و هشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

۱۰۸۰	سال تاریخ فوت او بجستم	از دل صاف ضمیر پاک شعر	آه سردی کشیده و گفت بگو	۱۰۸۰ باد همدم بحوریان بهشت
		بای کوکلدی بنت ملا کم خان شنه		

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق و حالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل تقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره و بر کمر بسته باشه در دست سیر بیابان میکرد و از صید آن باشه قوت حلال میساخت درا ثنای سیاحت ملک بنگاله عبور افتاد و در شهر اکبرنگر عرف راجمحل درآمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص و عام آن دیار بوده است بر بالش مرگ سر نهاده بود و فرزندانش پرسیدند که بجنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی برین شکل و هیئت مطهره بر کمر و باشه در دست خواهد آمد او را تکلیف پیش نمازی کنید این گفت و جان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز و تکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند و ابو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان و اکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند و شاه در موضع فیروزپور که از راج محل بمسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه را ر کابی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بهمیت مستحقان طعام میکشیدند مدتان موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید و فاتش در سنه هزار و هفتاد و هشت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار و هشتاد استخراج مییابد

تاریخ

۱۰۸۰	شاه عرفان پناه عالیجاه شده فیروزپور زو معمور بود شاهانه دولت آن شاه	نعمت الله مظهر الله ملک بنگاله گشت و پرنور کو ندارد درین تکلف راه	نارنولی است آن ولی الله نعمت و دولتش چنان شد یا گفت تاریخ نقل او آیام	رفع الله قدره ابدا که مگر صاحب قران شده است نعمت الله مظهر غفران ۱۰۸۰

ایضاً

	آنکه در آفاق بود صاحب صدق و یقین	پر شده از نعمتش سفره چرخ و زمین
۱۰۸۰	چون زجهان فنا رفت بدار البقا +	سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

باغ جمال بگیرند سال یکهزار و یکصد استخراج یابد نمعلوم کدام درست ست

شیخ حسن بن شیخ لطف الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر بخشی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل هرپکی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد ٭ معشوق عاشق نما ٭ تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک از و یادگار ست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد در سنه سبع و الف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فرا گرفته و جانشین در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین و الف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده ٭ رفته زجهان امام معصوم ٭ ۱۰۷۹ ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چراغ خاندان نقشبندان	فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد	وزین ویرانه آباد کهن بوم
ز دل پرسیدم از سال وفاتش	ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش میرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و بعد تحصیل و ادراک و فنون علوم بر استاد خیره وسبقت می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد میرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید بدین تخلص بسیار محظوظ بود و در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن هند نمود او ابا نمود و گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه صحرا شد و بعد از سه روز فوت کرده میرزا محمد علی ماهر شاگرد میرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو داد ش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی	غنی سرحلقه اصحاب او در نکته دانی شد
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش	که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

ایضاً از مسلم که شاگرد او بود

۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که و مه غمگین	هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش ار بپرسند بگو	پنهان شده گنج هنری زیر زمین ۱۰۷۹

الصیف

تاریخ

سال تاریخ فوت شاہ جہان	رضی اللہ گفت اشرف خان

1066

ایضاً از دیگری

چون شاہ جہان خدیو قدسی ثبات — برداشت بعزم عقبے شخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را — گفتا خرد م شاہ جہان کرد وفات

1066

ایضاً از دیگری

ہر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای داد

1066

و این چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشتہ شد

ازرجب ماہ رجب دوشنبہ اگہ فردوس آشیان آمد	ثانی صاحب قران آمد کز شاہی شدہ بچرخ نجم روضہ او باکرابا دہست	شاہ گیتی پناہ شاہ جہان سال تاریخ رحلتش بضوان ہمچو فردوس عرش بنیاد است	چون زدنیا شدہ بقصر جنان زد رقم عز خلد شاہجہان

عضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاہی بود سہ بار بحکومت بہار منور لوای بہجت و سرور افراختہ دو بار در زمان شاہ جہان بادشاہ بفوجداری میان دواب کامیاب گشتہ در مرتبہ سوم در عہد عالمگیر بادشاہ بحکومت بہار پور رسیدہ و در وقتیکہ در صاحب صوبگی عظیمہ سر بلندی داشت ہفتدہم ذیقعدہ سنہ ہزار و ہفتاد و ہفت عازم ملک عقبے گردید نعشش را از عظیمہ آوردہ در شاہ جہان آباد مدفون نمودند این قطعہ در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والا شان عضنفر خان کہ بود — بر دلش سد ابی راز نہفت
دست جود او بحار روب کرم — گرد حاجت آز در دلہا برفت
از سحاب فیض آن دریا نوال — گلشن جود و سخا گل شگفت
گوہر جان را بشارع اجل — گرچہ قیمت داشت لیکن درہفت
سال تاریخ مہ روشن لقا — ہفدہم از ماہ ذیقعدہ گفت

1077

باغ مرادآباد

چون عالمگیر بادشاہ در مرادآباد باغے بنا نمودہ تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغے بنا شہ عالمگیر — فیض بخش جہان چو مہر منیر
مہر تاریخ او چو کرد سوال — گفت بالقب کہ دیدہ و باغ جمال

و درین تاریخ استعارت اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال ہزار و ہفتاد و ہفت برآید اگر کلمہ دیدہ

نواب نجابت خان خانان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش مرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ مرزا نبیره مرزا سلیمان والی بدخشان بود و مرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان سپاهی هم خطاب میکرد در اجمیر بشب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منهای یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او

تاریخ

در هزار و دوازدهم آمد شصت و سه سال حاکی عمرش	به یکم از رجب نجابت خان هیچ عمر شفیع الشن جان	باز و رچارم از جمعه بخت زمین لشان نجابت شد چو بخت
سال هفتاد و پنج شاهجهان رحمة الله نامیه و النعمران		

ایضاً

ابن عون لیل احد چارم از جماد نخست	هزار و خمسه سبعین شد بزرگ درست

۰۷۵ وازالفاظ خان عالیجاه دست و نیز از عبارت فضار الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از
۰۷۵ ملک النصرت کشمیری است ع گفت بالف شجاع زیارفت * تتمیه ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست
۲۲ غمش دل روی آسمان بگرفت

۰۷۵

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافته و در روضه ممتاز محل که مشهور به روضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز چنانچه مجموعه عمر آن و سریرآرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و هیجده روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از یکتخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت مرقد

مرقد منور و مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بنزهتگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او قطعها گفته اند از انجمله یکی این بیت رعالم سفر کرده شاه جهان * اما کید و زیاده هی شود و اشرف خان این بیت گفته

انکه سرمد حقیقتش باور شد — خود بین تر از سپهر مینا در شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک — سرمد گوید فلک باحمد در شد

چون او را بقتلگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را ببندند سرمد ازان منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت

شعر
عریانی تن بود غبار ره دوست ÷ آن نیز به تیغ از سرما وا کردند ÷ پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد

این دو تاریخ که یکی ازان تتمه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲ چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست — گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲

ایضاً تتمه

بعد بریدن سر طائی بگو — سال فنایش سرمد مست دائی ۱۰۸۱

تاریخ

۱۰۷ عارفی حق حکیم سرمد بود — ذات والای آن خدا آگاه
در همه عارفان سرامد بود — بود بیباک قتیل عشق الله
همچو مهر فلک لعیر یافت — گفته ام سال نقل آن متوکل
بود دانش بیا گدا مانی — بود مقبول الله سرمد مقتول

بنای پل سلیم گده

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در انور گده که مشهور بسلیم گده است پلی احداث یافت تاریخ آن یافتند

ابرنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳ نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سه بلندی داشت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت دلنشینی دارد و در تذکره الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه سبت و یکم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته ازان سال یکهزار و هفتاد و چهار بر سے آید قطعه اینست

تاریخ

حیف کز فوت قدوه امرا — تا کند فتح ملک باقی را
دور زان آفتاب نجم کمال
سر داغ شد نصیب سپاه — رفت بیرون کشید برجگاه
مردمک شد زگریه ابر سیاه — جست این مصرعه از زبان غنی
حسته از بسکه برق آه از دل — انکه داغ از ماه تا ماهی
شد نفس نالد در گلو مارا — مرد اسلام خان والاجاه ۱۰۷۴
خرمن ماه مانند یک برگ کاه — همه آزاده دل گدا و شاه
همچو نی زین مصیبت جانکاه

بنا یافته بصرف یک لکه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد فلا تدعو مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در مرات جهان نما مسطور است که فردوس مکانی بابر بادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته دو سه دیه وقف خدمه آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و انقضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود در اواخر سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان صحبی که از اخلاف شیخ عبد الستار بود در آن مسجد خراب با جماعه از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی غضنفر خان بفوجداری میان دواب کامیاب گردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بودند خوانده متاثر گردیده آب در دیده گردانیده و همان روز برای تعمیر مسجد به پیشکاران تاکید نمود تا در اندک مدت مسجدی در غایت صفا و کمال نزاهت مرتب شد فصحا و شعرا تاریخها گفتند از آن جمله این تاریخ است که از آن سال هزار و هفتاد استخراج مے یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم غضنفر خان بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت	که تازه شد بسحابش گلشن جود که آسمان پی رش خم شود برای سجود	جهانفروز چو این آسمان مسجد علا نوشت بر ورق مهر خامه تاریخش	که کوی نیکی زا بنای روزگار بود خلیل واحد سبحان که کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین والف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ + یافته اند + + +

شهادت سرمد

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود دراک تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان گرد آورده وقتی در اثنای سیاحت بر هند و پسرے عاشق شد هر چه داشت تاراج نمود و ستر عورت بر خود نگذاشت از آن بار همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعرے میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت دارا شکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدے او را دوست داشتی روزی بتعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است + کشفی که ظاهر ست ستر عورت است + در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند او از فرط ماخولیا تن در نداد و عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از آن شایبه انکار معراج لازم می آید

تاریخ

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است تعمیر ساخته سنگهای رنگارنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۸ شیخ مهدی که بود پیر جواد	ساخت مسجد خجسته بنیاد	گر تو خواهی عدد ز بنیادش	در حروف خجسته مسکین باد

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر سنه ۱ ۱۰۶۹

و بر دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان	شد بترتیب حسن باب الجنان	سال تاریخ از خرد جستم بگفت	داد خلد احضا حضیا بالامان ۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد داراشکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دامنگیر او شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر هویداست اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود و الله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان داراشکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کوهماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و در ان باب گفته بیت کوهماران بکمر لعل بدخشان دارد * انچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد * و ان باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می افتد و ملاشاه در ان باغ اقامت انداخته بتجمل تمام زیست میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصای دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد و ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط باو داشت و آرزو میبود که در جنگ شاهزادگان یکی شاهجهان و دیگر ملاشاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل داراشکوه متهم بالحاد شده و عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرموده او الحاد شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد و چون بمطالعه بادشاه در آمد تکلیف حضور موقوف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد و چهار در لاهور رحلت نمود و مرقدش از نخ و تاریخ نوشته بر لوح قبرش مکتوب شده ه * وا دریغا ملاشاه بر توحید جهان * و تاریخ که در مخزن الاصفیا مرقوم است و ازان سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد

تاریخ

مقتدای زمانه ملاشاه از مریدان شیخ میرشن بود	نور الله قبره و سر اه جای عزلت بکاشمیرش بود عقل تاریخ آن خدا آگاه	پیشوای محققان بوده پاس انفاس کسب او بوده گفت محبوب خلد ملاشاه	رهنمای مدققان بوده همنفس عرش و فرش پیموده

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سر تا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

1069 ای خسرو تو سور و مبارک بادا ‌‌ پیوسته ترا تاج مبارک بادا ‌‌ جستم ز پی شگون فتح تاریخ ‌‌ دل گفت شود فتح مبارک بادا

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله گریخته در ارکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اندیار او را به اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک وقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت ملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و بحال دل اعتبار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هر گاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت پنجاب گریخت عالمگیر مردم در پی او فرستاده وی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود آخر از انجا العرب بگجرات رفته و جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد و این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داده بعد از ان الطرف بهکر رفته اراده داشت که بقندهار رود که بتاریخ بست نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت و او را معه پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتم شهر بور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضرآباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن دارا شکوه شور و شغب عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد هجری مردان سخت جان در حبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه آورده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر انجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسر بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در ان قلعه مقید ماند این تاریخ قطعه در شهادت دارا شکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

1067 عقل پای ادب گرفت و گفت ‌‌ قتل دارا شکوه شد تاریخ

* و این تاریخ در شهادت او از تخیر الواصلین نوشته شد که از ان شش استخراج می یابد *

تاریخ

1070 آنکه شاه بلند اقبال است ‌‌ رتبه اش در مقام ابدال است ‌‌ شاه دارا شکوه نامش بود ‌‌ در کمالات شیخ جامش بود
جمعه و غره مه عاشور ‌‌ بود روز وصال آن مغفور ‌‌ سال تاریخ نقل آن شه دین ‌‌ شد رقم صاحب بهشت برین
مرقد آن قتیل عشق الله ‌‌ هست در گنبد همایون شاه

و این اشعار ابدار از دارا شکوه است که بهنگام شهادت از زبانش بر آمده

روزی که شود از اسمان فطرت ‌‌ دانم که بود از انجم کدورت ‌‌ من دامن تو بگیرم اندر عرصات ‌‌ گویم صنما بای ذنب قتلت

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی

یا فتاح
یا واسع
صاحبقران ابن امیر تیمور
بادشاه جهان ابن شاه
بادشاه ابن جهانگیر
بادشاه ابن اکبر
بادشاه ابن همایون
بادشاه ابن بابر
ابو المظفر محی الدین
محمد
اورنگ زیب بهادر عالمگیر
بادشاه غازی
یا نافع
یا رافع

دمقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسب بدر دو اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرموده تاریخ آن سنقر یک فظا حفظی
۱۰۷۲ یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و دو ختم اختتام نمودند برای تاریخ آن ❁ لوح محفوظ ❋ یافتند

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دویم شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر سال هزار و بست و پنج هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکر گرانی فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه آن از ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرموده و عالمگیر آن خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند و در کهجوه که پانزده کروه غربی از بلده الهاباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داده جنگی عظیم رو نموده سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نهم وقوع یافته ضمیر شاعر که بیدران هم همدید بوده در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانیده دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

بساعت نیک اختیار کرده ولوازم جشن خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بست چهارم ماه رمضان سال هزار و
شصت و نه مطابق بست پنجم خورداد ماه الهی و هفتم خورداد ماه جلالی سنه پانصد و هفتاد و یک ملک شاهی برا ورنگ شاهی
نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند پدرش شاهجهان
بادشاه از لعل زبان گوهر فشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب ست حرف شکل دهان گلرخان که حرف میم باشد افزوده فرمودند
آفتاب عالمتاب ۱۰۶۹ * ومیر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ ۱۰۶۹ * وشخصی دیگر این مصرعه یافته ده سزاوار سپهر
بادشاهی * ودیگری * زیب اورنگ وتاج ۱۰۶۹ شهان یافته یکی از فضلا * بادشاه ملک هفت اقلیم ۱۰۶۹ * یافته وسید عبدالرشید
صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ۱۰۶۹ * وملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی
مجلسی اصفهانی تاریخ در این آیت یافته ان الملک الله تو تیه من یشاء ۱۰۶۹ * ومورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

چون آن فیض مقدم او زیب اورنگ شد	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد

وملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل من چون گل خورشید شکفت حق ظاهر شد غبار باطل رفت تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا ظل الحق گفت الحق این حق گفت ۰۶۹
وشخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم و نثر که از هر فقره و مصرعه تاریخ جلوس استخراج می باید فقره چند از آن نوشته میشود
بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم ۱۰۶۹ * از جمیع فقره سال جلوس بحر احسان پیدا اید * الحمد لله العزیز الکریم المشهود
والمعبود ۱۰۶۸ * ودرود معدود بر ماه وفای احمد برگزیده معبود * وبر آل آن زبده اهل شرف عزّ الوجود * وبر اصحاب
آن ماه کونین مهر سپهر جود * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون ومکان ۱۰۶۸ * رسول اهل جهان
سرور زمین وزمان ۱۰۶۸ * وهر یک مصارع این غزل نیز تاریخ جلوس است واحاد وعشرات
ومات مصارع اول تا بشش بیت برابر احاد وعشرات ومات مصارع ثانی خود است وحروف
مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب هر دو جهان ۱۰۶۸	الملک پناه رسل تاج انبیا سلطان ۱۰۶۸	شفیع کون ومکان احمد رسول الله ۱۰۶۸	پناه ماموران اشفع زمین وزمان
سواد عین بیت الله امیر ملک ملل ۱۰۶۸	اسیر کل رسل رهنمای کون ومکان ۱۰۶۸	خلاصه دو جهان ماه ساطع لولاک ۱۰۶۸	شه جهان وفلک قدر روح جان احسان
سمار حلم وسخاوت سه جمال وکمال ۱۰۶۸	پناه تاجوران کاسمان بلند چنان ۱۰۶۸	سحاب جود وشهنشاه مالک کونین ۱۰۶۸	امین هر دو جهان دادره قدر رهبران
پناه اهل نبوت بر بهار علو ۱۰۶۸	اکمل مراد ملل ابروی گلشن جان ۱۰۶۸	المطاع دین جهان تاج صاحب معراج ۱۰۶۸	سپهر مجد شفیع عالمیان
	کمال تو بد دریع ابروی موجودات ۱۰۶۸	جهان جود وحیا مصطفی رفیع الشان ۱۰۶۸	
	کعبه زمین سلطان انبیای کاینات ۱۰۶۸	قبله دین رهبر موجودات ۱۰۶۸	

شفیع ملل احمد مجتبی * رحمت عالم کعبه اصفیا ۱۰۶۸ * سرور دوسرا اسم محمد مصطفی ۱۰۶۸ * صلی الله علی
صدر رسل واله وسلم ۱۰۶۹ *

ات یازدهم

کرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر گفتم از خواجه بفرما که تاریخش زا...	دل من گفت که حیف این چه شر بی بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم تا تامل سرای پکشید و فرمود	داد این حافظ شیراز بشارت بدلم هیچ شفقت نه پدر به برادر دارد پسران را همه بدخواه پدر می بینم	مشکل این است که... هیچ مهری نه پسر را به...

۱۰۰۹ یعنی اگر از عدد و مصرعه آخر که یکهزار و پانصد و چهل میشود الفاظ تامل و عدد سراه که الف باشد و سیزده و چهار صد و منفعت ... میشود خارج نموده آید مادهٔ تاریخ بر آید

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بست و هشت هجری که مطابق روز اسمان بست و هفتم مهر سال شصت و چهار ...
موافق روز شهریور چهارم ابان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسه المسترقه قدیمی سال ...
دهشتاد و هشت یزدجردی مصادف دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و یک اسکندری معالق دهم اکتوبر ماه
انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر
نور جهان بیگم تولد پذیرفته این قطعه ملک الشعرا ابو طالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بپادشاه جهان نامش اورنگ زیب کرد فلک	حلقی بچو مهر عالمتاب تخت زرین پایه گشت عرش جناب طبع در باب سال تاریخش	تاج صاحب قران ثانی یافت چون باین مژده آفتاب انداخت زد رقم آفتاب ۲۸ عالمتاب	گوهر بحر از و گرفته حساب افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۸ چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه
عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان کرد سامان بزم نشاط فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخشش	که کلبانگ تهنیتش بگردون رسید سر از از نا امید جاوید دیده فلک گفت تاریخ جشن زفافش	قران کرد سعدین دولت بخوبی نهال برومند شاهی کرد دولت دو گوهر بیک عقد دوران کشید	کر از آن قران حشم آسمان چو اقبال در سایه اش آرمیده

و شاه نواز خان مذکور از اعاظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و ا...
طرف شاهزاده محمد دارا شکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکهٔ مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد
دارا شکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروائی بدست
... و دو نیس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی
... بست و سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اگست او جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارات
باغ فیض بخش بنیاد اعزآباد عرف شالامار بمکان جمعیت چون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمود دو بار دوم

ومرآت خیال مرتسم نگشته وحقایق گذران وقایع دهر وفکرت پردازان نظم ونثر را که سوانح نگاران بدایع ارباب ملک ودولت وصنایع شناسان اصحاب مکنت وقدرت انداز افراخته بنای این شکوه وعظمت برزبان قلم وقلم بزبان نگذشته فرازنده کاخ هستی وطراز نده بلندی وپستی این بنیان رفیع را که قرة العین بینش وزینت بخش کارخانه آفرینش است

بر دروازه یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را هنگامه آرای ذاکران مجامع ملکوت وزمزمه تهلیل جلالتش را نشاط افزای بر معتکفان جوامع جبروت دارا و رؤس منابر معموره جهان را بخطبه دولت جاوید طراز این بادشاه دادگر دین پرور که بمیامن ذات مقدس مبارکش ابواب امن وامان بر روی روزگار گشاده است آراسته دارد بحق الحق واهله *

کتبه نور الله احمد * قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نگویم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست
مسجدی این است فی بیت اساسش جبرئیل
نیست در وی حاصل اوقات اهل خاشعش
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است

جبهه او تا و عاشق سجده این آستان
خلوت روحانیان را شمع بادا بی دخان
خیر دعائی صاحبقران شاهجهان
قبله گاه آرزو بادا جهان تا جاودان

پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
دست استاد قضا از جانش ساخته
در بنای خیر این سعی که از همتش
مسجدی کان کعبه ثانی است تاریخش بود

صبح را گرد و نقش نکهتش حیرت در آن
روسفیدی آبروی باده گشت از گل آن
حاصل کان جمله خواهد آخر حرف کان
قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان ۰۶۷

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار وشصت وهفت میشود وانجامش در سنه هزار وشصت وشش بوقوع آمده *
لیکن چون قلیلی از کارهای کی وجلا مانده بود نظر بحدوث تاریخ بحکم بادشاه دران سال داخل نموده شد وبیرون مسجد در کنج جنوبی وشمالی دار الشفا ومدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاه جهان بادشاه

ازانجا که شاهجهان بادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد دارا شکوه را ولی عهد خود ساخته بود بنابران دیگر برادرانش خصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سوم بود مدام بادی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار وشصت وهشت هجری بادشاه بیمار شد محمد دارا شکوه که ولی عهد بود نظم ونسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد ورفت اخبار از هر دیار مسدود نمود وبسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد وعالمگیر که در دکن بود در همت وجوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می ربود ومدام خیال بادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامرا ودیگر امرا را موافق ساخته لشکری عظیم از اورنگاباد بر سر محمد دارا شکوه که در قلعه اکبراباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبراباد است با دارا شکوه رو نمود وتا چند روز همین آتش در کاسه بود تا آنکه دارا شکوه منهزم گشته بجانب اکبراباد شتافت وازانجا نیز شکست خورده بدهلی رفت وازانجا از خوف عالمگیر سوی لاهور وبهکر روانه شد واورنگ زیب باکبراباد رسیده در آنجا خالی یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظربند محبوس نموده مالک تخت وتاج گردید تاریخ این معامله که موافق بطریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود درینمقام ثبت نموده شد

تاریخ

مات یازدہم

الخاقان الاعدل الاعظم والقاان الاجل الاکرم ابوالمظفر شہاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ
لازالت رایات دولتہ منصورۃ و اعداء حضرتہ مقہورۃ کہ دیدہ بصیرت حق بینش از شعشعۂ انوار روایت انما یعمر

من امن باللہ و بالیوم الآخر مستنیر است و آئینہ ضمیر صدق گزینش از اشعۂ مشکات روایت احب البلاد الی اللہ مسا

بر دروازہ سوم

فروغ پذیر این مسجد کوہ اساس گردون مماس کہ کریمۂ السجد استس سیعلے التقوی بیان بنیان پایدار اوست و بنیہ
فی الارض رواسی نشان نہ عمود کہ بار استوار او قبۂ فلک نشانش از طبقات آسمان گذشتہ و شرفہ طا
سپہر نشانش با اوج کیوان سودہ

گر ز طاق و قبۂ مقصورہ اش جوئی نشان * ہیچ نتوان گفت غیر از کہکشان و آسمان * فرد بودی قبہ گر گردون

بر دروازہ چہارم

نبودی تا نہیش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کہکشان * فروغ شمسہ مثل طاق جہان نمایش روشنی
بخش مصابیح سمرات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش لوزا فزاے قنادیل جنات منبر سنگ مرمر شن سخرہ مسجد اقصی مرقات

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق کشادہ پیشانی بشارت رسان واقد جاء ہم من ربہم الہدی

بر دروازہ پنجم

ابواب رحمت آمایش صلای والله یدعوا الی دار السلام بسامع خاص و عام رسانیدہ منار سپہر مدارش ندای بخیر الذین
احسنوا الحسنی از نہ رواق گنبد فیروزہ فام گذرانیدہ سقف رفیع باصفایش تماشا گاہ روحانیان کرہ افلاک

بر دروازہ میانہ کتبہ یا ہادی بخط طغرا نوشتہ است

صحن وسیع و لکشایش سجدہ گاہ پاک نژادان معمورۂ خاک روح فضای فیض انتما و طیب ہوای روح افزایش

بر دروازہ ہفتم

از روضہ رضوان حکایت کردہ و عذوبت ماء معین حوض دلنشین لطافت آمایش از چشمہ سلسبیل خبر دادہ در روز جمعہ دہم
شہر شوال سال ہزار و شصت ہجری موافق سال چہارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجستہ

بر دروازہ ہشتم

طالع شایستہ سرمایہ ابتنا و پیرایہ تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کارپردازان کاردان کار گزار
ط اعتقاد و اہتمام کارفرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جہد استادان ماہر دانشور و وفور کوشش پیشہ کاران
ت وست صاحب ہنر و اتفاق مبلغ دہ لکہہ روپیہ صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مبشران اتمام در روز عید فطر

بر دروازہ نہم

دم اقدس بادشاہ ظل اللہ ماسے فی نیت خدا آگاہ زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید، ادای وظائف
چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوائف انام گردید و مبنای اسلام و ایمان را متانت و رصانت کرامت فرمود
ن ربع مسکون و ممالک لوزدان کو دہ ہامون را آراستہ عمارتی باین رفعت و حصانت در ابنیہ بلد

بر دروازہ دہم

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدعیان ونهفت	در دو صوم سال رحلت او	خردم قدوهٔ مشایخ گفت

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود وبتاریخ بست دوم جمادی الثانی سال هزار وشصت وشش بعارضه قولنج بعمر پنجاه و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود ولطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخاعت منصب هفتصدی وصد سوار نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده وکاردیده درگاه شاهجهان بود در سنه هزار وشصت وهفت هجری از مرض عارضه اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب وهوای انجا بمزاجش سازکاری داشته یافته واز ماچهواره بنابر ضعف وناتوانی زبکشتی سوار شده بتهاره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسرانش لاشش او را بلاهور برده ودر روضه والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم وعبد الله واسمعیل واسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهده منشی گری انتظام داشت منشات ومکاتبات که باهل زمان خود نوشته جمع ساخته ومجموعه رنگین پرداخته ودیوان اشعار نیز دارد وبیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلص اوست برهمن در سنه هزار وشصت وهشت درگذشت ودر مرات الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت ودر انجا در سنه الف وثلث وسبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد وبادشاه گفت که از گفته خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلیست بکفر آشناکه چندین بار * بمکه بردم وبازش برهمن آوردم * بادشاه برآشفت وگفت که کسی تواند که جواب این کافر رساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه برند * چون بیاید هنوز خر باشد * بادشاه تبسم کرد وهیچ نگفت از وست ؎

بهین کرامت بتخانه مرا ای شیخ | اگر خراب شود خانه خدا گردد

مسجد جامع شاه جهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد وبفاصله هزار گز بادشاهی از قلعه شاهجهان اباد سمت غرب واقع است خوبی ولطافت عمارتش از تحریر وتقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم سوال سنه یکهزار وشصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعد الله خان دیوان اعلی وفاضل خان خانسامان نهاده اند ودر مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد واین کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین وزمان گیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان سوسس قوانین عدل وسیاست مشید ارکان ملک ودولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحاء ملجا الملوک والسلاطین خلیفة الله فی الارضین

شاعری از سادات رشید اباد من قوابع همدان است در اواخر عهد جهانگیری بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته دیوانی مشهور دارد در مرآت جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

۱۰۶۴ نیست دور از اثر صحبت او ‖ گر لب گور در آید بسخن ‖ بر سر خاک او ارباب زبان ‖ جامه پوشیده سیه چون سخن
گفت تاریخ وفاتش طاهر ‖ مرد الهی ز جهان گوی سخن

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ اباد شاهجهان اباد بسیار خوب یافته و بادشاه صله آن پنجهزار روپیه عطا فرموده و وفاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات
۱۰۶۴ بر لوح قبرش نوشته اند ع ایکه از دشواری راه فنا ترسی مترس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است
* احیای سخن چو کرد یحیی جان داد *

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان اباد بر راه دهلی دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و بر پیشانی ان این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۶۴ شکر الله که گشت این مسجد ‖ از شرف سجده گاه اهل نظر ‖ سال تاریخ او خرد گفتا ‖ گشته آباد کعبه دیگر

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه رفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از خزانة الاصفیا نوشته شد

تاریخ

۱۰۶۵ عمده دین و دین قدوه کون و مکان ‖ قبله اهل جهان کعبه عرش آستان ‖ میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا ‖ چون ازین دار الفنا شد جانب عدن جنان
ساعت فوز و سنه سال رحلتش گفته ‖ صبح شنبه پنجم شوال باقی دار جنان

شیخ عبد اللطیف برهانپوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان بادشاه به تسخیر حیدر اباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شد و دران
۱۰۶۶ بلده مدفون گشت تاریخ اوست * اه از ان شیخ کامل

شیخ اسمعیل چشتی اکبرابادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هفت هجری در اکبراباد فوت کرده و در انجا مدفون گردید

تاریخ از کتاب خزانة الاصفیا

۱۰۶ شیخ عالی مقام اسمعیل ‖ بر در اهل بیت بود وکیل ‖ گفت تاریخ نقل او هاتف ‖ شاه فردوس و جنت اسمعیل

ایضاً

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

قال العشق لم یزل حسن لایزال	فیض الله آن یگانه درگاه ذو الجلال	چون داشته نظام دل از روی انتظام	تاریخ انتقال وی آمد نظام بال ۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبراباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است ثبت این کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی که صبح در جنب صفای آن شامی است تیره و خورشید از فر ضیای آن خشتی است خیره کرسی پایه ارش با ساق عرشش همدوش گنبد فیض بارش با رواق فردوس هم آغوش بنیان عالیتش بنیان لمسجد اسس علی التقوی و ذروه سپهر اقتدارش ترجمان فاستوی و هو بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب بسته یا فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال نوید رسان عید جاودانی بر اطراف قلعه لعل فام مستقر الخلافت اکبراباد که بازمردین حصار سپهر مستدار برسته است گوی هاله ایست و در بدر منور که بر منصه سحاب رحمت ربانی است مبین یا دایره ایست گرد مهر انور که بر ترشیح امطار کرامت نشانی است متین همانا بهشتی قبه ایست و الا از یک لولوی لالا که از سر آغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مت فا عدیل آن بر روی کار نیامده و از بدو ظهور عالم عبدی سراپا منور و مجال النظر آن جلوه ظهور نداده لغربان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز سلسلهٔ عالی ساسانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه مؤسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که همین قدسش زمین را بر آسمان هزاران ناز داده و نور نقشش آسمان را بازمین فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیداری ملک و ملت را با جمال طاعتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش دریوزه گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش و لمیفه خوری سه بنای مملکت زو استواری * اساس عدل را زو پایداری * مدام از چشمه تیغ ظفر خیز * کند پیمانه کفار لبریز * خیابش را فلک خدمتگزاری * جبینش را سحر آئینه داری * قطب آسمان دین پروری و مرکز تعیین لوازمی مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته در عرض هفت سال بصرف سه لکهه روپیه اواخر سال بست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار شصت و سه هجری پیرایه انجام در بر و تاج اختتام بر سر گرفته ایزد متعال بیامن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق اداے طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر دلالت و هدایت این انوار روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گرداناد آمین یا رب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیان گل بفضل موصوف و بعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او *
قیل او خلو بالسلام آمنین * یافته اند
۱۰۶۳

میر الهی

حضرت امیر العلا سر اولیای دین	کاشف بالیقین اسرار کل خدا دوست فیضش چو سال آخر سال آن	رخت بقا سوی ملک جاودان گفت قطب جهان قطب جهان ابوالعلا	کرد صعود زین مکان شاه جهان ابوالعلا

۱۰۶۱

آن اولیاء الله لا یموتون ولکن ینتقلون من دار الی دار ۱۰۶۱

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض	کاشف سر خدا عارف حق مرشد را بهجت و سوز و سه سال وصال از حق جست	نور العلا رکن جهان عمدهٔ ارباب جاه شد سه شنبه نهم ماه صفر صبح پگاه	کرد چون رحلت از این دار فنا سوی اله

۱۰۶۱

الحسنے الحاری ۱۰۶۱

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود گفته بوده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

در سنه الف و واحد و ستین	شد مقامش مقام علیین	یافت تاریخ او دل غمناک	رفته قطب جهان بعالم پاک

۱۰۶۰

و بر یکی از تربت که متصل تربت او است از سنگ مر این بیت از خواجه حافظ مرقوم است ۱۰۶۱

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

بیخ تنم آدم که زشوق تو نهد سر بلحد	تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

ملک الشعرا ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی ۱۰۲۸

دو بار بسیر هندوستان آمد اول در عهد جهانگیر بادشاه رسید و چند روز در هند نشست و نسبت بود بوطن بجا دوست نموده به توفیق رفیق طالب دوبار تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دویم باز بهند آمد و از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا آوازه گشته و در مرتبه زر سنجیده شد اول مرتبه و قتیکه خداوندگار روم بپادشاه نامه نوشت و بعد از تهنیت مبارکباد جلوس تحریر نمود که شما که چه معنی شاهجهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده آصف خان بر مصلحت که کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت در آن قصیده باین مضمون آورده هند و جهان زروی عدد چون برابر است ۞ بر شاه ما خطاب زمین و جهان رواست ۞ بادشاه خوشوقت شده همین بیت در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجیده و در تذکره سرو آزاد مذکور است که فوت کلیم در پانزدهم ذوالحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در نزدیکی قبر میرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردیده چنانچه غنی کشمیری در قطعه تاریخ وفات او گوید

تاریخ

حیف گردید از این گلشن بدر اشک حسرت چون بریزد قلم عمر او در یاد او زیر زمین	طالبا آن بلبل باغ نعیم شد سخن از مردن طالب یتیم خاک بر سر کرد قدسی و سلیم گفت تاریخ وفات او غنی	رفته از خامه راز رسته داد هر دم از شوقش دل اهل سخن عاقبت از اشتیاق یکدگر طور معنی بود روشن از کلیم ۱۰۶۱	بی عصا گردید این ره را کلیم چون زبان خامه گردید دو نیم گشته اند این هر دو یکجا مقیم

۱۰۶۱

میر غلام علی آزاد میگوید که ظاهرا منظور غنی نسبت باین بیت است که در مرثیه کلیم گفته بود که هر یکی از سر دود مانند اقوام اند این دو که کلیم را کشته است از شیخ عبد المجید میگوید که قدسی در لاهور گذشت و میرزا طاهر نصیرآبادی مینویسد که استخوان قدسی بمشهد مقدس رسانیدند اما راقم الحروف در کتاب مرآت الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه الف و اربعین و ستین بگذشت مرقد او در یکی از دیهات لاهور واقع است و میرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه اشرار که سخنان بلند او رک بود و لیکن در رود هندوستان در رکاب عبد السلام مشهدی که بخطاب اسلام خان بایالت ممالک دکن سربلندی یافت داد سپرده و در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دوم هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سبهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

فانی بحقیق لم یزلی حسن لایزال	فیض الله آن یگانه درگاه ذوالجلال	چون داشته نظام دل از روی نظام	تاریخ انتقال وی آمد نظام بال ۱۰۶۲

۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبرآباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است گفتا به این کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی کر صبح در جنب صفای ان شامی است تیره و خورشید از فرط صفای آن خشتی است خیره کرسی پایدارش باساق عرش همدوش گنبد فیض بارش بارواق فردوس هم آغوش بنیان عالیت اسش بنیان لمسجد اسس علی التقوی و فرده سپهر افرازش ترجمان فاستوی وهو بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب لبسته یا فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرینش شمع فروغ بخش قنادیل آسمانی هر محراب نورآگینش هلال نوید رسان عید جاودانی بر اطراف رکن قلعه لعل فام مستقر الخلافت اکبرآباد که بازمردین حصار سپهر مستدار برسته است گوی هاله ایست و در بدر منور که بر فضا سحاب رحمت برهانی است ببین یادایره ایست گرد مهر انور که بر ترشیح امطار کرامت نشانی است بتین همانا بهشتی قبصر لیست و الاازیک لولوی لالا که از سراغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بروی کار نیامده و از بدو ظهور عالم معبدی سراپا منور و مجلا نظر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز سلطانی بالی ساتی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه بوس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که بیمن قدسش زمین را بر آسمان هزاران ناز و از نور منشش اسمان را بازمین فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیداری ملک و ملت را باجمال طلعتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در ریزه گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش وظیفه خوری سپهر بنای مملکت ز و استواری * اساس عدل را ز و پایداری * مدام از چشمه تیغ ظفر خیز * کند بیمانه کفار لبریز * خیالش را فلک خدمتگذاری * جبینش را سحر آئینه داری * قطب آسمان دین پروری و مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لکه روپیه او اخر سال بست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار شصت و سه هجری پیرایه انجام در بر و تاج اختتام بر سر گرفته ایزد بیهمال بیمامن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همکنانرا توفیق ادای طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر دلالت و هدایت بلا انجام روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گرداناد آمین یارب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیاں گل بفضل موصوف و بعلو فطرت وجودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او *
قیل او خلد بالسلام آمنین * یافته اند
۱۰۶۳

میر الهی

حضرت سید العلا سرور اولیای دین | کاشف بالیقین فنا اکمل خدا
خواست چون نصف النهار آخر سال و ماه آن | رفت بعد از [illegible] بملک جاودان
گفت فرت از جهان [illegible] ابو العلا | کرد صعود این کمان [illegible] ۱۰۶۱

آن اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار ۱۰۶۱

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض | کاشف سر خدا عارف حق مرشد را
ابو العلا رکن جهان غوث زمان حامی دین | کرد چون رحلت ازین دار فنا سوی [illegible]
جست و سوز و سه سال رحلت آن فیض حیات | شد شب شنبه نهم ماه صفر صبح پگاه

۱۰۶۱ الحسنی الجاری ۱۰۶۱

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود گفته بوده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

۱۰۶۰ در سنه الف و واحد و ستین | شد مقامش مقام علیین | یافت تاریخ او دل غمناک | رفته قطب زمان بعالم پاک

و بر یکی از تربت که متصل تربت اوست از سنگ مرمر این بیت از خواجه حافظ مرقوم است ۱۰۶۰

چشمم آن دم که ز شوق تو نهد سر بلحد | تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

ملک الشعرا ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی

۱۰۲۸

دو بار به هندوستان آمد مرتبه اول در عهد جهانگیر بادشاه رسیده و چند گاه در هند بسر برده بوطن معاودت نموده * توفیق رفیق طالب دو بار تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دویم باز بهند آمد و از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا بلند آوازه گشته دو مرتبه بزر سنجیده شد اول مرتبه وقتیکه خداوندگار روم به بادشاه نوشت و بعد از تهنیت مبارکباد جلوس تحریر نمود که شما با چه معنی شاه جهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده آصف خان [illegible] کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت در آن قصیده بآن مضمون آورده ۵ هند و جهان ز روی عدد چون برابر است * بر شاه خطاب از این رو مسلم است * بادشاه خوشوقت شده همین بیت در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجیده در تذکره سرو آزاد نوشته که فوت کلیم در پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در نزدیکی قبر میرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردید و چنانچه غنی کشمیری در قطعه تاریخ وفات او گوید

تاریخ

حیف کز دیوار این گلشن پرید | طالب آن بلبل باغ نعیم | نقطه خامه را از دست داد | بی عصا طی کرد این ره را کلیم
اشک حسرت چون نریزد قلم | شد سخن از مردن طالب یتیم | هر دم از شوق دل اهل سخن | چون زبان خامه میگردد دو نیم
عمر او بر باد از زیر زمین | خاک بر سر کرد قدسی و سلیم | عاقبت از اشتیاق یکدگر | گشته اند این هر سه یکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او غنی | طور معنی بود روشن از کلیم ۱۰۶۱

غلام علی آزاد میگوید که ظاهراً منطوق [illegible] این است که هر سه یکجا مدفون اند و فوائد بود که [illegible] نقل کرده که شیخ عبد المجید میگوید که قدسی در لاهور گذشت میرزا طاهر نصیرآبادی مینویسد که استخوان قدسی را بمشهد مقدس رسانیده اند راقم الحروف در کتاب مرات الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه [illegible] در گذشت مرقد او در یکی از دیهات لاهور است و میرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه [illegible] سخنان بلند او رک بود و بعد ورود هندوستان در رکاب عبد السلام مشهدی بخطاب اسلام خان [illegible] ممالک [illegible] و در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

بعد از انکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگ منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام امیر ابوالعلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا باکبراباد آمدند و در انجا دست بیعت بعم خود امیر عبدالله که هم خسر او بود دادند و امیر عبدالله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبرشاه پانصدی بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر نظامت و صوبه داری برهانپور ممتاز بود وفات او بتاریخ بست و دویم شهر ذی القعده سنه رو داده و قبر ششش و قبر پیر او خواجه محمد بختی بر کنار دریاے جمن مقابل گهات بلده اکبراباد واقع هست بعد وفات او امیر ابوالعلا بر مسند ارشاد نشستند بیشتر بوجد و سماع مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلا جذبه این بیت خواجه حافظ را مے خواندند بیت فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد از جمله کشف و کرامات او که در کتاب تحفة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه تر یکے اینست که روزے امیر ابوالعلا با یاران حلقه محفل معارف گذاری لبسته بودند که ناگاه جوگئے با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی باز نند یاران همچنان کردند انحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطره چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد آن سارک از قفس بر آمده بزنے زیبا شکل و رعنا شمایل متمثل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم شد که دختر یکی هندو بود و این جوگی بر و مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته با خود مے داشت و درشب باز بر حالت اصلی اورده حظ نفسانی خود مے نمود انحضرت زن را فرمودند اگر ترا هواے رفتن خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزکی شما باشم بعد ازان زن و جوگی هر دو مسلمان شدند والله عالم بالصواب و انحضرت زن را بحباله نکاح جوگی در اوردند و نام آن جوگی صوفی علی قلی نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار انحضرت موجود هست و نوشته اند که امیر ابوالعلا از مدتے عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استیلا آن صاحب فراش شدند و چندروز پیش از رحلت طعام و آب ترک کرده بودند وفاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع هست و چهار دیوارے وسیع دارد و متصل تربت او خرقه مے چند اند هر سال بروز وفات زایران در انمقام براے زیارت بر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر هست و بران سبحان ربے الاعلی منقوش هست و بطرف پایئن یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات بود تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل احرارے کنده هست

تاریخ

آنکه شد محتجب ز چشم مکان لامکان	حیف که آفتاب دین گشت نهان ز چشم ما	مورد فیض ایزدے مهبط نور احمدے	واقف سر ایزدے محرم راز کبریا
مرشد پیر کاملان پیر سالکان	مرهم ریش طالبان فیض رسان ز ابتدا	مرشد آل مصطفے امجد نسل خواجگان	قدوة اهل معرفت نور دو عین مرتضی

سال نقش سر وش فرمودہ	میر نعمان شقشون دین بود	روضۂ او باکبراباد ست	تا قیامت بفیض آباد ست

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد اللہ مشکین رقم ست در سنہ یکہزار و شصت ہجری در اکبراباد رحلت نمودہ دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر صالح کہ اہل عرفان بود عقل تاریخ آن ستودہ نژاد	صاحب کشف راز یزدان بود گفت کشفی بکلاب بداد بدفن او باکبراباد ست	ذات پاکش کہ از حق آگاہ است بارسال وصال آن خسرو روحش انفیض ازدی شاہ ست	ایکہ نور نعمت اللہ ست وآئی خلد میر صالح کو ۱۰۶۰

۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی را کہ سراسر از سنگ سرخ ست و در شاہ جہان آباد از درون فیض بازار واقع ست اعز النسا بیگم عرف اکبرابادی محل زوجہ شاہ جہان بادشاہ در سنہ یکہزار و شصت ہجری تعمیر ساختہ بود بر دروازہ اش این کتبہ بخط نسخ منقوش است

کتبہ

این مسجد فیض انتما و سرای راحت جا و حمام لطافت اثر و چوک دلکشا کہ عبادت گاہ حق پرستان روزگار و روح افزای مترددان اقطار و نزہتگہ اسامیان و دار النفع زمینیان ست در عہد سعادت مہد بادشاہ اسلام کہف انام سایہ والا پروردگار خلیفہ برگزیدہ کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظہر ایزد داور پسال ابو المظفر شہاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی پرستار خاص بادشاہ پرستندہ با اخلاص ظل الہی موفقہ خیرات و مبرات محررہ سعادات و حسنات اعز النسا مشہور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کردہ و بجہت ابتغای رضای الہی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و مجوبی با حقوق مرافق داخلہ و خارجہ وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت کہ اگر برمت این اکنہ احتیاج افتد آنچہ از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت سجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعہ مسطور بدہند این منازل منیعہ در عرض دو سال بصد و پنجاہ ہزار روپیہ آخر شہر رمضان المبارک سال ہزار و شصتم ہجری مطابق بست چہارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بر روزگار فرخندہ آثار بادشاہ دین پرور حق گزین حقیقت گستر دایم و این مبانی عامرہ عابد گرداناد این یارب العالمین

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنہ نہصد و نود ہجری ولادت یافتہ جدا و امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر شاہ از سمرقند بہندوستان آمدہ باز مراجعت نمودہ بزیارت بیت الحرام رفتہ وہمانجا وفات یافتہ پسرش امیر ابو الوفا در بلدہ فتحپور سیکری وفات نمودہ نعش او را بدہلی بردہ متصل مدرسہ لعل دروازہ مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجہ محمد فیضی کہ جد مادری او بود تربیت یافتہ وخواجہ موصوف در عہد محمد اکبر شاہ ہمراہ راجہ مان سنگہ کہ تعین صوبہ بنگالہ بود بفوجداری بردوان قیام داشتند

جلوس نموده هفده سال فرمان روائے نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد
در سنه هزار پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد
نور در گلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سر بلندی
حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سیوم بخطاب اعظم خان
بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سر بلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم یعنی بسال
یکهزار و پنجاه و هشت هجری در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغے که پیش از انقضائے
ایام حکومت بر کنار دریاے بلده مذکور احداث نموده بودند مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه اعظم اولیا ۱۰۵۹ ۱۰۵۸
استخراج مے یابد و بلده قلعه اعظم گڈه که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده او است پسرش بعد وفات
او بخطاب اعظم خان سر فرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبراباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نهه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان
شاهجهان بادشاه بر آورد ارباب طبائع سلیم را در فتح این تازه مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته
نظم و بیان کشیده از آنجمله این مصرعه از خالی ذوالقرنیان مرسته قلعه ان قوز جے باشی است مصرعه لبود
اولین فتح صاحب قران فے ۱۰۵۹ و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی میکشاید در قندهار ایضاً دست ۱۰۵۹
ولایت ۱۰۵۹ مد نمود و ایضاً آمد کلید ۱۰۵۹ مملکت هند قندهار بد بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ
زیب و در یکهزار شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاه جهان بادشاه براے تسخیر این قلعه بقندهار
رفتند و سنے نیل مقصود مراجعت نمودند

شیخ محب الله الهٰ آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الهٰ آباد فوت کرده و در ان بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب تحبیر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه سال ترحیل او بنیک تسوخ	مظهر فیض حق محب الله گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸	گوهر معدن حقایق بود مرقد او است در الهٰ آباد	اختر درج دقایق بود موقع فیض و منزل ارشاد ۱۰۵۸

میر نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبرآباد فوت کرده در آنجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب تحبیر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود زبده آل مصطفے بوده	تابع خاتم الیقین بود قرة العین مرتضے بوده	عارف ذات ذوالجلالش دان بود تاریخ سیزدهم ز صفر	ورع تقوی بر کمالش دان که ز دنیا شد آن ستوده سیر

...ت کی ابر در نشان او ...ن سر صدف بر گهر سود ...ش رو که دیوار آراست است ...واره و حوض دریا نشان	سعادت در آغوش ایوان او چو دریا چون ابر دلیش زود ز نقاش چین رو تماشاست است آب زین شیشه زد آسمان	سجود در این سرای سرو زمانه چو دیوار او بر فراشت چنان بر سرش دست ایام گرد چو جای شهنشاه عادل بود	گنبدش نوشت بدان جهه در به پیش رخ مهر آینه داشت که گردون بلندی از دوام گرد از آن بادشاه منازل بود

واندرون دیوان خاص باب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است	همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبرآباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعهٔ اکبرآباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دختر سومی شاه جهان بادشاه است
که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد
وسی ذراع و عرض صد ذراع و فضای صحن هشتاد ذراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است
واین کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت
آن در ایام غلبه میرتهه و جات بضرب گولهای توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز
بازمرمت گردید کتابه اینست کتابه ــه این مسجد لیست شریف خداپرستان روی زمین را و کعبه ایست
منیف عبادت گزین را منظر بیت نور افزا دیده دران عبادت آئین را و مسکینت دلکشا عارفان حقیقت بین
را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب بهت نقاب عفت بسیده نساء زمان صاحبه
نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد
سعادت مهد صاحب عصر والی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه جلیل ایزد منان باعث امن و امان
بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه
شهنشاه حق آگاه سلک کرم و جود برگزیده حضرت معبود فرمان فرمای بحر و بر دارنده عدل گستر افراز
بر و احسان جهانبان ملکستان متقن قوانین رعیت پروری دیرپرورده نوازی ابو المظفر شهاب الدین
محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکه روپیه که قریب هفده هزار تومان رایج
ایران و بیست و پنج لک خانی ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته زیب بازار دولت ابد
این بنا رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک برافراز دارا د
است آثار بانیه مبانی خیرات عام مراسمه خیرات عاید گردانا دتم فی سنه

مابقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بیست و شش در گذشت
برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادر
او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او
یکسال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلط...

ماست یازدهم

۲۵۳ ویک ملک شاهی مصادف سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهم عیسوی قدیمی درو دوازدهم سال جلوسی موافق
طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الله وردی خان و مکرمت خان
باسایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل و شاه محل معروف بدیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه
ونقار خانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرض نهه سال و سه ماه بصرف اکهار و پیه بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول
سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسیده و موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب
قران ثانی همون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و میر یحیی کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهی
گذرانیده پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

٨ شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد
۱۰۵۸
واین قلعه مشتمل است بر چهار دروازه با دو کهرکی و بست و یک بروج از انجمله هفت بروج مدور و چهار بروج مثمن اند
بر محرابهای بنه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا اسعد الله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه
بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گویم که قدسیان همت
بلند بتماشایش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف لسان بیت العتیق لطواف ش آیند رواست و اگر
نظارگیان انفس و آفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قاعه و الاکه از
کاخ گردون برتر است و رشک سد اسکندر و این عمارت دلکشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح
در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آینه جهان نماست و دانا را عالم غیب پرده کشا
و البشارها که هریک گوی سپیده صبح دم است با لوحه آرا لوح و قلم و فوارها که هر کدامش پنجه نور است

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مائل بالالی مثلالی است با انعام زمینیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر لبصفا رشک
نور و چشمه خور به دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار و چهل و هشت هجری
لعالمیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول
سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت بفرقدوم میمنت لزوم گیتی خدیو جهان
خداوند بانی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
در فیض بروی جهانیان بکشاد

ابیات که باب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان اساس ست تا ... این بنا	باقبال ثانی صاحبقران بود قصر اقبال او عرش سا	در ایوان شاهی بصد احتشام زهی دلنشین قصر پیراسته	چو خورشید بر چرخ بادا مدام بهشتی بصد خوبی آراسته

باب یازدهم

...ان که بچه نزاد	تیغ زور شیر را ابر دوم داد	کودکی مرده را به نیم نگاه	زنده گردان ولی حق آگاه
...کمال و همت وجود	در لباس سپاهیان می بود	حامی بادشاه شاهجهان	بود پیوسته آن ولی زمان
...ده بود و بے اکراه	در حرمگاه خاص شاهنشاه	از جمادی نخست سیزدهم	بود کان قطب شد بچرخ نهم
...نقش خرد با اهل زمان	گفت افسوس رفت از جهان	روضه‌اش اکبرآباد است	منزل فیض و جای ارشاد است
			۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از محب الواصلین

...اد رسد خواص و عوام	بست اوراد ولی محمد نام	آنچنان ست شد سی و دو سال	گر زیستی از جنوب و شمال
...شف او برتر است از تحریر	کار فیضش فائق است از تعبیر	جمعه و بست و پنجم شوال	نقل کرد از جهان خزان ملال
	سال تاریخ نقل هجرت او	مظهر الحق ولی اعظم ۱۰۵۷	

احوال دهلی قدیم و بناء قلعه شاه جهان آباد

در کتاب هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعمار نهایت آبادانی داشته و بعد از آن بنوعی خراب شد که مسکن وحوش و دواب گردید تا آنکه در سنه سه صد و چهار هجری باز آبادانی گشت و قریب سه صد سال هندوان در آن مکان کامجو و کامران بوده اند و در پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و از آن زمان تا حال هندوان دیگر بر آن مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق آباد و آبادانی داشته الحال خراب است و از عمارتی که باقی مانده مسجدیست که هزار ستون در آنجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن آن نیست و دور این مناره را که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش صد و سی ذرعه اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم برکنار آب جون در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است و در این شهر چندان باغات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه دو زبان از تحریر آن تقصیر قائل هست از آنجمله مقبره جنت آشیانی همایون بادشاه است که معماران لطافت درین عصر و زمان چنین ساخته اند و در بیرون شهر عمارتی موسوم بشکارگاه سلطان فیروزشاه و در میان عمارت عمود برآمده است که ذرع سی و سه ربع ارتفاع و سه ربع سطبری دارد از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است و اوهام که بیخ این عمود بزمین رسیده باشد دیگر سنگ خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمود دو صد و شصت ذرع طول داشته باشد بر باد داشتن آن نوع از محالات است قصه این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و ما جعفران تماشا ... بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری اند...

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه را در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه اساس یافته و بنای این قلعه و شهر را بعد از گذشتن ... ساعت از شب جمعه دوازدهم ... بست و نهم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال پانصد شصت...

روضہ فیض بخش شیخ کبیر	در حقیقت بود بہشت برین	یافت توفیق زین عمارت خوار	شیخ مہدی بہ صدق و یقین
	ہشت در لفظ النفز تاریخش	بکمان الف و سبعہ و خمسین ۱۰۵۷	

در خانہ پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاہ بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم	گریہ کردند جملہ اہل اللہ	سال تاریخ از خرد جستم	گفت بشنو زبان قادر شاہ ۱۰۵۴

متصل این روضہ گنبدی دیگر ہست کہ اندرون آن مرقد شیخ مہدی ابن بالا پیر ست کہ سنہ یکہزار و ہشتاد و ہشت ہجری فوت کردہ
تاریخ او و تاریخ مسجد کہ شیخ مہدی در عین حیات خود در احاطہ مذکور عمارت کردہ بود در مقام خود مرقوم خواہند شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاہ عباس ماضی بود بتقریبی از شاہ رنجیدہ ترجیح ہندی گفتہ کہ مطلع آن این بیت ست ع گر فلک یک صبحدم
با من گران باشد سرش * شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش * از ایران بہ ہندوستان آمدہ ملازم اکبر شاہ شد
و در زمان شاہجہان بادشاہ بمعارج دولت صعود نمودہ از جملہ مقربان گشت آخر بالطاف بیت اللہ فایض شدہ باز بایران
رفت و بقیہ عمر ہمانجا بسر بردہ در سنہ ہست یا کہ سبع و خمسین و الف در گذشت تاریخش زین مصرع یافتہ اند ع رفت بسوی فلک باز مسیح دوم ۱۰۵۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدہم ربیع الاول روز پنجشنبہ سنہ یکہزار و پنجاہ و ہفت ہجری ازین جہان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او ہست

تاریخ

در ربیع الاول و ماہ عشر دو شنبہ آن	پنجشنبہ بود روشنہ دارالقرار	سال تاریخ وفاتش گشت از ہمراہ اثبات	ذلک ہو یدو در رضا جو بر لیل و نہار ۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاہری و فنون رسمی آراستہ بود و چون شاہجہان بادشاہ بالیشان اخلاص و عقیدت تمام داشتہ نمیخواست
کہ یک لحظہ از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ ہشتم ماہ شعبان سنہ ہزار و پنجاہ و دو بکمال مبالغہ عہدہ صدارت کل ممالک محروسہ
و منصب شش ہزاری بخشید از اولاد سید احمد کبیر ست و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری کہ خود گفتہ
این مصرع ست ع من دست ۹۸۳ دامان آل رسول * و سید جلال بخاری تخلص خود رضا نمودہ اکثر بنظم اشعار می پرداخت
در سنہ یکہزار و سہ ولادت یافتہ و تاریخ آن * وارث ۱۰۰۳ از رسول ہست سال وفات بموجب نوشتہ مرات جہان نما یکہزار و پنجاہ
و ہفت ہست از عبارت * جانشین ۱۰۵۷ حیدر کرار بہ استخراج مے یابد سہ فرزندان داشت یکے سید جعفر دوم سید علی مخاطب
برضوی خان سیوم سید موسیٰ جسد شان در احمد کبیر در جوار شاہ محمد خیالی در برجی مندل مدفون ہست سید جلال بخاری بیرون دروازہ شہر پناہ نو آسودہ اند

شیخ ناصر اکبر آبادی

یکی از اولیای وقت خود بود در سنہ یکہزار و پنجاہ و ہفت ہجری در اکبر آباد فوت کردہ تاریخ وفات احوال او زین چند بیت کہ از مجموعہ ابو الحسن نوشتہ در نیت گردد

ابیات تاریخ

شیخ ناصر کہ عارف حق بود	کاشف راز و واقف حق بود	خاک را از نظر طلا میکرد	آب را شیر با صفا میکرد
داد ہر سجدہ در گفتش گردید	عقد یاقوت و لعل مروارید	ابر را ابر کجا کہ معجز مود	بارش انجا باعتدال نمود

وتا بامروز موجود است ومسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین دران مکان مجتمع میشوند ونماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که همین پایه صاحب سخنان است سرفرازی یافته شیخ عبد الحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار وچهل وپنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سر برآرای آسمان چهارم پرتو التفات برساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلے ساخته بود بمیزان سنجیده شده ومبلغ وزن را که هزار وپانصد روپیه شده بود باو مرحمت گردید ودر اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع واربعین والف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد ودر جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از سبب آتش در اوایل شوال سال هزار وپنجاه وچهار هجری بعنایت خلعت ودو هزار روپیه تشنیع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبد الله خان که از اولاد حضرت خواجه بود ومنصب هفت هزاری داشت گفته بحضورش برد ودر مجلس ایستاده وبخواند چون فارغ شد عبد الله خان برخاست ودهر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید وخود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت وخیمه را با خزانه وجمیع کارخانجات وغیره بوجه صله بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین ترازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبد الله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبد الله خان بتو داده است هیچکس نمیتواند داد پس انعام جواهر قیمتی طلبداشته فرمود تا هفت بار دهانش از ان پر کنند در تذکره مرات الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار وپنجاه وپنج فوت شده وملک الشعرا ابو طالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته واین مصرعه تاریخ یافته مصرعه ع وز آن بلبل قدسی چمنم زندان شد

شیخ کبیر عرف بالا پیر ۱۰۵۵ ۱۰۵۵

این شیخ قاسم قادری است ومزار شیخ قاسم در چنار گڈه است وروضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نی وآن عمارتیست عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته واندرون آن روضه چهار تربت اند یکے ازان تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت وپیش از فوت پدر در سنه یکهزار وپنجاه ودو رحلت نموده ودو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر است وشیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار وپنجاه وچهار هجری انتقال نموده ویکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار وپنجاه وهفت بر سر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت وابیات مرقوم است

درخانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان نعمان غوریه خیل داودزی عمارت پذیرفت

درخانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار وپنجاه وهفت هجری در عهد سلطنت ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه وسلطانه تعمیر شد

درخانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده هجری سال هزار وپنجاه وچهار	دوشنبه دو ده بود از مه رمضان بگفت ولی حق اجابت لبیک	کبیر کامل قطب زمانه شیخ کبیر روانه گردید ازان بر روضه رضوان	عسکر علم وعمل بحر دانش وعرفان

درخانه چهارم ۱۰۵۴

٢٤٩

٤٥٨ ٩٥٧ ٦٣٦

شد ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان　　زر و قبیله و املاک را گذاشت در آن

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله بر زود و اعداد زر و قبیله و املاک افزوده شود تاریخ بر آید و نذر محمد خان پس از چند اوقات در هند آمده و بعد استقامت چند سال در هندوستان روانه مکه شده در اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۰۶۱ فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهار

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار قریب درگاه مخدوم الملک شاه شریف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازهٔ آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	و عیدگاه معلاش فرش خشتی آن که شد تمام بماه صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	به بست و ساخت بعون خدا درین دوران ٦

و شاه شریف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اندر روضه او در سنه نهصد و هفتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده الهٰ اباد

این مسجد عالی بر کنار دریای جمن متصل قلعه الهٰ اباد واقع است و از آثار نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد منقوش است از انجمله سه ابیات بسبب معموری چونه کاری معلوم نشد باقی بست ابیات این است

ابیات

زهی بنای همایون که در الهٰ اباد	بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد	شهی که زیب آرایش سریر کلاه	چو او زمادر ایام هیچگاه نزاد
شهی که عالم ازو یافت علوی و سفلی	بداد و دین و شرافت چو او نه آرد یاد	شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان	چو آفتاب فروزان همیشه عدل بداد
غبار معصیتش می برد نسیم عطا	کسیکه ناصیهٔ صدق را بنجا که نهاد	رواج یافته دین در جهان ازین مسجد	بگرد خانهٔ دین کس چو پادشه اباد
کس از شرافت و قدرش نیاورد کسنا	بسطح صحن سقف فلک بود همزاد	چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار	ملک ز عرش بیامد پی مبارکباد
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	بخلق سنگ درش عینک خدا آگهی	زهی صفائی دست هنرور استاد
ازین نیابد و عالم ز باعث و بانی	خدا است راضی و سر خدا گشاد	بشد ز لطف الهی باین بنا باعث	ز صدق صاف شایسته خان نیک نهاد
زهی بنا و زهی باعث و زهی بانی	بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد	ز چار سوی بنا عفو جرم می بارد	زهی شرافت بانی و رتبهٔ بنیاد
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک	براه حیرت همچون زمین ز پا افتاد	بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه	بدین بسنگ چو انسان بان گویا د
قدم ز سر پی اتمام ساختی غنی	چو اهتمام بنا من اتفاق افتاد	بنور دین اندیشه داد شستن جبین	نه همچو کوه کن از دست کسته فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت	که دست بار کشید از عمارتش استاد ٥٦ ۱۰۵۶

باهتمام فرید فدوی خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر بگیرند تاریخ بر می آید اما یکعدد زیاده پوشیده مباد که در اوایل عملداری کمپنی انگریز در الهٰ اباد یعنی در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد را متغیر ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشتصد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

ماند مدفون گردید و القاب آن مغفوره نواب جنت مآب صاحبة الزمانی مقرر شد جهان آرا بیگم در حین حیات
خود را تعمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم است ❊ هو الحی القیوم ❊ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار
مرا که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است ❊ الفقیرة الفانیة جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی
انار الله برهانه سنه ۱۰۹۲

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب است ما بین قندهار و پیشاور دران را نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه
در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده است این ابیات تاریخ مرقوم است

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان	بادشاهی که گستر ظل وهاب حمید سال تاریخش چو جستم از خرد داد این جواب	خان عالیشان علیمردان شد از بهر خدا بانی این پل علیمردان شد ز الطاف [illegible]	بانی این پل افلاک فرح بخش [illegible]

۱۰۴

قلعه جلال آباد

۴۷ شهر جلال آباد که بر کنار دریای اتک است برای آبادی آن جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری وقت مراجعت
از کابل شمس الدین خانی حکم داده بود و او در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال آباد چهار باغ که از باغ
صفا و باغ وفا نامبر گویند موجود است و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان
بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود و حالا مسمار است اما سنگی که بران تاریخ آن قلعه مرقوم
است در مسجد جلال آباد و تا امروز موجود است تاریخ اینست

تاریخ

بحکم شاهجهان باهتمام خان جونهان	بروی ساخته دربین بنا چو خبر [illegible] حساب سال بیابی ز عقل [illegible]	ز آسمان ندا آن تا اثر بود پیدا ندا رسید بگو شمس ثانی [illegible] فال	مباد خرابی این قلعه در جهان زوال

۱۰۵۴

تاریخ فتح بلخ و بدخشان

۱۰۵۶ چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاهجهان بادشاه با جمعیت سه لکه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و محمد خان
والی توران مغلوب شده دیگر نجیب نصری(?) شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر لله که ز عنایات خداوند جهان گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران	گر فتح ملک توران و سر ملک [illegible] از مدد او گرد در کشورستانی کامیاب الف بالمجتبی ز راه [illegible]	بادشاه غازی ظل شهنشاه جهان زر [illegible] عزم جهانگیری شنیدی [illegible] والی توران [illegible] ملک توران بعد ازان	اگر دور جهان [illegible] [illegible] [illegible]

۱۰۴

سال این تاریخ جست از عقل دانا [illegible] میرزا عبدالرزاق مصنف کتاب [illegible] گرفته بود چنانچه تاریخ آن
۱۰۱۶ و چون نذر محمد خان زر و [illegible] املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته
الصنایع [illegible] تعمیه خوب گفته

تاریخ

این مصرعهٔ مولانا شرفی فردی یافته؛ تاریخ؛ «عفی بابراو رنگ شاهی نهاد» و در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو
۱۰۶۲ درگذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران «ظل» نمود تاریخ
آن یافته اند و پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت از افراط شرب مدام درگذشت و ابدار دنیا ۱۲ سر
شاه سلیمان صفوی بادشاه ایران شد و بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوالش در
نادرشاه نوشته خواهد شد.

شیدا

از شیخ زاده های فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوایل جلوس صاحبقران
ثانی بعرصهٔ سخنوری درآمد بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایه تخت را طعن و هجا میرسانید هجو میرزا امرالله
کرا امر الفعل تهم میکردند گفته بیت: نه تنها من همیگویم که امرالله مفعول است؛ خدا فرموده در قرآن که امرالله مفعولا؛
و به هجو طالب آملی گفته قطعه: شب و روز مخدوم ما طالبا؛ پی جیفهٔ دنیوی در تگ است؛ گرت قول همرنگ باور نیست؛
که دنیاست مردار و طالب سگ است؛ سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاه جهان بادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق روز
فروردین ماه الهی سال نهم از جلوس جهانگیر بادشاه بوقوع آمده و بیست و ششم محرم سنه هزار و پنجاه و چهار هجری آتش چراغ
در جامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد بادشاه که درآن ایام در دکن بود از آنجا داکتر بوتن صاحب انگریز را که
حکیم حاذق بود و بسواری جهاز بر دریای سورت وارد شده بود طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم بادشاه بمعالجه
جهان آرا بیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد بادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش مشاراله
فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله کوتهای تجارت تعمیر ساخته بکار تجارت
بپردازند فقط و حاجی محمد خان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرا بیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافت
ازانجمله یک بیت این است بیت: تا سر زده از شمع چنین بی ادبی؛ پروانه ز عشق شمع را سوخته است؛ روزی بیگم
بسیر باغ میرفت میر صیدی طهرانی از بالای بام که بر سر راه بود ببانگ بلند این مطلع خود خواند مطلع: برقعه برخ افگنده
برد ناز بباغش؛ تا نکهت گل بیخته آید بدماغش؛ بیگم شنیده مسرور شد و پانصد روپیه صله عنایت فرمود و میرزا محمد علی ماهر
مثنوی مختصری در مدح جهان آرا بیگم گفته بتوسط عنایت خان آشنا نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و پانصد روپیه صله فرستاد

بیت اینست

	ع	
	بذات او صفات کردگار است — که خود پنهان و فیضش آشکار است	

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت در تاریخ عمارت زیب النسا بیگم دختر
خلد مکان است دران مثنوی این بیت مذکور نیز بنظر آمده نوادر افتاده باشد و جهان آرا بیگم در زمان برادر خود عالمگیر
بادشاه بتاریخ سوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت سرای جاودانی آرمیده و در صحن روضهٔ نظام الدین

شیخ عبدالحق محدث دہلوی

یکی از اولیای کبار ہند بود در ماہ محرم سنہ نہصد و پنجاہ و ہشت ہجری بوجود آمد و در سنہ یکہزار و پنجاہ و دو درگذشتہ مقبرہ او در دہلی برکنار حوض شمسی واقع است عبارت چند کہ از آن بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن مکان از حروف جونہ مرقوم است و آن عبارت اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال مقتدای وقت مباحث الفاخر ابوالمجید عبدالحق رحمۃ اللہ و رحمۃ واسعۃ آنکہ از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بستہ نزدیک با آن بنوع اکثر علوم دینیہ تحصیل کرد در سن بست و دو سالگی از ہمہ آن فارغ شدہ و کلام مجید از بر گرفتہ بر مسند نشست و ہم در عنفوان جوانی جاذبہ ازلی در رسید بیکبار دل از یار و دیار برکندہ متوجہ حرمین محترمین گشت مدت مدید بآن مقامات شریفہ اقامت ورزیدہ باقطاب زمان و اولیای کبار صحبتہا داشتہ بود بربیع ارجمند در صحبت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوہ آن تکمیل فن حدیث نمودہ کامیاب و اوان بموطن مالوف مراجعت فرمود و مدت پنجاہ و دو سال بجمعیت ظاہر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و طالبان بجا آوردہ و بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداختہ بنحوی کہ در دیار عجم احدی از علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیدہ و در فنون علمیہ خاص فن حدیث کتب معتبرہ تصنیف کرد چنانکہ علمای زمان اختیار بدان ورزیدہ دستور العمل خود دارند و اہل درس در خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد ہزار رسیدہ است در محرم سنہ ۹۵۸ این نور اتم پرتو ظہور بعالم عنصری دادہ و در سنہ ۱۰۵۲ باتمام الہی و گشادہ پیشانی انعام قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ۹۵۸ و تاریخ وفات * فخر العالم * ہست فقط و این تاریخ کہ یک عدد از سال فوت کم میشود

از کتاب مخبر الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

فاضل ہند شیخ عبدالحق شرح مشکوة از تصانیفش	حامی شرع و دین حنیف سبق تازی و فارسی ست آن بنفشر سال نقلش خرد عیان بنفت	عالم و متقی و عارف بود عمر او بود یکصد و دہ سال بجلال حق بہشت مر د گفت	بعلوم غریبہ واقف بود کانزمان شد ازین سرا الملال

شیخ محمد صادق گنگوہی صیاد متخلص *

از ابنای شیخ عبدالقدوس گنگوہی است و از خلفاء عم خود شیخ ابوسعید بود صاحب صدق و یقین و مرد خدا و صاحب استقامت و تمکین بودہ پیوستہ بترتیب مریدان پرداختی در سنہ اثنی و خمسین و الف درگذشت و این مصرع در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم برد *

شاہ صفی ابن شہزادہ صفی میرزا ابن شاہ عباس علیہ الغفران

بعد وفات جد بزرگوار خود بعمر سیزدہ سالگی در ایران در ماہ جمادی الاول سنہ یکہزار و سی و ہشت بر سریر فرمانروای نشست پیش از ین نامش سام میرزا بود بشاہ صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبہ در سلک نظم انتظام دادند زیادہ از ہمہ بالہام غیبی تواتر بیکدیگر * ظل حق * تاریخ یافتند و از جملہ تواریخ جلوس

در زمان شاهجهان بادشاه ناظم صوبه الهآباد بود و بعد ازان شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد
و در همین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن باخانخانان عبدالرحیم خان مرافقت
ورزیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از
تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن + شد فلاطون وزیر اسکندر +
یافته اند در سنه یازدهم منصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم
رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرعه
برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی + و نیز علامی الدهر رفت + یافته اند و علامی تخلص او بود
١٠٤٨

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تصرف داشت بصحبت شعرا
مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود
١٠٥٠

غنیمت خان

برادرزاده عبدالله خان فیروز جنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان
شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

١٠٥٠ لفظ تاریخ از میان نام غنیمت خان بر آر / باقی از او در ابجد بگیر در شمار

سید عبدالقادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یک هزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را اندیده ام ناسزا / عارف ذات ایزدی بوده	بود همنام شاه جیلانی / گوهر بحر سرمدی بوده / سال نقلش که بزرگ سخت	ذات او زنیت توکل بود / ذات او بود با کمال و وقار / عقل شهباز عرش اقدس گفت	برریاض فنا عقلش گل بود / منبع فیض و مطلع انوار

١٠٥٠

تاریخ بزرگ شیخ سر عبد الغنی

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبرآباد تربتی است که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار و
پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بران تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار	بعصمت زد از زندگی گرد طی / خرد بهر سال وفاتش بگفت	شب جمعه و هفدهم از رجب / بهشت برین باد مأوای وی	بفردوس اعلی چو شد جای وی

١٠٥٠

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز دوم وقوع عید فطر سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایه سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

خجسته مقدم نوروز و غره شوال ‖ فشانده‌اند چه گلهای عیش بر سر سال ‖ بچشم مردم دار الخلافه عید تو هست ‖ غبار موکب شاه جهان جهان جلال

شرف پذیر بد نوروز در چنین عیدی ‖ که بادشاه نشیند بتخت استقلال ‖ بوصف تخت مرصع گهرفشان قلمم ‖ عد النصیب کند عرض و طول استقلال

هزار سیلان یاقوت ساخته خشتبان لعل ‖ برو نمای گرفته است تا نمود جمال ‖ توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت ‖ که زیبا و رسد آتش ز ذات زوال

فتاده بر سر یاقوت و لعل ابر الباهر ‖ چنانچه عکس چراغان خنده آب زلال ‖ بها ندارد دیگر بر آنچه خواهی هست ‖ نشان و شوکت و فر و شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم برابر زر ان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ برآمد باو انعام شد و شاعری دیگر در تاریخ اتمام آن سریر خلافت ع سریر همایون صاحبقرانی + یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبایی در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

تا پیش بچشم در نیاید ++ ‖ هر چند نظاره کرد احول

و این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند و قتیکه نادر شاه فتح هندوستان نمود آن را همراه خود برد

شیخ میر لاهوری

که ملا شاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور در سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد دران بلده مدفون گردید تاریخش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی راه حق بصدق و یقین ‖ شیخ میر آفتاب کشور دین ‖ قادری بود آن خدا آگاه ‖ از مریدان اوست ملا شاه

خواجه ملا احمدش نام ‖ هر یک از دو لقبش سیده بکام ‖ در همه عمر خود نشد پابند ‖ بخیال زن و غم فرزند

از ربیع نخست هفتم بود ‖ در دل هفته رحلتش فرمود ‖ عمر هشتاد و هشت سالش بود ‖ کانزمان کرد سوی خلد صعود

سال نقلش ملک باوج فلک ‖ زد رقم میر جنتی سنگ ۱۰۴۵ ‖ گنبد مرقدش بلاهور است ‖ همچو بر چرخ چارمی سور است ۱۰۴۵

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضه خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت با تاریخ

تاریخ

داد کین حرمت اجمیر ز فیض حرم ‖ سرنوشت سلک این حرز خط امان ‖ زمین محل شرفین جبهه سجده نمواه ‖ شبیه ما صد گل [illegible] اثر رنگ [illegible]

مسجد کان کعبه با هست تجزیرد ‖ کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان

۱۰۴۷

باقر خان

تخت طاوسی

این تخت مرصع موسوم بتخت طاوسی بود سقف آن تخت را از درون بیشتر میناکاری نقش مرصع و از بیرون بالعل و یاقوت و دیگر الماس مرصع معرق ساخته بر سر این اساطین دوازده گانه برافراخته و بالای آن دو پیکر طاوس مکلل بر جواهر جواهر و در میان هر دو طاوس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهرات که دران تخت نصب کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکهه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از آن خاص میرزا الغ بیگ بود و میرزا مذکور بخط نسخ بران لعل این عبارت کنده انیده بود الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و چون بمرور روزگار بسلسله صفویه منتقل گشته بفرموده شاه عباس بخط نستعلیق بران کنده بودند بنده شاه ولایت عباس چون بجهانگیر بادشاه رسید نام خود را با اسامی نام پدر بران نگاشتند و الحال باسم شاهجهان بادشاه مزین گشته بران تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و سر و خان روزگار برخی از آن اشعار و تاریخ بانها ایراد ساخته و نام صاحب قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بمینای سبز درون تخت کتابه نموده بودند

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی	که شد سامان بتأیید الهی
بحکم کارفرما صرف شد پاک	بنا کاریش مینای افلاک
ز یاقوتش که در قید بها نیست	لب لعل بتان را دل بجا نیست
بنجرجیش عالم از زر شد چنان پاک	که شد از گنج خالی کیسه خاک
مرواری که بر پایه اش سود	ز گردن پایه بر تخت افزود
زانواع جواهر گشته الوان	خراج عالمی هر دانه زان
چو میکرد از فرازش کوتهی دست	بتمکین خویش جم بر پایه اش بست
دهد شاه جهان را بوسه بر پای	ازان شد پایه قدرش فلک سای
خداوندی که عرش و کرسی افراخت	تواند قدرتش تختی چنین ساخت
بود تختی چنین هم روز جایش	خراج هفت کشور زیر پایش
فلک روزی که میکردش تکمل	ز خورشید و انگه اخت اول
بزرین تخت از زر و گوهر چه نمود	ز بحر و کان را حکمت این بود
برای پایه اش عمری کشیده	گهر افسر به خاتم ندیده
رساند گر فلک خود را بپایش	دهد خورشید و مه را رو نمایش
خراج بحر و کان پیرایه او	پناه عرش و کرسی سایه او
در اطرافش بود گلهای مینا	فروزان چون چراغ از طور سینا
شب تار از فروغ لعل و گوهر	تواند صد فلک را داد اختر
کند شاه جهان بخشش چو بر تخت	خراج عالمی را هیچ یک تخت
اثر باقی است تا کون و مکان را	بود بر تخت جا شاه جهان را
چو تاریخش زبان پرسید از دل	بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل

سنه ۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود و در قرب مستقر الخلافت اکبراباد رسید ساعت در آمدن شهر و جلوس را بر تخت موصوف باختیار اختر شناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن ساعت در نزدیکی شهر توقف نمودند و غره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیم و بست و یکم جدید سال یکهزار و ششصد و سی و پنج عیسوی بود نیر اعظم در تبکده برج حمل خرامید و معانقه عید و نوروز سپهر و شاه جهانیان را دوبالا ساخت بعد ازان بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بران تخت مرصع جلوس فرمودند و تا نه روز جشن عالی انعقاد یافت و هم دران قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابوطالب

زلبس کو بہر زر گرفته است اوج
دو سعد اختر اوج شاهنشهی

مرصع توان کرد تیغ خیال
ببرج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طلوع آن چنان طرف این جشن بست
ز انیرش زهره و مشتری
قران کرده سعدین برج جلال

که دیگر لبش را نشد در سوال
سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدای شاهزاده محمد شجاع

پسر دویمی شاهجهان بادشاه است بیست روز بعد از کدخدائی شاهزاده داراشکوه عقد ازدواج او با دختر مرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یک عدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای گل از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده والاگهر عالیقدر

روزگار طرب و عشرت جاوید ابد
عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

پیش ازانند هم که نوروز چمن عید کنند
بسراپرده ماه فلک بادشهی
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

بمشام همه بوی گل امید آمد
از پی ساز طرب کوکبه ناهید آمد

و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدای در سنه هزار و چهل و دو هجری سر انجام یافته و بهمدین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد *

تولد سلیمان شکوه

۱۰۴۴ تاریخ بیست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد داراشکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمده بسلیمان شکوه موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز ازان نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عهد جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت در کثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرای جهانگیری در جهانگیرنامه و اقبالنامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دویم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق هزار و سی و هشت هجری بسیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرده و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت بیخ مرد تاریخ وفات او برمی آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور آزردگی خاطر داشت در اصل * خرم مرد تاریخ مرد نوشته اند و معتمد خان تاریخ فوتش را زمانه آرام گرفت یافته اما یک عدد زیاده میشود و مولانا عبدالشکور بزمی تاریخ وفات او چنین در سلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
چون بتقاضای اله تا شد عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا بیست روی بجنت نهاد

آنچه بتدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد و درش برسم عزا

هیچ قوی پنجه را دست بکوشش نداد
گفت بجای پدر خانزمان زنده باد

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم لهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرده *

تاریخ

شاه فرخنده سیر و دین شاه موفق / یافت فرزندی که از بخت آب و رنگ	آمد فرخ که قدومش نیست افسر آمد / این شاهزاده وقت از قابل عزّ او	مژده گلی از شرف سبب علی / سال تاریخ و نیت امید اختر آنچنان	تا از فیض رضا قاآن و بیکند بر آمد / آب ما از مدد بسا گوهر آمد 1042

کتخدائی شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود و ولادتش بتاریخ بست و نهم ماه صفر سنه یکهزار و بست و چهار از بطن ممتاز محل دختر آصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه تاریخ ولادتش یافته گل اولین گلستان شاهی

و اوبست سالگی بتاریخ ... ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز کناره نام داشت منعقد گشته چنانچه ملّا ... قلی ترک جهت طلوعی او ... بیت ... تاریخ گفته و سانت آن نهایت صنعت بکار برده که هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند هم جدا تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و سوا آن از رسم توشیح یک بیت دیگر را ... از آن حرف ... بر حرف هر مصرعه ... و سطر ... مصرعه ثانی ... شود که بسبب اتصال ... از توشیح ... حاصل آید بیت

بیت که توشیح ... حاصل آمد

... قلی شاه ... رقم ... قران ... ماه

تا ... بیت ... از آن تاریخ بر آمده

... سلطان / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ...	... / ... / ... / ... / ... / ... / بیت ... / ... / ... / ... / ... / ...	... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ... / ...	1043 قبول ... ارکان / 1043 ... / 1043 ... / 1043 قرین ... / 1043 ... / 1043 ... / 1043 ... / 1043 ... / 1043 ... / ... / ...

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

از بزم کتخدائی ... شد ...	... سپاس ...	ز ... بست کرم	آمد گشت چون آبله پامال

قندهاری بیگم

یه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار
ان قلاتی در سنه سوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه طهماسپ نمود شاه بسلطان حسین مرزا برادرزاده خود بخشید بعد
ت سلطان حسین مرزا ازو چهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابوسعید مرزا و سنجر مرزا سیوای مظفر حسین مرزا سه
ران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبرشاه بهند آمدند و از اکبرشاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد ازان
ظفر حسین مرزا نیز مهربانی های پادشاه بر نسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت آن اطراف نامزد شده بود تفویض
نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبل افتخار اندوز گردیده و در عهد جهانگیر بادشاه و در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری
ازدواج بیگم مذکور با شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و قندهاری بیگم مخاطب گردید و باغی که در اکبراباد به باغ قندهاری
شهرت دارد تعمیر کرده اوست و روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن آن عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق
براجه بهرت پور دارد و مکانی عجیب است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار پر ملال انتقال نموده در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ
رحلتش ازین مصرعه استخراج می باید بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است انرا بی نقطه خوانند.

تاریخ

	تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد	قطب جهان گذشت ز عالم خراب داد
۱۰۴۲ شمع مزار او همه پر نور معمور باد	دلهای زائران درش فیض نور باد	

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد
مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

بدور شاهجهان صاحبقران ثانی	که در جهان است ز جهار در ده سپهر خراب	بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل	درین زمین بکرم منت زنیخانه باب
۱۰۴۲ همیشه باد بنور سپهر بوقلمون	همی ضمیر مرتش پی صلاح صواب	اگر ز سال بنائش شود سوال ترا	حساب کن ز ۱۰۴۲ ابی محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر بادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرته مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در باب وفات

تاریخ تعمیه

در زمانم بلا شک و اشتباه	شیخ پیر است عارف بالله	خارقش همچو آفتاب عیان	شاه جمال است پیر دو جهان
۱۰۴۲ از مریدان او جهانگیر است	که شهنشاه هند و کشمیر است	مولد و مدفن نقش پیر بهمه دان ۱۳۴۲	که سند است قصبه خوش جهان
	سال نقلش بگو لوا و بیا	کز محاسب شد ز تنجه پیر جدا	

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ

و پاره دکن بدو حواله بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر وغیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای سوم جهان آرای و چهارم دهرآرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و روزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات یافت و قصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهرآرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و متخوف شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه درد زه بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هر چند که دایه گان محل و دانایان و واقفان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نموده عرض نمود که ظاهرست که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنونکه نصیب ما شده عنقریب بمسافر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدل نمایند دویم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمای که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از آن دهرآرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی در گذشت و این واقعه بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده و از آنجا در اکبراباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کاغذ نقشه مقبره هر یک استادی آوردند چون یکی از آن پسند بادشاه شد تحسین بموجب آن نقشه چوبین تیار کردند بعد موافق آن نقشه روضهٔ که در اکبراباد بر کنار دریای جمن واقع است و حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانو فاکبش بانواع سنگهای بیش قیمت در عرصه هفت سال بصرف پنجاه لکهه روپیه تعمیر ساخت و شاه جهان بادشاه نیز بعد وفات هم درین روضه که یکی از عجائبات روزگارست در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و بی بدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

۱۰۴۰ زین جهان رفت چو ممتاز محل / در جنت بر خش حور کشاد / بهر تاریخ ملایک گفتند / جای ممتاز محل جنت باد

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قران بخط طغرا منقوش است و در باب اندرونی روضه طغرا نویس نام خود و سال اختتام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر هست یا حی یا قیوم مرقوم است و پائین تعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ و شاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات انشا نموده چندی از آن این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد / که بانوی آفاق را گشته مهد
منور مقامی چو باغ بهشت / معطر چو فردوس عنبرسرشت
بصحنش ز خال منبر بحور / بجاروب مژگان درش رفته حور
جواهر نگارست دیوار و در / هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب / ز سرچشمه فیض آورده آب
برین بقعه پاک والا مقام / ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه / شود او چو مغفور پاک از گناه
اگر عاصی آرد برین روضه روی / کند نامه خویش را شست و شوی
ز رقت بنظاره این مزار / شود چشم خورشید و مه اشکبار
نمود این عمارت بنا روزگار / که ظاهر شود قدرت کردگار

تاریخ ۱۰۳۵

حشرش با علی ابن ابی طالب باد

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما موافق چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند تا حالت بتحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

زهی دولت قصر عالی بنا
سجود در این آستان سرو پا
ره جور از پیش کم بسته است
که درگاه ایوان شاهی بجید احتشام
شهنشاه آفاق شاه جهان
بود صحن بامش چو سیمای ماه

به اکبراباد شد عرش سا
کند سرنوشت بد از جبه دور
بزنجیر عدلش ستم بسته است
چو خورشید بر چرخ بادا مدام
که نازد با روح صاحبقران
بهر زش فتاده چو سایه سپهر
چنین گفت طبع حقایق شناس

بود کنگرش تا جبین سپهر
شرافت یکی پایه در شان او
بنازم بزنجیر عدل شاه
چو ایوان او عالم آرای شد
باین رونق و زیب زینت مکان
تاریخش کلیم ار اندیشه آورده رو
سعادت سرای و همایون اساس

نمایان چو دندان سین سپهر
سعادت در آغوش ایوان او
بهم چشم شد در ره دادخواه
سرخاک از و آسمان ساخته شد
ندیده بروی زمین آسمان
ز فیض شد باز نجاسه

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نمودند و طالب کلیم در تاریخ ان گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاهجهان
طاق کسری جبین نهد بر خاک
طاق ایوان بادشاه جهان
بهر تاریخ قصر او بدعا
تاریخش بهر آن
باد محراب انجم و افلاک
قدسیان گفته اند ز دل پاک

۱۰۴۰ ## میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرابادی است و دخترزاده شیخ علی آملی و بدیسش بدینجهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد و مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

عروس علم دین را مرده داماد ۱۰۴۰

۱۰۴۰ ## ارجمند بانو بیگم المخاطب به ممتاز محل

ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی بی دختر نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود و اصل نام او ارجمند بانو بیگم است و ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه در آمده و نوزده سال و چند ماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران از و متولد شدند از ان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مروت ملک ارسبز و اباد داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غرهٔ رمضان سنهٔ نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده
* واین قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

۹۷۸ نونهال چمن پادشهی / که بگلزار جهان گشت مقیم
چون رقم خواستم از طبع سلیم / سال مولود وی از کلک قضا
ناگهان از پی تاریخش گفت / هاتفی پادشه هفت اقلیم

۹۹۶ در سنهٔ نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست
واصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله * یافته اند و بدینطریق برشتهٔ نظم کشیده

تاریخ جلوس

۹۹۶ گرو بر مسند شاهنشاهی / چون جلوس آن شه عالیجاه
سایه انداخت بر عباد الله / بود چون سایهٔ خدای جهان
سال تاریخ دل طلب میکرد / هاتفی بانگ زد که ظل الله

واسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشتهٔ نظم کشیده اند

تاریخ جلوس ۹۹۶

۹۹۶ بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران / تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان

۱۰۱۶ چون در سنهٔ یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضهٔ رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرع یافته

۱۰۱۶ ه
آب آمد بروضه داخل شد

در سلسلهٔ صفویه مثل وی پادشاهی بفرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود بسلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتادن و اعدام پادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطهٔ آن خاندان سجده می نمودند
چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجدهٔ آدم بحکم حق شیطان / ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر پادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بست و چهارم شهر جمادی الاول سنهٔ یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی پسرش سام میرزا ملقب بشاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع میرزا سنجر که از نواده و شهزاده شاه نعمت الله ماهی است نیست *

۱۰۳۷ ...ادت ** خدا حق بحق دار داد ** نیز یافته اند و شیخ عبد الحمید شاه نامه نویس ** دو شنبه بیست و پنجم بهمن ** یافته و شاهجهان بادشاه
...رای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه ارزید سکوک گردانیده بودند
...ن از ان سکه که در سنه ۱۰۳۷ موافق سنه بیست و هشتم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در سه و طرف
ان سکه این ابیات و غیره منقوش

ابیات سکه

سکه بر مهر دو صد مهر زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاهجهان شاه جهان دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید روشن ماه

بدین طریق در یکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	دین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یکطرف

شهاب الدین
صاحبقران ثانی
شاهجهان بادشاه غازی
سنه ۳
سکه بر مهر دو صد مهری
زد از لطف اله

دیگر طرف

لا اله
الا الله
محمد رسول الله
از صدق ابوبکر شد
ایمان انور

و همچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود و برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی و...
جلوس بتاریخ بیست سوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف آفتاب بود سبارز خان العنایت خلـ...
و اسپ با زین نقره و فیل منور گشته پنج شتر روانه شد و همت خان بخدمت اضافه بالعدی بمنصب دو هزاری و هزار سوار...
اسپ و علم و جاگیرداری و دو لک سرشی نگرو سایان نظر راد و سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و یک...
بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یکمهر صد تولگی دیگر و بنه همین وزن منقش و مساجی گردیده...

واین قصیده دوازده بیت ست کاز هر مصرعه تاریخ تولد بر مے آید

قصیده تاریخ

خدا بوجود بقا داد عالم و مکان	برای شاهجهان بادشاه کل جهان	١٠٠٠	از لطف یزدان زعدل جو صفت احکیم	بود بافر باکاه از زین سلیمان شان	١٠٠٠
ز جود شاه جهان بادشاه ملک آرائی	پدید از دو شاه دیر صد عمان	١٠٠٠	ز جام قوت او باد حیات ابد	دوام باده الطاف قدرت یزدان	١٠٠٠
نشاط شادی و کام طرب بود السه	بپادشاه جوان بادشاه کامران	١٠٠٠	پدید وجود و باحسان شهنشه آفاق	علیم و عالی و دانا نواز ملک ستان	١٠٠٠
بود چو گوهر ازان صاحبقران گردون	بنوده چون آن صاحبقران هیچ قرآن	١٠٠٠	بدهر ثانی او این پناه ملک بود	که صد قران نه زاین بی همال از قران	١٠٠٠
هزار سال چو از هجرت الله بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان	١٠٠٠	هزار قرن بمانا دانکه هر دم ازو	بود بدور جهان صد هزار جان شادان	١٠٠٠
بمدح شاه جهان طبع این بیت انزده	زقسمت ازل آورد از دلم زبان	١٠٠٠	ازان دوازده مصرعه بگاه نگار	کند تو شاه جهان پناه بیان	١٠٠٠

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه ودیعت حیات سپرد خلف سیوم او مرزا خورم که ملقب شاهجهان بود و دران ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا مراجعت نمود و بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبر شاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید این تاریخ است

تاریخ

برشده بر تخت با قبال بخت باغ جهان خورم و سرسبز شد	شاهجهان ثانی صاحبقران انکه م بادشه کامران آمده تاریخ جلوسش زغیب	آن شه دین پروری کز فیض او خضر لقا یوسف مصری وجود شاه جهان بادشاه جهان	گشت جهان غیرة باغ جنان عالم پیر از نظر او جوان

١٠٣٧

تاریخ از میر محمد صالح

١٠٣٧ تا بود از دم و عالم نشان شاه جهان باشد شاه جهان

تاریخ امیر شوقی

١٠٣٧ بادشاه زمانه شاه جهان + خورم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم همچو حکم قضا روان باشد

بهر سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد

واین قطعه از حکیم رکنا کاشے است اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشے

١٠٣٧ بادشاه بحر و بر شاه جهان که صفاچون نهر تابان آمده سال تاریخ جلوسش چرخ گفت وارث ملک سلیمان آمده

وسعدے گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان داد زیب ملت و دین

١٠٣٧

ولفظ زینت شرع ١٠٣٧

مات یازدهم

دشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان این معنی
را قبول نکرد و سلطان داور بخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شد و سلطان شهریار که در لاهور بود استقرار شد
جنت مکانی شنیده سنجر بیگ ن خود و بست العرف سنجر این و بایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده بر کس آنچه خواست میداد و تقدیم
آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از اطراف صف
داور بخش را بر فیل سوار و روی بمقابله گذار نهاد و در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر
شهریار افتاد و او فرار نموده بقلعه در آمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داور بخش نزد وی
از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و
داده خود بنظم آورده

تاریخ

ز نرگس گلاب ار چه بیرون کشیدند * بناز نرگسانم گلاب * اگر از نور سند تاریخ آن * بگو نور شد دیده آفتاب

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز ایرا
بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد غره بهمن ماه جلالی سال پانصد و سیزده ملکشاهی
مصادق روز رس پنجم خورداد ماه قدیمی سال نهصد و شصت و یک یزدجردی مطابق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و
و سکندری مطابق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت بکرماجیت
در بلده لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و شاهزاده مرزا خرم
و سپس بتسخیر ولایت دکن فرستاد و از انخطاب شاهجهان ملقب ساخت
گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنابر تسخیر ولایت دکن فرستاد و گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه
بعد از آمد بر سریر فرمانروائی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولد او گفته اند
انشا نموده که بعد از رفع اعداد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می شود

تاریخ ولادت

شاهنشاه دانشور یگانه روز یکه عالم پیر از مقدمش جوان شد	اسکندر تحسین صاحبقران ثانی می تافت از جبینش نور خدا یگانی از چار و نهم گذر کن تا عقل بر تو خواند	دین پرور معظم شاه جهان که باشد از چار و نهم بیابد دیگر چو او ندیدی تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی	از جبینش مهر پیدا فرجهان ستا کامد قرین مجلس تائید

تاریخ استخراج مے آید

1000 شخصی دیگر این قطعه در نظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج مے آید

تاریخ

ز دل شاه نور الدین جهانگیر خدا ز بس کرم شهزاده داد بعهدو ولتش آسوده گردید چرا بر سر نهد افسر نشاند ... شاهجهان شاه خرم	منور گشت از سر تا پا سے بر انداز در سوم داد خواهی ز بس عدلش رعایا و سپاهے شهان را رتبه صاحب کلاهے بعمر و لعزو بادشاهے	با این شاهنشهی با دانش و داد منتخب بادشاهی چون شنید شود شاه جهان از لطف یزدان بدور انش نبیند دیده دهر خرد تاریخ سال مولدش را	که در گاهش کند عالم کنند ز آسمانش باز و هر بخت بلند زمام نافذش بر و ز حسنه ظل با

چه گویم نام وی کز حاتم طی ازین ماتم سرا چو رخت بربست	بعهد همتش نام دلستان رفت جهان غمگین شده او کامران رفت	گلستان جهان آنچه رنگ است چو تاریخ وفاتش جست کشفی	بهار ذات او چون در خزان رفت خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هفت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم
الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمریه و هشت ماه و پانزده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه
و نه سال یازده ماه و دوازده روز لقبش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بیست هفتم صفر
سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت
سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم
یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از آن میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و
شهریار همراه داور بخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی
بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بمهمان خانه عدم شتافتند

سلطان داوربخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف
دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داوربخش را از محبس بر آورده در راجپور بادشاه
ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بر وقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت نشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان
داوربخش را گفته اما یکعدد و از سال جلوس کم میشود

تاریخ ۱۰۳۷

چو شد سلطان داوربخش از بخت	بسان حور بر روی تخت والا	بجیب فکر سر بردم بسالش	خرد تاریخ گفتا بخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز
یکشنبه بیست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند
و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند
و بیست چهارشنبه بیست و ششم بهمن ماه مطابق بیست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه
گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی
در تاریخ وفات سلطان داوربخش گفته

تاریخ ۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داوربخش	چو زر بخت بست رعام سیاه ملکت	سپهر چادر نیلی بسر کشید و بگفت	نماند مالک اقبال یاور دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بوده
این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از لطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

از شاهجهان پادشاه یافت و در وطن شتری بود تا آنکه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و در مرات جهان
نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش حرف یکهزار و سی
و شش میشود بنابرآن درینمقام نوشته شد
آفتاب علم را آمد کسوف ۱۰۳۶

عبدالرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان است یکی از خوانین اعظم دربارگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده و در قابلیت و استعداد
تمام بها ... دیتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی
بفارسی ترجمه کرده و بتاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و
دو سالگی در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز
موجود است اما بهم شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چند است جز این قدر که دلم سخت آرزومند است نه دانه دانم و نی دام اینقدر دانم که پای تا بسرم هرچه هست در بند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است نگاه اهل محبت تمام سوگند است ز مهر او وحشت محبت ولی اینقدر دانم که مشتری چه کس است و بهای من چند است
ادای حق محبت عنایتیست ز دوست وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است لبهاران خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم که اندکی بادای عشق مانند است

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از انجا بکشمیر رفتند و در انجا بیمار شده کوچ سوی لاهور نمودند
در اثنای راه روز یکشنبه بیست هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر پانزدهم بماه آلهی
[illegible] دو از جلوس اکبر شاهی مطابق روز باد بیست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادف روز
[illegible] ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی مطابق بیست و هشتم تشرین الاول ماه رومی
[illegible] اسکندری مطابق بیست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بیست
[illegible] پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت
[illegible] باقی سفر کرد و نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و بنا دره
[illegible] نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند و بر مرقدش این آیات قرآنی است
[illegible] الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
[illegible] ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة
[illegible] سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مرقد منور
[illegible] جنت مکانی گفته اند از انجمله این مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد
تاج شهنشاهی جهان شاه جهانگیر
[illegible] ادا ان از رفتنش نورجهان رفت

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ او محرم راز کعبهٔ وحدت بود | او شیخ نور و مسند عزت بود | محمود حق جواد و مردان حق بُد | سر بان کمال باد نعمی جنت

و این چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفة الواصلین نوشته شد.

تاریخ

آنکه او جوهر خردمندی است	احمد کابلی و سرهندی است	نقشبندی است آنکه ستوده بسیار	رونق افزای شرع پیغمبر
بی شک آن شیخ عارف نامور	از مریدان خواجه باقی بود	او مجدد بالف ثانی بود	واقف سر جاودانی بود
الف ثانی باو مجدد شد	و آنکه احمد بجای احمد شد	از مریدان اوست بس مشهور	میر نعمان و آدم بنوری
خواجه صدیق و شیخ عبد الحی	داشت اقبال سرمدی از وی	او بسالی که شد سفر فرمود	زین جهان سوی خلد [illegible]
سال نقلش بگو ای ابن احمد	نور اوج بهشت از احمد ۱۰۳۴	مرقد او بشهر سرهند است	زان زمین تا فلک [illegible]

میر عبد الله ترمذی مشکین قلم

۱۰۳۵ از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت معروف با صول و اسلوب نوشت
و از حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز و مباهی شده چنانچه خود میفرماید

؎

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من | این هر دو از شاه شهنشاه یافتم

منظومات بسیار دارد و در سنه هزار و سی و پنج در گذشت این مصرعه تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ ز دنیای دنی قطب ملک زمان رفت

سلطان پرویز

پسر دویم جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خواجه زین خان کوکه بود در عمر
سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرد و معتمد خان صاحب جهانگیرنامه
که یکی از منصبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته ۱۰۳۵

وفات شاهزاده پرویز

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهندوار وارد شده و در سنه یکهزار و بست و هشت بعهده ملک الشعرائی سربلندی یافته سخن سنجان
او را باستادی قبول دارند وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر میدهد از رشیدا است

تاریخ

۱۰۳۵ دادا فلکی از مرد طالب آن داد | امروز بنا ز نظم از پا افتاد | تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت | حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معلمان عالمگیر بادشاه بود و در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده چند [illegible] الطریق شیوه عزال

کتبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم — سال و تاریخش بهار گلشن آن طاق مستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضه شاهنشاه خطه نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه ضیاء محمد توسقا قزوینی بنظمش آورده

تاریخ

در بیست که عزم نجف شاه ولایت	شه بست شهنشاه جهان با دل آگاه چون گفت توکلت علی الله زبان	اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۱۰۳۲	گردید زسر کرده قدم عازم آن راه

۱۰۳۲

در غره ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابو حنیفه نزول نموده و عساکر ظفر مآثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه گشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال بیزوال مسخر اولیائی دولت گردید

سنگلی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت ست در میان هندوان مشهور است بروز شنبه ساتین سکل پچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سنبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بیست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بیست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکلا ستمی تلسی تجی سریر	سنبت سوره سے اسی اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبد الواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع ۹۷۱ تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ دران هنگام سواطع الالهام را که تفسیر بیست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر شده است و من هر چند بحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بدستم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل چنان عبارت موزون و سجع انشا فرمود که حرف نکته سنج در اندیشه تحریر آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آورد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه ثانی رضی خود باقی بالله رسیده اخذ طریقه نقشبندیه نمود و تالیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش بتاریخ ماه صفر روز سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعه آخر این رباعی بر سیماش یکهزار و سی و چهار شود *

رباعی بر گرد تربت مذکور

بیگم که ز عفت رخ رحمت آراست | اقلیم عدم ز نور عزت آراست | سبحان الله زهی کمال عفت | از حسن عمل چهره جنت آراست

در روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که همشیره سلطان خسرو این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن وفاتش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالی ست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقوم ست اما چندی ازان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرعه اول ازان اشعار این ست مصرعه خرم انروز که بار خت ازین خانه بریم + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل بر سه بیت بود بر پیشانی دروازه آن روضه کندیده بود ندا ما بیت مطلع بسبب امتداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر انیست +

تاریخ

۱۰۳۴

بر و ملایک رحمت همیشه نور نثار | زهی نمونه خلد برین بصر از خاک | خرد ز سال بنائش بصفحه فکرت | نوشت با قلم اختراع روضه پاک

در روضه که اندرون احاطه مذکور بسمت شرق است مرقد سلطان خسرو ست و اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه قریب گنبد مرقوم ست انیست

ابیات با تاریخ

آه افسوس آسمان را حسرت بیداد شد
اهل او باش ناگاه از فلک کاهش او
گلعذاری را طراوت چیست گل خمار مرگ
آن گل رعنا که بود آرای گلشن صد دریغ
شد قبا بر قامت مردم قبا و رمانش
شد غریق رحمت حق چون وی پاک بود

آری آری کار چون بر ظلم آمد داد شد
بر کجا ز شعله خاکستر باشد
از پی چاک قبا صد سوزن فولاد شد
عندلیبان را برنگ دلبری اهل نشاد بود
شاه حسرا السوی خلد چون او قبا شد
خاص درگاه خدا و همدم او تا د شد

زندگی ز خیمه بیرون زد بار سفری
گلبنی هر جا که بینی گل ز راه عزت
چون لبلب را غم صد سی زه سوز بیاه
چاک پیراهن شد از قضای باغ غم
آن تن نازک که بر وی بود دیبر سرگران
سلی از سال فوتش گفت رضی الله عنه

دیده چون بنیاد عالم را خراب آباد شد
بلبل این باغ بودن مصلحت از بید باد
مشکل ست اما تمام تا مسلی چنان شد
هم زمین مگریست هم آسمان فریاد شد
ور در ته خاک جفا افسوس ستعید شد
مسند جنت زمان پاک او آباد شد

۱۰۳۶ بعد وفات سلطان خسرو میرزا خورم که برادر سیومی او بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دوم او بود بکشد تا بمجلس غیرے بعد فوت پدر بر تخت نشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود و سلطان خسرو را دو پسران بود و ندکیلی داور بخش در وی که شاسب و ایشان حسب الارشاده میرزا خورم سینی شاه جهان بادشاه در عنوان جلوس اولیعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسید ند +

پل قلعه سلیم گڈه

این پل مابین قلعه سلیم گڈه که حالا مشهور بنورگڈه ست و قلعه شاهجهان اباد واقع ست از جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوش ست

کتبه مغرب

بحکم بادشاه هفت کشور | شهنشاه و عدل و داد و تدبیر | جهان گیر ابن شاه شهنشاه اکبر | که شمشیرش جهان را کرد تسخیر
۱۰۳۱ چو این پل گشت در دهلی مرتب | که وصفش را نشاید کرد تحریر | پی تاریخ اتمامش خرد گفت | پل شاهنشه دهلی جهانگیر

* در استفتاح این منشور نامی || نحو تاریخ ختمش از لطایفی * ۱۰۰۱

وتاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرع افاده میکنند

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

وزلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرع در تاریخ وفات اوست

* از جهان رفت زلالی بکجا * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلده لاهور بروز دین بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دو جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیره راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هردو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود و بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش برآورده بود و مردمان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدخشی پسر مرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبد الرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشتند حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر و بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند و روبه در جوانب شهر بردار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبرآباد گریخته باله آباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت و در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلده اله آباد بفاصله یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی مرزا خرم حسب الحکم پدر بتسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برده و در ان دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرده و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در بیست و ششم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر اله آباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعشش او را بجهت احقاق شهادت او از قبر برآورده بودند شاید که بعد از ان روانه اله آباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه ها با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تمبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بود مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود و اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی بر آن تعمیر یافته تاریخ و رباعی که بر لوح مزار دگر این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

۱۰۱۴ این هیچ نه آن نگاره خوش شگفت	هر زیر زمین آئینه خود بنهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت ۱۰۱۴

الوطالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرده

تاریخ

رفت چون شیخ ز دار فانی | گشت الوان جنانش ماوای | دوستی جست ز من تاریخش | گفتمش شیخ بهاء الدین آه ۱۰۳۰

عزیزی دیگر * افسوس ز مقتدای دوران * یافته و صاحب بحر الواصلین * شیخ ما کجا و * یافته
۱۰۳۰ ۱۰۳۰

عمارت اوجین

چون بحکم شاهجهان ابن جهانگیر پادشاه در سنه یکهزار و سی هجری دو محل سراهای دلچسپ بر چشمه کالیه دیهه در اوجین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند

تاریخ

بحکم شاه جهان تخت آن دو عشرتگاه | حسن لعهد جهانگیر ابن اکبر شاه | بهشت روی زمین یافت با عقل تاریخ | که سروران جهان است منزل دلخواه
۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جهان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جهان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جهانگیری بمنصب چهار هزاری ذات پایه گردیده بنظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی سرفرازی حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو هجری در اکبر نگر مشهور بتانده که بمقابله سلطان خرم پسر جهانگیر پادشاه که دران ایام از پدر باغی بودند برزم شتافته پیوسته بصد مردانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال * یکهزار و سی هجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته * بنا کرده ثانی بنا ابراهیم *
۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبر آباد قریب موضع چهیپی تولہ حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران پادشاهی در زمان جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی هجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام دارد بر دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است *

تاریخ

در ایام شهنشاه جهانگیر | بحکم الله وردی خان بنا کرد | ز موج آب و عکس قرص گلجام | که می زیبد بآن عالم پناهی | چنین پاکیزه حمامی که خواهی | همیشه حوض او پرماه و ماهی | گرفتم دامن پاکان و گفتم | بشهره اکره دار الخلافت | صفائش دور بادا و خورشید | پی تاریخ بنیادش ز ظلم را | نباشی خیر حمامی سیاهی | که باشد پای تخت پادشاهی | فضای لیش با فلک در بارگاهی | بفضل فکر شستم از سیاهی
۱۰۳۰

پوشیده مباد که اسم جهانگیر در اول مصرعه و لفظ سیاهی در آخر مصرعه شکسته بود مولف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت تا غلط گردیده درست باشد

زلالی خوانساری

در اختراع نازکی عبارت و خیال نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود ایاز است سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

ستاره غیب برین طاق سر برآورده | فلک لشاطری شنبه کمر برآورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعت الچین است در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار القدر جنات خویش صرف خدمت ساخته لشکر با شکست داده و ولایت با فتح نموده حذر های بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده ترک خدمت سلاطین نموده متوجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه و غیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسه میرزا الغ بیگ گرگانی مدرسه عالی بنا کرده مولانا ناصر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

امیر صفدر عالی یلنگتوش کز اعلی	بی بیچ کمانش زبان نا ملقه بر در	بنای مدرسه کرد آن چنانکه زمین را	با وج چرخ رسانید از آن که ای آغا خر
لبسال انا رسید بر فراز طاق منیعش	عقاب عقل به نیروی سعی بال تبر بر	تقر خانه رسد بر سر منار منیعش	حرافت برفن اندیشه با کمند تفکر
چو راست کرد مهندس بنوشت خم طاقش	فلک زراه فوا انگشت می گزد تحیر	یلنگتوش بهادر چو دید و بانیش آمد	حساب سال بنالیش یلنگتوش بهادر

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بست و هشت برسر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاه عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نموده یکی از شعرا می وقت تاریخ آن یافته

تاریخ ۱۰۲۸ ۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح بخش فیض بار	ینبوع فیض تجا حضور آرزو درو است

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر از آن

در اقبال نامه جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از مواضع پرگنه جالندهر متعلقه پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی با انحطاط نهاد بزمین افتاد و ناپدید گشت قطعه زمین موازی دوازده ذرع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند هنوز اثر حرارت داشت هر چند زمین را کندیدند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسیدند که پارچه آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود گویا همین دم از کوره آتش برآورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و پادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری بطولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن با هم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده و بدستور شمشیر یمانی و جنوبی خم میشد و از خم نمی ماند در برش با شمشیر اصل برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین املی متخلص بهائی

ولد شیخ حسین است در صغر سن بتحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات یادگار روزگار سرآمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از آنجمله یکی نان حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود در روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان درگذشت لاشش را در امر موجب وصیتش به مشهد برده مدفون ساختند در تاریخ رحلتش گفته اند

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی	وارد ملک ایروان گردید	دو سه ماهی بدور قلعه نشست	مهره های بساط عربده چید
دید کز تیغ شیعیان علی	نیمهٔ لشکرش بقتل رسید	کمر کین بر میان بر بست	چاره ای جز فرار خویش ندید
ماه شوال چون ز بست گذشت	دیدهٔ آخرین بخیبت رسید	دولت شاه دین ساعد...	لشکر روم منهزم گردید
	پی تاریخ آن خرد گفتا	۱۰۲۵ آمد امروز شیعیان را عید	

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمدنگر دکن بود که بامارت رسید چون بهادر نظام شاه در سنه هزار و هشت در عهد اکبرشاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده آن ولایت را تصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بست و پنج هجری عاجز شده احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه
۱۰۲۵ سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه تعمیه یافته بیت سر غلام زکنه بر کن و حساب طلب * یعنی سر غلام که حرف غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه کنه که بست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شد و در دولت آباد مدفون است

ستاره دم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیژده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم دیماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح لبه گهری در کرهٔ هوا ماده بخاری بشکل عمودی نمودار شد و هر شب بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده نیزه را مانند و سر و پشت بجانب جنوب و رو بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را باصطرلاب معلوم نمودند که بست و چهار درجه فلکی را با اختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهة جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود و لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضیه نبود و نشان نمیدهند و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثر وبا ظاهر شده و تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خانها که خراب نگشت فقط نورجهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره ظهور نموده و دغدغه کمال بخاطر مردم راه یافت این بیت که شعرای وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

بدیار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور و امن دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردید و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری در آنجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حباله نکاح او درآورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در عریضه خود از احمدنگر به اکبر شاه بادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و نا ظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که یکصد از تعداد بیت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

١٠٢٥ ملک آن پادشاه ملک معنی — که نامش سکه نقد سخن بود
سوی گلزار جنت رفت آخر — که دلگیر از هوای این چمن بود
چنان آفاق گیر از کلک معنی — که حد ملکش از قم تا دکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام — بگفتا او سر اهل سخن بود ١٠٢٥

در محاصره قلعه ایروان

در سنه هزار و بست و پنج هجری سلطان احمد بادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ با دعواء جز بزرگ بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات دلیرانه روم را بضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیه از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ نهم بست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت سفر آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیم حایل شده دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از لی سیدعلی مصنف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را بضافه عالی ولی بوزن درآورده و از نوادر اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز — سردار بصد هزار مکر و دغلی
بربست کمر بکینش از لطف اله — سر زد بمیان خویش دامان علی
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست — کین راز شود عیان باد نیک علی
این نادره ترک این ندای غیبی — ار است ز بهر دفع آن شاه جهان
سپاهست کی زنندگان درگاه — بشنید ز هاتفی که بشگفت ز غیب
تاریخ فنای او از لطف علی — فوجی ز جنود حق لعنه بحیله
در واقعه بنید از قضا بر سلی — فتح از پی سیدعلی عالی ولی ١٠٢٥

١٠٢٥ بالجمله بمیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال خسروان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در قلعه بودند از آسیب دشمنان قوی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز عید میانه ایشان عید گشت چنانچه خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

بداؤنی در تالیف خود نوشته است که هندو سرزند شمس اسلام ۞ در سنه بست و ششم در نعمانی شاهزاده مراد بمقابله محمد حکیم برادر خورد اکبرشاه که در آن ایام راه بغی نموده بود در حدود کابل بجرب صعب پیوسته ظفریاب گشته و در سنه سی ام بعد فوت مرزا حکیم برای آوردن واماندهای مرزا بکابل رفته و همه را از انجا بسلامت آورده در سنه سی و یکم برای تنبیه افاغنه یوسف زئی و بنظم کابل مقرر شده در سنه سی و سیوم بنظم بهار از تغیر سعید خان مباهات اندوخته در سنه سی و چهارم بعد فوت پدر بمنصب پنجهزاری و بخطاب راجگی بلند گردیده در سنه سی و پنجم در ایام نظم بهار ترددات نمایان کرده به تسخیر ممالک اوڈیسه بکرر ضرب صعب کرده و به تلاشهائی که در وهم و خیال نگنجد نموده در سنه سی و نهم بنظم بنگاله از تغیر سعید خان نام برآورده در سنه چهل و دویم در جنگ سنگه پسر خود را در صف جنگ عیسی زمیندار بهاتی و از زمینداران اوڈیسه که بجرب صعب پیوسته بود بکشتن داده در سنه چهل و چهارم بحضور آمده پیشکشی از اتحاف بنگاله که بحیز در نیاید گذرانیده دباز بهمان صوبه رفته در سنه چهل و هفتم بنابر تنبیه اعدا افیل سواره بافواج کثیره در آب رود خانه بکرمپور و سری پور حمله زده بامداد طالع بسلامت گذشته موجب حیرت نظارگیان شده بعطای چارقب سر برافراخته بحضور طلب خلعت شده در سنه پنجاهم بمنصب هفت هزاری و بخطاب فرزندی والا رتبه گشته در سنه احد جهانگیری بمهم دکن رفته همیشه مصدر امور عظیمه مانده در سنه نهم جهانگیری که موافق سنه یکهزار و بست و سه هجری بود در انجا فوت کرده و همدرین سال خان اعظم نیز رحل دار البقا گردید

ثنائی شاعر

۱۰۲۳ در عهد شاه عباس ماضی بود در سنه هزار و بست و سه هجری در ایران فوت نموده بادشاه سخن ۞ تاریخ فوت او ست
۱۰۲۳

آقا رضی اصفهانی

۱۰۲۴ شاعری بود که سیر هندوستان کرده برگشت و در سنه یکهزار و بست و چهار هجری جاده فنا پیموده ۞ آه از رضی ۞ تاریخ وفات او ست
۱۰۲۴

قدسی انصاری سهارنپوری

۱۰۲۴ نام او شیخ عبد الکریم است صاحب وجد و حال بود در جمیع علوم و فنون امتیاز داشت چهار دهم محرم سنه اربع و عشرین والف فوت کرده عزیزی ۞ شمع ارشاد حق ۞ در تاریخ وفاتش یافته

قاضی ابو العلا معروف بقاضی بڈه

ولد قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست و برادر خورد قاضی محمود است در عربی و فارسی دستگاهی کمال داشت و به نیابت قاضی محمود بحکومت بلگرام و غیره محالات می پرداخت و چندی بامور قضا نیز مشغول بوده در بلگرام متصل باغ قاضی عبد الدایم باغچه ترتیب داده و گنبدی عالی در انجا در سنه یکهزار و بست و چهار هجری تعمیر نموده مزار او در همان گنبد است و تاریخ تعمیر آن گنبد از منقوله است

تاریخ

خوشا گنبد کز الطاف الهی	ثنای آن بهر شهر و بهر کو چو تاریخش ز هاتف جستم آنگه	بعهد شاه نور الدین جهانگیر بگفتا گنبد قاضی بڈه گو	مرتب شد بشکل چرخ مینو

۱۰۲۴

ملا ملک قمی

مشهور سخن سرایان است مسکن او قم است و در ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سری

کرد تعمیر این پل از شفقت	گر شود دستگیرش از دل گفت سردار خانه و نویس	سال تاریخش از فلک جستم بسته از راه مهربانی پل ۱۰۲۲	گشت رویش ز بحر گل گل

۱۰۲۱ ## میرزا جعفر قزوینی المخاطب باصف خان

وزیر جهانگیر پادشاه بود و این آصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میر غیاث الدین علی اصفهانی است که از خوانین اکبری بمزید حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نام پدرش میرزا رفیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده و بتوسط عم خود میرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر پادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت بمنصب میر بخشی ترقی نموده در عهد جهانگیر پادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز بپایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبال نامه جهانگیری و مرآت جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز آصف خان ۱۰۲۱

۱۰۲۱ ## سلیمه سلطان بیگم

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت میرزا نور الدین محمد که از خواجه زادهای نقشبند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبیعت عالی بود گاهی مصرعی و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را گر ز مستی رشته جان گفته ام | مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود درآورده وفاتش بعد زان سال که میرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری ۱۰۲۱

تاریخ بنای کتاب خانه اخوند ملا یوسف

سلطان العلماء برهان الفضلاء مولانا یوسف قراباغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و دو بنا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان همیون نشان امام قلیخان در شهور سنه یکهزار و بست و هفت بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده اند از انجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

ای خرد از پیش مسیح لفظ و یوسف شباب	نزد ضمیر فهم تو عقل فلاطون است تیم	شد بتاریخ بنای خانه این حجره تمام	صاحب این بقعه میرزا فلاطون عهد ۱۰۲۲

۱۰۲۲ ## راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه

در تذکرة الامرا مرقوم است که او در ششم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت بادشاه رسیده بمنصب سر برافراخته در رکاب بسعادت خدمت می نمود و در ایام کنوری در اکثر مصاف سعید تر دو نمایان شده خصوص در سنه هفتدهم در کارزار گجرات شمشیر بازده و در سنه بست و یکم در جنگ با رانا پرتاب سنگه زمیندار اودی پور کار بالظهور آورده چنانچه ملا عبد القادر در

برادرزاده خود ایام قلیچخان والد دین محمد خان و ولایت بلخ و تشیر غانی و دیگر محالات ... برادرزاده
دیگر نذر محمد سلطان داد ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان
لاچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد بروزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس ...
واقبال باسایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سوار دریافته مصافحه و معانقه ... والوان
اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند
ازانجمله خواجه شعیب جوشقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چون گردش های چرخ منقلب	گشت پیدا در بخارا انقلاب	شاه ترکستان ولی خان آنکه او است	زیب بخش مسند افراسیاب	
رهنمون شد دولت او را بهانه	رو بدرگاه شه مالک رقاب	شاه عباس قدر قدرت که است	کامران و کامبخش و کامیاب	
این قران سعد را تاریخ جو	کردم از اندیشه قدسی خطاب	ساخت روشن شمع مجلس و گفت	ماه ۱۰۱۹ شد مهمان بزم آفتاب	۱۰۰۹

از مصرعه اخر هزار و نوزده اخراج می باید موافق تاریخ توجه بایران اما وقتیکه بملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست
بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاد

تاریخ

عباس شد آن سپهر احسان	کز لوی او است زیب ایران	آمد بدرش زروی اخلاص	بر دست گرفته تحفه جان	
قاآن زمان ولی محمد	اوزبک لشکن ملک توران	جستم ز خرد چو سال تاریخ	گفت آمده پادشاه توران ۱۰۲۰	۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس جنت مکان ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنامش در آورد
و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که بتعمیه است در تاریخ وفات اوست
۱۰۲۱
افگند پادشاه سخن چتر سنجری
مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد پادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف
با که چتر پادشاه سخن است افگنده شود تاریخ برآید

تاریخ پل در دلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر پادشاه مهربان آغا
این پل را در سنه هزار و بست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

از جهانگیر شاه اکبر شاه	آنکه عدلش ضیاء است عالم کل	دوستان راچه بد است افسر	دشمنان را لسان فاخته غل
هند را در زمان سلطنتش	عهده گه می نویسد اطشل	دوستانیست حضرت دهلی	بوی از گل گرفته رنگ از پل
سال هفتم ز عهد سلطنتش	که بنا الذر حوز گل بلبل	تخلص خاص مهربان آغا	خادم قصر شاه محرم گل

سید کبیر

روضهٔ او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده در لوح مزارش این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸ امیر دین کبیر اهل عالم ... زعالم شد برضوان همنشین باد
چو کردم فکر تاریخ وفاتش ... خرد گفتا که یار رحمت قرین باد
چو رحلت کرد از دنیای فانی ... مقام و منزلش خلد برین باد

میر نور الله ششتری

در سال هزار و نوزده هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی شتافته
تاریخ از مخزن الواصلین

۱۰۱۹ میر نور الله عالی انتساب ... زین زمانه با دل آگه شده
از سال نقلش مظهر الحق زد رقم ... عدن جای میر نور الله شد ۱۰۱۹

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعهٔ اکبراباد موجود است و دورهٔ آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعهٔ تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهن سالگی سوای حروفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرع اول و آخر که از ان تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۰۱۹ پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه ... شهنشاه که از عدلش شده کار زمانه به
طلب کردند چون از خضر سال و خبر گفتا ... نهان شد از خجالت زمزم از حوض جهانگیری ۹۴ ۱۱۱۳

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمهٔ زمزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبراباد قریب حسن چهن کتوره گورستانی است که در ان مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در ینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از انجمله یکی قبر خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است ٭ اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کریستس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه با خود داشت بندهٔ انحضرت بفقرا ایثار کرد و در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان اذبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبد الله خان اذبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده و با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

هر دو قلعه را شاه عباس صفوی در سال بیستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن صلائی صدر در
در تاریخ این فتح گفته

تاریخ

۱۰۱۷

1017 فتح دربند چو شد هاتف غیبی بگفت ‌— فتح دربند بس فتح که مشهور آمد
مصحف دل چو گشادم بر آمد تاریخ ‌— فتح دربند همایون همایون آمد

صاحب نسخهٔ عالم آرای می نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذو القرنین که در قرآن ذکر آن آمده همین باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صفقان دشت آرا کنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که در اقصی دریا شرقی و شمالیست که ذو القرنین در ما بین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموع شده که این سد را شاه نوشیروان کسری جهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قبچاق که خر صورت اند و نوعی انسانی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شیی را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق مجازیان سد نسبت کرده سد اسکندری نامیده باشند

میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری در از مسند ارشاد را زینت بخشیده و سلیقهٔ شعر خوب داشت شب سیوم رمضان سنه یکهزار و هفده هجری از عالم فانی بسرای خرامید و در بلگرام مدفون گردید مورخی تحفهٔ تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

۱۹ ۱۰۲۷

چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم ‌— هزار و هفده شب جمعه ماه صوم سوم

مصرعهٔ ثانی تاریخ صوری و هم معنوی است یعنی یکی تاریخ صوری که هزار و هفده است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همان مصرعه حاصل میشود لیکن چون آنکه بیست عدد که از قاعدهٔ جمل زیاده است آن را بتعمیه تاریخ خارج کنند یعنی کلمهٔ واحد که عددش از روی حساب ابجد نوزده میشود واحد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این هر دو که بیست شد چون از عدد مصرعهٔ ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش ازین مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر بادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

بیت

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ‌— من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دیگر شتافت و کان ذلک در سیزدهم محرم سنه یکهزار و هیژده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

ای حسن یاد کن ز پنجهٔ مرگ ‌— رفت در حالت سماع از آن
زانکه پنجه شمرده ام سالت ‌— هیچ دیگر نگشت احوالت
نادر عصر خود علی احمد ‌— سال تاریخش از عرب جسته
که نظیری نداشت در حالت ‌— قال سلی ماتَ وهو فی الحالت 1018

نکشیده وبرد وباغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده المحاصل این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل ما مهمان خواهی شدن یا نی ❊ آنیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تهدمی

از نسل سادات جنبان است عروس طبع سلیم او را بزیور تعریف وتوصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مراد دلیست از دل بیقرار از هجر یار خود ❊ چه گویم پیش بیدردان که درد بیقرار خود

وابن غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد ❊ خرنام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست

واله شده سنبل خطانم چه توان کرد ❊ نامت شده چون کرانم چه توان کرد

ای سعد از جور قیبان ستم کار ❊ صد تیر بلا دستم جور رسیده

مجنون صفت از عشق بتان از در زرم ❊ مارجرخ بر رفیت فغانم چه توان کرد

زان نادک لذار بجانم چه توان کرد ❊ دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آغالی

لادرایاق نیز میخوانند گوینده کردی در ایام سلطان حسین بهادرخان در بلدهٔ هرات مرجع خاص وعام بود جمعیت تمام واموال باسرانجام داشته حذم وحشم ودواب از گاو وگوسفند واسب وشتر وباغات ودکاکین بسیار داشته هر سال فضلا وشعرا را مدخود وظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفهٔ خواجه آصفی تاخیر یافت از انجهت خواجه این قطعه محمل نظم کرده فرستاد وچون بمطالعهٔ آغاشی در آمد بخشید وحسن اداییش پسندید وغله مقرر مع شی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس عطابخش مجرم پوش بگو ❊ اگر کی ذوظیفه ما قرار خواهی داد

بوقت علوم اگفته که باره دهم ❊ سرم فدا درت چند بار خواهی داد

داغایی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

بیت

ز شیادان عالم بر کرادیدم دارد ❊ دلا در فوانه شو دلوا سم عالمی دارد

در فتح قلاع بادکوبه ودربند

اطراف قلعه بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد وطرف دیگر که در جانب خشکی است بنوعی متانت واستحکام یافته که عروج بر جنگ زیران از اندیشهٔ خیال بیرون است این بر دو قلعه باب الابواب وسد سکندر مشهور ومعروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است وقلعه دربند که یکطرف آن کوه بلند است وطرف دیگر باب دریای خزر پیوسته عبور مترددین دشت خزر وقبچاق وارس وسکنهٔ آن ونارکه در ولایت شیروان اینند بخیر یک دروازه که در میان آب سد واقع است وباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست این

لولی الوان در جواب نوشت

همخوابگی سست رگی گشت مرا   روی بنود از و بجز پشت مرا
قوت بخنانکه با تو اندر دو شست   بهتر بود از انگشت دو صد مشت مرا

مسماة سمرقندی

از بلده محفوظ سمرقند است بسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عالم سوز وسخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شدیم خاک در تو گر بدرد ما نرسی   چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی مستثنی بود این مطلع برجسته از وست

ط

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان گذرد   هر که رخ او بیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابه بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین برنگرفتی از آن رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

ط

جمال تو آفتابیست که دو یکی است   خط عذار تو شکنانیه دو یکی است

مسماة عصمتی

از نواد این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او معترف اند و گفته اند که چون او از بنات آدم منبع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود و این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

ارباب شکستگان بالکه به مشکل است   آن کعبه که دست بد کعبه دل است

مسماة نشانی

از اولاد سادات خراسانست و تولدش در محروسه لشاور واقع شده از نتیجه نشانی تخلص میکرد و شعرای عصر بر بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

ط

عاشقی با قامت ابرو کمندی کرده ایم   با همه پستی تمنای بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلند مشهور سخن بسیار است اما در حسن و جمال و لفریبش گفته اند نقاش فطرت بر عنای او نقشی بر صحیفه ایام

مسماة زوجه شیخ عبد الله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمالی در غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبد الله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر او است و این مطلع از وی است و در زمره اشتهار دارد

مطلع

روم باغ و نرگس و دیده و ام کنم	تا نظاره آن سرو خوش اندام کنم

مسماة تنهائی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلندش به گوش زن‌ها افتاد و بزرگان بر قوم او را خواستگاری می‌نمودند بنابران تنهائی مسطوره این رباعی بگفت و در چهارسوی بازار آویزان کرد مقرر ساخت که هر کس این رباعی را جواب گوید در حباله نکاحش درآید گویند که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامد

رباعی

از مرد و بیضه روی زری طلبم	از خانه عنکبوت برهی طلبم
من از دهن پار شکری طلبم	وز ریشه ماده شیر نری طلبم

مسماة بزرگی

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر بادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشه قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از نقش نبود آمد و چون دعا سوی او رسید او را الطلبیه یعنی بر خاطر شعر اگر آن آمدی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوه کفر و دین بهم ساخته	نعم البدل وجود و عدم ساخته
آثار بزرگی ز جبینت پیدا است	کهر عربت که به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

ور زیر که نهادم در ره قدم را	کفنم صلاح است عرب را عجم را

و این بیت نیز از وی مشهور است

بیت

سر و دنبالام کوی که و استاد ازل	رشته جانم بجای تار در طنبور بست

مسماة الوان

لولی بسیار با هم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود و شکرخند ملا لقائی است که امیر نظام الدین علی شیر معتقد او بود گویند ملا لقائی را با او مشاعره بسیار دست میداد و نکته رنگین و بازیک در میان می‌آمد از آن جمله نوبتی ملا این رباعی فرمود

رباعی

با ران ستم تیز زکی گشت مرا	تا داد کشیده چو ز دو پشت مرا
گر پشت بسوی او رمی خواهم کنم	بید ار کند بضرب انگشت مرا

چو برنالد مرغ زبحر زگل فریاد برخیزد	زبیم برزلفت اگر شانه ز سنبل داد برخیزد	بایمین کمالاتی چو در گلشن گذر سازم	زچین بلبلان شور مبارکباد برخیزد

منقول است که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب پادشاه بود در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز شرم آب شدم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بدیهه نوشته فرستاد که رخ ببست و شکست بالجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت پادشاه در آمد از قدوم میمنت لزوم شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه ایاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسید و بخطاب اعتماد الدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابو الحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقاد خان و میر سامانی و بعد از آن بخطاب آصف خان معزز شده در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه در آمده بممتاز محل مخاطب گشت و دختر نورجهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر بادشاه منسوب گردید اعتماد الدوله در سنه یکهزار و سی و یک هجری در اکبرآباد فوت کرد و صاحب اقبال نامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر بادشاه نوبت دویم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می برد اعتماد الدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد و نعش او در اکبرآباد رسید و گنبدی عالی در روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی در باغ آن سمت اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و تا امروز موجود اند در اندرونی و بیرونی روضه آیات قرآن بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرا نویس عبد النبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتماد الدوله در وسط روضه از سنگ زرد است متصل آن تربتی دیگر است از جانب سنگ و بربالای سقف در زیر گنبد دو تربت نقلی است که آن سبز و از یک لخت سنگ مرمر است سوای ازین تربتها چهار تربت دیگر اندرون روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی ننوشته اند نواب یمین الدوله آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان بادشاه در ماه آخر شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق ستم ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی جهیدی در زخم و ماتم جواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر شصت و دو سالگی بلاهور رحلت گزید و نور جهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر بادشاه و هیچ نوشته ندارد و نور جهان بیگم را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است و چون نام زنش منیجه بود از آن سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه ظریفان دربار بادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون در ضمن نام نور جهان بیگم ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام بر آورده اند با اشعار چند که از زبان ایشان سر زده بمعرض تحریر در آید

مسماة مهری

مهری از نخبه الخیال مرقوم است که مهری نام ماه روی خورشید طلعتی بود که بر شمع جمالش ... بهشت را جلوه گری ... از نتایج افکار ... نور جهان بیگم ... از زیرکان ... عهد ... نور جهان بیگم بود و ... بیگم ... حکیم ... مهری ... بیگم ... بدیهه ... بیگم ... حکیم ... مشاهده ... بیگم بجانب مهری ... نموده ... این بیت ... مهری ... ابیات ... بیگم تحسین ... از اشعار مهری این غزل است

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود	از مه ... یک قطره ... حاصل بود	گفتمش ... سرم ...	در سر کس ... بود
همه را پیش تو ...	داشت ... آنچه ...	در چمن ... از گریه ... دلم	لاله سوخته ... گل بود
آنچه ...	... همه را شامل بود	... بود ... مهری را	حیف ... که این ... بود

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید. تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرموده ست ساغری بر یاد گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبرشاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد وفات اکبرشاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه که از مدتی آتش عشق آن دختر در سینه او شعله میزد رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پی آن شد که او را بحیلی کشته و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگن خان را بران آورد تا بی شمشیر و تیر با شیر نر مقابله کرده آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان را در راهش آورده و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر کشت بعد از آن از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحل جاگیر رفت و در آنجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش بقتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش از این مهر النسا بود باشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرده فرامین که بنام امرا و حکام ممالک محروسه صادر میشد این مهر بران ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم اله
همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود لیکن سکه باین نقش منقش گردیده که در یکطرف سکه تصویر بادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت.

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم در فراست بغایت عمده و مذاق و رسائی بلیغ بود و در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نسائی عالم ممتاز اکثر با جود و بانی نزد جهانگیر بادشاه و همشیره راجه مانسنگه مباحثه میداشت اگرچه از کلیم اشعار او بسیار است و مخفی تخلص اوست از ادا ایشان که ستاره دمید در ماه محرم سال [illegible] و بیست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست در این طال سر بر آورده • فلک بشاطری بسته کمر برآورده تو جلیبی [illegible] بسبب رمضان بیست و بیت هلال این مصرع بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرع عید هلال عید بر اوج فلک پیدا شد [illegible]

بیگم فی الحال به صدر بعد دیدم بدیهه ساختند ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد بادشاه تحسین کرده و این ابیات هم از وست ست نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افگن است
رباعی گشاده غنچه اگر از نسیم گلزار است
کلید قفل دل ما تبسم یار است
زگل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف
و این دو بیت از استاد او و بعضی شعرا اعتبار باستشهاد تمام دارد ست
دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است
دل بصورت ندهم تا نشد بسیرت معلوم
بند شعر و سخن و دولت معلوم
ز اهرامان قیامت شکن دیدم دل ما
هول هجران گذرانیم و قیامت معلوم
روزی بادشاه پیرهنی با تکمه لعل [illegible]
نور بیگم این بیت بدیهه گفت بیت
ترا نه تکمه لعل است بر لباس حریر
شده است قطره خون منت گریبان گیر
روزی بعد فراق چند روزه [illegible]

ملاقات از نیلات ملاشک شاهی از چشم بیگم صاحبه [illegible] شد بادشاه فرمود ع گوهر ز اشک چشم تو غلطید بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع [illegible]

از عهد بیرون

این رباعی هم ازوست

سند شنیده بود که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نورالدین مالک تخت و تاج گردد بنابر آن لقب خود نورالدین ساخت و این تاریخ از کشفی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت … گشت فروزش کر عالم چو مهر
گفت خرد سال جلوس سعید … شاه جهانگیر لقب سپهر ١٠١٤

و این تاریخ بتعمیه از مکتوب خان داروغه کتاب خانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر … با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت … پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو جویا … اقبال سر بپای صاحب قران ثانی ١٠١٤

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از طلا که طولش چهار سن اکبر شاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یک طرف به شاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر اکاس میه بکنار دریای جمن دویم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی با زیاده از آن خواهد بود و به نیروی طالع و قوت بخت از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله و گجرات و دکن یکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او در آمد این ابیات بر روی سکه آگره و احمدآباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه … شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

بیت سکه احمدآباد

سکه زد در احمدآباد از عنایات اله … روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه

و بر بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور بر زر کلک تقدیر … رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشعر بتاریخ است این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان … آفتاب مملکت تاریخ آن ١٠١٤

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند و در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود در آن وقت بعرض رسانیدند که کلیان مذکور لولی زنی مسلمه را بخانه نگاه داشته است حکم شد که خصیه و آلتش را بریده بخوردنش دادند و بینیش بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان میخورده باشد اما پس از سه روز در گذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که بادشاه با وجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد و همینکه مصرعه اول خواند که ع ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها فرمودند از وزن و تقطیع خبر داری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بخود در ماند که آیا چه خطا واقع شد پیشتر طلبیده فرمودند که این مصرعه را چون تقطیع کنند چنین بوزن می آید س ای تاج دو مستفعلن لت بر سرت مستفعلن از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن را باید که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد روزی بعرض رسانیدند که عبدالرحیم خانخانان غزل مولانا عبدالرحمن جامی را که مصرعه از آن است

٩٦٣	آن بلال برج قدس جود و جاه آمد برش	٩٧٧	وان شمال آسمان جاه شکوه آمد بیار	٩٦٣	شاه اقلیم وفا سلطان ایران صفا	٩٧٧	شمع جمع بیدلان کام دل ابیدار
٩٦٣	عادل کامل محمد اکبر صاحب قران	٩٧٧	پادشاه نامدار کامجوی کامکار	٩٦٣	کامل نامی تمام اهل شاهان	٩٧٧	اعدل اهل عاقل سعید روزگار
٩٦٣	سایهٔ لطف الٰه آن تاج ور	٩٧٧	پادشاه دین پناه آن تاج دل عالم مدار	٩٦٣	مجلس آرای اسمای جاه جهان	٩٧٧	کوکب دریا سماک اوج ماه نیر مدار
٩٦٣	نیر مهر گوهر دریای جود	٩٧٧	از هوای اوج دلها شاهباز	٩٦٣	مقدم مولوی افروز زیب	٩٧٧	لولوی لالا فروز زیب در شاهوار
٩٦٣	مهر سیکو که منیر بیدار آن	٩٧٧	زینب زیب جهان بهره ساز گوش	٩٦٣	دایهٔ ابر بهار از مهر یابد فضل	٩٧٧	سبزه با گل بهر زبان گوهر لولو نثار
٩٦٣	از کلام او بیان حال معنی مستفاد	٩٧٧	ور کمال و بنای جو دنیا [illegible]	٩٦٣	بر زبان نازیبه قدر والا مان	٩٧٧	با همه گاه از زبان صبح گوید افتخار
٩٦٣	موکب منصور روشن بجا کرد [illegible]	٩٧٧	ایمن گوسفند از بیم [illegible]	٩٦٣	حکم آن کلکی که دارد حکم [illegible]	٩٧٧	بر سپیده پاسبانی سیر دلیل [illegible]
٩٦٣	ای چه صنع لایزالی آفتاب [illegible]	٩٧٧	پایه فرمانی عالی سایه پروردگار	٩٦٣	والی بالا علم عالم دل [illegible]	٩٧٧	عالی والا معالی عادل عالی تبار
٩٦٣	مالک الملک جهانبانی پادشاه [illegible]	٩٧٧	با محبان مهربانی [illegible] یار	٩٦٣	شاه صبح عدل دادی [illegible]	٩٧٧	برق کار عزم [illegible] کوه کار [illegible]
٩٦٣	منبع عدل و احسان [illegible]	٩٧٧	پاسبانی با دل [illegible]	٩٦٣	حامی دین نبی حامی [illegible]	٩٧٧	عالی علیا علم کانی کرم کوه وقار
٩٦٣	ای بجودت [illegible]	٩٧٧	با وجودت [illegible]	٩٦٣	پادشاها سالک [illegible]	٩٧٧	بدسگالان گر کسی [illegible]
٩٦٣	گشت [illegible]	٩٧٧	هر که دارد [illegible]	٩٦٣	یک یک [illegible]	٩٧٧	هر کجا جوی [illegible] مقصود [illegible]
٩٦٣	مصرع اول [illegible] سال جلوس شاه	٩٧٧	از دوم مولود [illegible] عالم بیار	٩٦٣	تا بود باقی حساب روز و ماه و سال	٩٧٧	وان حساب از سال ماه و روز [illegible]
		٩٦٣	شاه پاینده باد و باقی آن شهزاده هم		روز [illegible] حسیب سال [illegible] شمار	٩٧٧	

و در اثنائیکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم در همان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت عرش آشیانی ازین جهان فانی رخت هستی بملک جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالفت جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بسائر امرا و ارکان دولت ظاهر که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده تا حدود لاهور رفت و جمعی از حشور چغتائی و تیر و بختان هزاره و افغانان و راجپوت و غیره از اکثر جهات باو پیوستند تا قریب بست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید بخشی بود نمایان شد شاهزاده عطف عنان نمود و از طرفین صف قتال آراسته گشت فیمابین جنگی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را شناخته قلیچ خان حاکم لاهور خبر دادند و خاتمه کار او را برفق ملاطفت و لطائف الحیل ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب شاهی بنظر پادشاه رسانیده و پادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بیستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافت اکبرآباد در سن سی و هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کراتی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شه بلند مکان محمد اکبر شاه		برفت و نقش نشاند بهر زمانه تیم		بجای او خلف ارشد سلیم تاریخ		بجای اکبر شه بادشاه زاده سلیم

و چونکه پیامبر و من نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم با محل از اشتباه اختیار نکرده خود را جهانگیر نام شاه نهند چونکه در ایام شاهزادگی از دانا یان

جهان ای برادر نماند بکس	دل اندر جهان آفرین بند و بس	شد از عدل شاه اکبر کامگار	بستان بهشت برین رونگار
جهان گشت خرم به دوران او	زمین و زمان شد ثناخوان او	دلی بر بی مهر جهان گسل	نگین هم او کرد بیرون ز دل
ز تأثیر بی مهری این جهان	روان شد سوی عالم جاودان	روانش همیشه ز حق شاد باد	از او عالم قدس آباد باد

تربتیکه اندرون حجره در پائین و محاذ است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ نوشته ندارد و بخانه دیگر سمت مشرق انعزار او تربتی ست از سنگ مرمر بر گرد آن آیات قرآن مرقوم است و بطرف پائین هذا قبر آرام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب از مزار اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قرآن با گلبوته های خوشنما بران مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بودند و سوای اینها دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند و در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و صد و پنجاه و سه فوت کرد شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبرهای چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ نوشته ندارد شاید که یکی از آنها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق روز رس هیزدهم شهریور ماه و سال چهاردهم الهی موافق روز سه لبست و چهارم شهریور ماه و سال نهصد و نود و یک جلالی مطابق روز خیر یازدهم بهمن ماه و دهیی سال نهصد و سی و هشت یزدجردی مطابق سی و یکم آب رومی سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و سکندری مطابق سی و یکم آگست انگریزی قدیمی و دهم ستمبر جدیدی سال یکهزار و پانصد و شصت و نه عیسوی بطالع لبست و چهار درجه میزان بدهیه پوسیکری مضاف صوبه اکبرآباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رکیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ موصوف شاهزاده بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام شیخو جیو و شیخو بابا میخواند بسبب ساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این عیش قصاید پرداخته صلهای بزرگ یافتند یکی از دانشمندان نشان گوهر شهوار لجه اکبر تاریخ این ولادت را یافت و عزیزی گوهر برج اکبر شاهی را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم و شاه ولایت مسعود را یافته و بفیضی از شعرا یک الف افزوده تاریخ ولادت از الفاظ ظل الهی و سلطان سند شاهنشاهی برآورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده در وقتیکه مصلهٔ آن یافت یعنی از مصرعهٔ اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرعه دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه برآورده و باوجود چنین التزام و تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودت نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

الحمد که از لطف جلال شهیر	۹۷۷	گوهر شهوار محیط عدل آمده بکنار	۹۶۳	طالع ازین انشیان جاه و جهان آمده	۹۷۷ گوهر از اوج عزو ناز گردید آشکار
طلعتی انگکونه منور بسرو چمن	۹۷۷	لاله گونه شگفته گشود از سیان کارشا	۹۶۳	شاه شد دولت کی از آسمان عمرش	۹۷۷ باز و شاهزاده شد از مهر باد بهار

بفرمان شاهنشه ذو الجلال — که باشد شهنشاه بی همال
شد آراسته آنچنان روزگار — که حیران شدند شهریار

بگیتی بفیض ازل بادشاه — بود سایه نور ذات اله
چو از دور سر کرد سایه گردون عنان — فتد سایه دیگر اندر جهان

بدینسان بود تا سر انجام کار — به نیروی خرد گردش روزگار
زمانه دگرگون شود هر نفس — نگردد به یک گونه با هیچ کس

خلائق ز تهنیت شاه اکبر شهنشاه — که از هیبتش کوه گشته چو کاه
نشسته چو بر تخت شاه نشسته — گرفتی جهان زیر ظل اله

فروزنده افسر و تخت بود — کریم و رحیم و جوان بخت بود
دل روشنش چون جهان آگاه داشت — جهان خرم و شاد و دلگرم داشت

بباغ جهان تخم نیکی کشت — بر آن گرفت از ریاض بهشت
روانش چو انوار خورشید و ماه — فروزنده باد از نور اله

از جمله ابیات این سه بیت بطرف شمالی رویه دروازه مذکور مسطور است

شاه اکبر فردوسی دانائے — که عطاهای ز دهر فانی دست
روح پاکش بود ز نیران ازان — دل ز نیلی با بدال نه بست

مرغ روحش چو بود طائر عرش — رفت بر آشیان خویش نشست

این ابیات بر پیشانی دروازه مذکور شمالی رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی که از رواق منجم بر سماست — روشن تر ساید رخ تابنده آفتاب
این طاق زینت فلک هفتم شست — از روضه منوره شاه اکبر است

و تربت اعلی اکبرشاه که بر بالای زینه است از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و در هر چهار طرف آن تربت بود و نام خدا با کلی های بسیار نوشته است طرف پائین آن تربت الله اکبر و طرف بالای آن جل جلاله و در دیوارها که هر چهار طرف آن تربت این ابیات

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم — که ذاتش مبرا بود از عدم
سپهر پادشاهان روی زمین — از و صاحب تاج و تخت و نگین

کند از عدم آشکارا وجود — بود ذات او مظهر عدل و جود
ز لطفش که و مه طلبکار کام — بود درگهش قبله خاص و عام

نگارنده جوهر آب و خاک — طرازنده گوهر جان پاک
دو عالم ز فیضش بازل آفرید — یکی کرده پنهان و دیگر پدید

به بخشیده آنکه سرای سپنج — بشاهان با افسر و تاج و گنج
که از عدل ایشان شود روزگار — شگفته تر از باغ در نوبهار

ره داوری تا چو گیرند پیش — شناسند بیگانه را همچو خویش
شهی کو چنین زیست در روزگار — بود سایه ذات پروردگار

ز منصب فزون بود و شصت و دو سال — که شاه اکبر آن سایه ذو الجلال
ببالای زینه مسند نشست — که بر تخت او گشت افلاک پست

جهان را بیاراست از عدل و داد — دل اهل عالم از و گشت شاد
برپایه تختش از هر گروه — شده جمع مردان صاحب شکوه

سپهر از نگینی تعلق سوی خاک — بگوهر شدی بهتر از جان پاک
گرفتی بیک حمله ملکی برزم — بایمای ابرو بدادی ببزم

چو لطفت خدا الطف او عام بود — بهر کار جستش بانجام بود
بدرگاه او هر که بردی پناه — چو اندیشه رفتی ز راهی بجاه

چنان پر شد آوازه داد او جهان — که در دل نه گنجید راز نهان
ببر داخت آن گونه در ... — که کرد آفرینش جهان آفرین

بگیتی دو افزون ز پنجاه سال — چنین کرد شاهی بفر و جلال
چو از مدا آباد کرد اینجهان — سوی آنجهان رفت روشن روان

شده هفت کشور از و ... — کنون هشت جنت مسخر شود
به نزد خرد هست بیدار دل — سرای ست این عالم آب و گل

مجو مهر از چرخ هرزه سپهر — که باکس تپایان نبرد است مهر
سپهر ست پر کینه مهرش مدار — که با کینه و مهر نابد بکار

جهان هست مانند موج سراب — ازان تشنه دل کی شود کامیاب
ز لب بسته چون کسی روزگار — که کشکست آن در هنگام کار

نماند به گیتی کسی جاودان — نه دست اجل کس نبرده است جان
همه خورش گشته ... — که از گوهر ... گنج

دهم آبان ماه جلالی سال پانصد و بیست و هفت مالک اشاهی مصادق روز اورمزد یکم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بست و ششم جدید سال یکهزار ششصد و پنج عیسوی مطابق سی ام ماه کاتک سمبت یکهزار ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بیست و هفت ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبرآباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبرآباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شد سه گرامی تنش پاک شستند زآب + معطر بکافور و مشک و گلاب + کفن جامه کردید و تابوت جای + سپردند جسمش بعفو خدای + ز تختش به تخته در انداختند باسکندره اش وطن ساختند + در دخمه کردند بروی فراز + بخاکش سپردند گشتند باز + شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند و مرثیه ها گفتند از آنجمله این تعمیه معروف و مشهور است ع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه ۱۰۱۰ + و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه + و چون اکبر شاه بحساب سال قمری در پنجاه و دویم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر این مصرعه تاریخ فوت برآورده بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرعه این است ع پنجاه و دو سال حکم راند اکبر شاه ۱۰۱۴ و یکی از شعرا این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین	که چو او در جهان ندارد یاد
رحمت ربست زین سرای فنا	ماند زو یادگار دانش و داد
1014 هر کسی سال فوت او می جست	گنج ام این گهر بساحل داد
فوت اکبر شه است تاریخش ۱۰۱۴	جای او در جوار رحمت باد

و این تاریخ از آصف خان جعفر است و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی است

تاریخ تعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین	که زد از قدر بر فلک خرگاه
ماهی عمر او فتاد بشست	نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون زپا افتاد	گشت تاریخ فوت اکبر شاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبر شاه دور کنی تاریخ برآید ۱۰۱۴ القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت و ایام شاهزادگی او از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه و یک سال سه ماه و یک روز چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی شصت و سه سال و یکروز از انجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نهه سال هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع اکبر شاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود است احاطه وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از آنجمله سه دروازه بسته و بند اند و دروازه کلان که بسمت جنوب است مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه در هر دو جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات که جنوبیه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول نیست

بیت

مرحبا خرم فضائی خوشتر از باغ بهشت مرحبا عرش برین عالی بنای برتر

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان + +

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر در تاریخش «آه شیخ کامل» [۱۰۰۷] گفته‌اند که عددش یکهزار و هفت میشود و در جایے خوانده‌ام که تاریخ فوت شیخ عبد الواحد چشتی «کان من المخاصین» [۱۰۱۲] است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود و اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور به حاجی بیگم از نسل زاده شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه هفدهم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبرآباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین مقبره مدفون هستند و عرب سرای متصل مقبره همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساخته بیگم موصوف است و آنرا عرب سرا ازان سبب گویند وقتیکه بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنکسان را برای ایشان تعمیر نموده

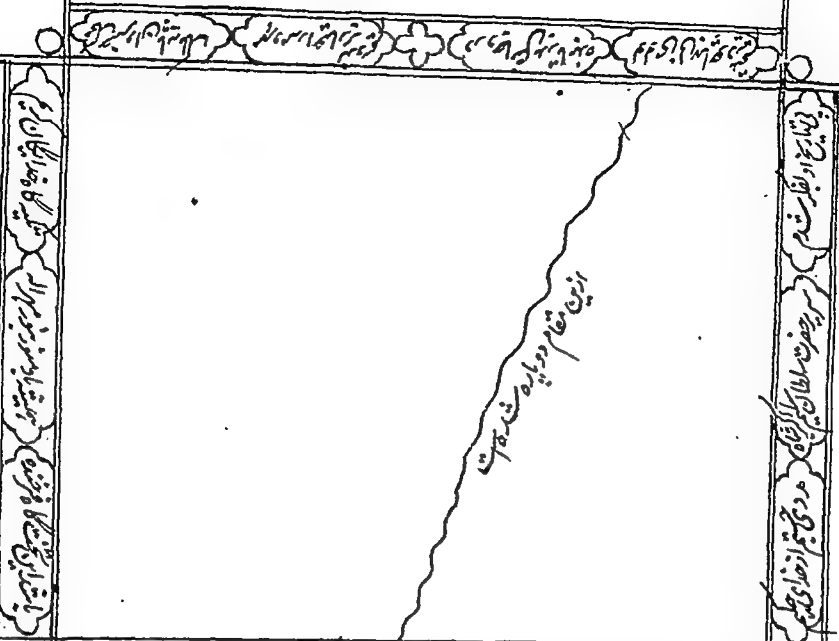
سلطان دانیال

پسر سومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی جهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش ماه پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او با شکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش داده بود بیت از شوق شکار تو شود جان تر و تازه * هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه * پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از بیم بادشاه شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده مرشد قلی تفنگچی نام را که مصاحب او بود گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت بهیچ طریق بیارم اگر کسی داند سر گشته خواهم شد گفت در میان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان ترتیب کرد یعنی که ازان تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ فوتش از کلمه «نمایب» استخراج می باید و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی میرزا بایسنغر دوم میرزا هوشنگ این هر دو برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان مرقوم است که بعد ازانکه اکبر شاه را ممالک هندوستان بوجه احسن بضبط درآمد و خاطر جهان کشا از اطراف جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیق مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه بروز عبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته بتحقیق مسائل دینی مینمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند و در مقام تنافی و تقابل درآمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر مینمودند و مزاج شاهی که طالب حق مطلق بود در شک انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبد الله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم این جماعه مقتول شد و همچنین شیخ عبد النبی نبیره شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد ازانکه تا مدتی درمیان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به تفصیل آن چه نویسد یعنی از ابتدای تا آخرش گفت روز در مقابل آفتاب نشسته تسبیح نام کرد در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواند و میگفت هر که این اسما را ادامت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده و پس از سلطنت قریب پنجاه و دو سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز آذر از بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی موافق

ابیات مذکور بر اطراف تخت مسطور باین طور مرقوم اند



تا فلک تخت گاه خورشید است | گفت ماند سر شاه سلیم | بادشاهی که تیغ او سازد | چون دو پیکر سر عدو به دو نیم

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین + بر تخت نشست و بست گیتی آئین + شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات + از نور عدالتش ملقب نورالدین

خواجه باقی بالله

یکے از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست پنجم جمادی الثانی از ین جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکور این تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا چونکه بد شرب فنا اندر بقا	عارف بالله اسرار نهفت محو حق گشته ز اسرار صفت سال تاریخ وصالش خسروے	نکهت بستان سرای اصفیا رخت بسته زین سرای بی بقا فی البدیهه نقشبند وقت گفت	از نهال عنبری خوشبو گل شگفت چون نماند بار جبی از حق شنفت

۱۱۰۱

سمت الیمین مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست بیتی چند از ان نوشته میشود ۱۰۱۱

ابیات با تاریخ

قبله ارباب معنی کعبه اصحاب دین کی توانم گفت مدح آن تعالی اطلبه وان ز هجرت الف و اثنا عشر بوده سنین	مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین هست ذات خواجه باقی رحمت للعالمین از وفات قطب دوران تکیه گاه مسلمین	نور بیچون پر صفتش تافت از حق الیقین چون کمالش وصل شد هم نور معنی در... هر که آید بر مزارش از سر صدق و یقین	شد زمین منبتش روشن تر از بدر منیر شد وصال غیب او آخر بعمر اربعین جا بقش گرد در او هم مقصود دنیا و دین

۱۰۱۱

شیخ عبدالواحد فاروقی کابلی سرهندی

تاریخ

سرآه و آه چون کشیدم | ابوالفضل جان او تاریخ گفتم ۱۰۱۱

۱۰۸

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بخطاب ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی که نسبت دارد	هاتفم گفت بهائی که نما صحن حرم

۱۰۱۱ | ۱۰۱۱

تخت سنگ موسی

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری ست در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در وراه یافته عرضش قریب دو گز و کسری انگریزی ست و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزی زیاده از نیم گز و سطبرش آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بران افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ ابهازد سکه خسروان با پلک سپی تاریخ او بنگر شده	چون دو پیکر سر مه و بدر نیم مهر و مه را عیار بزر و سیم مردهی سیم از خدای حکیم	باشد این تختگاه فرخنده در دو جا مثل بدر تابنده تا فلک تختگاه خورشید است	تکیه گاهی خدایگان کریم لولوی بی بها چو در یتیم گفت نامد سر شاه سلیم ۱۰۱۱

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر اله	سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین	بر تخت نشست بیت گیتی آئین	شد اسم مبارکش جهانگیر جوان	از نور عدالتش منور آمد زمین

باب یازدهم ۱۱

پدر شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه
سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبر شاه موجود است و شاید که
هر دو برادران نیز در انجا مدفون هستند این روضه را مردمان آندیار روضه لاڈلی میگویند و لاڈلی بیگم همشیره ابوالفضل
بود و منکوحه اعتقاد الدوله نواب اسلام خان و روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه هم
شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل مرقوم است فی سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود
اما این هر دو برادران در اکبرآباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابوالفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم
معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد ازان تجرد و عزلت را دوست داشته و بتکلفت و اصرار مصاحبان صادق
در سال نوزده جلوس عرش آشیانی ملازمت بادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالتفات
خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد ازان بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر بادشاه
انچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ؎ عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل و
فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابوالفضل وزیر خاقان + و در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم
بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه ممالک و سنه
هزار و نهه هجری فتح شد. و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبرآباد میرفت
چون در نزد نرور وارد شد بدست رهزنان بقتل رسید بعضے نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و اینچنان است
که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد دران ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر میگذرانید و از طرف
شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و بیقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد
ساخت براجه نرسنگه دیو بوندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در باغی شاهزاده
شریک بود او را روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده
سلیم که در اله آباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجاے نالائق انداخت و
مدتے در انجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خورد و نه
؎ شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد   سکندر را اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد + و شیخ
عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل را با امراے دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت
شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء بحکم الله یار   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف باست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ بر آید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب
آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابوالفضل + است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضے بکیش برهمن او را
منسوب کنند و برخی شمس پرست خوانند و جوقے دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف
این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

مات یازدهم

...بعد ازان در ممالک ایران بادشاہے نافذ فرمان بودند خصوصاً در زمان اکاسرہ اطاعت گونہ بظهور آوردہ اند و در سایر ...
ایام لوائے خودسری افراختہ اند اول حاکم مسلمان ازان طائفہ جلال الدین ایبج ابن گرگین ابن قباد است کہ در عهد
...عبد العزیز مسلمان شد و ازان ظهور دولت صفویہ تا غایت طریق اطاعت و باج گذاری مسلوک داشتہ منصب امر
و دیوانی داشتند و در زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدابندہ نور الدین خان ابن ابراهیم خان ابن الغ شیر...
مشهور بشاہ عادل کہ در آغاز جلوس شاہ عباس والے آنجا بود فوت شد مرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید
نواب سکندر شان او را ملقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاہ بیجد شاہ عباس
در سنہ هزار و دہ هجری الهوردی خان را فرستادہ آن ولایت را تسخیر نمودہ بتصرف اولیاے دولت آوردہ مستعد ان
روزگار تاریخ فتح آن ولایت را بسیار یافتہ اند از انجملہ سید کمونہ این تاریخ مرغوب یافتہ

تاریخ فتح

چو الله وردی آن قهرمان شاہ / چو رستم سر بجنگ برد لے
آتش ... برجا ... / کشود ... گرگین ... ب
... بازدہی ... / طلب کردم ز عقل تاریخ آن
در آوردہ دار الامان ... / ... طلسم کیان ... سنگ ۱۰...

تاریخ بر سنگ تربت شیخی

کہ در زمان اکبر شاہ بادشاہ در سنہ یکهزار و دہ هجری مطابق سال چهل و شش الهے در اکبرآباد فوت شدہ
و بفاصلہ قریب صد قدم شمالی از گنبد چمن چمن کنگورہ دفون گردیدہ و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقد ادم مرقوم بود کہ
سال هجرے مستفاد میگردد و از عبارت الهی سال الهی کہ اختراع کردہ اکبر شاہ بود بر می آید

تاریخ

آہ و اویلا کہ اے جان من / یکهزار و دہ ز هجرت بود کان
رفت و ما را ساخت ... / رفت سوی خلد ... / روح پاکش ... کریم ...
سال فوتش چون ... / گوش کن تاریخ شمسی ... / در بهشت عدن یارب باد جا
الف یا ... / از الهی گشت نازل ... ۱۰

پوشیدہ مباد کہ چون در سنہ یکهزار و دو صد و هژدہ هجری قلعہ اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے کہ قبر مزار ...
دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنہ یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری ...
سنہ یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت کہ کچهری کهنہ را مسمار ساختہ در جان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر ...
نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنہ چهار تربت بر آمدند ازان جملہ یکی آنست کہ مرقوم شدہ حالا این سنگ تربت ...
قلعہ اکبرآباد نهادہ اند و دو تربت دیگر کہ هیچ نوشتہ نداشتند و یک دیگر کہ بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

وا حسرتا کہ جان ... جهان ... / فرزند او کہ بود ... هم ...
بی او برفت تا ... جان ... / ... / ... چاک کن ...
لازم بود کہ ... / تاریخ فوت او ... / ... شکر لب ...
... بود ... جوانی ... / ... گلی و شاخ گل ...

علامہ عصر شیخ ابو الفضل علامی

خانی نشست معتمدان پدرش کہ از و آزار خاطر داشتند بسبب آنکہ عم خود رستم سلطان را باسہ پسرانش بسیاست رسانیده
میخواست کہ جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لہذا چندے از ایشان تو ہم گرفتہ شبی از شبہا سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را
ہلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواہرزاده عبد اللہ خان را کہ از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند
تاریخ قتل عبد المومن خان را بطریق تعمیہ بدبخت سر بریده یافتہ اند یعنی اگر سر بدبخت را کہ حرف با باشد دور کرده شود تاریخ بر آید ۱۰۰۶
و نوشتہ اند کہ بنابر سوء اعمال و بی ادبیہا کہ از عبد المومن خان نسبت بہ پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت نہ نمود و دین محمد خان
کہ مشہور بہ یتیم خان بود در معرکہ کہ با پادشاه عباس در ہرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود در سنہ یکہزار و ہفت پانزدہم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاه پور
مدفون گردید بعد از آن نعش او را از آنجا بر آورده نزدیک مقبره ہمایون پادشاه در دہلی دفن کردند این مصرعہ تاریخ فوت اوست ع
از گلشن اقبال نہالے بشده کم

شیخ ناگہ

در شہر قنوج برکنار دریای کالی ندی روضہ ایست عالیشان و گنبدی دارد بر گرد آن روضہ دیوارہای بلند تعمیر یافتہ و از تاریخے
کہ بر پیشانی دروازه بیرونی بعینہ است چنان مستفاد میگردد کہ شیخ ناگہ در حوالی یکہزار و نہہ فوت کرده و در آن مقام مدفون گردیده
از عبارت مکان فیض آباد تاریخ بر می آید تاریخ و عبارت اینست

تاریخ

این روضہ باصفا کہ فردوس نشانست ‌‌ ‌ ‌ | ‌ ‌ زان گوشہ نشین کہ از شاه مردانست
مرقد کہ شیخ ناگہ فیض حق بود ‌ ‌ | ‌ ‌ تاریخ مکان فیض آباد از انست
اہتمام رکن الدین دولار سے میان قریشی کتبہ رکن الدین بن علاء الدین عثمانی ۹ شنا

شاه موسے

درویشی بود کہ در سنہ یکہزار و ده ہجرے بشہادت رسیده اما معلوم نشد کہ بکدام علت بہرحال تاریخ شہادت او نیست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے ‌ ‌ | ‌ ‌ بمیدان شہادت چون علم زد
ز روی صدق شمس الدین محمد ‌ ‌ | ‌ ‌ قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰ ۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنج معنے نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در ہند آمده دیوانے کہ خود گفتہ بود
بنظر پادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات پادشاہانہ گردید و تاریخ اختتام دیوان مذکور گفتہ

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید ‌ ‌ | ‌ ‌ از حضرت پادشاه انعام رسید
در ملک دکن جمع نمودیم و نوشت ‌ ‌ | ‌ ‌ در سال ہزار و ده باتمام رسید ۱۰۱۰ ۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوے

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند کہ در عہد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمان روا
بوده و در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر اقتدار یافتہ از حکام ولایت قرب و جوار پارستان بوده اند از زمانہ سابقہ قبل از ظہور اسلام

جامع مسجد بهار

این مسجدی ست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالای دروازهٔ آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

۱۰۰۴ در زمان اکبر غازی شه عالم		باد دایم چو گردش آسمان آباد		هم بمین حضرت خان سعید فرما		مسند عالی بنای مسجدی کرد ار نقش
بسکه از فیض مقدم شیخ نظام دروا		روضهٔ قدسی ست گوئی از ملک آباد		سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت		رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار ۱۰۰۴

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسرای اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازهٔ آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

۱۰۰۰ دروازه سلیم بنا چو شد تمام		دروازه سپهر زرنگش عظیم شد		سال عمارتش چو نمودم بطبع گفت		از راجه مان سنگه بنای عظیم شد ۱۰۰۰

تحریر فی التاریخ بست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان ست یکی از آبای او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبهٔ کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شده و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود		کین فلک گشت بزیر و زبر		زیر و زبر ساخت حیات مرا		همچو حیات نمک اندر حجر
وز سر پر درد سے نهفته		کز غم او مشتعلم گشت سر		پیر خرد داد دل و جان زین خبر		خون شده پیوست بخون جگر
		سال و مه و روز از این و آن خبر		نوزدهم بود ز شهر صفر		

۱۰۰۶ عبد الله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد چنگیز خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر آدستے با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامهٔ آن دیار را متصرف شده و بر بدخشان استیلا یافت و میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان از جوباو بجان آمده متوجه هندوستان شده و عبد الله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و ابو الفضل در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس نوشته کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شده یافته اند و مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر هفده سال و بعضی نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود بعد از وی پسرش عبد المؤمن خان در سمرقند بر مسند

قطعه

شنیدم فیضی که در میدان معنی | چو من چابک سوار تیزرانست
بجای شعر من از دست عاجز | بجای مردم ناپاک بگریست

چرا نمیاندازین پاکیزه گفتار | که در دیوان حافظ نام سگست

و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد علی حزین ... بشیخ محب الله اله آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعه مذکوره شاید که این بیت خواجه حافظ بنظر رسیده

بیت شنیده ام که سگان را قلاده می بندی | چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی و مولف را چنان بخیال میرسد که آنچه شیخ [illegible]

نوشته اند درست است زیرا که بیت مذکور در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبه نیست که این بیت الحاقیات است

گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابوالفضل هر دو بهره مقرری در سرحلقه اهل تزویر بودند و در صحبت خاص پادشاه بوده

بسخنان واهی توسل پادشاه را از جاده مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است نیز دلیل بر این است

ابیات

شصت ملک که در ... | آئینه ما بکند پاک آفتاب
او میکند معاشره خود ... | این میکند مشاهده حق را به آفتاب

و این اشعار را عبده آن سند به آفتاب پرستی پادشاه نموده به تحسین بعضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر
را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و به پیشینه رباعی گفته

رباعی

نوری که بهر عالم آرا پیداست | از جبهه شاهنشه والا پیداست
اکبر که به آفتاب دارد نسبت | این نکته ز بینات هم پیداست

و حساب بینات آنچنان است که به حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمائی
محذوف سازند آنچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دویست و سه میشود الف آفتاب اسمی بگیرند و الف
مسمائی محذوف گردانند الف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دوم اسم آفتاب مجموع اعداده ده الف و صد
و بیست باشد باقی ماند تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف صد بیست
باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بیست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر است فقط ولادت فیضی در سال یا صد و
شصت و نه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری
۱۰۰۴ بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی مقید نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی بی دینی

و طبعی دو دو هجری ... و این تاریخ هم بر همان طریق است

تاریخ

شیخ فیضی که در فضل یگانه بود | اگرچه در علم خود موحد بود
ورده دین فساد پیدا کرد | نزد ارباب شرع مفسد بود
۱۰۰۴ زان سبب خانه بعضا قدر | بنوشت آنکه شیخ ملحد بود

و مولف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مولف

۱۰۰۴ تاریخ حیات او بجستم ز شاه نگین | افسوس بگفت اکبر جان از فیضی ما

گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح شیرازی در عرض یکماه به ترتیب مسافر شهرستان عدم شده اند

و شیخ ابوالفضل سست تلمذ نموده و بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده و در محفل خلوت بار داشت و به امر آن شاه تمام بانتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد و داستان را چند را بفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی میدانست و تاریخها را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علما عصر خود یافته و در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی	ازدواجی بماه چهری شد	عقل تاریخ کدخدائی را	گفت ماهی قرین مهری شد

در نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ عبادت اشتهار دارد در حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلی واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه اینچنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانی	سال تاریخ ز دل جستم گفت	انتخابی که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ برآید سال وفات شیخ معلوم نشد و نه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابوالفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری است سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد و اشعار با معنی گفته **بیت**

زین پیش که سکه ام سخن بود	فیضی رقمم نگین سخن بود	اکنون که شدم بعشق مرتاض	فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزی بادشاه فیضی را که بلا رخصتش رفته بود بیرون کتهرهٔ نقره استاده کرد فیضی بتکلیف این رباعی خواند رباعی بادشاها برون پنجره ام + از سر لطف خود مرا جا ده + زانکه من طوطی شکر خایم جای طوطی درون پنجره به + بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بی مثال آفاق بود این چند ابیات ازوست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم	شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم	شاعرم را امتنان شاعر که من	شعر گویان اینچنین باشد و جرم ندم
بود گر در هند خسرو طوطی شکر	حالیا در سخن گوئی ازو شیرین‌ترم	طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا	او بطرز دیگر است و من بسنگ دیگرم
او اگر پرورده لطف محمد شاه بود	من بمداحی اکبر شاه جان میپرورم	بود اکبر را محمد بندهٔ فرمان پذیر	گر درین معنی دو رباعی گفته باشم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین خطاب مامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان شاهجهان قران ثانی ابوطالب کلیم همدانی باین خطاب مامور شده و فیضی موارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حرف منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بی نقطه تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در سنه الف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که دیوان حافظ تمام سنگ نیست چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

بخطاب اعظم خان نام برآورده و دنبال پور جهانگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد مناکحت دختر مرزا بادشاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء المزاجی با دشاه بطرف خود دریافته اراده حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

۱۰۰۲ ## تاریخ

چو پرسیدم بدل تاریخ این سال ۔ بگفتا میرزا کوکه بحج رفت
۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاش او را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم اتگه خان مدفون ساختند و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسٹهه کهنبه مشهور ست

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نمودهٔ امین احمد رازی ست که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

۱۰۰۲ این نسخه که هست همچو فردوس نکو ۔ تا مونس تو بود درون تنهائی مو
گر از تو کسی سوال تاریخ کند ۔ تصنیف امین احمد رازی گو
۱۰۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشته بعد از ان بکار سلطنت پرداخت مکرراً او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپرده اند و سلطان محمد باورنگ فرماندهی بر نشست و از خرد غنودگی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده برنج طاعون ازین عالم درگذشت بعد ازو پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پای تخت او گردیده در مهر خود این بیت کنده انیده بود ؎ خدایا بحق رسول انام + پذیرای کار ضمیری نظام + در قصبه سفیدون که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام ۔ شاعری نادر و فصیح کلام
بست رخت بقا از ملک فنا ۔ کرد آهسته سوی خلد خرام
در قصیده شده ظهیر زمان ۔ در غزل گشته خسرو ایام
۱۰۰۳ کردم اندیشه بهر تاریخش ۔ خرد گفت آه آه نظام
۱۰۰۳

شیخ عبدالقادر بداونی قادری تخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلدهٔ بداون بود و شیخ بفضل و کمال القصاف داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

که مدام تیر می نوشید و منضبط و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب بهمان ایام متولد شده بود میگویند بلکه بعضی را اعتقاد است که روح همین گنده برهمن چاپری در قالب اکبر شاه نقل کرده باز بجهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را هوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بیست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده هشت ماه و بیست و شش روز بعد از آن واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را سبب پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر از آن نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم بالصواب همبرین طریق در یزد شاعری بود متخلص بزبانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این خام خیال را در عالم قال آورده و چنین گفته بیت

در گنجه فرو شدم پی دید — از یزد بر آمدم چو خورشید
هر کس که چو مهر بر سر آید — هر چند فرو رود بر آید

وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فرید الدین عطار میفرماید ع

هفصد و هفتاد قالب دیده ام — همچو سبزه بارها روئیده ام

مات یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح مات یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشور کشائی مینمودند

قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مشفق و کرمم
سال هشتاد و چار در دنیا
اسم و تاریخش از خرد جستم

عارف وقت حضرت کمال
کرد تلقین دین مبارک فال
گفت هاتف بدانکه شیخ کمال

آن محقق مدقق دوران
چون ندا در رسید از عالم غیب
باش آزاد از بخشش فیروز

آن مصلح در سرای جلال
گشت پنهان بسال آن اقبال
صبر بهتر ازین ملال مثال
۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوسه بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت در همین جوانی از این منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادری بداونی در تاریخش گفته

تاریخ

بر موجب حکم بادشاه گزین
در راه سفر خواجه ابراهیم حسین
چون کرد سفر ز عالم بی سر و بن
تاریخ شدش خواجه ابراهیم حسین
۱۰۰۱

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر [illegible] خان اعظم مشهور باتگه خان بوده کوکه و کلتاش برادر رضاعی را میگویند زیرا که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

در بالای [illegible] جلال مبادره بسال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده بربالای آن عمود نصب کرده‌اند و سوای خط هندی وغیره که بر این عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در ایام سلطنت خود نام خود و نام آبای خود را تا صاحب قران در تاریخی کنده‌اند و این اسم بر آن عمود موجود است بدین طریق

[illegible]

تعمیر قلعه الله آباد

و قریب این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده و آن دو با هم ملحق گشته [illegible] [illegible] کلجگ عمر دریای گنگ چهار هزار سال شمسی قرار یافته بود و از سنه سال کلجگ هزار و صد و شصت و چهار [illegible] هزار هشتصد و چهل و هشت عیسوی است چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی است و از این حساب چنان مستفاد میگردد که شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ باخیر رسید و چون این مقام پرستشگاه بزرگ هندوان است در ماه [illegible] هرگاه که آفتاب در برج جدی می‌آید هر ساله میله [illegible] هندوان از دیار دور جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و سبب تبرک بی‌شمار مردم درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه هندوان [illegible] دریای [illegible] باغرق میشوند و بعضی خود را [illegible] گفتند [illegible] هندوان [illegible] که [illegible] شاهجهان بادشاه [illegible] گردید [illegible] مشهور [illegible] بدین منوال قصه مکند برهمچاری است [illegible] هندوان [illegible] آن شهر جاری است چون این قصه عجیب و غریب است و خالی از لطف نیست بنابر آن درین مقام نوشته میشود

قصه مکند برهمچاری

نقل است که برهمنی مکند برهمچاری نام در ایام سلطنت هایون بادشاه بطریق مذهب خود در [illegible] ریاضت و قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و [illegible] و هشت سنبت [illegible] که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری باشد در شهر پراگ که حالا شهر الله آباد است وارد گشته بر کنار [illegible] دریای گنگ و دریای جمن ملحق [illegible] آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اعضای خود را پاره پاره بریده در آن آتش انداخته بعد از آن خود نیز در آتش زده [illegible] شد [illegible] نیت [illegible] پیدا گردید [illegible] قبول رسیده بار دیگر بجهان اقبال انسان پیدا شده و بادشاه هفت اقلیم [illegible] چنانچه این اشلوک که [illegible] بزبان سنسکرت گفته بر ورق مس کنده [illegible] گذاشته بود و حالا آن اشلوک اکثر مردمان [illegible] [illegible] مستفاد میگردد اشلوک این است

اشلوک

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و این اشلوک که [illegible] است [illegible] که [illegible] یکهزار و پانصد و [illegible] شهر پراگ [illegible] تاریخ [illegible] آتش [illegible] و آن [illegible] تمام [illegible] بادشاهی [illegible] [illegible] مکند برهمچاری

دور ایامیکه بادشاه برای رفع برادر خود محمد حکیم مرزا که از کابل باراده تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت
دران باغ فرود آمده چنانچه ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلگشای حافظ رخنه که الحق نسخه هندوستان بلکه عراق و خراسان است یک باغ
باغی نشان میدهند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در آن واقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند   یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ بر آید

۱۰۳ بنیاد قلعه اله آباد

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبه پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن پیوسته
جوش یکتائی بیرون دهند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طوافگاه والا شناسند
در آنجا شهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در آنجا برآورنگ دادگری بر نشیند و سرتابان آن نواحی را بشایسته
فرمان پذیری بر دوش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی پنجم آبان سال بست و ششم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور نهضت فرما شدند و موکب مقدس داد دهان و شکار کنان منزل بمنزل نهضت
میفرمود و غره آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بفرخنده ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سرنگ زدند و در
هر کدام والا نشیمنها بازنمودند و محکمه‌دانان تیزهوش کارنامها پدید آوردند و در کمتر زمانی اولین چمن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال
دلگشا خانه بسر برد و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور باله آباس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن
برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرآت جهان نما مرقوم است که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعه اله آباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تقسیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال باورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای بهارتهه دیوان و پیاگ داس مشرف من ابتداء یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری التعمیر اختتام یافته و شهری نیز در انجا آباد گشته اول مسمی
بالهاباس گردیده و بعد از آن در عهد شاهجهان بادشاه باله آباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه آنچه که پیش ازین
بود حالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و دوصد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل کد صاحب انگریز
مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر اله آباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لایق بزم بود و حالا قابل رزم است و درین قلعه مکانیست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و در آنجا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و نظارش نمایند
این درخت از کهنه سالی در انجاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقولست که جهانگیر بادشاه آن درخت را برید و طبق آهنی کلان
بر سر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر برآورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودیست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی و نادانی لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده و نیم گز و سطبری آن سه و نیم گز است کتبه او بانواع خط
هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند و درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفور بکار برده و نقل آن کتبه بهر ملک و
بهر جانب فرستاده اند و چنانچه مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای پیشین طیار نموده در انجا که معبد بزرگ هندوا
ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شهد کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر هر عبارت جنتی ست آراسته نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته در ابتدا از شیراز جدا شده بدکن وارد شده چون در آن ولایت اورا الفتی چنانکه باید دست نداد لاجرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابو الفتح در نکته اول بر حقیقتش انها یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته بساحری در شاعری نام برآورد و چون شجره اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا برکنده شد سپه سالار عبد الرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت دران اثنا احوالش مسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته اند که با شاهزاده مرزا سلیم خصوصیت و صحبت مفرط داشته چنانچه بعضی بعشقش متهم گردند عاقبت حساد در عین جوانی اورا مسموم نمودند وفاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده نادی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص و طمع مال داشت در بند طول آمال ظریفی تاریخ فوتش اشعث طماع ۹۹۹ یافت و در مرات جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که دران آرزوی رفتن به نجف معلی ۹۹۹ کرده مطلع اش اینست بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار و در آخر قصیده میگوید بیت اگر شود ره کوی تو حلقه تسخیر کنم بمژه ومک دیده طی لشکرزار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر بهند هلاکم کنند ور به تتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای اورا روانه نجف معلی نمود بالجمله چون لاشه او در نجف اشرف رسید ملا رونقی همدانی تاریخ رسیدن لاشش دران دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی بکاوش مژه از گور تا نجف بروم	که آسمان پی پرورش صدف آمد فگنده تیر دعائی که بر هدف آمد	چو همچو او بسر آمد زگردش دوران رقم زد از پی تاریخ رونقی قلم	شکست بر سر لبهای شیفته آمد بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را آورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابو الفیض ابن خواجه محمد عبد الله پسر کلان خواجه عبید الله احرار ست نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور ست بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی از مریدان او امیر عبد الله که پیر امیر ابو العلا اکبرآبادی بود در بلده اکبرآباد بر کنار دریای جمن متصل راج گهاٹ هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات اوست

آن قطب زمانه خواجه یحیی	در وقت خودش نبود ثانی نه را برقم سه بار بنویس	در ماه وفات خواجه کونین تا سال وفات او بدانی	او رفت ازین جهان فانی ۹۹۹

حافظ رخنه

در شهر هند باغی ست که آنرا باغ نولکهه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده بود

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبد الله خان اوزبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی میرزا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی

مهر دو برادرم که دمساز آمد — او شد بسفر وین ز سفر باز آمد
او رفت و بدنباله او عمر برفت — وین آمد و عمر رفته ام باز آمد

بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرعه ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت ع او رفت و ز رفتنش مرا عمر برفت ٭ و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه حواله او بود و در سال نهصد و هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم معزز و ممتاز گشته بروز زیبا و بست ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور در گذشت اگرچه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا از و ناخوش بودند چنانچه سورستی تاریخ وفات او را باین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته — چون شد بسوی جهنم گشتند خلق خرم
تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم — شادی کنان بگفتا دی رفت در جهنم
۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهارمل کچهواهه است که از عهد بمنزلت بپایه والا رسیده بود دخترش جوده بائی نام بعقد سلطان شاهزاده سلیم یعنی جهانگیر بادشاه در آمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس البول شده باین درد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی از ینجهان بربست در آن ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تاسفها خورده کنور مانسنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری بر افتخار بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری است گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد باول دیدن شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بکمالات شیخ محمد غوث گرامی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشدی را اختیار کردید جواب او که سنت خدا را عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی است و شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمدآباد گجرات است و کلمه شیخ وجیه الدین بی الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد ۹۹۸

تاریخ از مخبر الواصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین	عالمی حق نما وجیه الدین	علوی بود آن ستوده صفات	مسقط الراس و مدفنش گجرات
	گفته ام سال نقل او بیقین	بهشت مسکن وجیه الدین	

۹۹۰

بجنگ کرده غالب آمد و مرزا سلیمان که همراه ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از ده سال بسن هشتاد و هفت سالگی بروز شنبه هشتم رمضان سنهٔ نهصد و نود و هفت ۹۹۷ هجری مطابق سنهٔ سی و چهارم الهی در لاهور در گذشت و تاریخ وفات او را بخشی یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محلهٔ قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه هزیمت یافته در بلگرام رسیده شیخ سلیمان چند شب گرده و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من هست اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون بار دیگر بادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیلهٔ همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته بمناصب دولتی گردید و مولانا ضمیری را که از خواهر زادهٔ او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپای تخت حاضر می بودند شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنهٔ نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان	که تاج بلندش شد تا سر ماه	شده پیمانه اش پر چون بتعبد	بوقت رحمت حق او لبیک گاه
حدیث خلق و احسان و حیا لشر	شده افسانه در عالم با فواه	بسوی جنت عالی روان شد	بحکم ازدیئ آن طالب شتواه
چو با جاه و جلال خویش آن شیخ	گرفته جانب خلد برین راه	پی تاریخ فوتش در بدیهه	خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

۹۹۷ و قطعهٔ دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه ماده تاریخ است شمار سال وفاتش بیان خلد برین ۹۹۰

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی

امیر فتح الله بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هندوارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنهٔ نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز سواد جاه و جلالتش در فزایش بود تا در سنهٔ نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند داده سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال در گذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت بسیار تاسف نموده فرمودند که اگر بدست فرنگ او فتادی و فرنگیان قدر تمام خزائن بارگاه سلطنت عوض خواستی در ساعت این سودای پرسود کردمی و همچنین گوهر والا را در ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابو الفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز ازین جهان سفر آخرت نمود چنانچه محمد اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابو الفضل موجود است تحریر نماید که بتاریخ بست چهارم امرداد ماه الهی در سنهٔ سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنهٔ نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر تا سف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت آن دو علامه و تاریخ فوت ایشان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله کو و مصرعی ساوجی تاریخ فوت این دو علامه ۹۹۷

تاریخ

ازین سال دو علامه بعالم رفتند	رفتند سوخته بمقدم رفتند	چون هر دو موافقت نمودند بهم	تاریخ شد که هر دو باهم رفتند ۹۹۷

…و نواب پری خانم میخواست که خود راتق و فاتق مهمات سلطنت گردد حسب الامر پادشاه او را بخنجر هلاک نمودند بعد ازان حرم …م از خیر النسا بیگم بیعت نمودند بامر و شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سر انجام میداد و چون از بعضی موافق مزاج …ا میبود بعد چندے اتفاق نموده او را بخنجر هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا بولیعهدی بقبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال …پای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بیست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در حدود گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و دران اوقات احتراق عطارد واقع شده بود از نامرادی آن این حادثه سر روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد ۹۹۴ موافق تاریخ این واقعه بالکل است بعد شهادت او مرزا ابوطالب را که پسرے خورد ساله بود قائم مقام ولیعهد ساختند امرا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجری باعانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان مرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بیست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود بابر پادشاه که دران ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آن ولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک حاتم بود ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق سخن اسید ۹۴۱ است در بدخشان اتفاق افتاده و وقتیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت انعطاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این ۹۶۷ و مرزا سلیمان و کو تحمل اسید در ۹۶۷ یافته اند واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قضیه کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و بعضی گفته اند در شهادتش گفته تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی
مانند خورشید بدخشان رفتی
در درج گهر خاتمی سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود چند روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست

بیت

رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل
آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل

و مرزا ابراهیم مذکور را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد مرزا سلیمان ازینمعنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در [illegible] ثلث و ثمانین و تسعمائه روبراه هندوستان نهاد چون به فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمود و بعد چند اوقات در همان سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گر… در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبدالله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تا تمام آن را بابا متصرف شده در … نیز استیلا یافت و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال … مرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آن ولایت را تا تعین بندگان درگاه و دار… [illegible] همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبدالله…

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی و نجوری او را به تنهایی بسر گذاشته رفتند و در آنجا شانزدهم مهر ماه الهی سال سی ام جلوس موافق ماه شوال سنه نهصد و نود و سه هجری بسختی درگذشت و کار آگهان را بنامه باز گذاشت

ابیات

مبادا خرد مند غرق شراب · کزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند · نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رسالهٔ مناجات

این رساله را شیخ ابو الفضل علامه بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال بیست و هشت جلالی تصنیف نموده بود این رباعی از آن رساله است

رباعی

بصحرای عدم خوش خفته بودم · مرا با مستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی · ندانم تا ازین بیت چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد لله که این فرخنده نامه · که از کلک رادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام بجست · لقب زان شهنشاهی است کز ظل ۹۹۳
بر دو اسرار نهی است مبهم · امارت نامهٔ سلطان عالم

۹۹۳

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی پرست · آیه و عبد ول ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند · چون بشمارند مناجات وجد

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود باد خوان که در هندوی بهاٹ گویند و نام او مهیس داس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دو هزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خلوتیان خاص گشته در زمرهٔ محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و بعد ازان بخطاب بیربر که معنی آن بهندی بهادر است سرفرازی یافته اکثر خطاب بادشاهی در حق او بدین عبارت مشعر بود صاحب الشعور راجه بیربر در ایامیکه محمد اکبر شاه در کابل بود او را از آنجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که جایگاه افغانان یوسف زئی است فرستاده بود نه و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندار مذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد ازین سانحه تا بدو روز بادشاه صبح طعام نخوردند و ملا شیری نیز همراه بود که در آن جنگ کشته شد

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی است در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد اوست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمده ۹۳۸ اورا سلطان سکندر شان نیز می‌نویسند چون برادرش شاه اسمعیل صفوی بعد فوت پدر بسلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادها را از دیدهٔ هستی بملک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد و اما چون او در شیراز سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کس بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد و اما پیش از آنکه این امر شنیعه از حیز قوة بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی از امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرای دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

وفاتش را ثانی منصور حلاج یافته وحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شخصی نظم کرده بود ٩٨٩

قطعه

شاه منصور ناسپی که بود		دائم آزار مردمان کارش		زین عمل عنقریب می‌بینم	همچو منصور بر سر دارش

در همین سال چون پادشاه بجهت تنبیه میرزا محمد حکیم بکابل رفتند هر چند از مردم معتبر از قصه خواجه منصور تفحص و استکشاف نمود مرتبی و باعث نگردید آخر معلوم شد که خطها ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنا بر آن پادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبد الرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ٩٩٢ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را شاه الهی عاقبت محمود گردان یافته ٩٩٢

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

٩٩٣

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیدتمندی بپایه والا امارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزم نوروز جشن حالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان پادشاهی را امداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابو الفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد در باش سلطان سلیم ٩٩٣	که پرتو دهد سال امید را	زهی بردرون آفتاب دول	قرانی شده ماه و ناهید را ٩٩٣

و بعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودے سنگه ولد راجه مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سر از جمیع راجهاے عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید ٩٩٣ ٩٩٣

محمد حکیم میرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابو المفاخر و ابو الفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان ٩٦١ ٩٦١ تا لاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکر کشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اغیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه جلوسی اکبر شاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری فوت ٩٩٣ کرده و چون فرزندان میرزا خورد سال بودند فرمان بر راجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید از آغاز هوشمندی طبیعت بر ستان هیچ وقت از پارسائی باده بیمائی افتاد چندانکه سوء مزاج شده بدیا بیهای سخت رو داد و در سالیکه اکبر شاه خبر وفات برادر خود میرزا محمد حکیم شنیده و بسوی کابل نهضت فرموده بودند او

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در چهار دروازه مدار جای با نام بود عمرش آنچه شهرت داشت
صد و ده سال بود و مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی
یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت: خوش طبع، تاریخ برآورده اما یکعدد کم میشود و مولانا عارفی ۹۸۸ فلد مبارک سبحزه
این مصرعه یافته تاریخ ز جهان رفته قاسم کاهی ۹۸۷ و شیخ فیضی چنین یافته ۹۸۸

تاریخ

۹۸۸ تاریخ وفات سال و ماهش جستیم ۞ گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری ۹۸۸

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته
۹۸۸ و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ
وفات او درین عبارت یافته شاه جهان شد شهید

ملا حسین نقشی ۹۸۸

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهر کنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کرد بدولت صوری
و معنوی رسیدی وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین ۞ علم او همدوش تشریف عمل
آنکه بود از فضل مخدوم دیار ۞ فضل او همدست حکم کردگار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۸۹
۹۸۹ اصفیا را از جمالش آبرو ۞ چون برفت از عصر آن قدسی صفات
گشت دیگر مقتدای روزگار ۹۸۹
اولیا را از وجودش افتخار ۞ سوی جنت زین جهان بی مدار

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از تحفة الواصلین

عارف ذات ایزد متعال ۞ ماه ذی الحجه چهاردهم ۱۴
قطب و غوث زمانه شیخ جلال ۞ بود کان شیخ شد بچرخ نهم
ذات او بود از قدم تا سر ۞ سال ترحیل آن ستوده خصال
گل خورشید باغ تهانیسر ۞ شد رقم در بهشت جای جلال ۹۸۹

۹۸۹ خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخوانند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه
پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام در گذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق به استقلال بمهم وزارت
پرداخت بادشاه از گفته راجه تودر مل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی مزور از زبان
او بجانب مرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از
سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم نفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای
کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

که هرگاه ذوذنابه در خانه صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را معدوم میسازد و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه هم دران ایام بعد از سلطنت یکسال و هشت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری از قزوین درگذشت و در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بست و سوم الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آندیار راه یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیراکه از کتب انگریزی هم ثابت ست که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده و هم درین ایام اکبر پادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باکبرآباد آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه گفته و گوهر سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه	که همچو رو گردون بنازش حشم	جهاندار و فخار گردون وقار	که بودش لقب قهرمان عجم
از آن پس که در کام ضحاک بار	ورو خاک بر فرق جمشید جم	پی تاجداران روی زمین	برافراخت در هر سپاهی علم
پی پاو شاهی به روی زمین	بسال دگر در عدم زد قدم	دو تاریخ زیبنده میخواست نگر	که بر لوح عالم نگارد قلم
یکی بهر جاهش در اقلیم بر	یکی بهر فوتش بملک عدم	شهنشاه روی زمین گشت ثبت	شهنشاه زیر زمین شد رقم

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندرشان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبدالقادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط در دست جمعی از اعراب سعیدی شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نه از هجرت شد	در ملک قضا به بلای ظاهر	سلطان قضات اهل تبریز کشتند	اعراب سعیدی که کم اند کافر
	تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	گفت آه شهید میر عبدالقادر	

در مصراع اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سعیدی بود نامش نجم الدین محمد کنیتش ابوالقاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و حق تعالی وی را چندان تحول نامه بخشیده بود که هرچه کردی بدو منسوب در زمان آمدن در شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بسند افتاده انعامات والتفات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم قافیه که گفته بود یک لک تنکه صله گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه یادرود دهند او ازان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به تحقیق بهادرخان برادر خانزمان مدتها بسر برد و پس ازان باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ربیع الآخر سنه

در تذکرهٔ کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ ۹۳۰
نقش مهرش شده تاریخ جلوس بندهٔ شاه ولایت طهماسپ ۹۳۰ باعتقاد اهل التشیع اشاره بظهور
جلوس او از قول شاه ولایت برآورده اند که فرموده مصرع لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان
صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عددش باشد تاریخ جلوس او میشود این بادشاه را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام
سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانچه
از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه که عمرش بست ساله
بود از جمیع مناهی توبه کرده و جمیع شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده رفته رفته در سنه نهصد
و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غلبت حالات عبارت توبهٔ نصوح موافق
تاریخ آمد چنانچه در رشتهٔ نظم کشیده از نظم سلطان کشور دل طهماسپ شاه عادل سوگند داد توبه خیل و سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبهٔ نصوحا ۹۶۳ ۹۶۳ شصت
سر الهی است این سکر مباش ای کج در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده در سنه نهصد و
و نه با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نموده در زمان دولت او همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده بایران رفته و باامداد
باز سلطنت هندوستان رسیده بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار ازین جهان فانی
بملک جاودانی سفر کرده و بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او را در کلمهٔ دوازده امام یافته اند چه عدد
عبارت امام هشتاد و دو است اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار گردد که از مطالب خبر میدهد و پانزدهم شهر صفر ۹۸۴ ۹۸۴
دگور شاه پر نور ۹۸۴ نیز تاریخ وفات اوست

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دویمی شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر میرزا که حاضر بود بعضی امرا سلطنت را
مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهرش پریخان خانم او را بدغا اندرون حرم طلبداشته بقتل رسانید.
و اسمعیل میرزا که بیست و سال بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار
بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حیدر معمائی ولد امیر سید علی محتسب این رباعی
در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار ازان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرع را جدا جدا گیرند چهار تاریخ برآید
و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرع را با هیچ یکی
از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ بر آید و همبرین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرع دیگر بگیرند نیز همان
تاریخ شود تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴
الحمد ایا طبع وفا گستر ما	کامد مه یوسف منش آن دلبر ما	شاه اسمعیل امام انصاف العلم	المستسپ منش مه همایون فر ما ۹۸۴
در صنعت این رباعی از لطف نگر	کش هر مصراع گشته تاریخ شمل	بالنقطه هر دو مصرع و بی النقطه	گر دو دو دو و چهار تاریخ جمل

چون مزاج بادشاه طرف مذهب سنین مائل بود نقش سکه را که پیش ازین در ایام پدرش لا اله الا الله محمد الرسول الله علی ولی الله بود آنرا موقوف ساخته فرمود که این
بیت بر سکه نقش نمایند بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است ❊ علی و آل او ما را تمام است ❊ دو ماه پیش از وفات شاه دو ذوذنابه که موافق رای منجمان ایران دلیل
زوال یکی از بادشاهان است در برج قوس ظاهر شده و دغدغه عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بر آن دلالت میکند

۹۸۱				
در باغ فرح بخش گلندکن تنها	برلاد و یاسمن نظر کن شاها		نعمت خان راز بهر تاریخ بنا ۱۱ ۱۲	از باغ فرح بخش بدرکن شاها ۷۱ ۹۳

یعنی چون الف احد را باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ برآید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آنشاء چهارچمن مسطورست که اگر چه در لاهور باغات خوب بسیار است اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای دست فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و صفای آب روان و تالابهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جوی های طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بست و نه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نمود اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطورست که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند سپهر نیلگون فلک بی پایان و بمیانش در درون بر که عمارتی بنا شده که دست سپهر بنا مثل آن چنان بنای ننمود و فقط شاید که تاریخ مذکور تو الصدر در باب همین باغ باشد . .

داؤد شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد دو و اکبر شاه را خبر رسید که داؤد شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر تانده را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده و بر تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت متقید گردانیده و هلاک ساخت از استماع این خبر بادشاه از اکبرآباد کوچ برکشتی نمود و متوجه آن سمت شد و چون در بنارس رسید بعرض رسانیدند که اگر از بهر کشایش این عقده مشکل که نقع کرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران درین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** زود دی اکبر از بخت همایون برد ملک از کف داؤد بیرون بعد از چندی روز همچنان ظاهر شد القصه بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در اینجا جنگ واقع شد و داؤد خان متوهم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه برکشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در اینجا کشته شد

۹۸۲ تاریخ آن فتح را مصرع ملک سلیمان ز داؤد رفت یافتند فقط

شاه طهماسپ صفوی ۹۹۳

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب

۹۱۹ عالم افروز ۹۱۹ تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم کز نصرت الهی	جا بعد شاه غازی بر تخت زرگرفتی	جای پدر گرفتی که ای جهان مسخر	تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰ و چون از غایت خلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ ۹۳۰ جلوس شد و خاتم فرمان بدین نقش ختم گردید چنانچه در مینا گفته **قطعه** شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز هدایت طهماسپ

۱۲۰ درین مدینه پس از هجرت رسول امین | گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین | به شهر سند محدث آمد از ره قم | برای شیخ حوادث را درین طلبین

۹۳۰

در ابتدا به هند دکن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش منور نشد لاجرم علیقلی بیگ مشهور به خانزمان بهادر شخصی را با پنج راس اسپ و هزار روپیه نسخ را بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف | که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا | سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که غین است اشاره به هزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را در ان زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاوه صله یافته در حین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردیده و بملک الشعرا رسیده اول او است که باین خطاب نامور شده و بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکیج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بیست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داده تاریخش ازین ابیات که تعمیه ایست دریافت گردد

تاریخ

بود کنجی غزالی از معنی | مدفنش خاک پاک سرکیج است
بعد یکسال سال تاریخش | اعدا باده و خاک سرکیج است

۹۸۱ — ۹۸۱

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرده ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که انهم بطریق تعمیه تارک است و یک عدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را | ربود از میان دست بر دهر آه
پی سال تاریخ او سال دیگر | بگو مرده ملا علی محدث

۹۸۱ — ۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

۹۷۴ سلطان سلیم اولدی خنقر عالم
۹۷۴

او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بیست سال سلطنت نمود.

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

ات دهم

صدو چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول رومی سال یکهزار و هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم شهریور ماه
سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان
ستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بلخ ابه باریل که دیه‌ایست که پادشاه اورا
پ نیکو زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمد و مولد گرامیش که خانه شیخ
یال بود بنابران شهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

دن محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین
پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برودہ و چانپانیر را در تصرف خود داشتند و در قلعه سورت که
برکنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به
بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند
آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم پادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سنه مذکور یافت و اشرف خان
میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشور کشای اکبر غازی که این چنان	جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ۹۸۰	تسخیر کرد قلعه سورت بجد اینها ز دولت شه عالم بعید نیست	این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست

حاجی افضل بلگرامی

۹/

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد رهبری بر د بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد
هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بغیری بخط نستعلیق
در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بو
شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و ا
روی حساب ابجد هم همان تاریخ می بر آید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گرشته زتردی بیگ سلطان یافت بنا	خطاب جلال الدین محمد برای مرقدش این پاک گنبد بتاریخش نهان و آشکارا	چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت ضمیری جست سال این بنا را تردو گفتا سنه هشتاد و نهصد ۹۸۰	ازین دار فنا در دار سرمد بلفظ فارسی و هم با بجد

۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود و ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمد و چنانچه خود در قصید
که ... ملک الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

۳۰ درین مدینه پس از هجرت رسول امین … گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین
بشهر بند حدوث آمدم ز ملک قدم … بدین صحیفه حوادث را درج علیین
۹۳۰

در ابتدا بهند و کن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف … که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا … سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که غین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را در ان زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علا لی صله یافته در حین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکنج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داده تاریخش ازین ابیات که تعمیه تارکست دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی … مدفنش خاک پاک سرکنج است
بعد یکسال سال تاریخش … احمد آباد و خاک سرکنج است
۹۸۱ ۹۸۱

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طارمی تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرده و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را … ربود از میان دست برد حوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر … بگو مرده ملا علی محدث
۹۸۱ ۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی جهان خسرو عالم
۹۷۴ ۹۷۴
او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرد و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که در ان شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات پادشاهانه گردید

تاریخ

صد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم شهر ماه
ی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان
وستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بلنج اجمیر بمبارک پیل کوه پیموده که بادشاه او را
ب نیکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ
دانیال بود بنابر آن بشهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین
پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و بروده و چانپانیر را در تصرف خودها داشتند و در قلعه سورت کر
برکنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد بگجرات متوجه شده و در بست و پنجم شعبان سنه مذکور به
بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از کم حین مقاتله و مجادله ماندن
آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سنه مذکور یافت و اشرف خان
میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشورکشای اکبر غازی که این سخن	جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست	تسخیر کرد قلعه سورت که مثل آن	این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
	تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ۹۸۰	اینها زدولت شه عالم بعید نیست	

حاجی افضل بلگرامی ۹۸

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد و بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد
هجری بر مرقدا و گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق
در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بود
شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از
روی حساب ابجد هم همان تاریخ می بر آید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گرفته	خطاب وجلال الدین محمد	چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت	ازین دار فنا در دار سرمد
زتردی بیگ سلطان یافت بنیاد	برای مرقدش این پاک گنبد	ضمیری جست سال این بنا را	بلفظ فارسی و هم بابجد
	بتاریخش نهان و آشکارا	خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد ۹۸۰	

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی ۹۸۰

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصی
که بروضه الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

تا نام زمین و آسمان ست	تا نقش وجود در جهان ست	تا شش سپہر نشین باد	ذاتش بسجان ابد قرین باد

وحمامی که پیش دروازه کلان باعمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله آنرا تعمیر ساخته ولاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابو الفضل بود منکوحه او ست و مادر نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم در اکبراباد است و نو محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان باتمام نرسیده بود که بانی اش فوت کرد واین تاریخ اگرچه درست نمی آید زیراکه صرف سنه نهصد وسی ازان استخراج می یابد میگویند که تاریخ انتقالست

تاریخ

٩٣٠ سال تاریخش چو پرسیدم زعقل شاید که درست آید	گفت زیبا منزل اسلام خان [٩٢]		اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان بنویسند

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است وشیخ در سنه هشتصد وهشتاد وسه هجری متولد شده وکلمه
٨٨٣ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است ومرید خواجه ابراهیم چشتی [٩٢] است مدت العمر روزه طی مید اشت ودر کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبراباد که حالا فتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه بحج رفته وسال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد وهفتاد ویک
٩٧١ هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرع یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد [٩٧١] واکبر شاه بادشاه را با ایشان اخلاص واعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته ودر بست هفتم رمضان سنه نهصد وهفتاد ونه ازجهان رفته در عبارت شیخ هندی [٩٧٩] تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند
٩٧٩ دروازه بر سمت شمال مایل بشرق واقع است واین عبارت وتاریخ بر مرقد او منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز		سنیت ملت سراج شیخ سلیم	که در کرامات در قربت جنید طیفور است
منور است از وشمع خانواده چشت	فرید گنج شکر اعلی ترین نور است	در دین سالش خود فنا و بحق باقی	که سال رحلتش از زمانه مشهور است

چون عدد از ماه و تاریخ یعنی از الفاظ خود فنا بحق باقی کم کرده سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طرق گفته

تاریخ

٩٧٩ چو بار الم کشتی از بحر کثرت بحق آمد	خرد گویدش سال وصلش خود فنا بحق باقی [٩٠١]		واین دو تاریخ یکی از کتاب مجمع السلاطین ودیگری از تذکره

الشعرا تصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

عارف بی نظیر شیخ سلیم	مرشد ورهنمای هفت اقلیم	از مه صوم بست هفتم بود	که بخلدش زده بر نقل منود
٩٨٠ سال ترحیل آن ولی کریم	هاتفم گفت بدر خلد سلیم [٩٨٠]	در فتحپور بر بلندی کوه	مرقد او ست با علو وشکوه

تاریخ

سنیت ملت شیخ اسلام آنکه در قربت	شبلی وجنید را بدیده گوش ثانی	ربود از عرصه دنیا ودون گوی کیا	ز روی رسالت وریشی ملک سلطانان لسانی

قطعهٔ تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر ۹۷۷ | چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب ۹۷۸ | اول از و ثانی شاه جهان ۹۷۷ | ثانی از و دلبر عالی جناب ۹۷۸
آن یکی از بین بشاه سریر ۹۷۷ | مژده رسان بود بصد نخجاب ۹۷۸ | آن دگر باعث امن و امان | مهر زمه داده با و مهد خواب ۹۷۸
مژده که مولود زشه اول است ۹۷۷ | گفته از و مصرعی اول جواب ۹۷۸ | از دو مین مصرع ابیات هم ۹۷۷ | مولد شهزاده ثانی بیاب ۹۷۸
باد مدام آن شه و شهزاده ها ۹۷۷ | جاه سکندر فر افراسیاب ۹۷۸ | و از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری
سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انقام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهارده سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والی احمد آباد و از نذر و نیاز اکبر شاه بادشاه که جهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام | رفع الله قدر بانیها | قال روح الامین تاریخه | لایری فی البلاد ثانیها ۹۷۶
۹۷۶
و دیگری بیت معموره آمده از آسمان بیافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ۹۷۸
۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر | که از و ملک را نظام آمد | شیخ الاسلام مسجدی آراست | کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع | ثانی المسجد الحرام آمد | کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است ۹۷۹
۹۷۹
و با تاریخ کاری ندارد و در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکهه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد
۹۸۳ شده رشک طاق سپهر بلند و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبه
۹۸۳
فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و دواندیس که سابقاً مسمی بخاندیس بود نمود در سنه ۴۶ الهی موافق سنه الفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

مات اهم

...ه متبرکه خواجه معین الدین چشتی که سرچشمه اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی
...یم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز
...ن دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه مذکور از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله
...یمای و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعه قدسیه خواجه موصوف که در اجمیر واقع است
...و از آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارت عالی بنیاد و مساجد
و خانقاه و دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان لبت و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم
محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق لبت و نهم خورداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی مصادق هفتم هم
ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم خریران ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و یک اسکندری
که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار پانصد و هفتاد عیسوی بود و طالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس
بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال
شاه مراد نهاد و شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاڑی نهاده بودند و سخن آفرینان
نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت
مراسم شکرگذاری این عطیه عظمی باراده زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند
و روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و در همین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ
یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت
این هر دو شاهزاده های بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه ها گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ
ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته
که از مصرعه اول تاریخ ولادت شاهزاده اول و از مصرعه دوم تاریخ ولادت شاهزاده دوم حاصل میشود و آن بیـ...

تاریخ

سلطان		۹۷۷ شد ... مهر والطف لبی بابان را	در سلیم شود و آن مه دوران را	سلیم
شاه		ول سوی شمی کشید کرشن و خال	از چشم شود ناز ابروان را ۹۷۸	مراد

۹۷۸

بیت استخراج

دی مهر سلیمان مه دو کشش ... ناز	الطف بیان شود و جان سهد حسن ...

۹۷۷

...شاهزاده های ... و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزاده های
گفته که از مصرع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لائح میگردد و مطلع آن

مطلع

زنور پاک سلطان سلیم سعد منازل	اوای شاه مراد این کرجادل

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر صنعت ...
۹۷۷
که از مصراع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

سلطان محمد میرزا که از اولاد امیر تیمور بود پسر ابراهیم میرزا بن بایقرا میرزا است در سنه نهصد و هفتاد و [illegible] فوت کرده
و [illegible] محمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا [illegible] این بود میرزایان از اکبر پادشاه یاغی شده و جمعی کثیر از اوباش
گرد آمدند [illegible] و در سنه نهصد و هشتاد و [illegible] در گجرات [illegible] آن ولایت را از [illegible] سلطان محمود گرفتند
[illegible] بودند [illegible] جنگ کردند [illegible] در سنه نهصد و هشتاد و هفت قلعه [illegible]
تاریخ این فتح را [illegible] چنین یافتند

تاریخ

اولاد تیمور که در شجاعت فرد آمدند	شدند ز شست قضا که بود آمده	گرفتند فتح گجرات را	تاریخ شد [illegible] فتح [illegible]

بنای عمارت شیخوپوره

ملا نور الدین سفید دونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشت از جمله مصاحبان و ندمای همایون پادشاه بوده چون
پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه دهلی جاگیر او بود سفیدونی مشهور شد و از اهل حرم اکبر پادشاه که او را [illegible]
دولت او بوده [illegible] آن [illegible] دو [illegible] که [illegible] آن [illegible]
شده باعث نهایت حال [illegible] و چون آن [illegible] پسر [illegible] بسیار [illegible]
بود با تمام رسید [illegible] آن میرزا با تمام [illegible] تاریخ آن عمارت شیخوپوره یافت که عدد آن نهصد و [illegible]
می شود و [illegible] ازان [illegible] آب [illegible] و سلیم پادشاه بسبب [illegible] در منزل شیخ سلیم
[illegible] اتفاق افتاده بود شیخوپوره می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و [illegible] فوت کرده

ولادت جهانگیر پادشاه

چون اکبر پادشاه را [illegible] که [illegible] فرزندی [illegible] و هیچ [illegible] چون [illegible]
[illegible] از [illegible] پیشان [illegible] شیخ سلیم چشتی [illegible]
حالت [illegible] منع [illegible] که [illegible] دو [illegible] آن [illegible] شیخ [illegible]
اعتقاد تمام می داشت [illegible] نعمت [illegible] شیخ [illegible] پادشاه [illegible]
چندی از [illegible] عصمت [illegible] امید [illegible] قرب [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] فتح محل [illegible] پادشاه [illegible] امید [illegible] دولت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] سال [illegible] ربیع الاول سنه نهصد و [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] خلافت در منزل شیخ [illegible] تخت [illegible]
دولت [illegible] اکبر [illegible] پادشاه [illegible]
ممالک [illegible] سلیم [illegible] خلافت [illegible] شیخ [illegible] سلطان سلیم
موسوم گردید [illegible] شیخ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] این [illegible] بحصول [illegible] دار الخلافه آگره [illegible]

که ابراق و پسرش متعلق بوده چون بر قرار داده بعد یک موجب وغیره جمیع اشال آن تعیب کرده و در حین وقایع موجود
نموده را آتش زده و خود با اوران انداخته و هلاک شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز آن حوالی کشادند
دو زنان زنده بر آمدند که چوبی بزرگ مایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی از آن زنان که کمالدنی نام داشت
خواهر ابراق هرگاوتی بود و دوم دختر امیر اگر که و ابراق را پیر آورده بودند و هنوز با وجود سینه و بنی
عتبه علیه سلطنت آبروی یافته

بنیاد قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابوالفضل می نویسد که در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری پادشاه دارالخلافت
آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که در خور آن باشد و لایق حال این
سلطنت توانا بود اشارت فرمودند و از سلاح بنیاد پیوست که قلعه خشتین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر
واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و بجای
محل شیخ حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز پادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن تا خندق
رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن در های دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد و هر روز سه هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت بر دوام کار می کردند و از درز سنگهای تراشیده
سرخ التقیین که هر یکی در صفا آینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال توانند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی
در آن جا نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ اندکی
خلعت حقیقت پوشید قاسم خان میر بحر و بر بنفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب
هفت اقلیم مسطور است که این تمه در عرض چند سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لک روپیه باشد صورت اتمام
پذیرفته و همه جا بنای قلعه را با آب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه دهلی که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار
۹۷۲ شده و بنای دو بهشت یافته اند و در آنجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیاپول که در سنه نهصد و هفتاد و شش
تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

۹۷۰		چو کرد شیری تاریخ او بجست	ز مثال آن مرد دروازه فصیل

تاریخ در وفات لاچین

بیرون مرحمتی کشتی مین خیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تربت
او که پدرش در برات پیشگاه نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بیند آمده در خدمت
اکبر شاه بخلعت امتیاز ممتاز بوده تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

۹۷۶	بیت که کرده او مینا برده	سفارش شد سپاه لیسی	سیر بخش اگر کسی پیدا شد	کو فقید آیین شدین

تاریخ فتح برنج

شاه دین پرور جمشید سریر بهر تاریخ وی از عالم غیب	خسرو عهد محمد اکبر دیگ چیتور کشا شد تکبیر	ساخت بی شبه پی فتح چیتور	دیگ رویین تن واژدر پیکر

٩٧٥

بنای پل جونپور ٩٧٥

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردید او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در و راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود و تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم ابتدا ره بتاریخش بری گر آگهی	بسته این پل را بتوفیق کریم لفظ بدر را از صراط المستقیم	نام او منعم از آن آمد که هست یعنی اگر عدد لفظ بدر را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود	بر خلایق هم کریم و هم رحیم

٩٨١ تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت پادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است از جمادی نخست بود دویم مولد و موطنش بگجرات است	متقی زمانه شیخ علی است کر علیش را بوج چرخ نهم در تفاوت بلند درجات است	لقب بعد عدیل او عدم است سال ترحیل او چو تم افتاد مرقد او بمکه الله است	عاجز از وصف و مدح او قلم است وارث الانبیا بحق جان داد فیض بخش گدا و هم شاه است

٩٧٥

فتح قلعه رنتهنپور

چون رای سرجن راجه رنتهنپور بار دیگر سر کشی آغاز نهاده بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری باراده تسخیر آن قلعه رفتند و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکساله دست تصرف بران یافته بود بیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

تخلص کرد غفر خواه دولت شه یافت شکست	شه کفار شکن یافته شیری سال	

٩٧٦ همدرین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری عبد المجید دولت خان باراتی در گاوتی حاکمه کره کتیل که مابین صوبه رنتهنپور و مالوه و بهار دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی دو زخم بر داشته چون عرصه را تنگ وید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از تردد نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هر گاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بندوقش از جان سیر نکردی و بر باز بهادر و دیگران چند بار صف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از آنکه او با پسر کشته شد و قلعه چوراگده مفتوح گردید همه نان

مات وهم

...دولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت بالا فرمود شاهکاران ساحت آن زمین بود و مقدس گیتی خدیو گنج
...دریافت شب ان عرصه دلکشای منزل فرمودند و رسیدم روی توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس
...انی رسید دلتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز بخان توجه بطرف جونپور
...ان واندند و بعد چندروز از جونپور کوچ فرموده بطرف کره مانکپور رفتند و از آنجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان
...بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون به منعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت دادند و فرمودند
...موکب معلی بدولت و اقبال بروز مهر شانزدهم تیرماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بیستم ذی الحجه سنه نهصد
...هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه
نهصد و هفتاد و پنج ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

در زمان محمد اکبر شاه و بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خاوط و صحایف ذره ناچیز عبدالعزیز می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز	که عالم همه قطب و شیخش بخواند	سوی عرصه آخرت تاخت رخ	وزین تنگنا اسپ همت جهاند
	طلب کردم از دل چو تاریخ او	بگفتا که قطب طریقت نماند	
		۹۷۵	

ایضاً از شخصی دیگر

عزیز الحق چون عزم سفر کرد	منازل در مقام لامکان یافت	چو تاریخ وفاتش باز جستم	خرد گفتا حیات جاودان یافت
			۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور رو آورده آنست شدند و قلعه را محاصره نموده و نقبها زیر برج قلعه کنده و از باروت معمور نمودند و روز اسفندارمذ بنهم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر سنه مذکور در باروت آتش داد و برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه غیب تا پنجاه کروه و بیشتر رسید و موجب استیلای متبعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند
میرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو بگو که اندیشه با شاه	سوی عزم چیتور کرد در زمان	باندک زمان فتح آن قلعه کرد	که با وا بهالتش خویش
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت	ندارد کسی یاد فتحی چنین	و عزیزی دیگر گفته	دل گفت که کشادند...
	۹۷۵		

لفظ چیتور را بابا باید نوشت تا تاریخ برآید بعد فتح چون پادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی دیگر ... ۹۷۵
کمان ترتیب داد و میر علاء الدوله کافی تخلص این تاریخ یافت ۹۷۵

تاریخ

و پسرش سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادرخان

پسران حیدر سلطان اوزبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی امتیاز تمام داشت و بعد از وی محمد اکبر شاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخر ناکامی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و اراده سروری بسر داشتند و از پادشاه باغی شده کسان بطلب مرزا محمد حکیم که برادر اکبر شاه بود بکابل فرستاده و داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این سجع یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم بنابرآن بادشاه خانخانان منعم خان را بسجر است اکبر اباد گذاشته خود در ماه جمادی الثانی بسنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبرشاه از انجا مراجعت نموده بر سر علی قلی خان و برادرش لشکر کشی نموده و در مانک پور که قریب بست کروه غربی از شهر اله آباد بمفاصله دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چندروز با پادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ ۶ ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادر خان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابو الفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روز اقبال روزافزون تواند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوسی و پیاگ که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مصر جامع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بمفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ مابین بیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آیین از عبارت فتح اکبر مبارک ۹۷۴ برمی آید و قاسم ارسلان در وفات خان زمان و بهادر خان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ | جانان پرس انس بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان | آهی ز دل کشید بگفتا دو خون شده ۹۷۵

در مصرعه آخر کلمه آه بمعنی یکعدد است که اگر از الفاظ دو خون شده دور کرده شود تاریخ برآید ۹۷۵ تخمی دیگر گفته قتل دو سگ حرام بی دین ۹۷۵ اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مضایقه ندارد و تخمص دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

چون خانزمان ازین جهان رفت بباد | بنیاد فلک سراسر از پا افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت | فریاد ز دست فلک بی بنیاد ۹۷۵

و از جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعه تاریخ است ۹۷۵

تاریخ

خوشحال که بود دیده اهل خرد | برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان | تاریخ آمد ز گل سرخ زیبا قد ۹۷۴

از کلام ابو الفضل که مذکور شد چنان استفاد میگردد که اکبرشاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای رو نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

۱۹ درم آن ملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند ملا غلام اسیرابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه بدین بیت رقم
کرده گفته که از ورکردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ بر می آید تاریخ این نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

شاعری بی قید لاوبالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبر شاه میگذرانید در سنه اثنی وسبعین وتسعمایه
فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یکعدد زیاده میشود

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بود و خاطرش در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه
در هند آمده از فوائد انعامات اکبر شاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه
نهصد و هفتاد و سه در گذشت و تاریخ وفات اوست گفتا خرد که میر باقی خو نمود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۰ درماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده در احمد آباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

سیدی بی نظیر شاه علی بازدر اصطلاح گجراتی	مظهر ذات پاک لم یزلی گفت سر صفاتی و ذاتی مرقد او باحمد آباد است	نسخه فارسی مبهم عرفی سال نقلش ازین سرچشمه رفت جای فیض و مقام ارشاد است	کرد تالیف در خدا طلبی خردم گفت نور اوج شت ۹۷۳

۹۰۰

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه واقع است در سنه
نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا و با انهدام دارد و چونکه بر سر گنبد آن عمارت چهتری نیلی ساخته بودند
از آن سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن سکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

به بین حرکتش منظری عالی متعالی	درین عالم ندیده چشم ایام	پی تاریخ اتمامش خبردار	چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶

بعد وفات پدر در سنه نهصد و بیست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلطنه
تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده در آن روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت از انجمله است

تاریخ جلوس

بدا انداز مملکت کامرانی ۹۲۵	کاوس عهد سلیمان ثانی ۹۲۶

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود و
شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان
صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد

تاریخ

کسی گور خنه در دین نبی کرد — نه بیند در دو عالم خیر دولت
اگر تاریخ غرتش خواهی از من — برون کن از شریعت حرف علت
چه علت ذات شد صدر از بند کار — بصدر خواری فتاد آخر ز غیرت
اگر حرف یار اکه حرف علت است از کلمه شریعت دور کرده تاریخ ...

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث — جد عالی او به نیشاپور
سال نقلش بتعمیه رضوان
سند الاتقیا محمد غوث — نعمت و فیض داد و رونق نور
غوث بی اوث زد در تم بر جوان
۱۵۰۶ ۳۳۶
مرشد چارده سلاسل وقت — از مه صوم بود چارد هم
بهمه راه شیخ کامل وقت — که گذشت از زمانه غوث امم

۹۷۰

ایضا

آن شیخ محمد المخاطب — بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک — گفتند که شیخ اولیا بود
۹۷۰

فتح قلعه رنتهپور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن اتان طلبیده قلعه را با ولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۱
چون گل نصرت شگفت بچمن فتح شاه — منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را مرزا حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

۹۷۲ شد شاه یگانه را دو فرزند جلیلت — آمد دو گهر ز درج مقصود کلف
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت — نمود دو ماه روی از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بوده که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و هیچ نمی شمرد بنابر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری با لشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا رسیدند محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

ولی شهادتی این بقعه حسینا	شهاب الدین احمد خان نازل	نبی خیرت این بقعه خیر	گذشته تاریخ او خیر المنازل ۹۷۹

خان اعظم

مشهور به انکه خان لقب شمس الدین محمد خان اصلش از غزنی بود وان صاحب تکت تزاعظم خواتین همایون بادشاه مادر اکبر شاه بوده در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیرخان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری میر شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه وی را با تباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبر شاه ترقیات عظیمه نموده و چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید در رتق و فتق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع وستین وتسعمائه از پنجاب بجناب سلطنت طلب رسیده وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر ماهم انکه بغرور تقرب بادشاه و تقریب حسد وکالت که از ماهم انکه گرفته باو مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دو شنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خواتین را بشمشیر ستیزه پاره پاره ساخت چون بادشاه از بعضی خبر یافت از دولتخانه بر آمد و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه بزور بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانید و چنان مشتی قوی بر سرش زد که بیهوش از دماغش پرید و از پا در افتاد و بادشاه فرمود تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولتخانه بزیر انداختند چنانکه مغز سرش پریشان شد و پاشش پاشش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند ما بعد دریاد و میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه نظم آورده

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان کاش سالی دگر شهید شدی	گرچه او کس درین زمانه نبود گر شدی سال فوت خان شهید	بشهادت رسید ماه صیام ولی از فضلا برین تعلیمی معمر یافته ع	شربت موت روزه دار چشید گفت سر از علم سر اعظم خان

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم انکه در فراق فرزند خود بفاصله کمی بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اکبرآباد واقع شده بعد ازان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش میرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نمود و کتابت تحریری موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور به بهول بهلیان

محمد یوسف

در دیار خوش نویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشأش هند بود و بحسن خط و سلامت شعر گوئی سبقت در اقران میبرد در خدمت محمد اکبر شاه بعهده یاسش نویسی مامور بود و در دیحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته واشرف خان این مرحوم در تاریخ وفاتش یافته | کجا شد یوسف مصرای عزیزان | و میرزا علاء الدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه بران منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مه عمر آخت	برفت از دهر اشک از دیده ریزان	پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصرای عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی بمنصب جلیله صدارت معزز بود و چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی ازان عهده معزول گشت قاضی عطاء الله تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

ز نهصد فزون رفته بر شصت و یک — قضا گفت شهر الملک لک
وهمان روز سلطان ز سلک مریدان — سید مبارک مسلک گشت

و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمائة و از عبارت مقتول شد بیگناه ۹۶۸ تاریخ مستفاد میگردد و شاعری بزبان گجراتی این تاریخ گفته

تاریخ

۹۶۸

احمد جالی کس بره کس چهپ بیاتر — بالو پوچهی جی جهی کسیین دوشنبه رات

۶۸ از عبارت دوشنبه رات تاریخ برمی آید بعد قتلش اعتماد خان شخصی را که نهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا که ز کرم کردگار — قاید اقبال درین کهنه دیر
ضابط ایام چو تاریخ صلح — جست خرد گفت که الصلح خیر ۹۶۹
متعلق صلح شهانِ جهان — داد و فگند آتش حسرت بغیر

۱۶۹۰

ملوک شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است و از مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبر شاه بادشاه بخدمتش ارادت

۶۹ تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند ۹۶۹ یافته و شیخ عبد القادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

تاریخ

۱۶۹ سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه — آن بحر علم و معدن احسان کان فضل
چون بود در زمانه جهان فضل ازان — تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهنبور و بلده اجمیر که بد انصوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

۹۶۹

۱۶۹ چو سوی تخت گاه از سمت مغرب — مهین خورشید گردون صولت آمد
تو اکبر سال تاریخ قدومش — بگفتند آفتاب دولت آمد

۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که ازان تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن ابیات

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد — که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی — بنا کرد این بنا بهر افاضل

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صدق | آورد به ارشاد شه ایمان ز صدق
تاریخ چو فرمود شه دین گفتم | عیسی لحد شد مسلمان ز ...
۹۶۰

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین اعظم درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما از انجاکه او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بے اجازت بادشاه میکرد یعنی بر مزاج بادشاه بسیار گران مے آمد اما چیزی نمے گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکے آن بود که تردی بیک را که در اوائل جلوس بادشاه بحکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شد بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ با جهان ... بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همرهان او ازین سانحه گم ... بجاے شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از ان بسعی حسین قلیخان ... بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر نذر امام هشتم علی موسے رضا ترتیب داده بود و یک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن ؞ علم امام هشتم یافته و شیخ عبدالقادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته سه گفت گل گلشن خوبی نماند؛ یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ برآید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام | در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش | گفتا که شهید شد محمد بیرام
۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

... شهادت سلطان محمود ثانی که وارثے نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از ... سلطان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک ... هجرے در گجرات بر تخت نشانند

از ماههای آلهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی سال دویم سال اردی بهشت الهی و همبرین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای آلهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ خورداد مرداد دی باذر آذر آبان خور ماه
تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان امیاد مار اسفند انیران روز شب

ابیات در یافتن نام ماههای الهی

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید	به خورداد و به تیر آنگه چو مرداد بهشت آید	پس از شهریور و مهر آبان و آذر و دی دان	که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

بیت در یافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا و لا لب لا و لا لا ل ل سی است	ل ل کط و کط ل ل شهور که به است

در روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمز غره فروردین ماه سال چهار صد هشتاد و هشت جلالی و روز دی بمهر یازدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشت صد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله و لایتی و فصلی که امروز در هندوستان رایج است از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر هیمو بقال

بعد از انکه خاطر بادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را برسر هیمو بقال که با تردی بیک یکی از منصبداران بادشاهی که حراست دہلی داشت مصاف نموده دہلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد از ان خود نیز بسعادت و اقبال روانه آن سمت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقابله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر برامد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بی دست و پا شده منهزم شدند و راه خود با پیش گرفتند بعد از ان خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته بپیش بادشاه آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دہلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمو ان از زمان شیر شاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را نثار زر ربا یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

تاریخ

دبیر صنع بر لوح لقا با خامه قدرت	رقم زد بهر سال طبع او گرفت هیمو را

۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

وقتیکه شاه طهماسپ صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی	با کوکب اقبال کند همراهی	خورشید بپرورش از آن که بود	یابد شرف از سکه اکبر شاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از و پر باد	پیرایه نه سپهر و هفت اختر باد	زرین نقد بیست کار از و چون زر باد	در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کابل که در فن طلا و فولاد نام گرامی تمام کمال الامثال حضرت صاحبقران اعلی را بخط کتابه تقدم نقش و قسمی بخط نستعلیق دیگر نام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته **بیت** راستی موجب رضای خداست ❊ کس ندیدم که گم شد از ره راست

در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر شور و شر برآورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو لقال نیز بسزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدو بند کشور کشا آمد و آنچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقه انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبدا جلوس اکبر شاه

عمده مهندسان این تاریخ علامة الزمانی افلاطون الاوانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب به برج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بر دولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبدا این تاریخ جدید مبدا الاعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را

همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نام های ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه ها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آنها را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شد و پنج روز مسترقه که فارسیان در آخر سال نگاه میداشتند بر افتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز به ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز ده از ده باشد لاجرم هر سال مثل یک باسم ماهی

بعد از انکه حضرت جنت آشیانی بممالک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دویم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمد ماه سال چهارصد هفتاد و هفت جلالی و مصادق روز فروردین نوزدهم تیرماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود و بسن چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بست و پنج روز از زمان جلوس بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است همدرین ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت برباد گلی صد برگ ۹۶۳ شوری را بقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه درهمان هنگام یکی از فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بیا نویسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ۹۶۳ یافتند و نیز این مصرعه مشعر برین سال سعادت انجام ست مصرع جلوس ۹۶۳ خداوند عالم پناه و عزیزی در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد	در سکهٔ عدل کار زر چون زر شد	بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه	تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳

۹۶۳

و سکهٔ اکبر شاه که باقسام وزن و گوناگون پیکر بود این رباعی که از ملک الشعرا شیخ فیضی ست بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر از و گوهر یافت	سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت	کان از نظر تربیت او زر یافت	وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

و در میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود	با نقش دوام نام جاوید بود	سیمای سعادتش همین بس که بدهر	یکذره نظر کردهٔ خورشید بود

و سال الهی و مه و میان آن نقش یافته و سکهٔ دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفة المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا داشت

قصهٔ نظام سقه

درعمادت السعادت مسطورست که چون همایون بادشاه درعظیم آباد ازشیرشاه انهزام یافته رو بگریز نهاده اسپ را درآب انداخت تا ازدریا عبور نماید واز اسپ جداشده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه درانحالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانیده بود بادشاه درآنوقت فرموده بودند که انشاءالله تعالی ترا العیوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز برتخت خواهم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان انچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه درهمین مکث فرصت بدوختن و بریدن دراهم و دنانیر چرمی حکم کرد تا درساعتی درست کرده اوردند واهل حرفه درعیوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاهم بیگ

محبوبه خاترمان علی قلی خان بود وقصه عشق ایشان وکشته شدن شاهم بیگ بجونپور درسنه نهصد وشصت وسه درمرات جهان نما مفصل مسطورست واین تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی درشهادت او گفته - تاریخ برداشت آه وگفت که شاهم شهید شد ۹۶۳

جلال الدین محمد اکبرشاه بادشاه غازی ابن نصیرالدین محمد همایون بادشاه

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبرشاه بعد از گذشتن هشت ساعت وهشت دقیقه ازشب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهارصد وشصت وچهار موافق نوزدهم اسفندارمذ قدیمی سال نهصد ویازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد وچهل ونه هلالی وششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد ونود ونه هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه هزار وهشتصد وپنجاه وچهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد وچهل ودو عیسوی بود درحصار امرت کوٹ از توابع قلمرو متصل ملک مارواڑ وقتیکه پدرش همایون بادشاه ازشیرشاه روبرتافته بحالت تباه درآنجا رسیده بود ازشکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که ازنسل زبده مثل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم وتواریخ مناسب یافتند وقصاید تهنیت گفتند وهمه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند ازان جمله این تاریخ را مولانای نورالدین یافته وتحسین واحسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت | آیات ابد را بتفسیر نوشت
از مهر ولادت شهنشاه جهان | تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابوالفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد ازانکه اکبرشاه برتخت سلطنت نشسته بود نظم اورده

لله الحمد که آمد بوجود | آنکه از کون و مکان مقصود است
شب و روز و مه و سال میلاد
پادشاهی که ز شاهان جهان | اکبرش نام و جلالش لقب است
شب یکشنبه پنجم رجب است

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید ۔ انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را ۔ تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ٩٦٢

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود بر آمده مردمی که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بانگ اذان در دویم رسید بودند که مؤذن شروع اذان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پا لیش در دامان پوستین بپیچید و عصای بلغزید بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم بیوفا را پدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصله دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبر عالی بتاکید و اهتمام بوا حاجی بیگم زوجه همایون بادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اهتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که بنجا آید که بیند شکل فردوس برین ۔ گو بیا این قصر و این باغ همایون آفرین

بالجمله بعد انتقال پادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون بادشاه آن شاه عادل ۔ که فیض خاص او بر عام افتاد
چو خورشید جهان تاب از بلندی ۔ بپایان در نماز شام افتاد
٩٦٢ بنای دولتش چون یافت رفعت ۔ در اساس عمرش از انجام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم ۔ خلل در کار خاص و عام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد ۔ همایون بادشاه از بام افتاد ٩٦٢

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ بر آید همایون بادشاه از بام افتاد ٩٦٣ و مولانا مسعود حصاری این مصرعه یافته ٥ واصل حق شد همایون بادشاه ٩٦٣ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته گو وای پادشاه من از بام او فتاد ٩٦٣ و جمعی این مصرعه یافتند ٥ وارث ملک جلال الدین باد + و شخصی دیگر چنین گفته همایون کجا رفت و اقبال او ٩٦٣ + مدت سلطنت همایون پادشاه از هنگام وفات بابر شاه ٩٦٣ تا روز وفات او بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود و ازان جمله نهه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان پانزده سال طوائف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نهه سال و چهار ماه و هشت یوم بود لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و پادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود و محمد حکیم نام ذکرش بعد ازین خواهد آمد

برایدد قاسم کاهی که در سفر همین با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران که بادشاهی را کس نبود ست همچو او در خور / شد بر کابل بکعبه و انجا / همان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی / بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ براید از مرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم بابو القاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده سه نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست اما یکعدد کم میشود

مراجعت نصیر الدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که انرا دیوان لسان الغیب تیر میخوانند تفاول جست این بیت براید

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او / زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

و در روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر ست الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته شود قضا را اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند دهقانی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیر شاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی ممانعتی در لاهور در آمدند و در انجا خطبه و سکه بنام نامی زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعیین شده سرهند و دیالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر با تعیین کرده بعد از شکست لی لی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا انکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بلشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید
انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را
تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ۹۶۲

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که
در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال
حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بر پایهٔ دوم رسیده بودند که مؤذن شروع اذان
نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پایش در دامان پوستین پیچید و عصا لغزیده
افتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم
بیوفا را پدرود کردند لاش او را در گیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصله دو
کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبره عالی بتاکید و اهتمام بوا
حاجی بیگم زوجه همایون پادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین
گو بیا این قصر و این باغ همایون را ببین

بالجمله بعد انتقال پادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که
مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال
در عمارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون پادشاه آن شاه عادل
چو خورشید جهان تاب از بلندی
که فیض خاص او بر عام افتاد
بپایان در نماز شام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد
بنای دولتش چون یافت رفعت
جهان تاریک شد در چشم مردم
همایون پادشاه از بام افتاد ۹۶۲
اساس عمرش از انجام افتاد
خلل در کار خاص و عام افتاد ۹۶۲

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ برآید همایون پادشاه از بام افتاد ۹۶۳ مولانا
مسعود حصاری این مصرعه یافته ع واصل حق شد همایون پادشاه ۹۶۳ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد
اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته گو ورای پادشاه ۹۶۳
من از بام اوفتاد و جمعی این مصرعه یافتند ع وارث ملک جلال الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته
همایون کجا رفت و اقبال او ۹۶۳ مدت سلطنت همایون پادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بیست
و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود و ازان جمله نهه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان
پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند
روز و مدت عمرش چهل و نهه سال و چهار ماه و هشت یوم بوده لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار
یافته و پادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام که ذکرش بعد ازین خواهد آمد

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاده و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان
فرستاده را سبب مقصود باز گردانید مرزا کامران از تمیمی در تاب شده لشکر به بدخشان برد و مرزا سلیمان چون
آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد ازان
مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و
قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود بعد چند او قات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران ازو
جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برده بر مرزا سلیمان
غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را الیبرداری بر لاش گذاشته خود
مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را هفتدهم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت
روداده بود «جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی» یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با الیبرش مرزا ابراهیم در قیدگاه نشست و روزگار بغفلت بگذرانید
تا آنکه کوکب اقبال همایون بادشاه ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آن گرامی گوهر افزایش بر خوردار شد و موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و
آن چنانست که چون همایون بادشاه با امرای قزلباش از ایران متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه
محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون
آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای
راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر شاه از مرزا کامران گریخته بپادشاه پیوستند چون نزدیک کابل
رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال
نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و انیس حرمه تاریخ آن فتح است ع بی جنگ گرفت ملک کابل ۹۵۲ بعد ازان
بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آن وقت
سه سال و دو ماه و پنج روز بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید
رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون
این قصه بسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و هم
خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا
کابل را هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ
این فتح کابل را گرفت "یافتند بعد ازین فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری بتفصیلی که علیم حمد در تاریخ
و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه
متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش
سلطان آدم گکهر رفت و او به درگاه معلی فرستاد و بعد ازان مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه
برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون بادشاه و مجهه بابر شاه است در سنه نهصد و بست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

گشت چون تخت سور تهی ز ابراهیم | رفت سر دو دست ز الماس و تیز تیغ
سال تاریخ جلوسش خرد بجستم | ز رو فتی که آلید سلطنت آمد تاریخ

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و بعیش سرگذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون بادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بودند در اوریسه در سنه نهصد و هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیا کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیر شاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون از ولایت رسیده و بر او غالب آمده بار دیگر مالک هندوستان گردید تاریخ او لطیف

تاریخ

سکندر شه برادرزاده شیر | که بنشست چند مه بر تخت دهلی
همایونش هزیمت داد در جنگ | نه صد شصت و دو از سال هجری

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیر شاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیر شاه افغان هزیمت خورده رو بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام پس از انقضای چند سال پیش طهماسپ شاه صفوی بادشاه ایران نخست این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

قطعه

خسروا عرض است با عنقای عالی همم | قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
دشمنم شیر است و عمری گشته بیمن بلا | حالی از کین عداوت روی بمن کرده است
روزگار سفله گندم نمای جو فروش | طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
التماس از شاه اندارم که من آنچه | آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است

شاه این مژده را شنیده مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان مکتوب ثبت نموده بود

همای اوج سعادت بدام ما افتد | اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه نهصد و پنجاه و یک در ابهر بادشاه ملاقات شد امرای سرا خصوصاً محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشت ننمود و شاه والا جاه مقدم همایونی را همایون پنداشته آنچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری می باشد بجا آورده و چند روز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و غمخواری سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار تکلک همراه داد چنانچه بادشاه با امرای کلی در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیر شاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از و جدائی اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده الجاب کامرانی بر روی روزگار گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و غزنی و آنحدود را بعسکری مرزا و خواجه خاوند محمود را بسم رسالت

سال تاریخش چنین کردم رقم
بادشاهی یافت او اقبالها

بعد از سه روز یا که سه ماه مبارزخان که برادرزاده شیرشاه بود فیروزشاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول ۹۶۱
سنه مذکور قتل نموده برتخت نشست و تاریخ شهادت وایست

تاریخ

شه دولت افروز فیروزخان
که می‌کرد ملک ستم را خراب
چنین گفت سال وفاتش خرد
ز سیل اجل ناگهان شد روان
جوانمرگ شد شاه هیجا جو آب ۹۶۱
بنیاد معموره عمرش آب

سلطان محمدشاه عادل

عرف مبارزخان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیرشاه بود بعد کشتن فیروزشاه را که خواهرزاده او بود بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری برتخت سلطنت نشست و لقب خود را محمدشاه عادل نهاد و هیمون وهوسر بقال ساکن قصبه ریواری را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بلهو و لعب مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جا به مملکت مبارزخان
که شد دره ستم سالک
سال تاریخ دولتش گفتم
تخت فیروزخان گرفت ظلم
بادشه شد مبارز ممالک ۹۶۱
گشت به ملک و دولتش الک

ابراهیم خان بنی عم شیرشاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده دهلی را متصرف شد و محمدشاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا می بود تا آنکه در سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادرشاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت او در دهلی یازده ماه بود

مرزا شرف جهان

این قاضی جهانست که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکی اجرای نهر کربلاست که ابونصر حسن بادشاه ... ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد ... یافته و آن شرف ... در دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات ... جهان شد ۹۶۲ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازیخان سور است و خواهر سلطان محمدشاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمدشاه ... با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف ... شد و برتخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

کامرانی او از لفظ خوشحال استفاد می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده وان قلعه بغایت استواری ست در طبقات اکبری آمده که صفرآغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشته در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از انکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوند خان به عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوگهندی بر زیر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال بالای حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوگهنڈی را نسازند اما صورت نیافت عرض انقلعه پانزده درع و از تفاعش بیست درعه بنا برا عانت استحکام هر دو سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگرها و سنگ اندازها انوعی ساختند که دیده از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیژده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقق بالشهادت ٩٦١ بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است

تاریخ

سلطان محمود از جهان چو بری خورد و نمانده
در جنت المأوی شد و انجا علم افراخته
تاریخ سال رحلتش از عقل جستیم بار کو
مجمع درزا خوبا زفر و شهدای حق
گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته
خوش پادشاهی بیگنه جیر شهی بر گشته

و چون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هرسه بادشاهان یافته

و چنین گفته

تاریخ

سه خسرو از زوال بیکسال
دوم اسلیم شه سلطان دهلی
که هند از عدل شان دار الامان بود
که در هندوستان صاحبقران بود
ز تاریخ فوت این سه خسرو
یکی محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری
چه پرسی بر زوال خسروان بود
که همچون دولت خود جاودان بود
که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که بسن دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از ان سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروز خان با شکوه
کشتی غلامی در ربود اجلال ها
یافت تخت سلطنت جای پدر
کرد زیر چتر استقلال ها ٩٦١

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیرشاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه
رنتهنبور را اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود
و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبیداشته بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجریه
در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب باسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد
ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگ گاه بیرون رفت و دیگر کس
از و نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بائین شایسته
در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

٩٥٢	سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم در عدم محبوس است	بنشست بتخت و زره انصاف نشست	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است
		تاریخ جلوس سعد او از سر هوش	سامان جلوس تعمیت مانوس است ٩٥٣	

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بیست و دوم
ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده
در تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال
بود و در مرآت جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در
یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بیست و پنجم جمادی
الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او بر آمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش
که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ــ سلیم شاه بگوالیار مرد ٩٦٠ و چنان نوشته اند
که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز
فوت شده اند و تاریخی که از آن نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

٩٦١	سلطان سلیم شاه که از حسن ...	آرام زیر سایه عرش خدائی یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف نبرد نوا که بجنات جای یافت

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی بر لب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان
قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیرشاه نیز در اندیار آسوده اند دفن است

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والده او دختر بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل
تمیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سن یازده سالگی بعد از وفات
سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمانه
سلطان محمود بود که هرکس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

داراییه و بندر گوراگات و گور بنگاله تا پتنه و بندر لاهوری و هر بندر که مسافت آن قریب به دو سال راه میشود و عرض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب یکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار و دو ایست قندهار در حیطه تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمد و امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را به تائید بخت و اقبال حضرت ظل الٰهی و شاهزاده کامگار گردون اقتدار شاه سلیم و شاه مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه مسخر اولیای یزدان گردد و آمین رب العالمین تمت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیرپای بن باباحسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین سال نقلش چو در شمار آید	شاه دنیا و دین رفیع الدین نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴ آن حویلی به اکبرآباد است	صفوی بود آن خدا آگاه در حویلی آصف جاه نه بجای دگر ترا یاد است	طیب الله روحه و ثراه مرقدش را بدین اگر خواهی

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی ست که آن را چمن چمن کتوره میگویند متصل آن مکان گورستانی ست قدیم که در آن مقام مزارهای فرنگیان چه از انگریز و فرانسیس و هولند نیز در ارمنی که در زمان دولت پادشاهان هند فوت کرده بودند بسیار اند و اندرون احاطه آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیرشاه در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود ۹۵۶ تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر تربت او منقوش است

تاریخ

در حقیقه فضل مولا حسن چو کرده ازین دار فانی سفر بفردوس تا روح پاکش برند	هنرمند بی مثل عالی مدار بدار البقا آن سر نامدار ملایک بفردوس از اعتبار	سر اهل دانش عزیز جهان ابون و برحمت ملایک عظیم بجنت قرارش چو شد در بهشت	نهانی معانی و کوه وقار جهان آفرین داور کردگار شد سال فوتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا به هرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی دران دیار بوده و محمد خان وقت مراجعت وی را به ماوراء النهر آورده و وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده ۹۵۷ تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج می یابد

تاریخ

957 سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که میدانست اسرار حقایق
سفر کرد از جهان فانی پاینده — ز حسرت داغ بر جان خلایق
چو عاشق در غزل بودش تخلص — ازان تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

واقع ست چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح
هندوستان بمغارت قندهار و تا در زیر یکی آن قلعه بر قرار کوه مذکور بنای عمارت تعمد جهت بالا رفتن آن مکان کوه را
تراشیده چهل زینه از سنگ سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بی توقف در احداث آن مکان مشغول شده بودند
اما چنان استفاده میگردد که این عمارت بعد از وفات بادشاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه
هزیمت یافته بطرف ایران رفته بود و بعد باهتمام مرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت
مشهور بست چهل زینه نیز باز روی اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی
ازین کتبه در ایام ایالت مرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی از آن حسب الاشارت اکبر شاه بادشاه در سنه هزار و هفت
مرقوم شده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدرے از آن درین مقام ثبت می گردد

کتبه مرزا کامران و مرزا عسکری

در تاریخ سیزدهم شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوا
بزرگ کامگار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار ملاذ سنام گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان امد آگاهی زمین و زمان المنصور
بالنظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود و درهمین سال ارعالی بر بنای این
رواق جهان نمای که سر نقش بر بادات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایونش
محمد کامران بهادر که سه فات کاخ عدالتش ازین بنه طاق در گذشته مفوض گردید و حسب اشارت علیه بی توقف
مهندسان حساب سنج و استادان ماهر دانشور در ساعت محسنه و طالع فرخنده اساس انرا انداخته و عمله و اهلکاران یکایک
دست که هر یک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند وفاق موافقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده
مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره
و افاض علی العالمین بره و احسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف
شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیرش مطلع انوار ابهت است در نهصد و پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

منقوش مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در تصرف آبای بندگان حضرت
شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه و خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود و در حینیکه
رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه و بمیامن
توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر ولی نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت
و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حد و د

سرانديپ

برادر خورد شاه جعفر است از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحری والی گولکنده پیوست وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند ۹۵۲

جفتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و منظر خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جفتا سلطان است پدر دو شدن او این جهان را انجاطر بادشاه بغایت گران آمد وفاتش در نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و مرزا اماني در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ بر آید

تاریخ

سلطان جفتا چو گل گلبن خوبی — ولها زغمش غنچه صفت در خون شد
پیک اجلش سوی جنان از نمودن شد — در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم — در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد ۹۵۳

شاه علاء الدین مجذوب

عرف شاه علاول بلاول ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبر آباد در محله نامی کی منڈوی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار اوست گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود از دعای او نیمه مسجد زیر زمین فرو رفته و گنبدی که بر مزارش نمایان است اندرون آن آیات قرآنی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر ستون های روضه او نوشته بودند بسبب کهن سالگی جا بجا زایل گشته مگر از رساله او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیر شاه زنده بود از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاء الدین مجذوب جرد مند — که زو کشتی روا مطلوب عز
بناگه شد نهان از چشم مردم — چو نوری کو شود از دیده محجوب
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش — خرد گفتا علاء الدین مجذوب ۹۵۳
واین تاریخ از کتاب بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین — شاه عالی نسب علاء الدین
ذات او بود سالک و مجذوب — بلکه خود بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاء الدین ۹۵۳ — ضم کن و سال انتقالش بین
مرقد او به اکبرآباد است — بیگمان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است و نیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله دارد و بر سر کوهی

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیر شاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه
آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال   نهصد چهل هشت آمد جلال ۹۴۸   بنا کرد این قلعهٔ سنگین حصار   شهنشاه شیرست عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیر شاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی از وی
بگریخت شیر شاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی شیخ عبد الحی که حاضر بود فی الفور
این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی را لاخیر فی العبیدی ٭ در آیا میکه شیر شاه قلعه کالنجر را
محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیر شاه با اکثری از امرا سوخته شد بهادران روز فتح بر
کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیر شاه آوردند چون مژده فتح به شیر شاه رسید
گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع
آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ ٭ ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیر شاهی که از مهابت او   شیر و بز آب را بهم می خورد   چون برفت از جهان بدار بقا   گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

و شیر شاه از بنگاله و لبسار گاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته ۹۵۲
و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و
شیرکوت آبادان نموده گویند که چون وی آئینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید
وگرنه اهل عالم میدیدند که چهای کردم و مدت سلطنت او از نه روز شکست همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در
سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیر شاه
در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده و اما از تاریخ مذکورة الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی
واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف
خواجه عبد الله لاذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیر شاه بنا نهاده
بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الآن موجود است و عبارتی چند بخط عربی
بر دروازه و دیواران منقوش است آنچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست
بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیر شاه سلطان
خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرد این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجهٔ
عبد الله لاذر قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین ۹۵۲ و تسعمائة فقط

شاه طاهر دکهنی

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود میرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته سام میرزا را شکست داد این مصرعه تاریخ شد
ع زده بادشه کامران سام را + و مولانا ای همکسی این تاریخ بطریق تعمیه گفته +

۹۴۲

تاریخ فتح

۹۴۲ آمدم که تاج و کاسه زر و رأس گلش نمود در بزم رزم مثل مراق باده جام سپید از زر که ازو تاج زرنشان + آن کس که بهر لاله تمرا زرین مقام
کفتا سپهر از پی تاریخ این فتح انگند تاج زرز سر شکست ساغر بسام

چون محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا سر شورش برادر به بادشاه خود زد و بعد و در هنگام فرار و پیوستن بسلطان بهادر گجراتی به پیوست بنابران بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سلطان بهادر لشکر کشید و او منهزم شده و پیدا گریخت تاریخ این واقعه فرار بهادر در یافتند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چانپانیر را نیز بفتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته صفر یافته بعد از آن سلطان بهادر گریخته بسمت بندر دیو رفت و در آنجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از مندو تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلال تمام پیدا کرده و عیش می گذرانید تا آنکه از گردش ایام بسال دهم از سلطنت در ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری بر گذر جوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه دار الخلافت عظیم آباد و در مرتبه ثانی بتاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیر شاه افغان از قوم سور هزیمت یافته و از بی اتفاقی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده و بجانب خراسان و عراق نهاد باقی احوال او بجای دیگر ثبت خواهد گردید

شیر شاه بادشاه

از طائفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیری را کشت از آن سبب او را شیر خان می گفتند و بعد از آنکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیر شاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افغانهاست به هندوستان آمده و در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش حسن پس از پدر ملازمت جمال خان که از امرای سلطان سکندر بود اقطاع جونپور داشته بسر می برد و بهرام و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود شیر شاه نیز از بابر شاه در شرق جاگیر یافته بود و در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با محاربه نموده و هزیمت داد و ملک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ بیست و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس این است

تاریخ جلوس

شاهنشه شیر شاه گردون رفعت + کش هست نسب بفوج عالی ز دوده بنشست به بیست و هفت شوال بتخت + شاهان جهان بپای او سر سوده
۹۴۸ تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب + زیبا ورنگ سلطنت افزوده

و شیر شاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بقا عمله شصت کرده تخمیناً از شهر لاهور بر لب دریای جهلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته
که تا امروز موجود است و نام آن قلعه

تعمیه ایست برآورده مصرعه گردید یکی کم از ملا و وزرا یعنی اگر از الفاظ ملا و وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بیست سال گذشته تربتش بفاصله چند قدم بیرون از احاطهٔ روضه نواب اعتماد الدوله الی الآن موجود است و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش است وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از اصل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی الشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد او ست و خواجه کلان سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایون شهی ست	زادک الله تعالی قدرا	برده ام یک الف از تاریخ	تا کشم میل دو چشم عدو را

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یک عدد تاریخ برمی آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود و چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه ازین عالم فانی را بدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورده در عمر بیست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت اگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریرآرای سلطنت گردید و هریکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هر یک برادران خود را جاگیر داد و میرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده و سرکار سنبهل بمیرزا عسکری داد و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت نمود و بدخشان بمیرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمود چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشید تا بعضی برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت	که خیر الملوک است اندر سلوک	چو بر مسند بادشاهی نشست	شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه درآمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه

مات دهم

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار وغیره که بر تربت امیر قوم مبعث این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور بست

تاریخ

جوان بشر قدری کلعذار رعنائی / گذشته بود چند روز ماه ذی الحجه

فتاد در کف اہل ظلوم ظلم درو ان / ز سال نهصد چهل چهار بعد از دو ان

زاصل حل کهن بود ز رسول خدا / امیر سید حسین شهید شهدا اللہ

شهید گشت درین عرصه فانی بنیاد دون / که این سعید لیش اہل حران اعون

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه / که زیارت که رندان جهان خواهد بود

ما بقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی گشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که در غازی بیگی بد و منسوب است والی شیروان شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردید و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورد و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد تاخت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ نهزیمت یافته رو بفرار نهاد و الکای ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد و این واقع در سنه نهصد و چهل و چهار ۹۴۴ رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا بار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد و مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفته که از هر مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضمیر الدین است مطلع اش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بهمال ۹۴۵ / ای ز سپهر دنی بود پریشان احوال ۹۴۵

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی است در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله نیز داخل بوده و سامانک ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرعه که

وزنامہ کرتو دردل محزون طرب است + ہر کس ہم آرزو دعا ما می + بنام او تو بیر اوردہ معما عجب است + بالجملہ مولانا در سنہ نہصد و چہل و دو ہجری در زمان دولت
۹۴۲ ہمایون بادشاہ فوت کردہ اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شہاب الثاقب یافتہ +

مولانا اہلی شیرازی

از شعرای کرام و فضلای عظام بود و در سلک ملازمان شاہ اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیدہ مصنوع خواجہ سلمان را باسم آن امیر تتبع نمود
و چند صفت بر فزیادہ کردہ و امیر علیشیر انصاف دادہ کہ بہتر از سلمان گفتہ وفات او در سنہ نہصد و چہل و دو واقع شد و مرقد او در شیراز است
۹۴۲ و بادشاہ شعرا بود اہلی تاریخ وفات اوست +

شیخ جمالی دہلوی

بسیار فاضل و باخرد و دیانت بودہ در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جو اش باشارہ پیر خود شیخ سماء الدین جمالی خان نام و جمالی
تخلص بکرد سیر العارفین از تصنیفات اوست در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفتہ و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیدہ در ہند مراجعت
نمود و مصاحب سلطان سکندر بود و بابر شاہ بادشاہ احترام او کماہی بجای آورد و ہمایون بادشاہ را بصحبت او میلی موفور بودہ ہموارہ با او صحبت
می نمود از ابیات اوست ــ ما را ز گرد کوئیش پیراہنیست بر تن + وان ہم ز آب دیدہ صد چاک تا بدامن + در سنہ نہصد و چہل و دو ہجری
فوت نمودہ و مزارش دہلی کہنہ واقع است و الفاظ خسرو ہند بودہ تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است

تاریخ

۹۴۲	مخزن آیات خدا جمالی بود نقشبند دلبران زروی الیقین	عاشق مست لاابالی بود بود ولی اشتباہ فخر الدین	شعر رنگین و تازہ اش بجہان سال نقلش بعزت و تمکین	ہست عشرت فزای پیر و جوان خردم گفت ماہ خلد برین

اندر وصف رخساری کہ بسیار خوب و مرغوب ساختہ اند و غزل از غزلہای او و چند ابیات از چند مرقوم نمودہ اند مطلع از اشعارش ہست ــ اگر
بکفر کشد سر سیاہ کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوہی

۹۴۲

از مشاہیر مشایخ ہند است از اولاد امام اعظم ابو حنیفہ کوفی است در بست و سوم جمادی الثانی سنہ نہصد و چہل و دو فوت کردہ و تاریخ وفات او شیخ اجل یافتہ اند +

سلطان بہادر شاہ گجراتی

در مظفر شاہ ثانی است و مظفر شاہ بعد فوت پدر خود کہ سلطان محمود بیگرہ نام داشت در ماہ رمضان نہصد و ہفدہ بسلطنت گجرات رسیدہ بود و بعد حکومت چہاردہ
سال و پنج ماہ بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سنہ نہصد و سی و دو فوت کردہ و در گنبد پدر خود مدفون گردیدہ بعد از مظفر شاہ پسرش سلطان سکندر شاہ دو ماہ
و شانزدہ روز حکومت نمودہ بتاریخ نوزدہم شعبان سنہ مذکور کشتہ شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاہ را کہ کودکی پنجسالہ بود بر تخت نشانیدند
اما بہادر شاہ پسر بزرگ مظفر شاہ کہ بطرف جونپور رفتہ بود از آنجا نزد ولایت آمدہ و روز عید رمضان سنہ مذکور قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آوردہ و
از جان بگذشت بعد ہشت صد و سی و ہفت تسخیر مالوہ نمود و بعد از حکومت یازدہ سال از ہمایون بادشاہ شکست یافتہ بسمت بندر دیو رفت در آنجا بتاریخ سیوم رمضان سال
نہصد و چہل و سہ از دست فرنگیان مقتول شد و غرق دریای فنا گردید تاریخ او چنین یافتہ اند فرنگیان بہادر کش و سلطان البر شہید البحر و قتل سلطان بہادر یافتہ اند
بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را کہ برادرزادہ او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شہید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است و وفاتش در سنہ نہصد و چہل و چہار

بغیر موده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فرستادن از کار طلبان سرداران
او دران سرزمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که محض کرم کارساز حقیقی
نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت
مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه
مذکور است این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند ❊

تاریخ

بادشاه کز حشمتش تا فتی لوز آکه عالم اجسام انگرفت دشمه روشن روان	آن ظهیر الدین محمد بود بابر بادشاه شهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه	با شکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین شد به فردوس مکان منزل از فر بابر هم هست	۱۳۷ اودست از توفیق و نصر و فتح فیروزی سپاه گفتمش در نهم دایم جای بابر بادشاه

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه
و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه
و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند
محمد همایون میرزا و کامران میرزا و عسکری میرزا و هندال میرزا ❊

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند ❊

تاریخ

۹۴۰ در عهد سلیمان شه فرخنده صفات	آمد بحرم مکه نهری چو فرات	پرسید خرد ز ان تاریخش را	گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتعمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب
که سه باشد دور کنی تاریخ بر آید ❊

۹۴۳ ۳

۹۴۰ از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابو سعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بیست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه
زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل اوست ❊

تاریخ

۹۴۰ ۹۴۰

چون سلخ صفر گشته گردید شه عادل	از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح
علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامت ز عجم رفته بملک عرب است

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من + وفات روز دوشنبه بتاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضهٔ تپ برحمت ایزدی پیوست اولاً در باغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا آرام باغ مشهور است تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمای در تاریخ وفات او این مصرع یافته که ازان بدو نوع تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بوده (۹۳۷) + و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور است +

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت — دو صد بنده مانند جمشید و کی ۹۳۷
چو پرسند تاریخ ای دل بگو — محمد همایون بجایش نشست
همایون بود وارث ملک وی (۹۳۷) — چو طومار عمرش اجل کرد طی

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریار اش — بنده بودند خادم و منقاد ۹۳
خرد از سال فوت او پرسید — چو وفای ندید در عالم
گفت هاتف بهشت روزی باد (۹۳۷) — رفت از عالم خراب آباد

وازین قطعه به هشت نهج تاریخ وفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرع با چهار تاریخ علحده علحده برمی آید وازاعداد حروف بی نقطهٔ مصرع اول و حروف نقطه دار مصرع دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرع اول و حروف بی نقطهٔ مصرع دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرع سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد و قطعهٔ تاریخ اینست

قطعهٔ تاریخ

بادشاه و میرزا بابر با کمال عدل بود (۶۲۷، ۳۱۰) — واقف احسان عالم مصدر لطف اله (۳۱۰، ۹۲۷)
سال جان او گزید از جان بفردوس برین (۶۱۷) — جای فردوس آمد گزید بابر بادشاه (۳۲۰، ۶۱۷)

واین هر سه تاریخ از مولف راقم الحروف است +

لمؤلفه

سال فوتش زعقل پرسیدم — های بابر وفات کرده بگفت (۹۳۷) ۹۳

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابرشاه — گشت تاریخ او قضاء الله (۹۳۷) ۹۲

ایضاً

در نهصد و سی و هفت امد چو بابر جنان — بر نهصد و سی بود دو چون ختم کرد هندوستان
تاریخ ششم ماه پنجم بود نهصد و سی و هفت — باز جهان سرون کشید و کرد رخ سوی جنان

و روضه بابرشاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته +

کتبه مسجد و روضه بابرشاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گاه کروبیان بفرمان ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضهٔ منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابرشاه غازی که جز آن تجلی ستان نور انوار حضرت

تاریخ فتح

تویی شاه شاهان دوران که شد | همیشه ترا کار فتح و ظفر
گرفتی بدخشان و تاریخ شد | محمد همایون شه بحر و بر ۹۲۷

در سنه نهصد و سی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آن سمت شدند و چون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند ٭

تاریخ فتح

ظهیر الدین محمد شاه بابر | سکندر دولت و بهرام صولت
بدولت فتح کرد خطهٔ هند | که تاریخ آمدش فتح بدولت ۹۳۰

و چون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول ۹۳۰ یافته اند بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و در سنه نهصد و سی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده و عبور دریای سنده فرموده متوجه آن سمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی بادشاه دهلی در میدان پانی پت مقابله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد و سی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و شش عیسوی بود کار بقتال و جدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد و سی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه بادشاهان از اولاد افاغنه و غیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت ٭

تاریخ فتح

گشت در پانی پت ابراهیم را | شاه غازی بابر عادل لقب
روز ماه و سال و وقت آن ظفر | صبح بود و جمعه و هفت رجب ۹۳۲

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید در آنجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدان جناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند و چون آگره محل نزول بادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد و سی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانگا که با لکهه سوار رو بجنگ آورده بودند غلبه آمد و فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود و تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام ۹۳۳ یافت و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این نوادر در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن و کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد و سی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب ۹۳۴ یافتند گویند که ادراک بادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسیدند که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین بهفت سال چهل ساله بودم و قبل ازین بدو سال چهل سال داشتم و اکنون نیز چهل دارم بادشاه بنابر مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است ٭ بازآی ای همای که بی طوطی خطت ٭

تاریخ ولادت

چون شش در شش محرم زاد آن شه کرم   تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بادشاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولدم شش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ شش محرم شش حرف دارد و الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهارصد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت آنجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ما وراء النهر با سلاطین چغتای و ازبک جنگها عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین ازبک بخیال تسخیر ماوراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شده و بدخشان را متصرف شده در آخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ وغیر آن که در قصیده میر سید ذوالفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان اخی لسان شرق آن بعجز و قصور معترف اند از آن قصیده است این چند بیت +

ابیات

شد نشان بارخ تو لاله و نسرین خجلت ریحان   همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان   همیدانم خط تو سبزه و ریحان چنین تو گل   شود ظاهر قد تو فتنه بستان دم جولان

... ازین دو بیت که بسرخی مینویسند این مطلع که به بحر توان خواند بر می آید +

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان   لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه بستان

... بیت را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغیر قافیه +

خط تو سبزه و ریحان رخ تو لاله و نسرین   قد تو فتنه بستان لب تو غنچه رنگین

... بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان

...

و بتاریخ هفتم و بقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصدسی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه نموده او را کشته پادشاه هندوستان گشت ازان پس سلطنت هندوستان از طبقهٔ افغانان بدودمان تیموریه انتقال یافت تاریخهای این معامله در زیر حالات محمد بابر شاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخے که شخصے از قوم بقال در انوقت بزبان هندی گفته اینجا نوشته میشود ✣

تاریخ بزبان هندی

۹۳۲ نوسی او پر تہا بتا		پانی پت مین بہارتہ دیا		اٹھوان رجب بار سکروارا	بابر جیت براہیم ہارا

و غزنوی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی شهید شد یافته و دوزخ مولانا تاریخے (۹۳۲) که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در مقام ثبت میگردد اگر عدد الفاظ سلطان براهیم را که در آخر مصرع است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ برآمد و آن اینست ✣

تاریخ تتمیه

کرد چو سلطان براهیم کوچ	هفتم شهر رجب زین سرای	جست دل از هاتف الهام کن	سال وفات شه گردون سرای
	۵۲۴ گفت که در جنت والای پاک	۴۰۸ یافته سلطان براهیم جای	

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

۹۳۲ در زمان سلطان بهلول بوده و بروز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصد سی و دو هجری در ایامی که بابر شاه پادشاه بر سلطان ابراهیم فتح یافت مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی (۹۳۲) تاریخ وفات اوست ✣

مولانا هلالی استرآبادی

از طایفهٔ جغتا بود و در غرهٔ ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علی شیر بر و رعایت فرمود دیوان غزلش بغایت فصاحت است چون در سنه ست و ثلثین و تسعمائه عبد الله خان ازبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده با آنکه او در میان اهل تشیع بتسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل او سیف الله بود شعرای معاصرش سیف الله کشت (۹۳۶) تاریخ شهادتش در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه واقع شده والله اعلم ✣

ظهیر الدین محمد بابر شاه پادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار چهارصد و هشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان پادشاه مغلستان و خواهر بزرگ سلطان محمود که خانی الوش مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود بزبان فیض اثار اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بزبان ترکان جاری نمی شد بابر میگفتند و تاریخ ولادت او شش محرم یافته اند چنانچه ازین بیت مفهوم گردد ✣

کا او را شیبک اوزبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ خان نیز میخوانند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن و عبارت
فتح شاه دین پناه یافتند ۹۱۶ و چون شاهی بیگ خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در آن
شراب خوردند چنانچه مرزا قاسم گونابادی در جواب و در مدح شاه گفته است ❊ هنوز بوش غروری اگر در سر است ❊
که بزم خسرو شاه را ساغر است ❊ منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیگ خان بود در واقعه مرو اسیر شد
در وقتیکه آن کاسه زر اندود را شهریار بدست گرفته باده عشرت از آن می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران
استاده بود شاه با او خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله
چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت وی باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که دمبدم از آن
باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان
بدستور سرفراز و سرفراز ساخت و ریاضی که در جمیع شعرای هرات بانام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این
بیت در تاریخ فتح خراسان گفته ❊

تاریخ

بود تاریخ قتل ازبک و فتح خراسان | امیر المومنین حیدر علی ابن ابیطالب ۹۱۶

و شاه اسمعیل در سنه نهصد و بیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضکه از سنه احدی و عشرین تا سنه
ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بعیش و عشرت گذرانیده در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از
مراجعت بیمار شده و در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را
باردبیل برده دفن نمودند از عبارت ظل معنعه ۹۳۰ و خسرو دین ۹۳۰ تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در ۹۲
تاریخ فوت او گفته ❊

تاریخ

شاه دین شاه و شاه گفته بیشتر ۹۳۰ | را بهمین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم ۹

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل | آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان سوی ظل شد ۹۳۰ تاریخ | سایه تاریخ آفتاب شده

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بیست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسب صفوی بر تخت ۹۳
حکومت نشست و پنجاه و سه سال پادشاهی نمود و برادرانش بهرام مرزا و القاس مرزا و سام مرزا بودند ❊

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در آواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست
و این قطعه در تاریخ جلوس اوست ❊

تاریخ

چون بسر دولت سر ابراهیم | گر دید چو چتر او سعادت آمود
سال تاریخ همایون ساعت | الف گفتا که تاج دولت آمود ۹۱۵

و سلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

تاریخ

شهد ۹۲۷

چون میر محمد خلف آل عبا | زین دیر فنا رفت سوی دار بقا | تاریخ شهادتش رقم کرد قضا | والله شهید موسی الموسوی

عزیزی دیگر چنین یافته

۹۲۷

چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک | از لوح زمانه نام میرک را حک | گفتم که حساب سال آن واقعه هست | دل گفت که قتل شهیدگان میرک

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طهران است من اعمال ری داد؛ نجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین وتسعمائه نیم شبی بر و غافل ریخته نخل حیاتش را از پا در آورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم | گو بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود | کای ز سر درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس | آه از خون ناحق من آه ۹۲۷

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست پنجم ماه رجب سنه هشتصد نود و دو بوقوع آمده وطلوع نیر شاه اسمعیل و بدر دولت قزل باشش تاریخ میلاد اوست ۸۹۲ چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه رو داده بود در سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته بر سر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع وتسعمائه در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشره در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش دست داده مذهب ناحق ۹۰۶ یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق ۹۰۶ غرضکه شاه اسمعیل هر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلاگردان شقه لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلادی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان در ان قلعه متحصن شده بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اهل حصار را هلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا را در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاهی بیگ خان والی خراسان

تاریخ

۹۱ چون اصفی آن چشم خرد را مردم | در ابر اجل گشت نهان چون انجم | پرسید دل از من که چه آمد تاریخ | گفتم ز هرات آمده روز دوم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد منکوب و مسموم ساختن پدر خود را در بیست و هم صفر سنه نهصد و هیجده در روم بر اورنگ فرمانروای برآمد بعد از جلوس متوجه برادران گردید و هشت نفر از برادرزادهای خود را که در آنجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از آنجا متوجه معنیا گردید برادرش قورخت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او اطلاع یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائة در بیست فرسنگی تبریز بموضع چالدران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان بخاک کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز در آن شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائة قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائة با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائة با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود ✣

مولانا عبد الله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبد الرحمن جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون ۹۲۷ و تیمور نامه در سنه نهصد و بیست و هفت فوت کرده در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

۹۲۷ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت | ۹۲۷ ۹۲۷ از شاعر شهان شه شاعران طلب

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت زمام قضایای شرعیه تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس از آن امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم دخیل و حشمش گردانید امیرخان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بیست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که در آن محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت از آن جمله است ع بناحق ار چه مرا میکشی ولیک ببین ✣ که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من ✣ خواجه ضیاء الدین مترجم این مبارک در تاریخ فوت او گفته

سلطنت نشست و دوام سلطنت صاحب اقتدار گشته ولایت بیش از بیش مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار الیه کی که از ممالک ولایت فرنگ است و مولانا عبدالرحمن جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه مصرعهٔ آخر از روی حساب موافق سال جلوس است ÷

تاریخ

کاش نوشیروان کنون بودی / عدلش از بیشتر فزون بودی
تا زده کوس عدل شرمنده / خسروی از دم را شدی بنده
٨٨٥ عهد العز و اعلی سلطان / بایزید ایلدرم شه دوران

و سلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورقوت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنه ثمان و عشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست ÷

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گاه خواستندی بخواب دیدندی بنابر آن بخواب بین مشهور شدند و سلطان حسین میرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بیست و یک درگذشت تاریخ وفات او اینست ÷

تاریخ

٩٢١ سید عالی نسب سلطان علی / آنکه می گفتش خرد ز اهل یقین
میر را چون خواب بینی شیوه بود / سال فوت اوست میر خواب بین

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بیست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده ÷

تاریخ

٩٢٥ رنگین بنای ملک هری ابر کرد

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد ÷

رباعی

لهراسپ نهاد و است هری را بنیاد / گشتاسپ بر و بنای دیگر بنهاد
بهمن پس از ان عمارتی دیگر کرد / اسکندر رومی آخرش همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام / گر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاهی بوزارت سلطان ابوسعید قیام مینمود و چندی در سایهٔ تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاهی هم بملازمت بدیع الزمان میرزا می گذشت بنابر آن آصفی تخلص کرده در شاعری مرتبهٔ اعلی و در فضیلت درجهٔ اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته ÷

...ات دهلم

...میان نام مرحوم است که چون در سنه احدی و تسعمائة مرزای کچک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت
...جمله منسوفات که بسبیل پیشکش بمرزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که انان
...زن کما ینبغی ترتیب نماید هرگاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید +

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

...ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی ستاری بود تولد پذیرفته بعد وفات
پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی
او نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت
در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بغایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت
و معبدهای هندوان خراب شد و در شهرهای ایشان کفر نماند چنانچه در ان دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب
و طباخ تعین نمود اگر هندوی آنجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی ازوی گناهگاران میگرفتند روزی هندوی
درباب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست سلمان گفت صبر یکجا دشوار است اگر خواهی حکمی کنم بند و قبول نمود
پس آن سلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بربست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را
طلبید گفت سر و ریش این بدبخت را تراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته در رسن
در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول او است که بلده آگره را که در تخت بیانه بود و در زمان
اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائة پای تخت ساخته حصار سری را که به دهلی شهرت یافته بود
ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در
سنه احدی عشر و تسعمائة روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد
چنانکه کوهها بلرزه در آمده عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند و مرده ها حشر انگاشتند
چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد شعر

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزلها ۹۱۱	افتاد سواد آگره چون مرحلها	با آنکه بناهاش همه محکم بودا	از زلزله شد عالیها سافلها

در آیین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرش در رتن پور است و سلطان
سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده در روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت
بیست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش نیست شعر

تاریخ

چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان	زجان بیک جانی زاده و زمانی ۹۱۵	جهان شده و زچشم بر گرس	زحال عالم گفتا سروش تاریخ

۹۱۵

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

... بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در...

مسجد جامع دہلی بنظرش در آمده بود برداشته بدست میان بهوه داد او کرنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه بسعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغیچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورش آن بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از آن مبلغها در شهر دہلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بعقل و دانش او
آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موٹهه موسوم گشت و تا حال در دہلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما زمینداران آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خود ها ساخته اند و در انجامی مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خردمندان
و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت وزرا می نمود چنانچه آنچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهوه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ؎

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابو سعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ؎ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ؎ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین عین آنکه چون انسان عین است ؎ جهان فرد می
سلطان حسین است ؎ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات ۹۱۲
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته ؎
درین میدان که با دا خالی از درد ؎ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ؎ بعد از آنکه شاه بیک ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

زودگرفتم بدیگری دادم + امیر علیشیر شیر از بستر رنجیده بر دامن قتلش از بادهٔ حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراءالنهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده +

تاریخ

۹۰۶
آن میر بلند قدر والی رتبت || چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات جای او پرسیدم || دادند جواب من که جنت جنت

و مولانا صاحب دار قصیده در مرثیه او گفته که از مصرع اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرعه دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت ازان است +

تاریخ

۹۰۷ ای فلک بیداد و بی رحمی بنیان کرده ای || ای اجل ملک جهان را باز ویران کرده
کرده گاه از جفا ویران دل اهل دلان || که ز کین صید هلاک صد مسلمان کرده
کرده بر جان کین بنهاده دام عنا || هر زمان از کینه جوئی صید چندان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جمله مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است +

تاریخ

۹۰۷ مرشد انس و ملک شاه سماءالدین چو رفت || بر سریر عرش آمد کام او
جنت خلد آمد بنام او اگر پرسی یکی || سال تاریخش بگو هشت آمده نام او

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماءالدین که دوصد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید +

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش امینی گفته

تاریخ

۹۱۱
افسوس از ان سپهر دانش || کش بود جواهر شیوه اتفاق
تاریخ وفات او خرد گفت || علامهٔ بی مثال آفاق

۹۱۱ سلطان محمود مرزا ابن یونس خان

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه است قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھ

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهوه است و میان بهوه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر لودی بود و گویند که میان بهوه نوعی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانهٔ غلهٔ موٹھ که در

تاریخ

۹۰۱ کمال الحق والدین شیخ بیجوا ۹۰۱ — که آمد جنت فردوس جالش — زردی تعمیه تاریخ نولش — شود حاصل ز نام دلکشایش

اگرچه مولف را از سال نولش شبه است اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف چو دور کرده شود تاریخ بر آید +

شمس الدین محمد روحی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

۹۴ آن پیر که سر عشق او را — از عین شهود بود مشهود — منصوب بروح در حقیقت — ز و نسبت هر دو کون مقصود
شد سوی جنان گشت تاریخ — شنبه که ز صوم شانزده بود

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس باذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابوالغازی سلطان حسین مرزا صدارت بر سیدن و همم او خوایان را برای صواب نمایش تفویض او نمود مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

۹۰۴ ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش — وز اوج صدارتی مه بدر قریش — ای صدر قریش صاحب عالی قدر — تاریخ صدارت تو شد صدر قریش ۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است همعصر ملا عبدالرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از مخزن المواصلین

ملا صبح و فیاض مولانا حسینی کاشفی — آنکه گنج معرفت در مخزن دلها نهان — دید مش در واقعه بر منبر عرش شرف — گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد
۹۱۰ گفت چون شد جدا ازین منبر عرشم مقام — از پی تاریخ بنگو منبر ما عرش باد

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای خلف صدق کچکینه بهادر است و کچکینه بهادر در زمان سلطان ابوسعید از مقربان درگاه او بوده و جد بادرش میر ابوسعید در سلک اعظم امرای بالقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر مرزا سلطان حسین پادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میر بنا بر عدم توجه بجانب تاهل به غایت اشتهار یافته بود و مولانا بنائی قصیده در مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود بوی نرسید بنا بر علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین مرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنائی در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هر یکی را بشوهری دادم + انکه کابین نداد عنینی بود +

پس بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد ✢ ✢ ✢ ✢

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورکان بتصرف بادشاهان دهلی بوده بعد ازان حکام انجا بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفر خان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتارخان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفر خان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین نشست باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیرهٔ مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرماندهی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که باخیر است (۸۱۳) سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غرهٔ ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داود یکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیگره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبرهٔ او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکهیج گجرات مدفون گردید ✢ فقط

مات دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای مات دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و میرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیگره در گجرات فرمانروای بوده اند و صاحب خطبه و سکه بودند ✢

شیخ بچو سنبهل

از اعاظم مشایخ هند بود و پدر شیخ عبدالقادر بداونی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که [illegible] است در وفات اوست ✢

در آنوقت عمرش بهشتاد رسیده بود چنانچه میگوید ~ مرا هشتاد شد سالی و ترا هفت ÷ ترا می آید اقبال و مرا رفت ÷
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را اینچنین گفته ~

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم لسانی این جنس فاخر	رسانید آخرین سالی با آخر	که باشد بعد از آن سال مجرد	نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرعه قطعه مذکور تاریخ بنوال برمی آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و بهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی از روز جمعه هیجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبدالغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است ÷

تاریخ از مولف

٨٩٩	جامی آن استاد فضل و هنر	رفت از مکتب جهان بجهان	طفلکی جست حرف تاریخش	گفتمش صاد و ضاد و طا بر خوان

تاریخ از فجر الواصلین

آنکه بی نظیر جامی بود	بکمالات علم نامی بود	همه تصنیف آن معلی شان	عدد جام شد رقم بر خوان
شب آدینه بود نوزدهم	بنگه رب از محرم دوم	که ز دنیا گذشت عارف جم	جانب آسمان هفت طبق
	هاتفم گفت سال رحلت او	جای جامی بهشت عدن بگو	

٨٩٩ و این دو تاریخ از تواریخ مرآت جهان نما نوشته شد ÷

تاریخ

٨٩٩	جامی که بود بلبل جنت مقیم شد	فی روضة کریمة انهارها السما	از کلک قضا نوشت رضوان بردر بهشت	تاریخه و من دخله کان امنا

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی	کان فی لیلة الورا نورا	کرد رحلت ز دهر تاریخ	هژدهم روز ماه عاشورا

٨٩٩

پهلوان محمد مشهدی

از نوادر اعصار و سر جمله پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در هرات درگذشت و چونکه مولوی جامی یکسال پیش ازو فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر می شود و لفظ مخدومی درینجا اشاره بر مولوی جامی است ÷

تاریخ

	محمد پهلوان هفت کشور	که در دهرش نبود اقران و امثال	سر و سر حلقه اهل طریقت	که رفت از قید گیتی فارغ البال
٨٩٩	ز بعد قطب عالم عارف جام	که او مخدوم دوران بود بی قال	پس از سالی سوی جنت خرامید	ازین دیرینه دور مختلف حال
		اگر پرسد کسی تاریخ فوتش	بگوئیش بعد مخدومی بیکسال	

٨٩٨ ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هشت است

روی داد و امیر علی شیر که در دیر سلطان حسین مرزا بود تاریخ رحلت بر این یافته اما بخونظمه بر تو تصلیه سال فانش هشتصد نود و نهم میشود و آن اینست

تاریخ

نظر فیض و فضل و لطف اله	خواجه حق نما عبید الله	عزت دودمان ابرار است	شرف خاندان احرار است
از وجودش زمانه پر منور بود	کنه بنیاد دین از او بود	از زمان سروش حق بشنو	۸۰۶ سال مولود آن خدا بین شو
شب شنبه که خواجه نقل نمود	سلخ ماه ربیع الاول بود	سال نقلش بگو بلا اشتباه	خواجه عابدان عبید الله
	در سمرقند مرقدش میدان	بر سر عرش مسندش میدان	

مرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابو سعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حدود مغلستان بود بخوبی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نبود بلکه ایشان همواره با ملکانی یونس خان تاخت می آوردند بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و شصت و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بوده علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند و اخسیکت پایه تخت مرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحجب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بودند یکی از خدمتگاران از گسستن جر خبردار شده بمرزا آگاهی داد و مرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جرا زمین جدا شد و آن پادشاه با برج علوی بشتافتند سن شریفش بسی و نه ۳۹ سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و ششم ۲۶ سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر شاه بود دوم مرزا جهانگیر و سوم مرزا ناصر ✤

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن برآمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بیست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده و در دار السلطنت هرات مسکن گزید

بیت

مولدم جام و رشحه قلمم ✤ جرعه جام شیخ الاسلامی است ✤ لاجرم در جریده اشعار ✤ بدو معنی تخلصم جامی است ✤ در عنفوان شباب بتحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابو سعید بخدا شناسی و خدا ترسی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه اقتدا داد بر دوش جان می داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود و تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخا است که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری با تمام رسانیده

درانوقت عمرش بهفتاد رسیده بود چنانچه میگوید ه مرا بهفتاد شد سالی و ترا هفت + ترا می آید اقبال و مرا رفت +
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را انجنین گفته +

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم لساجی این جنس فاخر — رسانید آخرین سالی بآخر
گر باشد بعد از آن سال مجدد — نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرعه قطعه مذکور تاریخ بر منوال بر می آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی روز جمعه هجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق است +

تاریخ از مولف

۹۹ جامی آن اوستاد فضل و هنر — رفت از مکتب جهان بجنان
طفلکی جست حرف تاریخش — گفتمش صاد و ضاد و طا بر خوان

تاریخ از فخر الواصلین

افصح بی نظیر جامی بود — شب آدینه بود نوزدهم
بکمالات علم نامی بود — بیشک و ریب از ربیع دوم
همه تصنیف آن معلی شان — که ز دنیا گذشت عارف تر
هاتفم گفت سال رحلت او — جامی جامی بهشت عدن بگو
عدد جام شد رقم برخوان — جانب آسمان هفت طبق

۹۹ و این دو تاریخ از تواریخ مرآت جهان نما نوشته شد +

تاریخ

۸۹۹ جامی که بود بلبل جنت مقیم شد — فی روضة بکر سقرار ضها السما
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت — تاریخه و من دخله کان امنا

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی — کان فی لیلته الورا نورا
کرد رحلت ز دهر شد تاریخ — هژدهم روز ماه عاشورا

۹۹

پهلوان محمد مشهدی

از نوادر اعصار و سر خیل پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود در سنه تسع و تسعین و ۹۹
ثمانمائه در هرات در گذشت و چونکه مولوی جامی یکسال پیش از و فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش
این قطعه گفته و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر میشود
و لفظ مخدومی درانجا اشاره بر مولوی جامی است +

تاریخ

۸۹۹ محمد پهلوان هفت کشور — که در دهر ش نبود اقران و امثال
ز بعد قطب عالم عارف جام — که او مخدوم دوران بود بی قال
سر و سر حلقه اهل طریقت — که رفت از قید گیتی فارغ البال
پس از سالی سوی جنت خرامید — ازین دیرینه دور مختلف حال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش — بگویش بعد مخدومی بیکسال

۸۹۸ ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبد الرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هشت است

روحی داد و امیر علی شیر گر دو دیر سلطان حسین مرزا بود و تاریخ را خلد برین یافته الا بو سلیمه فرمود علیه السال و فاتش هشتصد و نود و نه میشود و آن این است ۸۹

تاریخ

مظهر فیض و فضل و لطف اله از وجودش زمانه پر ضو بود شب شنبه که خواجه نقل نمود	خواجه حق نما عبید الله کنهٔ بنیاد دین از و تو بود سلخ ماه ربیع الاول بود در سمرقند مرقدش میدان	عزت دودمان ابرار است از زبان سپهر دوش حق بشنود سال انتقالش بگو ملا اشباه بر سریر عرش مسندش میدان	شرف خاندان احرار است ۸۰۶ سال مولود آن خدا بین ضو خواجه عابدان عبید الله

۸۹

مرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابوسعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابوسعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حد و د مغلستان بود بخوبی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بان حدود نبود و بلکه ایشان همواره بالکائی یونس خان تاخت می آورد و بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و ۸۷۳ هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند و اخسیکت پایه تخت مرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بجبب تقدیر روز دوشنبه ۸ چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوتر خانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بود و نزدیکی از خدمتگاران از شکستن جر خبردار شده بمرزا آگاهی داد مرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر از هم جدا شد و آن بادشاه با دوج علوی شتافتند سن شریفش سی و نه ۳۹ سال رسیده بود و ایام سلطنت ۲۶ بیست و شش سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر شاه بود و دوم مرزا جهانگیر و سوم مرزا ناصر ❊

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنا بر نوائب زمان از وطن بر آمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بیست و سیوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات مسکن گزید ❊ مولدم جام و رشحهٔ قلمم ❊ جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است ❊ لاجرم در جریدهٔ اشعار ❊ بدو معنی تخلصم جامی است ❊ در عنفوان شباب بتحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابوسعید بخداشناسی و خداپرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه انقیاد او بر دوش جان داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخا است که در سنه هشتصد و هشتاد و نه بجری با تمام رسانیده

و چون بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوائی مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید مقید گشته بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و شش بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت گردید پس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند و در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید ٭

سلطان بهلول لودی

ابن کالا بن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش بر دوی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج غایبانه سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بداون استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی میکرد مستولی گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و پنج خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و پنجم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوسش اینست ٭

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست	عدل را ساز زیب ملک بست	گفت دل سال جیب الف گفت	که بهار جلوس سلطنت است ٨٥٦

او را اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقابله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول اینست ٭

٨٩٤ تاریخ

هشتصد و نود و چهار رفت از عالم ٨٩٤	خدیو کشور کشا و جهان کشا بهلول	ز تیغ ملک ستان بود لیک دفع اجل	بود محال ز شمشیر و خنجر مصقول

تاریخ تعمیه

٨٩٤ شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی	افتاده در اطراف جهان صیت جلالش	در خلد شد و گفت سروش از سر حسرت ٣٠	قصد سفر عالم ارواح ز سالش ٨٩١

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو بادشاهان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیازمندی بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است بیت چو فقر اندر قبای شاهی آمد ٭ به تدبیر عبید اللهی آمد ٭ وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد و نود و شش هجری

امیر حسن بیگ بود قدم بر مسند خلافت نشانید و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته
بر تارک می نهاد و هر که بدست ارادت بدو می پیوست از آن جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چیده
کلاه سرخی بآنها عطا فرمود و همه را قزلباش لقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیر حسن بیگ
بر میرزا جهانشاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه
صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه
اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ مواد سلطان حیدر
روی در ازدیاد نهاد همواره بنسبت والد خود دو فور مثوبت ارباب غزا و جهاد اعظم نظر میداشت تا در آخر اوقات
حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروان
شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد و لشکر نمود و سلطان یعقوب
سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی شروان تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان
شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر
گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته
در قلعه اصطخر محبوس ساخت +

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بفضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت باردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده
نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند برین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون
او نماند گشتاسب مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد و پس
از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش
کاوس تنها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چهار فوت کرد و پس از و پسرش هوشنگ پادشاه شد و در هفتصد
و هشتاد و چهار وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت بشیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر
بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بیست وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت
سلطنت جلوس نمود و حسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور
صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک
لشکر بشروان کشید و جمیع شروانات را تا دربند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو برادرانش کیقباد و اسحاق
و هاشم بر وی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانید
در هشتصد و شصت و سه وفات کرد و شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل براثه پدر وارث ملک
گشت و شروان شاه تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ
قشلاق نمود و دائم که شروان شاه طریق معاونت می نمود جنود خراسان از عدم خوراک و علف چهارپایه بمرتبه الحال

برداشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان و عشر و ثمانمائه دلش از سلطنت صبوری گرفته بپسر خود سلطان مراد را بجای خود
نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد بپسر نیک اختر اصلا مضایقه دران ننمود چون در سنه هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در اربع و خمسین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشت در
مقامی بنظر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد از و پسر
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت از جمله
تائیداتش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبراً و قهراً بگرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة یافته و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهارصد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و نه عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته
و نامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا نیز باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن بادشاه کدورتی حادث
شده مهم بقتال و جدال کشید اگرچه اغزلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای ویرا منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا
میز لیست بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی ینصرک الله نصراً عزیزا را تاریخ این فتح یافته و مولانا
عبدالرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی ازان قصاید اینست ؎ کم کسی بر سریر
جاه و جلال ✤ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ✤ و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم
۸۸۶ بربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه در حوالی کل ویری فوت گشت و تاریخ واقعه را فی یوم الخمیس یافته اند پس از
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ✤

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در بات هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی ازدحام خاص و عام
شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که مرزا جهان شاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت نمود و امیر ابوالنصر حسن بیگ
که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم بوی
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد و شصت
بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان درآمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هرآینه بدست شروانشاه
افتاده بقتل رسید و بعد ازان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده

٦٧٦

این دولت را ازان سال گیرند چه کلمه عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کرد وکار او روز بروز بالا گرفته دیار فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت نمود و هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد ازوی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشست شهر ونیک را که از معظمات ما بین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان بادشاه ولد رشید تر کلی بوی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد ازوی در سنه ستین و سبعمایه درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الاموی در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد بادشاه گردید او را خداوندگار خوانند و او باهتمام لله شاهین و قایدی ارنوس بیک ادرنه را در احدی و ستین و سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت ینکچری نام نهاد و کلاه زردوزی چند یافته برسر ایشان گذاشت و ازان زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لاز فرنگ رفته غالب آمد و پس ازان بر سر تلی استاده نظاره اطراف میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگری بایزید امرای دولت و اعیان مملکت یعقوب را هلاک ساخته بایزید را بادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در هفتصد و نود و دو هجری اسلامبول که آنرا قسطنطنیه نیز گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و مردم کفار بقول صحیح دویست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید ازان فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنابر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقابله انجامید چنانچه در اواخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش پسران بوده ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد عیسی نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بروم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد باماسیه رفت و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از مجلس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست و سلیمان بادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و در اندک کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام بر آمده راه فرار پیش گرفت قضارا گذرش بر دهی افتاد و مردم آن موضع وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود موسی چلبی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا آن موضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل رسانید بعد چندی امرا السلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاد بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسی را بزه کمان که باصطلاح ترکان کریش گویند از میان بردا[شت]

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته مفسدان بی تحقیقات قصور او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و ششم بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته ÷

تاریخ

۹۶ شهیدی بی سبب مخدوم مطلق	که عالم را ز جودش بود رونق	اگر خواهی تو تاریخ وفاتش	فرو خوان قصهٔ قتل ناحق (سنه ۸۸۶)

تاریخ

۱۶ سال فوتش اگر کسی پرسد بگو	ای که محمود گاوان شهید (سنه ۸۸۶)

سلطان محمود شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروایی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری روی داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نایب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جنیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل برو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از استقلال زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یک سال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او این است ÷

تاریخ

۸۷ شهنشاهی جهان سلطان محمد	که در عهد فنا ناگه فرو شد	دکن چون شد خراب از رفتن او	خرابی دکن تاریخ او شد (سنه ۸۸۷)

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غورخان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مرو و ماهان بجانب ولایت روم در حرکت آمده در آن حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چندگاه از آنجا رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذراند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و گوندغدی و ارطغرل سنقر و گوندغدی با اتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی بدرود این جهان فانی نمود بعد از وی ولد ارشدش عثمان بجای پدر بسریر حکومت گردیده بر زمین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قرا حصار دست یافت و مورخان

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده آنکه هر کدام
سر تفوق بفلک نیلگون سامی افراخته و دو لنگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلق
تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی
بنام حسن که برهمنی کانگو نام او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در آنجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت
تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چندی اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بیست چهارم ربیع الآخر سنه
هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به
سلطان علاء الدین حسن کانگو بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود
نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد و بعد سلطنت یازده سال و دو ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه
و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و فرمانروائی اندیار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه
و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن
پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و
هفتاد و شش وفات یافت بعد ازو پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال
و چند روز بهفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داود خان که عم او بود کشته شد و داود خان ملقب به
داود شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد و بعد از یکماه و پنج روز بیست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد
بعد ازو سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند و بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بیست یکم
رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت
نمود و بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بیست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش
سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بیست و سوم ماه صفر سنه هشتصد
هجری کور ساخته مقید نمودند بعد ازو سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داود شاه بر تخت نشست و بعد
سلطنت بیست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز مشاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بیست و پنج هجری بجوار رحمت
ایزدی پیوست بعد ازو برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بیدر بنا نموده اوست بحکومت
دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هفت هجری فوت کرد و بعد ازو پسرش سلطان علاء الدین
بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بیست و سه سال و دو ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه
هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود و بعد ازو پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست
و بتاریخ بیست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او ظالم ازبین مرقوم شد بعد ازو
پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده
سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد ازو برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکر او بعد ازین خواهد آمد

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگها سرخ و سفید تعمیر شده یکی ازان روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله آباد بطرف اگره سیر کنت درانمقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار به چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست ٭

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است	وین طاق بی نظیر که بازیب و زیور است	گشته بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان فتح خان	کز فضل حق جهان همه او را مسخر است	بادا هزار سال حیاتش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت ز راه میسر است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کافاق از جمالش خوشتر منور است
	کاتب حروف خاتم مسکین که دید نحیف	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

۹۱

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست ٭

تاریخ

این روضه اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شده بری چو بسمود	هشتاد و یکی و هشتصد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی یکی ز اولاد	خلف الصدق هست و اهل سخا
	سنه دو صد و نه و یکهزار است	از هجر رسول نامدار است	

سلاطین آق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابو النصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی در گذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل بادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهتر او سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگری حکومت نمودند ٭

قبول نفرمود ناچار اوزن حسن راه های آمد و شد غله مسدود گردانید و مادامیکه شیروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می‌پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهارپا مرفه الحال بودند و چون شیروانشاه بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب پریشانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان جو نیافتند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضارا در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دو لعقده راس سیاه شد و سلطان ازان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوزن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد +

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست
گذشته بود ز ماه رجب دو بیست و شش روز

ز کس مدان که رسید آن ستاره و ماه را
قدر نوشته که وقتش زمانگی آمده است

به شیروان چو سپه برد ماند بر لب آب
لطیفه ایست عجایب که لشکر او را

به منزلی که نه انجا مقام بود و نه آب
اوزن حسن و تاریخ شیروان آب است

وقتل سلطان ابوسعید اینگونه است که چون اوزن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست و پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و در و تاریخ نیست +

تاریخ

سلطان ابوسعید که در فر خسروی
چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته گشتی که گشته بود
تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه دیگر روز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت پادشاهی سمرقند بمرزا احمد و اندجان بمرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین مرزا افتاد

مرزا یادگار محمد

بن مرزا محمد بن مرزا بایسنغر بن مرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی مرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با مرزا سلطان حسین بالتبرا محاربه داشت تا آنکه مرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست و هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نموده بروی شب خون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از و نسل مرزا شاهرخ منقطع گردید مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته +

تاریخ

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵
در سال شهادتش دو ها باز خبر

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه بالد بوکه تسبش بشانزده هم نسبت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ نیز داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده اما بعضی جا روضه های سنگین و مساجد ایستاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد +

استوار ساز شروع نموده در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع و اربعین و ثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنار راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان محمود بطرف مانڈو معاودت نمود در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نمود و در همین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی قمری نویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال بسن شصت و هشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد و هفتاد و دو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته ✣

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود	از دار فنا بخلد چون رو بنمود	تاریخ وفات حضرت سلطان	از باب بهشت عدن یا بی محمود ۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی و سه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی بادشاه مالوه شد و یازده سال و چهار ماه حکومت نمود و بعد از وی سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد و سی و هفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت ✣

سلطان ابو سعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد و سی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد و پنجاه و سه هجری از دست مرزا عبد اللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبد اللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابو سعید مرزا بامداد ابو الخیر ازبک در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بر مرزا عبد الله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبد اللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده و او را بقتل رسانیده در سن بست و پنج سالگی بسال هشتصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرموده و هشت سال برفاهیت در سمرقند و ماوراء النهر و ترکستان سلطنت نموده و شاهزاده ابلیس را که از احفاد بایقرا بهادر بوده عمزاده ابو الغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد از آن برفاهیت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه هرات را گرفت و گوهر شاد بیگم را که بانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه و فساد مملکت که از وی بظهور می رسید ببرای نیستی فرستاد و مدت هیژده سال الی آخر ملکش و کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و غزنی و کابل و قندهار و حدود هندوستان و پاره از عراق و خراسان در تحت و تصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد و هفتاد و دو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که او را اوزون حسن نیز گویند بدیار بکر رفت و کشته شد سلطان ابو سعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه بتصرف اوزون حسن آمده بود بر ولشکر کشید و در قراباغ آمده قشلاق نمود اوزون حسن هر چند عاجزی نموده از در صلح در آمد

دهار برآمده با یکدیگر درآویختند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده دامان جبینه پیش سلطان مظفر آمد وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورده و برادر خود نصرت خان را بالشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول این خبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد از آن سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد و پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چند بار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح
و لائح دیده وی را محمود خان خطاب داد و بامور در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و بال کار او آن شد که خون برادر محبوس
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید و دلهای مردم از و نفرت گرفت و محمود خان نیز از و برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته تو تیز ساخته بجویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او ده ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید

سلطان محمود شاه خلجی بادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه بپایه بلند سلطنت جلوه نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه بادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد از و سلطنت بمحمود خان رسید او بروز سه شنبه بیست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را سلطان محمود شاه خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جانیلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین بر مندو که دار السلطنت مالوه است گذر کرد و محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد از اتفاقات همان ساعت
طعام در میان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه پیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و او را مستنجد بالله که از خلفاء بنی عباسی است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه راهوری واقع است دویست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

وسرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید وجهان شاه منکوب ومخذول شده از بهرات آهنگ عراق وآذربایجان نمود و بعد ورود سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید عنایت او دردلها کمتر شد واز غایت حرص وغلظت قلب با ولد خود پیر بداغ دشمنی ظاهر ساخت واو از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرد ویک ونیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر بغداد قحط خاست وماکولات وذخایر اهل شهر وقلعه تمام شد پیر بداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیر بداغ وتسلط او دیگر باره اندیشه مند شد وپدر را بران آورد تا بر قتل پیر بداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین وروز سه شنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی وسبعین وثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد درآمده برادر خود را شهید کرد وبعد ازان جهانشاه از غایت حرص وطمع بدیار بکر که مستقر آبا واجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید ودر حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری از فرزندان وامرا بقتل رسید واز دودمان قرایوسف دود نکبت برآمد وزمان دولت ترا کمه بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید +

تاریخ

۸۷۲ سنه

اردوی همایون جهانشه تو بیان		با آنهمه اسباب زبردستی دشکست		ثانی عشر از شهر ربیع الثانی		ویران شده تاریخ حسن بیگ شکست

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ باذربایجان سلطنت نمود وبعد از و بیست ودو سال در عراقین وفارس تا هرمز باستقلال بادشاهی راند +

احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف بادشاهان دهلی بود بعد از وی چون مملکت دهلی تحزبه وتقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند ودلاور خان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از انوقت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در ایام تفرقه وحیرانی بوی هم نمک وهمعنان بودند وآئین وقار وجمعیت ورزیده بعد از انکه سلطنت وی جمعیت وقرار از انجا مید هریک را رعایتها کرده مملکتی بخشید از ان جمله دلاور خان غوری را در سنه ست وثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت ووی به نیروی بازوی انولایت را چنان در ضبط آورد که متغلبه از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند وسکنه آنولایت بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام والتیام مملکت هند انقطاع پذیرفت وملوک طوایف بهم رسیدند وشوکت بادشاهی کمتر شد دلاور خان نیز از سر اطاعت والی دهلی بجنبانید ودم استقلال زده سالها بکام گذرانید ودر سنه تسع وثمانمائه ودیعت حیات سپرد ایام حکومت او سه سال بود بعد از وی پسرش الپخان خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه وسکه بنام خود کرد هنوز امر سلطنت واساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بانولایت نهاد وسلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر وثمانمائه باهنگ جنگ از قلعه

او تقیح خراسان وفات کرد و از تصانیف بسیار ست از انجملہ کتاب جواہر الاسرار است مشتمل چندین علوم و تاریخ فوتش خواجہ
اوحد مستوفی میفرماید +

تاریخ

۹۲۶ در ربیع آخر ازین سپنج زمانہ	کہ صباح حیاتش گشت بیغو	چو اوحدثانی ضیا بود در شعر	از آن تاریخ فوتش گشت خسرو ۹۲۶

و سلطان احمد شاہ مذکور بعد از سلطان فیروز شاہ بہمنی کہ برادر او بود بسلطنت دکن رسیدہ بود و بعد حکومت دوازدہ
سال و نہ ماہ و بست و چہار روز بتاریخ سوم ماہ رجب سال ہشتصد و سی و ہشت ہجری فوت کرد و سلطان احمد شاہ گجراتی
معاصر او بود +

مولانا طوطی

در زمان دولت ابوالقاسم بابر سلطان از جمع خوش طبعان و نکتہ پردازان معتبر بست در حینیکہ وداع این جہان بہر نزاع میکرد
جہت خود مرثیہ گفتہ این بیت از آن جملہ ہست — وقت آن شد کہ دل از دام ہوس باز رہد + طوطی روح ز بیداد
قفس باز رہد +۔ در تذکرہ دولت شاہی آمدہ کہ رفاتش در دار السلطنت ہرات در حدود سنہ سبع و ستین
و ثمانمائہ وقوع پیوستہ و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ عروس برآوردہ کہ عددش ہشتصد و شصت و شش
میشود چنانچہ از قطعہ مستفاد میگردد +

تاریخ

۸۶۶ فصیحی زمان طوطی شاعران	کہ بودش ز ہر فکر معانی عروس	چو طوطی برفت این عجب طرفہ بود	کہ تاریخ شد فوت او را عروس ۸۶۶

خواجہ سالار

خلیفہ و ہم داماد مولانا اسحاق بود پیش از انکہ شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشہ سپاہگری اختیار کردہ
در لباس اہل دنیا میگذرانید. در سال ہشتصد و شصت و ہفت در گذشت و در سواد سہارنپور در باغ خود مدفون
شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صف ابرار و سالار صاحب اسرار یافتہ + ۸۶۷

جہان شاہ ابن قرا یوسف ترکمان

بادشاہی قاہر و صاحب دولت بود لیکن مردی نااعتقاد و بدخوی بودہ و شاہرخ سلطان در سنہ تسع و ثلاثین و ثمانمائہ
حکومت آذربایجان بوی دادہ اما بعد از واقعہ شاہرخ سلطان و نکبت مرزا بایسنقر بر عراقین و آذربایجان
و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاہرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال
حکومت کرد و ترا کہ بعد او مسلط شدند و جباری قہاری او مرتبہ عالی یافت و فضلا میدانند کہ در روزگار اسلام
از وی بدتر قاہرتر بادشاہی ظاہر نشدہ اسلام را ضعف و سستی و بر فسق و فجور اقدام نمودی و در شہور سنہ احدے
و ستین و ثمانمائہ بعد از واقعہ بابر بہادر میل خراسان و استرآباد نمود و با امیرزادہ ابراہیم بن سلطان علاء الدولہ
و ربیرون شہر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء او بشمشیر جعفر بدست جہانشاہ بقتل رسیدند و جہانشاہ
تخت ہرات را نیز مسخر ساختہ قریب ہشت ماہ در دیار خراسان حکومت کرد و درانحال ابوالغازی سلطان حسین بہادر
از خطہ مرو شاہجان خروج کردہ لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترا کہ انتقام حاصل ساختہ و اکثر مردان کار

فت جا در ساحت قدس نعم | خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ دون یکپایهٔ قدرش بود | سال تاریخش بپرس از چرخ دون ۸۶۳

میر حبیب الله

ز احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته
بعد از آن مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته ؞

تاریخ

شعبان شهادت یافت در هند | حبیب الله غازی طالب شاه
روان طاهری صحبت تاریخ | برآمد روح پاک نعمت الله ۸۶۳

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

ز سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانکوه بهمنی است که در
زمان سلطان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک
دکن علم شاهی افراشته مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در آن دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه
یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت
و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم
او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز
میکرد و میفرمود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند و پس از ازاله بکارت بخانه او میفرستادی خدمتگاران
او بایکدیگر اتفاق کرده بوقتیکه او با استراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را باخر رسانید اینواقعه بتاریخ
بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری
این قطعه در تاریخ فوت او گفته ؞

تاریخ

همایون شاه مرد و دور خوش گفت | تعال الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش | هم از ذوق جهان آرید بیرون ۸۶۵

(۸۶۵ above the last hemistich)

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده
طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه
از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان
دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش
هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از آن جمله
است این دو بیت ؞

ابیات

چند اقصر شد که ز فرط عظمت | آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

علاءالدین لطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت و در زمان او تمام
هند بستان طوایف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در
دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدرالدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در سهارنپور
۸۶۰ در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم اسحاق[۸۶۱] یافته اند +

سلطان بابر بهادر

ابن مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را
در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمایه در آخر دولت بابر بهادر دو
ذوابه در غایت صباحت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او
از همین بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه سلطان
بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

۸۶۱ شاه بابر شهی که از عدلش | عدل نوشیروان بدی با نخ
بود در رنج و در سخاوه کرم | گشت تاریخ فوت او راسخ[۸۶۱]

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان ثانی | کی چنان خورشید پنهان شد خراب
در ربیع الثانی و فصل ربیع | لاله را ساغر ز خون دل پر آب
۸۶۱ چون نهان گشتم جگرها چاک شد | دیده‌ها از اشک دامن پر در آب
این چه حال است و چه تاریخ گفت | موت سلطان سعید بابر است

این غزل نمونه از واردات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

ور دو درمانه کنند حوادثان بی تاب است | . . . . . . نی است
وای کمان ابروی ماه سیه چرده است | که گوشه‌های دو دو چشم خلق دیوانه است
تا بر سیده ناله زارت بگوش یار
این سلطنت که یاد گدا همیش ما نیم | در این دو هشت سبزه نا در حوالی است
دارد ز زلف تو دون زنار بسته ما | سودای کفر و کافری در چه در داست
مجنون فرشته یافت که لیلی دو بر کی سست

خواجه شمس الدین محمد کوسوے جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده
و در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان برادران بخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس
والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک مزار خفیه الوزیر
مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ الملا قبلة الملا کر بود | اهل صورت را معنی رهنمون
خواجه شمس الدین محمد کز عشق | آسمان پوشید دل نیلگون

هشتصد و پنجاه و سه برای سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت
و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شده در شهر رمضان سنه مذکور پیش آن
فرزند بی محابا درآمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود فاما شیطان بر و غالب شد و دل او در القتل پدر
حریص گردانید و بر لب آب سیبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را القصاص
خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در الوقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدرکش بادشاهی را نشاید ✤ اگر
شاید بجز شش مه نپاید ✤ عمر مرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ خنجر تاریخ او بر می آید و این رباعی و قطعه
در تاریخ وفات اوست ✤

تاریخ

٨٥٣

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار	که دین نبی را ازو بود پشت	چو عباس کشتش به تیغ جفا	شدش حرف تاریخ عباس کشت

٨٥٣ از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور لعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد ✤ ✤

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمة	آنکه خود را بسوی کعبه مغفور رسانید	راست در عاشر ماه رمضان ٢١ گشت شهید	خلق را ماتم او بر سر آتش بنشانید
	اگر از من تو تاریخ وفاتش پرسید	گوئی ای بیخبر از الغ بیگ نماند	

٨٥٣ اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ ود منها کرده شود تاریخ بر آید ✤ ١٠٦٣

مرزا عبد اللطیف

ابن مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از وی گرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد
چون هفت ماه دیگری برین بگذشت سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که
بابا حسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده
در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

٨٥٤

٨٥٤ بابا حسین گفت شب جمعه اش بتیر — تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و
بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر خسیس تر و عاجز تر بود و این مثل که زبان
زد عوام الناس این دیار است که ده های شاه عالم از دهلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ
جلوس اوست ✤

تاریخ

٨٤٩

سلطان علاء دین چو در وقت سعید	بر سر بنهاد تاج از زور حسام	گفتم که ز سال او چگویم هاتف	فرمود که تاج پادشاه اسلام

در سنه هشتصد پنجاه و پنج هجری بهلول لودی باشارت حمید خان لشکری بر کشید و دهلی را متصرف گردید سلطان

در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمدپوش احمد نام
از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرأت نموده کاردی بشکم مرزا رسانید امرا مضطرب
گشته او را پاره پاره کردند و بعد از آن جراحان بعلاج مرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی آن جراحت براحت تبدیل یافت
این تاریخ در آن واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود	روز جمعه پس از ادای صلات	قصه بس عجیب واقع شد	در خراسان ولی بشهر هرات
	الجبری در بساط جان فرزین	خواست تا شهرخی زند شه مات	

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان و ابراهیم سلطان و بایسنغر مرزا و سیورغتمش
و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه سنه خمسین و ثمانمائه روز نوروز سلطانی و رفتار درون اعمال ری
بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان و حروف شمشیر تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات
او گفته اند +

تاریخ

۸۵۰	سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هشتصد و هفتاد و نه آمد بظهور	در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

ایضاً

خاقان شهنشاه قضا قدرت و سلطان پناه	آنکه در بیشه شاهی زدی سر پنجه بشیر	زد بفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت	ماند تاریخ زمان در همه عالم شمشیر

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد و پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دو صد
و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرقی است +

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی
وقوفی تمام داشته است چون الغ مرزا بعلم هندسه - یافت نتوان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی
که مدار استخراج تقاویم بر آنست بر کمال دانش و دانائی او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال
سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس
مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشید و ملک
موروثی طلب میکرد و امیرزاده علاء الدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود شهر ترنابه من اعمال
بدغیس حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت و در آن هجوم
خراسان خراب شد و در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان
سمرقند را محاصره کرد و در آن حال پسرش مرزا عبد اللطیف را که بلخ و مضافات آن را باو داده بود شیطان تحریص داد
و با پدر عاصی و باغی شد مدت سه ماه الغ بیگ را در کنار جیحون با عبد اللطیف محاربه بود بعد از آن در شهر شعبان سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکهیج است در مرات سکندری
مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنای راه بر وفات شیخ
اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد ۸۴۹ اتفاقاً حروف این ۸۴۹
مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

تاریخ

طاب و هم علی ثمان ثمانیه		کان ذالک و ثامن الشوال		عمره دل ماند قطبه	مات یوم الخمیس قبل زوال ۸۴۹

و این تاریخ در وفات او در کتاب فخر الواصلین مرقوم است

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بود ه		صاحب علم موهبی بوده	قطب حق بود عمر او از حق	عدد قطب شد به نیک لبق
مات یوم الخمیس قبل زوال		کان ذالک ثامن الشوال	گفت تاریخ نقل او رضوان	جای احمد بهشت جاویدان ۸۴۹
		روضه او باحمدآباد است	موضع فیض جای ارشاد است	

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ
جلوس او اینست

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت دولت کامیاب		تابع فرمان او شد بادشاهی روم و سر		بودم اندر فکر تاریخش که هاتف گفت زود	آصف الصاف و سکندر عدل تاریخ جلوس ۸۳۷

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت
او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند ۸۳۸ هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم
شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود
در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت
دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و هم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری در گذشت این قطعه در تاریخ
وفات اوست اما نه عدد کم میشود

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود		دولتش بنده چاکر اقبالش		شد بجنت سروش غیبی گفت	نوحه واه عرش در سالش

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده و ولادت او در بلده
سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال
بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک
سلطنت نموده از غایت صفات طویت و خلوص نیت هر جمعه واسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بیست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود	پادشاه ممالک دین بود	شاهباز رواق علیین	تا مدار جهان بدیع الدین
مبنی است و شامی و حلبی	پیشوای ره خدا طلبی	آن شهنشه که مطلع نور است	از مریدان شاه طیفور است
عمر آن شاه مطلع الانوار	یکصد و بیست و چهار سال شمار	شده سال طلوع او یقین	شمس دنیا و دین بدیع الدین
لب شب جمعه شاه نقل نمود	سجده هم از جماد اول بود	سال ترحیل او عیان بنمعنت	عقل قطب المدار جنت گفت
	باز تاریخ نقل آن اعظم	زو خرد ساکن بهشت رقم	

۸۴

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هر چند مملکت آذربایجان را با اولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول نکردند بالضروره آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند بیت سکندر لشکر باز دوخت + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و امرا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقندی می نمود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم برون برد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اورا وارثی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی اورا یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکهیج است در مرآت سکندری
مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثناء راه بر وفات شیخ
اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد ۸۴۹ اتفاقاً حروف این ٨٤٩
مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی‌آید ۸۴۹ و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

تاریخ

طاب و هم علی ۹ ثمان ثمانیه ۸۰۰ ٤۰		کان ذالک و ثامن الشوال		عمره دل ماند قطبه		مات یوم الخمیس قبل زوال ٨٤٩

واین تاریخ در وفات او در کتاب فخر الواصلین مرقوم است +

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بود مات یوم الخمیس قبل زوال		صاحب علم موهبی بوده کان ذالک ثامن الشوال روضهٔ او باحمدآباد است		قطب حق بود عمر او از حق گفت تاریخ نقل او رضوان موضع فیض جای ارشاد است		عدد قطب شد به نیک لسق ۱۱۱ جای احمد بهشت جاویدان ۸۴۹ ٨٤٩

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ
جلوس او اینست +

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت و کامیاب		تابع فرمان او شد بادشاهی روم و بر		بود دم اندر فکر تاریخش که ها تف زود گفت		آصف الصاف و سکندر عدل تاریخ جلوس ۸۳۷

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت
او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند ۸۳۸ هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم
شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود
در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت
دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دهم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری درگذشت این قطعه در تاریخ
وفات اوست امانه عدد کم میشود +

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود		دولتش بنده جاکر اقبالش		شد بجنت سروش غیبی گفت ۸۴۷		نوحه واه عرش در سالش ۹۱

میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده ولادت او در بلدهٔ
سمرقند چهار دهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال
بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرده و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک
سلطنت نموده از غایت صفات طوبت و خلوص نیت هر جمعه واسطه ادای نماز مسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بیست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

تکیه قطب مدار عالم بود	پادشاه ممالک دین بود	شاهباز رواق علیین	تاجدار جهان بدیع الدین
مینی است وشامی وحلبی	پیشوائی ره خدا طلبی	آن شهنشه که مطلع نور است	از مریدان شاه طیفور است
عمر آن شاه مطلع الانوار	یکصد و بیست و چهار سال شمار	شده سال طلوع او یقین	شمس دنیا و دین بدیع الدین
لشب جمعه شاه نقل نمود ۸۳۴	رجب هم از جاد اول بود	سال ترحیل او عیان بنهفت	عقل قطب المدار جنت گفت
	باز تاریخ نقل آن اعظم	ز و خرد ساکن بهشت رقم	

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در روم نگنجید و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هرچند مملکت آذربایجان را با اولاد و امرای بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول نکردند بالضروره آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند ع سکندر لشکر یار از درخت + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و شرا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

چن امیر تیمور بدین واپل و بن بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقندی نمود و از سلطنت و ملکداری رنجی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم بر بست

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ او را وارثی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

ماتِ نهم

تاریخ

٨٢٤ گشت چون بادشه مبارک شاه | شادی آماده گشت و بر پا جشن | سال تاریخ این خجسته جلوس | شد [٨٢٣] همان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نموده سر دار الملک و قاضی عبد الصمد و سده باران کتری اتفاق کرده او را بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادرزاده او را که محمد شاه نام داشت بادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

٨٣٧ آماده چو شد پی سفر از دنیا | سلطان مبارک شه دولت همراه | آواز آمد برای تاریخ وفات | سی [هفت] سفر زمین قسیم زسروش

مرزا بایسنغر

ابن مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده و فاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنرنوازی شهره اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست گدای کوی او شد بایسنغر ؛ گدای کوی جانان بادشاهی ست ؛ و میان مرزا الغ بیگ و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی این رباعی به همگنان فایق آمده **رباعی** در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ؛ لاله همه خون دیده در دامن کرد ؛ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ؛ قمری نمد سیاه در گردن کرد ؛

شاه مدار

لقب او بدیع الدین ست مرید شیخ محمد طیفوری بسطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق نیامیختی شگوفه دستارها از وی برگذارند سلسله مداریه را او سر آغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فرو شدن او گرد باکرده مردم از دور و نزدیک آنجا رسند و هر یکی ز نگارنگ علم با خود برده پیش آنها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بود و آویختی و شرساری اندوختی در مرآت جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از آن سنه هشتصد و سی و هشت برمی آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و نه هجری اتفاقاً لباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی جنت ایشان | هفدهم از جمادی الاول | بشاه دین مالک عیان صواب | شد فرو د آفتاب عالمتاب | چون طلب کرد دل ز سال وصال | خیمه زد سوی عالم ملکوت | گشت طالع دران زمان صحیح | ٨٣٨ شد عیان ساکن بهشت [٨٣٨] جواب | رخت بربست زین جهان خراب | مظهر فیض دوست را دریاب

بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمر شش چهار صد سال بود این سخن بعید از عقل است از تاریخی که در فجر الموا[ز]

گلبرگه مدفون گردید تاریخ وفات او از مخزن الواصلین نوشته میشود

تاریخ

۹۲۵ آنکه سید محمدش نام است / ماه ذوالقعده و بود سنا نزدهم — بیگمان پیر اہل اسلام است / گشته بسیدی بجیره خرم — عالمی را کشید از چه آنه / سال نقلش که بود سفت — ریسمانهای گیسوان دراز / عقل مخدوم دین دنیا گفت

سید شاه نعمت الله ولی

بملکات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود و مذہب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاہرخ بود و مولفات او قریب پانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه ہشتصد و بیست و هفت در زمان شاہرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماہان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مخزن الواصلین مسطور است سنه ہشتصد و سی و چهار مستفاد میشود تاریخم اینست

تاریخ

۸۳۴ آنکه روشن تر از خور و ماه است / او ولی خداست در دو جهان
۸۳۴ آنکه مفتاح باب فردوس است — شاه گوئین نعمت الله است / میر رند و رہنمای پیر و جوان / نقل او آفتاب فردوس است / روضه عالیش بماہان است — لقب خاص اوست نور الدین / بست و پنجم مہ رجب بوده / باز تاریخ فوت او رضوان / که به حد شهر کرمان است — روشن از نور او زمان و زمین / که ز دنیاش نقل فرموده / نور جنات عدن گفت بیان

سید قاسم انوار

نقبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بہرات فرمود و اکثری از اشراف آنجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاہرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و مارا بر صلاحیت وی چندان اعتمادی نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن ہیچ کس را یارای آن نبود که این حکم بوی تواند رسانید در ینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست و بزیارت سید شد و تقریب سخن عزیمت سفر در میان آورد سید فرمود چه باعث است مرا بچه وجه اخراج میکنند شاهزاده گفت که ای مخدوم شما جامع السخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند بیت

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن / شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال رو براه نهاد و در سنه ہشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده و مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته میشود

تاریخ

۸۳۵ شاه کونین قاسم انوار / سال ترحیل تن ملازم خلد — زبده آل حیدر کرار / گفت قاسم مخلد قاسم خلد — بود او ست سرلم نیسار / مرقد او بشهر جام نگار — واقف حالتی خفی و جلی / ابر رش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

ابن خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ہشتصد و بیست و چهار ہجری بر تخت دہلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

٨٢٤ گشت چون بادشه مبارک شاه	شادی آماده گشت و برپا جشن	سال تاریخ این خجسته جلوس	شد نگهبان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سر دار الملک و قاضی عبد الصمد و سدهارن کتری اتفاق کرده او را بتاریخ
نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادر زاده او را که محمد شاه نام داشت
بادشاهی بر داشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

٨٣٧ آماده چو شد پی سفر از دنیا	سلطان مبارک شه دولت پرور	آواز آمد برای تاریخ وفات	سعی سفر روح مجسم ز سروش

مرزا بایسنغر

این مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده وفاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات
در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنرنوازی شهره اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه
او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست ــه گدای کوی
او شد بایسنغر ❊ گدای کوی جانان بادشاهی است ❊ و میان مرزا الغ بیگ و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه
و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت هجری
بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده **رباعی** در ماتم تو دهر
بسی شیون کرد ❊ لاله همه خون دیده در دامن کرد ❊ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ❊ قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری البطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق بیانچی شکوفت داستانها از و
برگذارند سلسله مداریه را او سرآغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فروشدن او گروها گروه مردم از دور و نزدیک
بدانجا رسند و هر یکی ز نگار رنگ علم با خود برده بنا لیشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی
بدو آویختی و شعر مساری اندوختی در مرات جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که ازان سنه
هشتصد و سی و هشت برمی آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه
یکهزار دو صد و پنجاه و نه هجری از اله آباد بطرف اکبرآباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی
از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ در وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی جنت بیت	شاه دین مالک عیان صواب	خیمه زد سوی عالم ملکوت	رخت بر بست زین جهان خراب
هفدهم از جمادی الاول	شد فرو د آفتاب عالمتاب	گشت طالع دران زمان صبح	مظهر فیض دوست را دریاب
	چون طلب کردم دل ز سال وصال	شد عیان ساکن بهشت جواب ٨٣٨	

٨٣٨ بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهار صد سال بود و این سخن بعید از عقل است از تاریخی که در تحجر الواصلین

مات تسلیم

کلبر که مدفون گردید تاریخ وفات او از مجز الواصلین نوشته میشد + + + + + +

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است	بیگمان پیر اہل اسلام ہست	عالمی راکشید از چه آمد	بر سنهای گیسوان دراز	
ماه ذیقعده بود سال نزدہم	گرشد سید کبیر ختم	سال نقلش که بود و گفت	عقل مخدوم دین دنیا گفت	۸۲۵

سید شاه نعمت الله ولی

بملکات نفسانی وکمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات وکشف وکرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود مذہب امام شافعی داشت وسلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاہرخ بود ومولفات او قریب پانصد کتاب و رساله است در مرات جہان نما مرقوم است که او در سنه ہشتصد و بیست و ہفت در زمان شاہرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماہان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مخزن الواصلین مسطور است سنه ہشتصد وسی وچهار میشود تاریخ این است

تاریخ

آنکه روشن تر از خورشید است	شاه کو نعمت الله است	لقب خاص اوست نور الدین	روشن از نور او زمان و زمین	
او ولی خدا است در دو جهان	مرشد و رہنمای پیر و جوان	بست و پنجم مه رجب بوده	که ز دنیاش نقل فرموده	۸۳۴
آنکه مفتاح باب فردوس است	نقل او آفتاب فردوس است	باز تاریخ فوت او رضوان	نور خیابات عدن گفت بدان	۸۳۴
	روضه عالیش بماہان است	که بسر حد شهر کرمان است		

سید قاسم انوار

نقشش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بہرات فرموده واکثری از اشراف انجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاہرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و ما را بر صلاحیت وی چندان اعتماد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن ہیچ کس یارای آن نداشت که این حکم به وی رساند درینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست وبزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر در میان آورد سید فرمود میدانم مرا بچه وجه اخراج میکنند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا سخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند **بیت**

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن		شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان	

سید دعا و تحسین کرده فی الحال روبراه نهاد و در سنه ہشتصد و سی و ہفت ازین جہان رحلت فرمود و در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده مرقدش در شہر جام است تاریخ وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار	زبده آل حیدر کرار	بود او دست مرلم تبریز	واقف حالتی حقی و جلی	
سال ترحیل آن ملازم خلد	گفت قاسم بخلد قاسم شد	مرقد او بشہر جام نگر	از سر نشش نور صبح و شام نگر	۸۳۵

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدہم ماه جمادی الاول سنه ہشتصد و بیست و چہار ہجری بر تخت دہلی نشست تاریخ جلوس اوست

امیر قوام الدین سیجانی

در بدایت حال از سرکاری قریهٔ سیجان خواف بوده و نسخهٔ جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهدهٔ وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه درمان بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد دیوان اشعار بسیار است بتتبع غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در آنجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بیست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا یحیی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد ٭

تاریخ

۸۲۰ امیر تارک سالک قوام ملت و دین / که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود
بسال هشتصد و بیست و چهار میلادش / بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
نشست مسند فقرش شهور هشتصد و بیست / بر انقضای فضای شب مقدم بود

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسید و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او

تاریخ

۸۱۷ چون خضر خان بتخت کرد جلوس / مرهم سینه های ریش آمد
بهر تاریخ این جلوس سروش / گفت جشن قباد پیش آمد

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت عدالت و خدا ترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات ٭

تاریخ

۸۲۴ چون خضر از جهان خضر خان برست / نخل طرب جهان بفتاد از بیخ
هاتف ز جیب فکر سر برزده گفت / در دار زمان روز افزون تاریخ

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی باکمال بوده در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعهٔ اله آباد واقع است مزار او مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بیست و چهار فوت کرده و تاریخ او در این الفاظ یافته اند بحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه از این بیت مستفاد میگردد ٭

تاریخ

۸۱۶ چو شد شاه تقی موصل حقیقی / ز اسمش گشت تاریخ وفاتش

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفهٔ شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بفرموده پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بیست و پنج در آن دیار فوت کرده در

۸۱۴ سلطان خلیل را شاهرخ سلطان هرات آورد و سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم دران دیار به نیابت
عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت لبست هشت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از اراکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابو بکر حسینی نام داشت
در سنه خمس عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است ÷

تاریخ

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است ‖ منبع حلم و ادب یکی بانی آن
کعبه اسلام و علم دولت و دین عرب است ‖ که وفا و کرم و مکنتش اندر حسب است
بحر الکرم مرتب شده تاریخ اساس
در جهانداری سلطان زمان احمد شاه ‖ زبده آل نبی مفخر اولاد علی
هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است
شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است ‖ سید عالم ابو بکر حسینی نسب است

۸۱۵

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان
لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف
گجرات گریخته بود و بعد ازان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دوم
جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست ÷

تاریخ

شد چو بر تخت شهی غازی سلطان محمود ‖ در تمش بیش و غلامانه اثر اقبال آن بر
هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان ‖ قدرت عدل بود سال جلوسر اقدر
(۸۰۸)

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم
ذی قعده بعد ایالت بیست سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات
نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست ÷

تاریخ

۸۱۵ زد کوس فنا زبسکه سلطان محمود ‖ آمد غم ازین حادثه از غم دلخون
هاتف بغم و الم شده گفت عجب ‖ سازد الم و درد همی غم افزون
(۸۱۵)

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

کرد دولتخان بتائید خدای ذو المنن ‖ رونق عالم ز انجمن چو وزیری عرش آ
گفت هاتف با سر اقبال با صد حشم ‖ روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس
(عیش)

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروز آباد مقید ماند تا آنکه در ماه
جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او اینست ÷

تاریخ

رفت چو دولتخان بسوی جنت الماوا اکبر ‖ عالمی از درد غم صد نالها بر چرخ برد
بهر تحجیب فکر بر دم تا کر تاریخ شمر ‖ گفت هاتف سال او یک نیست دولت تیر برد
(۸۱۷)

ذی‌حجه سنه هشتصد و دو هجری میرزا امیرانشاه کشته شد و میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بود میرزا ابابکر میرزا و علی میرزا و عمر میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ایجل و میرزا سیورغتمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی پادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تذهیب و رقوای و شهابی و خاتم‌بندی و غیر ذالک استاد بود و بخشش قلم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چند انکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل ننمودی و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده +

غزل

احمد الله علی معدلة السلطان	احمد شیخ اویس حسن ایلکانی	خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد	آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو بر آید بدو نیمش بزنند	معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی	برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست	دولت کسری و منصب چنگیزخانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد و نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جمله گله‌بانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل در آورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و ترکمانان مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبد القادر که فرید و هنرمند و نادره عصر بود و سلطان احمد او را بسی بسیار عزیز گردانیده بود پرسید که ازین خبر بواسطه یار عزیز بستد خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

عبد القادر ز دیده هر دم خونریز	با دور سپهر نیست جای ستیز	اکان مهر سپهر خسروی را ماه گاه	تاریخ وفات گشت قصد تبریز

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصاء ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دلیس افتاده اند و در صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله‌بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترکمانان در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لشکری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نشد و همواره منکوب و دگرتران بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد و شوخی که ذکر رفت امیرانشاه را در سنه هشتصد و دوم و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشید و جمع او

عبدالکریم ربط یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله تبارک و از حکم قدرت قهار چه تیر یکیبار ازبرای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه و جلال متمکن نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید و تجدید مینوشته بلبیت ها تاراج ترکان دیهیم روم را به تیغ دلیران برهم خاک این بوم را چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر جبین ستمکار نموده تسخیر قلعه آمد و چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درهم و دینار پاک شسته الکتاب بر تخته سنگی فرمود آنرا هم آیین تاریخ بهارا منشور اساخت

شیخ نور قطب عالم

۰۸ پور شیخ علاء الحق است اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفهٔ او است در سنه هشتصد و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروای دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او است

تاریخ

محققی از راه عز بر هم شد بے		سال تاریخ گفت هاتف غیب		جالس تخت شد بعز و حشم		شاه اقبال خان نصرت مند

و اقبال خان ملک میان دو آب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر بود گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کناره دو قنوج و بهرایچ و جونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع و ثمانمائه وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور و غیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست و نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات او نصیب

تاریخ

۱۰۱ سالش اندری یکباشد آه داد بیداد		یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین		داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق		چون شهی اقبال خان فرمانده کشورستان

میرزا میران شاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد و از سر زین بر زمین افتاد و صدمهٔ عظیم در سر وی رسید اگرچه علاج بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری از ان ماند بنابران امور مملکت بمرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد چون پدرش امیر تیمور در حینی که عزیمت بجانب نبرد داشت بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سر انجام میداد تا آنکه بعد از سه سالی قرا یوسف ترکمان که او از زمان امیر تیمور سر از سلطنت در پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و لهو ولایت آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش بر داشته بسپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد مرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بجنگ او شتافت و تاریخ بیست و ششم

تاریخ

۸۰۷ سلطان تمور که مثل او شاه نبود	در هفتصد و سی و شش آمد بوجود	در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس	در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ایضا

بسال هشتصد و هفت و بماه از شعبان	نماز شام سه شنبه بحفظ اقرار

تاریخ تعمیه

۸۰۷ سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد	وز خون عدو روی زمین گلگون کرد	در هفدهٔ شعبان سوی علیین تاخت	انی الحال ز رضوان سر پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و این نوع تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند ÷

تاریخ دیگر

۸۰۷

شهنشاهی که ماندش نبست جا و آمد	وداع شهریار کرد و تاریخش تن آمد

ومولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین تعمیه گفته ÷

تاریخ

۸۰۷ تیمور گرگان ز نخل شاهی بر داد	در آخر شعبان بجهشم تر داد	از اهل تاریخ وفاتش آمد	بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را گرفت یعنی اسقاط کرد و ز را بر سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع
سر زیست آورد و ببر زرخ نهد ÷ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر گرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و در این مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بوده صاحبقران را چهار فرزند بوده یکی جهانگیر میرزا دوم عمر شیخ میرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزند شده و فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از آنجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است ÷

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... هجری از دهلی بایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادرشاه بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در بلخ که در آنجا اقامت داشت بطلب علیخان افشار حکم کرد که مشهد شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و حالیه میگویند که قادر بر معدن است می باید که سنگ مذکور را میرد و دروازه های مدرسه انجا که بجهت بوستی است بمشهد برسانند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران بر داشته مع دروازه های مدرسه میرزا الغ بیگ که بسته چینی گویند بمشهد آورد لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گرد کسان سخت جان چهار پاره گردیده چون آورده و دادند آن لوح مذکور بامر حقیر یعنی

عبدالکریم رابطه یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران هندوستان آورد سبحان الله نامه ده از [illegible]
چهار چیز نیز یکسان از برای عبرت اولی الابصار از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه میدهد و عجبی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند
جاه و جلال مغرور نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید و تخویف مینوشت که بیت [illegible]
برم خاک این بوم را. چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی آنجا هست [illegible]
چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک و مال و درهم و دینار پاک شسته [illegible]
بهاد شور را ساخت

شیخ نور قطب عالم

٨٠٦ پسر شیخ علاء الحق هست اصلی نام او شیخ نور الدین است نزاد گاه او لاهور بیعت از شیخ حسام الدین [illegible]
وحشت رنگ برای عالم علوی شد و در پندوه مدفون است و درمات جهان بنا مرد نور است [illegible]

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروا دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه [illegible]

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد او بر شد	سال تاریخ [illegible]	[illegible]

و اقبال خان ملک میان دو آب را ضبط نموده اقطاعات بزرگ در قبض امرای دهلی [illegible]
ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان [illegible]
در تصرف خواجه جهان الملقب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد [illegible]
و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک [illegible]
و تمامی ولایات یافت برادر او سلطان ابراهیم بادشاه جونپور شد [illegible] اقبال خان در سنه هشتصد [illegible]
حاکم ملتان لشکر کشی نموده بیستم جمادی الاول سنه مذکور [illegible]

تاریخ

چون تهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرزندی [illegible]	[illegible]	[illegible]

میرزا میرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و هجری واقع شده [illegible]
و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار [illegible]
عظیم در سر وی او رسید اگر چه علاجها بسیار کردند مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری [illegible]
مملکت بمیرزا ابوبکر که پسر کلان بود سپرد و خود دنیا نیکرد چون پدرش امیر تیمور [illegible]
بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سالی قرا یوسف [illegible]
سلطنت [illegible] بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را [illegible]
بر داشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد میرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته [illegible]

بات نستعلیم

تاریخ

سلطان تیمور که شد پادشاه نبود | در هفتصد و سی و شش آمد بوجود ۷۳۶ | در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ۷۷۱ | در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ۸۰۷

ایضاً

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان | نماز شام سه شنبه بحفظ اسرار

تاریخ تعمیه

سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد | وز خون عدو روی زمین گلگون کرد | در هفده شعبان سوی علیین تاخت | فی الحال ز رضوان سرو پا بیرون کرد ۸۰۷

یعنی اگر سرو پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و دیگری تاریخ را بنیه بالتخرجه گویند ✣

تاریخ دیگر

شنشاهی که ما دارش سپهر جاودان آمد | وداع سهر سپهر کرد و تاریخش همان آمد ۸۰۷ ۸۰۰

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین تعمیه گفته ✣

تاریخ

تیمور گورکان ز نخل شاهی بر داد | نور آخر عمر جان بحشم تر داد | از زاهدی تاریخ وفاتش آمد | اگر گرفت سرو پای قضا را سر داد ۹۰۰

چنین گفته مصرع

سرو پای قضا را گرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع

مرزلف آورد و تجز رخ نهاد ✣ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان دگر جستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هند و هندوستان خطبه و سکه بنام او بوده صاحبقران را چهار فرزند بود و یکی جهانگیر میرزا دوم عمر شیخ میرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که به یکی راد زمان انحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آن از تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است ✣

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... هجری از دهلی با ایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود ... چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در هرات اقامت داشت بطلب علیخان ... حکم ... کشته شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و لیف میگویند که نادر هر معدن آن است می باید که ... ... و دروازه های مدرسه انجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسبر قند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ ... ... بر حسب حقیقت برداشته و دروازه های مدرسه بعرابه توپ کشتی کرده هند چنگره گو نیز بار نموده بمشهد آورد لیکن در راه ... ... بر حسب حقیقت تیر تیشه آن گورکان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین ...

وآل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد ازان ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر ابن سلطان
اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و سکا و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز بسمرقند
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس و ملاطیه و
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی ان ولایت را مسخر ساخته حاکم انجا را بقتل رسانید و درهمون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب (٨٠٣) یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چندروز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد است (٩٠٠) پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ضن را عدد هشتصد باشند
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفص آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم بایزید (٨٠٥) تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین کورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت کرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته بتیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده وارد انجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نمودند دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادف هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحبقران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است کسیکه در سلسله
چغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش مییافت چون صاحبقران ازان نسل بود
و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور رفتان (٨٠٧) یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

...رسال وفات او سه عدد کم است ÷

بفصاحت چو بلبل گویا رحمت آمیز و فیض حق انگیز	بود در گلشن سخن گویا جبر مرغ اوست در تبریز	تاریخ	بکمال سخن نداشت مثال زود رفت عندلیب خلد تکلم	...نام اوست کامل ...مقدار آن فصیح عجم

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

...صاحبقران و جنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم جنگیز خان و نهم اوست بر سد و تومنا خان بادشاه ترکستان بود و دو
...ران داشت قبل خان و قاجولی بهادر از نسل قبل خان جنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاجولی بهادر نام پدرش امیر طراغای
...ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم ابریل ماه
...انگریزی سنه یکهزار سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از ابا و اجداد ایران در زمان
...بادشاه ماوراءالنهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن جنگیز خان بود دار الطن نگینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی
...حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج مرج تمام
...در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بیست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن امیر قزغن را
...خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله نام بمقام
...شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هرکس جای را متصرف شده اطاعت دیگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان
...غالب آمدند و تمامی ماوراءالنهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور کدورت کشید امرا از بدخلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که دران
...اثنا خواهر حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشید و امیر حسین
...را از حصاری که آنجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم ابریل ماه
...انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانید و تاج سلطانی بر سر نهاد و این بیت در تاریخ جلوس اوست ÷

منقطعی گر بسر دال دنیا	تاریخ	بانی نو جلوس تیمیر سلطان را

...امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از انجا
...رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و
...عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد
...بعد ازان در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمرالدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال
...هفت صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف
...او در آمد و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته استرآباد را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را
...تسخیر نمود و گرجستان را فتح کرد و در روز دوشنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی
...که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع
...و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی بسر می نهاد در شیراز بقتل آورد

تاریخ

بعبرت نظر کن بر آل مظفر	شهانی که گوی از سلاطین ربودند	اگر در مه صد و پنجاه و شصت و سبعین هجرت ۷۹۵		دهم شعبان ماه جستی این غنودند

۱۵

مأتهٔ نهم از سال هشتصد و یک الی غایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بود که نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد بپادشاهی دهلی رسید عمرش در آن وقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب پادشاهی او گفته که ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب و بعد محمد بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سند گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروز آباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید بیگی امرا و وزرا آمده خدمت نمودند و روز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند الغرض بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شد و چون سلطان ابراهیم پادشاه گردید چنانچه محمود شاه از نسبت هم دبا ایشان جنگ نهاد داشت بعد نصرت شاه اقبال خان لودی بار دیگر بحکومت دهلی رسید تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا دو ماه تخت دهلی از پادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود تنازع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و در همان سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست ::

تاریخ

زد چو نصرت شاه را ورنگ سلطانی قدم	و از عقل فهم الا از فوالی در سنگ داد	فکر تاریخش همی کردم که بار دهی جلال		الهی گشا بگو از الیس زنگ داد ۷۹۸

۹۸

بعد سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و دران دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

نصرت شه سپهر جلالت چو شد بمحل		در سر سنگ با سر مرگان بسفت عقل	بود ومنکر سال وفاتش که ناگهان		پای وفات گیر و بگفت عقل

۹۰۲

پای وفات حروف الف و پا باشد که عدد آن چهار صد و یک است اگر آنرا دو باره گیرند هشتصد و دو شود و کتابی دیده شد که او بتاریخ بیست هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خداوند وجد و حال بود و زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب از آنجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا نمی رفت چون بعد از وفات وی امرا دیده اند غیر از بوریایی که بران می نشست با مخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته اند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند کمال از کعبه رفتی بر در یار هزاران آفرین مردانه رفتی و تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود و این تاریخ که در کتاب خزینة الاصفیا این

جا یا تا نشیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات در آن ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته + میان جعفرآباد و مصلی + عبیرآمیز می‌آید شمالش + بشیراز آی و فیض روح قدسی + بجوی از مردم صاحب کمالش + وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند استفاد میگردد

	تاریخ	
		چو در خاک مصلی ساخت منزل — بجو تاریخش از خاک مصلی ٧٩١
چراغ اهل معنی خواجه حافظ		که شمعی بود از نور تجلی

	ایضاً	
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ		ازین سرچه فانی بباغ جنت رفت ٧٩١
بهفتصد و نود و یک بحکم ربی		جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت

٧٩١ و بقولے وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود +

	تاریخ	
٧٩٢ بسال با و صاد و ذال ابجد		ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد		فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پای او چون درگذشتم		نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته +

بیت	
این بیت حافظ خوش لهجه طلب کن	ز ساقی و مستی و صهبا و باده

وقتیکه سلطان بابر بهادر ابن میرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

٧٩١ بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بست و دو تولد یافته و در سمرقند بست و دوم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاودانی سفر کرده تاریخ یافتند

	تاریخ تعمیه	
٧٩٣ آفتاب شرع ملت سعد تفتازان چو رفت		عقل با رسید هم از تاریخ سال رحلتش
آب حیوان آمده و بلبل الم الطیب باد		گفت تاریخش بلی الم الطیب ارزش ٧٩٣

شاه منصور بن محمد مظفر

چون احمد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به شوشتر رفت و در آنجا بدست شاه منصور که عمو او بود اقبال کحل کرده محبوس کردید شاه منصور از شوشتر خروج کرده بفارس و عراق مستولی گشت شیراز را که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع اش این است +

	ابیات	
بیا که رایت منصور پادشاه رسید		نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
سبکفت سر کیهان که آیت		در دولت حشمت مشکلل
روح القدس آن سروش فرخ	بیت	بر قبه طارم زبرجد
بر مسند خسروی بادا		منصور مظفر

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و پنج صاحبقران دلشیر از کرد و شاه منصور روز جمعه چهاردهم جمادی الاول با جماعه کار از شافعه و منهزم گشته تاریخ و همراهیان گشته شد و سلطنت آل مظفر کلی قلع کردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد اتباق شد تاریخ آن تهن آفاق گفته

	تاریخ	
٧٩٥ شهریار منصور آنکه		در زمین فارس تخم داد شب
ملک هشت از دار دنیا چون		الجرم تاریخ او

تاریخ

بعبرت نظر کن بر آل مظفر	شهانی که گو از سلاطین بودند	که در هفتصد و خمس و تسعین ز هجرت	دهم شهر ماه رجب جان بخشودند

۹۵

مات نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بود که اسم اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد به بادشاهی دهلی رسید عمرش در آن وقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب بادشاهی او گفته بیت ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته و لاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید تمکی امرا در آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند العبد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شده خود را سلطان ابراهیم بادشاه گردید چنانچه محمود شاه نیز بیست و چند با ایشان جنگها داشت بعد نصرت شاه اقبال خان او دو بار بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروائی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا مدت دو ماه تخت دهلی بی بادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود تنازع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و در همون سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه این است ٭

تاریخ

٧٩٨ زد چو نصرت شاه بر اورنگ سلطانی قدم	داد عقل و فهم را افزونی و فرهنگ داد	ظفر تاریخش بهر کردم که بار دیگر جلال	ها لقی گفتا بگو از الیس فرنگ داد

بعد سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و در آن دیار شد که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او این است

تاریخ

٨٠٢ نصرت شه سپه و طارم چو شهد نحل	در سر شکست بسر مرگان بسفت عقل	بود و ملک سال وفاتش کنا گهان	پای وفات گیر ز بر نکبت عقل

پای وفات حروف الف و با باشد که عدد آن چهار صد و یک است اگر آنرا دو باره گیرند هشتصد و دو شود و کسانی دیده شده که او بتاریخ بیست هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خداوند وجد و حال بود زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در آنجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا نمی رفت چون بعد از وفات وی امرا دیده اند غیر از بوریای که بران می نشست با مخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته اند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نقش شده است کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود این تاریخ که در کتاب خبر الواصلین

شیراز مصلا زمین است که اکثر سیرگاهات در ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته میان جعفرآباد و مصلی * عبیرآمیز می‌آید شمالش * شیراز و منفیض روح ...
... بجواهر مردم صاحب کمالش * وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی
... ست تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

چو در خاک مصلی ساخت منزل | بجو تاریخش از خاک مصلی ۷۹۱

ایضاً

چراغ اهل معنی خواجه حافظ | که شمعی بود از نور تجلی

یگانه سعدی ثانی محمد حافظ | ازین سرای فانی بباغ جنت رفت ۷۹۱

بهفتصد و نود و یک بحکم ربی | جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت

و بقولی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود +

تاریخ

فرید عهد شمس الدین محمد | بسوی جنت اعلی روان شد

۷۹۲ بسال با و صاد و ذال ابجد | ز روز هجرت میمون احمد

بخاک پای او چون درگذشتم | نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته +

بیت

لسان غیب حافظ چو خلد طلب | ز رسائی و مستی و صهبا و باده

۷۹۱ وقتیکه سلطان بابر بهادر ابن میرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب بساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بیست و دو تولد یافته و در سمرقند بیست و یکم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاودانی سفر کرد و تاریخ یافت

تاریخ تعمیه

۷۹۲ آفتاب سپهر ملت سعد تفتازان چو رفت | آب چشم آمد و سیل الرحم السیل باد

عقل با ریسیدم ز تاریخ سال ارتحال | گفت تاریخش علی مکرم الطیب ۷۹۳

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده بسمت تستر رفت و در آنجا بدست شاه منصور که عمو او بود افتاد
مکحول و محبوس گردید شاه منصور از تستر خروج کرده بفارس و عراق مستولی گشت و شیراز را که امیر تیمور فتح کرده حوالت شاه یحیی ابن مظفر
نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدم او غزلی گفته که مطلع این ابیات است +

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید | نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید | روح اقدس آن سرو ... | برقبه طارم زبرجد ...

بگفت سحر کیان کرد ... باب | در دولت حشمت ملک | بر مسند خسروی بماناد | منصور مظفر ...

پس از آنکه یکسال از حکومت او سپری شده بود در سنه هفتصد و نود و پنج صاحبقران دیگر بار تسخیر شیراز کرد و شاه منصور در جمعه چهارم جمادی الاول بکارزار ...
گذشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد ...

تاریخ

انتقال ... آفاق گفته | الملک ... دار دنیا بهر ... | الحرم تاریخ او ...

۷۹۵ شهریار منصور آنکه از ... | در زمین فارس ... داشت

باشد در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نموده وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان و نیکان اصفهان بوده و در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی پیر اتشهیر کرده گرد شهر میگردانیدند و اندکی در خلال احوال خبر بخواجه رسید فرمود تا تخته کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و آن مقدار راه که او رفته بود رفته و پس از آن عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعه اش اینست ~ بر بندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین نیکو جهان خاتون را بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با او مشاعره داشت درین باب گفته ~ وزیرا جهان قحبه بیوفاست * ترا از چنین قحبه ننگ نیست * برو کس فراخ دگر را بخواه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته ~ گر غزلهای جهان خاتون بهندوستان فتد * روح خسرو و حسن گوید که این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر گلرخی مغنی پسری شیفته بود و یکچند باخفا میکوشید آخر الامر طشت او از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت و روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مغنی پسر از دست او خمر می پیمود شاه از دریچه پنهان میدید چون آن پسر ساغر در کشید شاه این مصرعه برخواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت ~ در دور پادشاه خطا بخش و جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود از گفته غمازان حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بفراوان جد و جهد تسخیر نموده ام تا سمرقند و بخارا که وطن مالوف من است آباد کنم و تو آنرا بیک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته ~ اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از همچنین انعامات باین درجه رسیدم که محتاج و مفلس شدم امیر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گردانید * منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه تا غایت سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد و از حیات نا امید وصیت کرد که بعد وفات من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده آن هر سه زنان را غساله نام نهادند ایشان پادشاه را ازین معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از طبع خود بر زبان آورد ~ ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود * بعد از آن خواست که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود / وین بحث با ثلاثه غساله میرود

خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن / از شرم روی او عرق از لاله میرود

طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر / کاین طفل یکشبه ره یکساله میرود

چو سامری مباش که زر دید و از خری / موسی بهشت و از پی گوساله میرود

باد بهار میوزد از گلستان شاه / وز ژاله باده در قدح لاله میرود

می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت / کار این زمان ز صنعت دلاله میرود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند / زین قند فارسی که به بنگاله میرود

از ره مرو بعشوه دنیا که این عجوز / مکاره می نشیند و محتاله میرود

این چشم جاودانه عابد فریب بین / کش کاروان سحر بدنباله میرود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین / غافل مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در انجا بکنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود آورده ~ بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را ~ نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر * نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که محمد قاسم ابن عقیل عمزاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون به تصرف عمرو لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت و مدتها بتحقیق گردید اما در زمان عضد الدوله دیلمی سوری معمور بهم رسانید و بهترین آبهای شیراز آب رکناباد که برکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد در کمی اشتهار پذیرفته و به این

ات نشیم

... ایست و به بن نود ساله بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود بتاریخ ... رمضان فوت کرد و
بعد وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته
شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشاندند اما محمد شاه بن فیروز شاه
تواتر با او محاربات نموده و بر وی غالب آمده در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ابوبکر را بتاریخ بیستم ذی الحجه بگذشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت شش سال و هفت ماه بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش
وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش
سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست *

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازم تربیت
او لیسار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه بوده
و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته *

تاریخ

سنه احدی و تسعین بود تاریخ	گذشته هفتصد از سلخ محرم	شده نصف النهار پنجشنبه	که روح پاک مولانای اعظم
	سوی خلد برین رفت و ملایک	همی گفتند از جان خیر مقدم	

۷۹۱

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد *

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین	نقشبند جهان بهاء الدین	در شب خواجه است نقشبند لقب	منکر او دست مرو زند لقب
یافت از روی اعتقاد کمال	رفت از سید امیر کلال	از ربیع نخست بود دوم	باز از روی اختلاف سیوم
شب دوشنبه آن ولی جهان	شد بحکم اله سوی جنان	سال تاریخ نقل آن محمود	خرد و خاص ...
	در بخارا است مرقد و الاش	چون سحاب است فیض حق بالا	

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در صفت اقلیم مرحوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرح...
جامی در نفحات ذکر ایشان کرده که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است مرتبه سخن او بلندتر از آن است که د...
یافت بشری در آید که اکثر بر سر غیب گویدانش * هست دیوان حافظ شیراز * در علم قرأت کلام الله بها...
تمام بکار می برده التزام داشته که هر شب جمعه گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگرد...
خوش ختم قرآن نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری د...

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر و خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی منصب ریاست گردید بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته افتاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی مؤید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق در دیار او آسوده گشتند بیست و سه سال پادشاهی کرد در ولایت ذنون وفات و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحبقران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را باعیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سبزوار رفت خواجه علی مؤید در آن نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ فوتش مستفاد میگردد

	تاریخ ۷۸۸	
۷۵۸ بر دال محمد بیفزا یک نقطه		تاریخ وفات نجم بن خواجه علی است

یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه بیفزا تاریخ برآید. از خواجه علی مؤید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونان شاه و قبر پدرش خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

	بسم الله الرحمن الرحیم	

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد بنا کرده بنده زاده درگاه جونان شاه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بیست و یکم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام تاریخ جلوس اوست و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و شهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عم او بود آباد نموده و نار بخش

شجاع ملک و ملت دین | هو در جهان اثر محمود مبین
در روی همین اگر چه بهشتی دو صد در | بالا که بهم رسید ذره بر زمین

شجاع را با سلطان اویس دلیر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ÷

قطعه

نوابس دوران منم امان امان | که نقل مرکب من از نعصر است تنبا
برو تو جان بدر همچنان ببر که تن | که خواهرت بنا پذیر باد در دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ÷

ابیات

با شهی که اید مات فضل موصوفی | شنیده شهی جو نواز باده بر بانه برکرد
ز فاضلان بزرگان هر گی و زادا دین | کسی که مدح بزرگی خود زبان بگشاد
بخوانده ایم فراوان من مختصر عمر | کتاب نظم و قوانین و نثر استاد
نخوانده ام نشنیده ام نبیده ام هرگز | کسی که چشم پدر کور کرد و باد نگاد

و شاه شجاع در اخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد از ان بر سر تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت و وفاتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ÷

تاریخ

رحمن لا یموت چوان پادشاه را | دید آنچنان کزو عمل الخیر لا یفوت
موتش قرین رحمت حق کرد تا بود | تاریخ این معامله رحمان لا یموت

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سر رشته تمکن از دست داده روی بشتر نهاد و پسر عم شاه منصور که دران کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد از ان خلاصی یافته باز دستگیر شده مکحول شد و در قید بماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ÷

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت از ان است ÷

اوحد زمن شاه عادل آل جلال ملک دین | بدر توفیق علی عون صمد غوث الامم

در روز یکشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ÷

تاریخ

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه | که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت
آخر هفته بد و از ماه صفر کاف و الف | که بگلشن شد و این گلخن پر دود بهشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود | سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان
حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبدالرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست
سبزوار خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت و او را پسر بود
عبدالرزاق و امیر وجیه الدین مسعود و نعیم و شمس الدین و عبدالرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و
... ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان ...

در مرات آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمد و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرات جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصی دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ✣

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشی صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهٰ آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هزار و هشتاد و پنج وفات یافته مدفون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است ✣

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده و در رباط مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضی از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر نیز در ان تصرف شد و با شاه شیخ ابو اسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و او را هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائه بر و خروج کرد و او را گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر بعد ران حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در ینمعنی این قطعه گفته بیتی چند از ان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان	آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می‌شکست	گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق	چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو	میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجی نیز درین باب گفته

ایضا

انکه از کر یک جنب میدرید	از سر خویش تا با فرق هور
قوت ظهر نبیست او بشکست	وآنکه بشگفت شیر نر بی منم
قرة العین کرد چشمش کور	روز هیجا دو دیگران همه گور

ابو الفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتی باستقلال یافت اما میان او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل از برادر حکومت اصفهان یافته بود بجهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین	میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق	او زیر زمین گرفت من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ✣

بیت

... شنید خواست
۹ القیاد عظیم نمود هر چاه و ریتے گوشه نشینی شنیدی که بزیارت او رفتی چون آوازه بزرگی مخدوم جهانیان ... خصوصاً شیخ نصیر الدین
ملازمت او شتافت این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که قصد طواف اکابر دهلی ... در جهان بغضا مخدوم بدهلی
دامن گرفت این درویش است سلطان قصد توبه نکشد و خلایق را در تشویش میندازد و از دیدن چهره نورانی بسبب
تشریف آورد و سلطان از استماع قدوم مخدوم انوار اعتقاد و اخلاص به پیشوا رفت و از ین سبب نموده از آن
اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد و گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده
او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه که قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و از سر خود فرود
بیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از ظرف او بر سر خود گرفته
بدهلی آورد و چون بعد از چند او وفات شاهزاده فتح خان که فرزند جگر بند بادشاه بود و انتقال نمود این نقش را بر
قبر او نصب کرد و روضه عالی که نام و ورد دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دور آن مدرسه مسجد
مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را در گاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ماه ربیع که روز وفات رسول است
انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را آب شوید و می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال
است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود
گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فائده بسیار حاصل نموده و از
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه کسب فیض رسیده و وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان قدر بود یعنی تاریخ
دهم ماه ذی الحجه بسال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند
مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است +

تاریخ	
تا یک گشته جهانیان جلال شاه	تاریخ بود هفتصد هشتاد و پنج سال

ملنگ رجال الله فقیر مرید خاندان اوست و شیخ صدر الدین که برادر قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است
که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال
بسال هفتصد و نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست +

تاریخ

سید ... بی نظیر ولی بانتد	مصطفی هست پیان فرزند	دلش از حرص و هوا سرد است	التمش از جهان بجهان ...
جد او سید جلال آمد	ذات او مصدر کمال آمد	متصف زماه شعبان بود	... طلوعش چو آفتاب ...
هفتصد و هفت سال هجری ...	کان سرچشمه دین طلوع نمود	عمر آن سید بلند نژاد	... کرمش خواند ...
عرش این ضیای نیک ...	یکصد و هشت سال که نوشت	لیک این قول معتبر دیدم	شفق با همه ...
نام نامی او حسین بخوان	خاتمه احمد کبیر دان	عید قربان و چهارشنبه بود	که آفاق ...
سال ... آن عزیز جهان	گفت هاتف تاهی ...	سال نقلش از ین جهان ...	گفت مخدوم ...
... جهان ... آگاه	... ضوان ...	بشنت ... مرتدان شاه	عطر الله ...

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ✤

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی و خط عربی منقوش است ✤

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم
موفق گشت از حق بنده معروف
وحید الدین قریشی والدین
مرا چون بر دبیش شیخ عالم
رجا دارم که انفاس مبارک

خجسته خسروی اولاد آدم
اساس این عمارت کرد محکم
که با اهل ارادت بود همدم
بدست خود گرفت و کرد تمام
دران عالم بود معروف پرچم ۷۸۱
ز هجرت هفتصد و هشتاد و یک بود

مدار دین احمد شاه فیروز
جوار روضهٔ شیخ المشایخ
بحسن اعتقاد و صدق اخلاص
بلفظ خود مرا معروف خوانده
بخوان تاریخ اتمام عمارت
مرتب شد بنا والله اعلم

شه صاحب قران سلطان اعظم
نظام الحق والدین قطب عالم
در اسرار ولی الله محرم
درین عالم چو شیخ عیسوی دم
درینجا چون بنای خیر مقدم

۷۸۱

قاضی بهاء الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ✤

تاریخ

بهاء الدین الحق طاب مثواه
ابطاعت قیس ایزد متوان یافت

امام سنت و شیخ جماعت
قدم در نه کرت هست استطاعت

چو میرفت از جهان این بیت میخواند
بدین دستور تاریخ وفاتش

بر اهل فضل و ارباب بلاغت
برآور واز حروف قرب طاعت

۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم بود بنسبت خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته ابواب اشفاق بر وجنات روزگارش می کشود و خواجه عماد باوجود علم و تقوی وجاه در شاعری کامل بود و او راست شعر
دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ✤ واله شد و فریاد برآورد که ماهی ✤ در حبیب السیر آمده که خواجه عماد گربه بود که هرگاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت او حمل کرده پیوسته بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ که از بعضی در رشک بود این غزل در آنوقت برشتهٔ نظم کشیده ✤

غزل

صوفی نهاد دام سر حلقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست

آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

آنرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ✤

شیخ جلال مشهور بمخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و دران دیار مدفون است سلطان فیروز شاه بارنگ بادشاه زمانی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان بر جمیع مشایخ وقت اعتقاد

ات ششم

شان یکصد و نوزده سال در دو با بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
خلیل عادل ورا خوان تو دایم
بسوی روضه رضوان سفر کرد
از آنجا فهم کن سال وفاتش
خدا راضی ز افعال معاشش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ حسن جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو قطره و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد از برای آن آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود + عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد + و سلمان ساوجی تهنیت جلوس شاهی او قصیده بنظم آورد و این چند بیت از آن

تاریخ

بفر سعادت برین بلند رواق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق
همیشه بغداد و ممالک آفاق
قرار تخت سلاطین بملک عراق
بسال هفتصد و پنجاه و هفت از ...
خدایگان سلاطین غیاث دین اویس
باتفاق خلایق بیاری خلاق
پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فرمود تا شمعی را با لگن زر همراه او بیرون برده او را بخانه رسانند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاد بیت شمع خود سوخت شب دوش بزاری امروز + گر لگن میطلبد شاه ز من میسوزم + سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آن را بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه ... داد و در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را غیر از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و در مدینه واقعه چهل هزار آدمی غرق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان در آن واقعه این تاریخ گفته +

تاریخ

اگر کرده است ... جهان خراب
دریغ روضه بغداد و آن بهشت آباد
که آب شهر ظلم کرد خاک بسر آب
بسال هفتصد و هفتاد و گشت خراب

ز خواجه سرور از بی غصه رنجیده شد و متوجه سرای سر زر گردید و سلطان حکومت بغداد را با امیر اسمعیل ولد الحبیب امیر زکریا می وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه وجیه دین محمد امیر اسمعیل + که رزق خلق خدا را کفیل گشت کفیل + گشاده دست ز ... نو دیابه احسان + چنانچه ... زربهای اسمعیل + و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آن ... آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین عمارتی ساخته ... عمارت بیرون آمد و خواسته که آنرا نیز ... شد و گفت شاید سرکشی باو نیز ... بقتل آمد سرش را از آنجا آورده بخند بالبسله سلطان ... و سبعمایه با بای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بدست ملازمان خود ... رسید و این واقعه بعد از آنکه از ری تا روم منشور فرمان او گشت در آوان جوانی از این زندان فانی بریاض جاودانی رسید ... و مدت حکومت او قریب بیست ... سنه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شد و مدت حکومت هفت سال ...

... سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت ...

تاریخ

همای چتر همایون بادشاه اویس   ببسیط روی زمین از بر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا در تبریز   بسال خمسه و ستین و سبعمایه گرفت ۷۶۵

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را هشت فرزندان بود از انجمله یکی عبد الرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و همدان است در سنه هفتصد و شصت و شش فوت کرده در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین +

تاریخ

همدانی است سید همه دان   اسم سامی او علی همدان
خانقاهش بخطه کشمیر   فیض بخش بهر صغیر و کبیر
شد رقم سال نقل آن والا   قطب عالی جنت اعلی
مرقدش در ولایت ختلان   فیضها میدهد به پیر و جوان ۷۶۶

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرلوندی این رباعی به پسر خود نوشته فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بوقلمون   در گردش روزگار حسن در درون
جسمی چو کناره صراحی همه سنگ   جانی چو میانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفای فلک آئینه گون   بر آه دلی که سنگ از آن گردد خون
روزی بهزار غم بشب می آرم   تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

و امیر محمود بروز شنبه هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده +

تاریخ از مخبر الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد و شصت و نهم   روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین
گفت رضوان خیز و استقبال کن   خیمه در صحرای جنت میزند ابن یمین ۷۶۹

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و هفتم بادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد و سی و دو بر ممالک هرات وغیره بادشاه شد و سربداران را پریشان ساخت و مولانا مظفر بروی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد وار داور است بیت سلطان معز الدین که در یای فضل وجود + در لیست آفتاب و حبابی است آسمان + و ملک معز الدین بعد حکومت سی و نه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و یک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

چون بحر جانی زمالت فی القعده   معلوم شود طیب الله ثراه ۷۷۲

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین نبیره او ملک غیاث الدین بن علی در هرات و غور و سرخس و نیشاپور سلطنت یافته و طوس و جام را مسخر ساخته و همواره میان او و سربداران سبزوار و امرای جانی قربانی جهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی مدمع و مشهور بود و ظلم کردی و رعایا از و ناشاد بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید و در سنه هفتصد و هشتاد و سه او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استیصال آل کرت نمود

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود / ربیع الآخر آن ماه خجسته

که شد در روز دوشنبه نیمهٔ ماه / سلیمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرآت الخیال مرقوم است که خواجه قوام الدین حسن صاحب عیار وزیر شاه شجاع بن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبهٔ عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی را اکثر تربیت نمودی گویند که روزی نقلست آورده به تعیین سعی و سعایهٔ بعضی از معاندین به شکنجهٔ شاه شجاع او را به قتل رسانید بعد از او امیر کمال الدین به وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده +

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش / از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود

با آن جلال و آن عظمت زیر خاک رفت / در نصف ماه ذی القعده از عرصهٔ وجود

تا کس امید جود ندارد دگر ز کس / آمد حروف سال وفاتش امید جود

از الفاظ امید جود تاریخ می برآید بشرطیکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوطه خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار ۷۶۴

شود و تفرقه میان دال و ذال ازین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود +

رباعی

آنانکه بفارسی سخن میرانند / در معرض دال ذال را ننشانند

ماقبل وی ار ساکن جز وای بود / دال است و گرنه ذال معجم خوانند

و این بیت چنین گفته که ؎ در زبان فارسی فرق میان دال و ذال + با تو گویم زانکه نزد افاضل مبهم است + پیش ازو در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است + دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است + یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از ان یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است والا دال چنانچه انوری نیز گفته است +

رباعی

دست تو بفضل چون ید بیضا شد / از جود تو در جهان جهانی آزرد

کس جز تو سخی نیست که تا بد بود / گو قافیه ذال شو که عالم جود

پس در صورت حرف آخر کلمه سود و آزرد و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید نیز اگر ماقبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف متحرک بود هم ذال نقطه دار است مانند نبرد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است +

تاریخ

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست / که از در آمد آن ماه برج ... مندل

بسال هفتصد و شصت و چهار ز هجرت / چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل

زیح دو روز و ساعت کجا بدید گو / کنون که عمر بیابیج نیست بجا حاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع و فساد شد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکری بعد تبریز آورده شیراز را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس تسخیر نمود آورد چو این مژده به درگاه سلطان اویس رسید خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ اینست +

خسروی روی زمین غوث زمان بو اسحاق
که بران روی چو گل از پی مدح بلبل
بلبل سحر و سمن یاسمن و لاله و گل
جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل
والسین بود که پیوسته شد از جزو کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد ازان حروف اول مصرعهای ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی ازان بر خیزد موشح الطرفین که ازان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی بر خیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد انکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنابر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه بر خیزد اختصار میرود ✤

ایضاً

حاتم که بجود بنده احسانت
رستم گه رزم خسته دستانت
زاوش زر جاه کهترین نشی ات
بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر گرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ✤

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه
شد این درج بر در و گوهر تمام
بسی کردم اندر بحار و بحور
جهاندار چون شاه صاحب قران
امیدم که ارباب دانش کنند

بنام شهنشاه گیتی پناه
که و فاضلان را بود آب و جاه
پی گوهر مدح خسرو شاه
شهنشاه چون بو محمود شاه
به اغماض در هفوت من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را

ز هجرت شده هفصد و چهل و پنج
بسی رنج بردم درین چار فن
ندیده است کس از سلاطین عهد
نخوانده است کس از بحار فضل
الهی بحق رسولی که گشت
ز آفات دوران بداری نگاه

ربیع دوم اول و مهر و ماه
بامید احسان ظل آله
ز بد و جهان تا بدین عهد گاه
چنین نظم در مدحت هیچ شاه
ز کفر از نور شمع عشق سیاه

ملک کیومرث

والی قلعه نور پیوسته ولایت قاین را غارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی و والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند ✤ شهرے که دران شحنه شلمش باشد ✤ دانی که دران شهر چه شورش باشد ✤ بیطاقت گشته بمحمد خواجه ابروسے توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آنسو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجے از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصد ملک آهیخته بر سر وی تاختند قضارا دو ناوک جانستان از دست ملک بر مقتل آن امیران آمده ایشانرا از پا در آورد و هلاک ساخت وقوع اینواقعه در تاریخ نخست که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

لیکن ادراد سلطنت خبر نامی نبود که خطبه بنام سلطانی شاه دلشاد خاتون کردو دو دلشاد خاتون بانوی بلقیس منش بوده خواجه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید ع هزار بار بروزی شکسته از سر تمکین چه منکوحه تفته ادکلاه گوشه سنجر :: و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان دو دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد ✣

اشعار

چو دیار چاچی کمان زنت شاه	تو گفتی که در برج قوس آمد ماه	دو ذراع کمان با عقاب سپهر	بدیدم به یک گوشه آورد رس
نهادند سر خویش بر دوش شاه	ندانم چه گفتند در گوش شاه	شهابا تو در بند تدبیر نیست	سعادت بر آن دو ابی تیر نیست
چو از شست بگشاد خسرو گره	برآمد ز هر گوشه آواز زه	بعهدت بکس نارسد زخم تیر	بغیر از کمان گوشمال در دست
	که در عهد سلطان صاحب قران	نکرده کسی زه فرخ بر کمان	

و امیر حسن بزرگ را بابا امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود متعالله مجادله بود و در کرات از جدا انهزام یافته امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت هجری در گذشت مدت حکومت او هفده سال بود و بعد از و پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ✣

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

ابو اسحاق انجو نیز یکی فرزند پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبدالله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته در زمان دولت پادشاهان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانگاه بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ارپاخان نیز کشته شد امیر مسعود متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چهار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفتصد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن برین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارزالدین محمد مظفر از دوام نحوست و دوام می پرستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد و درین عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارزالدین موافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار جنگ و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارزالدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ✣

تاریخ

بر زنکاف و الف بست و یکم جمادی الاول	بسال ذال از کنون خالی الف	خدایگان سلاطین مشرق و مغرب	شه دلیر کشور عدل و کرم ...
سپهر حلم جهان آفتاب جاه و جلال	کمال نبی یمین شاه شیخ ابو اسحاق	میان عرصه میدان بتیغ ...	نهاد ... جان ... ۷۵۸

ایضاً

یعنی هفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الفصحا مرقوم است مستفاد میگردد ❊

تاریخ

٥٧ آن امامی که پاسخ نبوده — تاج مراد شاه شجاع بوده — مقتدای خداشناسان است — صاحب فیض بود دست
از مریدان او که دلخواه است — نور دین شاه نعمت الله است — سال ترحیل آن ستوده سیر — خردم قطب اوج جلد نوشت
٦٧ باز از روی اختلاف زبان — گفت ساکن شجاعد پیر جوان — هست در کتب آن مغفور — زابرش زند نسب مالک عمر

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید ❊

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق — به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد — نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین — که قاضی به از او آسمان ندارد یاد — دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین — که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف — بنای کار مواقف بنام شاه نهاد — دگر کریم چو حاجی قوام دریادل — که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند — خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

وفات شیخ مجد الدین بروز چهار شنبه هشتم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده ❊

تاریخ

مجد دین سرور قضات جهان اسمعیل — که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق — ناف هفته بد و از ماه رجب کاف و الف — که برون رفت از این منزل بی نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه — سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

٥٦

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسین ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر قیوناسے ابن امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابو سعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخاتو خان منصب امیر الامرای داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوس بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز را که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان با دختر مذکور عشق ورزید خواست که او را متصرف شود قبول نکرد و پدرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرده لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را از هم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاد و استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان درآمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود در آورد و حیال بغداد خاتون را که ابو سعید خان باکراه از او گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود و بالجمله چون بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت

عمر او شصت و پنج ساله شمار — بی کم و بیش ای ستوده شعار
شد ز دنیا چو آن تعیین زمان — جمعه داد حق را جان
سال انتقالش ز تثبیت بدان — آخر دهم بود از مه رمضان

درگاهش متصل روضه سلطان بهلول لودی شش کروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروز شاه که بر او اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ❊

ملک ابراهیم بیو

مزارش بهار بفاصله یک کروه مغرب از شهر کوهی است خورد که آنرا پیر پهاری میگویند بالای آن کوه پیره مزار ملک ابراهیم بیو که فرزند سلطان فیروز شاه دهلوی فوت کرده موجود است وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده این تاریخ بر تربت او مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر — که بادا در جهان ملک تو فیروز
ملک سیرت ملک بیو ابراهیم — که بد در دین چو ابراهیم پیروز
بهجرت هفتصد و پنجه سه تاریخ — مسافر شد ملک در جنت امروز
شهنشاه جهان فیروز سلطان — که بر شاهان گیتی گشت فیروز
. . . . — بماه ذی الحجه یکشنبه از روز
خداوندا ز فضل خالقش رحمی — کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابواسحاق شیرازی بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابواسحاق کمر بسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده درگذشت و این واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول باکه ربیع الثانی سال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازی تاریخش چنین یافته ❊

تاریخ

بسر اول عمایم شهر جمع ای حسن — صاحب صاحبقران حاجی نظام الدین حسن
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب — روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیر البشر — مهر آسا چون باسکان ماه او نرفت وطن
مرغ روحش که همای آشیان قدس بود — شد سوی باغ بهشت از دام این دار المحن

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابوسعید خان در یا خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و حکام خراسان که بعد فوت سلطان ابوسعید خان سر بر آورده بودند مطیع و منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کرابی که از جمله سربداران سبزوار بود تاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان بر افتاده سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جبان تمر خان را که از نسل چنگیز خان بود بسلطنت برداشته نموده بعراق عرب و بغداد دو بار بکر را انصرف خود در آورد خونریزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

تاریخ قتل شه طغان تمور — ز هجرت هفتصد و پنجاه و چهار سال
در روز شنبه از مه ذیقعده شانزده — کین حال گشت ز حکم ذوالجلال

امام یافعی قطب عالم

زاولیای عالی همت بوده در ... مشیته از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

تاریخ

چو بادشاه جهانگیر عالم بالا
بقصر دخانه سر وقد برست تنها
زهی حصار که بیخی زحلقهٔ زر او
گشاده چشم نگر گوئی که سنگین بود
محیط انه ربض هفت قلعهٔ مینا
شده زبلند بتاریخ او خلو فیها

وعمارت هزار ستون را در سنه هفتصد وچهل وچهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب وویران هست اما نشانی ازان تا امروز باقی است همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده و فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته ✤

تاریخ

خرم آباد نام کردش شاه
چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم
در محرم بهفتصد وچهل وچهار

تاریخ

برین عمارت خرم بسین خجسته سرکار
هزار دیده گشاده است چشم آئینه دار
تمام گشت بتاریخ داد خلو فیها
شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد
گشاده باتو بگویم که هفتصد وچهل چهار
برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است وبعضی کسان این مکان را محمد آباد وعادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون
چرا فضای بهشت عرض گاه روز جزا ست
بلی جنان خرم آباد آنچنان شاهی است
که او متابع امر خلیفه دنیا است

در زمان او فتنه ها هر طرف متولد شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده ازان جمله حسن کانکویه در دیو گیر و دکن در سنه هفتصد وچهل وهشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمائی نموده اند وسلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست وهفت سال در بیست ویکم ماه محرم سنه هفتصد وپنجاه ودو هجری برکنار دریای سنده درگذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بروز رزم چو کاوس کی محمد کرت
نهاد بر دل سهراب کی محمد کرت
خدیو کشور اول چو بد محمد تغلق
برفت و در عقبش رفت شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع دهلی تا امروز موجود است ✤

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال هفتصد وپنجاه وهفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد وپنجاه ودو استخراج می یابد تاریخ اینست ✤

تاریخ

آنکه والشمس چراغ الیقین است
نام نامی او نصیر الدین است
ذات او را چراغ دهلی دان
بلکه خورشید هر دو عالم خوان

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید | تا شبی روی نیک بختی دید
سر گفتار با مجازی نیست | بازکن دیده کان مجازی نیست

و از قصیده و از ابیه حکم ثنائی را جوابی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود و تاریخ اتمام جام جم گفته است ؛

تاریخ

چون تاریخ برگرفتم فال | هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون رسالی تمام شد بدرش | ختم کردم بطالع القدرش
کردن این نامه همایون فر | عقد کردم بنام آن سرور

قبر وی در مراغه مشهور است و تاریخ وی پیدا است با سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه نوشته‌اند تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است این است ؛

تاریخ

اگر او سنائی ثانی بود | اوحدالدین اصفهانی بود
سال نقلش بگو بای و خست | اوحدالدین سنائی ثانی است

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان بود و بعد از سلطان ابوسعید خان در ایام خانان بر بعضی از ایلات روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را منهزم ساخت و آخر الامر زوجه‌اش خصیتین او را محکم گرفته او را هلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار | بروز [illegible] اتفاق حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت | زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان
زنی خجسته زنی نیکنام مردافکن | بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان ابن ازبک خان جنگیزخانی از دشت قبچاق بمعاونت ایشان آمده او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود ؛

بدر چاچی ملقب بفخر الزمان

شاعری مشهور است که در سخن سنجی تیز طبیعت بوده در عهد سلطنت محمد تغلق شاه پادشاه هند ظهور نموده و از پادشاه لقب فخر الزمان یافته چنانچه خود گفته است ؛

بیت

مرا که خسرو [illegible] | لقب نمود بفخر الزمان [illegible]

سال نقلش معلوم نیست [illegible]

تاریخ

سال [illegible] | [illegible]

سلطان محمد تغلق شاه بن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در سنه [illegible] بر تخت [illegible] نشست [illegible]
[illegible] ؛

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش | در ربیع الاخرین هم سیزده بگذشته بود | در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید | دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود ۷۳۶

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار در ایران واقع شد امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و شحنه با میری قانع نمی شد ملوک طوائف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید اربا خان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت برداشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته اولی خلافت بر افراختند و خواجه جمال الدین در ان اوان این بیت در سلک نظم کشید ✢

بیت

چون مملکت بوسعید ارپا دارد | خورشید دولت نعمتی است ار پا دارد

و علی پاشا که خال بوسعید خان بود بامداد موسیخان که نبیره بایدو خان بود بر دلشکر کشید و غیاث الدین دار با خان بدست افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت ارپا خان پنجاه و چند روز بود بعد قتل ارپا خان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر بزرگ که او را شیخ حسن جلایر بزرگ گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پاشا و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز در ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نویان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شد و بدان آتش فتنه منطفی گردید ✢

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روای نموده اند و من حیث الاستقلال حکم راندند مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه هفتدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائة انقراض دولت ارپا خان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال بادشاهی نموده دوم او کتای قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منکوقاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقا خان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقا خان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و ارپا خان بن سوسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست ✢

	رند تلقین او در شیشه کو		صاحب خلد سال رحلت او		۷۳۶

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرد و بدو نوشت که تو کافری شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باور نمی کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام سلطان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین کردن نه و مرا مرنجان و این رباعی بخواند *

رباعی

نفسی که مرا که غیر شیطانی نیست	در فعل بدش هیچ پشیمانی نیست	ایمان بهزار بار تلقین کردم	این کافر را سر مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سی و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد *

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم	سلطان محققان عالم	رکن دین حق علاء دولت	بر مسند خود نشسته خرم
بست و سیوم مه رجب بود	اندر شب جمعه مکرم	از هجرت خاتم النبیین	هفتصد بگذشت و سی و شش هم ۷۳۶

سلطان ابو سعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهی کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجرے بسلطنت ایران رسیده اما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت او را پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هجده هجرے معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابو سعید پادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده وفاتش بشب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سے و شش هجری که هم دران سالی امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمر سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و عزیزے در تاریخ رحلت او گفته *

تاریخ

ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب	هفتصد و سی و شش از هجرت بکام گرگ [illegible]	شاه عادل ابوسعید علاء الدین [illegible]	شد ازین دنیا ملول و کرد رحلت اختیار
	[illegible]	کای خداوند [illegible] جاه الاعتبار		۷۳۶

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

تاریخ نعیمہ

خسرو دہلوی بحکم خدا ہیجدہم بود از مہ شوال	شب جمعہ شد ز دار فنا کہ گذشتہ ازین جہان ملال	عمر بنفتاد و پنج سالش بود سال تاریخ او ز من بشنو	کانزمان شد بدرگہ معبود لفظ فانی برآر از خسرو

وخواجہ حسن دہلوی کہ نجم الدین لقب داشت ونیز در سلسلہ مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنہ سبع وسبعمایہ فوت کردہ وقبرش در دولت آباد دکن است +

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاہ از آل کرت است کہ بر ممالک ہرات وغزنی وکابل بادشاہی نمودہ چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنہ ہفتصد وبست ونہ ہجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد مولانا محمد ابن حسام الہروی این قطعہ در تاریخ جلوس او در عربی گفتہ واز الفاظ خلد ملکہ تاریخ برآوردہ +

تاریخ

رضا شمس الدین کرت مانا	واجری فی البحر المرادات فلکہ	ومن عجب تاریخ مبدا حکمہ
		یوافق قول الناس خلد ملکہ ۷۲۹

۲۹

وشمس الدین صرف دہ ماہ حکومت کردہ در سنہ ہفتصد وسی در گذشت وبعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاہ ہرات گردید ودر سال ہفت صد وسی ودو کشتہ شد بعد از شہادت او برادرش ملک معز الدین حسین قائم مقام او شد +

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویہ است سلسلہ نسبش بامام ہفتم موسی الکاظم بہ بست ویک پشت میرسد او مرید شیخ زاہد گیلانی سہروردی بود وشیخ زاہد صبیہ خود را بحبالہ نکاح او درآوردہ وبفرمودہ شیخ زاہد در اردبیل کہ قصبہ الیست در آذربایجان بر سجادہ ہدایت نشستہ بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکہ بتاریخ ہفتدہم ذیحجہ سنہ ہفت صد وسی وپنج ہجری بعالم جاویدان سفر نمود ولپرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی کہ نبیرہ شیخ زاہد بود سجادہ را زینت بخشید وبمرتبہ پدر رسید وسلاطین زمان مثل جانی بیگخان ولپرش بردی بیگخان بقدم نیاز مندی بخدمت او رسیدہ تیمن وتبرک می جستند وشاہ قاسم انوار یکی از مریدان اوست وقتیکہ او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجہ علی کہ ولد ارشدش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شدہ پسر خود شیخ ابراہیم را بر مسند شرع پروری مقیم گردانیدہ با طایفہ از صوفیہ قدم در راہ نہاد وبعد از اداے مناسک حج در اثناء راہ مریض شدہ سفر آخرت اختیار نمود وچون شیخ ابراہیم فوت کرد منصب خلافت را بہ پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در زیر احوال شاہ اسمٰعیل صفوی ثبت گردیدہ وتاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی کہ در کتاب مجمع الواصلین نوشتہ است اینست +

تاریخ

آنکہ سلطان اولیا بودہ صاحب اردبیل شیخ صفی است	درۃ التاج اصفیا بودہ کاشف نکتہ جلی وخفی است	وانکہ دریای فیض عرفان است ماہ عاشورہ ودوازدہم	جد شاہان ملک ایران است بو دکان قطب شد بچرخ نہم

در علم موسیقی مهارت کمال داشته و دولت شاه در تذکره خود آورده که میرزا الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد و بیست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهارصد هزار زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده و از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات ناصر الدین بغراخان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه هشتصد و نود و هفت هجری شخصی بنام مهدی خواجه بر گرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر شاه در زمان دولت خود سنگی چند با تاریخ این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کندانیده در آنجا نصب کرده بود حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ این است

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین را ازین نعمه شد سرفرازی — بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن — بلبل دستان سرای بی‌قرین

آن محیط فضل دریای کمال — طوطی شکر مقال بی‌مثال ۷۲۰

شد عدیم المثل یک تاریخ او — زو یکی صل جانان باد آمد تجلی من

بهر او دلکش نرازباد حسین — از پی تاریخ سال فوت او

نظم او صافی تر از آب زلال — چون نهادم سر زانوی خیال

دیگری شد طوطی شکر مقال — طرفه ساده نوعی از نشان عشق پر کن

بیت

تاریخ بنا

مهدی خواجه سید با جاه و جلال — شد بانی این اساس بی‌شبه و مثال

گفتم سنی جمیل مهدی خواجه — تاریخ بنای این چو کردند سوال

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او دو صد و نود و سال قبر بی گنبد و محجر داشت تا در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای او ملقب بطاهر بیگ سرفرازی در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته ✣

تاریخ

ای خسرو بی‌نظیر عالم — با روضه نو مرا نیاز است

تاریخ تا لبش عقل گفتا — با روضه بگو که جای ناز است ۱۰۱۴

تعمیر نمود طاهر آن را — فیض ازلی همیشه یار است

قائل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری فی سنه ۱۰۱۴ غفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبده الغنی ابن ایوب ✣

ابیات

ای تربت عاشقی بحیاست — در دوست نشان زمان بیاست

باد بر بقاست بنده خسرو — شد بملک فروازنو منظوم

ابیات

مرا نام نیک است خواجه عظیم — دو تعین و ولادت و وفات دو جیم

الکرام بانی و دین خرو قسما — زان است که شد لقب نظامت

چون شد بهزار جان نکات — مدانم که هست این نوم دی فهیم

کاتب مذکور و نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب جواهر الواصلین مرقوم است ✣

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعرا است پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیله لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوائب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی مقابل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در انجا بوجود آمده چون چهار ساله شد امیر لاچین بشرف ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبه امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود و بصفت سلکی اشتهار یافته

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش ‖ از برکشید خدالیش بقبضه قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند ‖ دریائی من روان شد و در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار تخت همه او میکرد صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته +

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست ‖ ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ‖ زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در هنگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو بادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده و خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو را بتکلیف همراه خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون ازان سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید ازین واقع جامها بر تن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بخاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این معامله در سال هفت صد و بیست و پنج هجری رو داده عرس او هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود و ازین بیت که خسرو در قصیده آورده +

بیت

بود فرقت شش شصد چهل بهر عزم هم ‖ شیت ام الحساب اند نگردم کار حساب آن

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بود و در سال ششصد پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بعمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

تاریخ از شخصے دیگر

۷۰ چو سلطان بابند بخت قرین ‖ بتاریخش آمد شهنشاه دین ‖ مقبره شیخ بعد از وفات او تا دو صد سال بلکه زیاده مجهری بود

در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبدے بران تعمیر نموده و بر لوح سنگے کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده *

تاریخ

خاکی که در روضه حضرت غوث الانام	از پی تعمیر شد خان ملک احتشام	مهر سپهر [illegible] شهاب	سید عالی نسب منزلک احترام
بانی داشمی ساعی او ما سے	آنکه بدوران شان هست محرز نظام	از پی تاریخ آن چون متفکر شدم	گفت خرد زرقم قبله گه خاص و عام
روی به درگاه او آورید بعد ازو	شاه ازلطاف سرکار تو کرد نظام		

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان المخاطب به مرتضی خان که فرید آباد آباد کرده اوست یک چهپرکٹ بسیار نفیس لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده *

تاریخ

شیخ دست طے نظام راد مرید	کار دنیا و دین مهیا کرد	جیب فردیش مقام فانی داد	جیب فردیش مقام احیا کرد
مرتضی خان فراز مرقد او	قبه چون سپهر برپا کرد	ابر فیروزه از جهان برخاست	قد بکبد از صدف جا کرد
بجهان کعبه مربع او	چار در از چهار جا وا کرد	عرشهٔ مرقد مبارک او	بر زمین کار عرش اعلی کرد
عرش ... چار قائمه اش	چار تکبیر بے محابا کرد	هر که رنج از مقام او تابید	پشت بر کعبه سطلے کرد
وانکه رو در سجود او آورد	رخ چو آیینه مصفا کرد	خاک روب مقامش ارباشی	میتوان کار صد مسیحا کرد
۱۰۱۷ سال تاریخ این بنا جستم	قبه شیخ فضل الفا کرد	قدر بانی او فسیح کناد	آنکه این هفت سقف خضرا کرد

در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود این ایوان را برده در روضه متبرکه مرتب نمود فقط و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه به شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بست و یک در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شاه شد قلعه تغلق آباد که بنیش کرده سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برایے ضیافت او ترتیب داده بود بر او افتاد و جان داد لفظ ظلیفه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و چند ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر در موقف قبول نیفتاد و بالآخر خضرخان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در غایت تکلف و ترفع بر آوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در ان گنبدها نهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو ما بیرون رود شیخ بجز استماع بار مسافرت بر نبست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پیچید هر چند علاج کردند زیاده شد دانستند که بسبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و شفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت درخواست کردند شیخ گفت درد شده و از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والده سلطان آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب من فرستند و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش ببول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا کرد و همان لحظه صحت شد و الله اعلم منقول است که شخصی برای کم مبالغ کثیر در آنجا نوشته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین آمده حال ظاهر کرد شیخ یکدرم بوی داد که این را حلوای بخر بروح شیخ فرید الدین بدرویشان بده چون آن شخص درم را بحلوای بر داد و قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان وقت بود در دکن سکونت داشته و در ان دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است فوت کرده و در انجا مدفون است و برهان پور بنام او آبادان شده و آن شهریست مشهور بر ساحل دریای سابرمتی در تاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبد القادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بیست و پنج ۷۲۵ هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است

تاریخ

۷۲۵	ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵		چو تاریخ فوتش بجستم زغیب		سراج دو عالم شده بالیقین	نظام دو گیتی شده باد طین

تاریخ

۷۲۵	کان زمان شد بحضرت معبود زد خرد زبدهٔ بهشت رقم ۷۲۵		نود و چار سال عمرش بود سال ترحیل آن ستوده شیم		شیخ عالی نسب نظام الدین هیجدهم از ربیع الاول بود	انتظام زمان و اهل زمین چارشنبه بخلد نقل نمود

غزل

ای که گویی هیچ مشکل چون فراق یار نیست	گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
خلق گویندم برو زنار بندای بت پرست	بر تن خسرو کرامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گویی خوش خواب بود خواهش خواب رفت از این درویش نیز بشنو این ابیات از گفتار خود خواند ✣

غزل

دیهیم خسروان بر بافعل سر است	خسرو کسی که حلقهٔ تجرید بر سر است
سیمرغ وار زوی بهم نعمت بقاف عشق	کو عارفی که منظر او عرش اکبر است
گفتم ز علم و عقل بملک گر شوم	ملکم ز علم و عقل چو دیدم فزون تر است
درس خبر نجوی الواح ابجدی	لوح جمال دوست مرا درس ابتر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار گریست شیخ بزبان هندی فرمود ای ترک بنده انچه بحیثیت ایشان همه که میگری چیزی هم میگلی ای خسرو گفت من بنده هم ازان میگریم چیزی نمی فهمم ازین سخن نقابت خوش شد بخواجه نمیتها و کرامتها بنده دل داشت بعد از سه وزیر رخصت داد و عبای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگار با فرستاد و بسلطان دو کلمه بانیطریق نوشت که علائی خلج خوطه دہلی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضے از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت اے نادان هزار رحمت بر من کرد که خوطه دہلی بر من مستقیم داشت جاے شکر است منقول است که ملک نایب که در اواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکے از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود آن درویش دادخواهے بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان بامضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دہلی را اعلام آنکه خواجه سرا اے میش بریده و پس دریده تو یکے از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را البدا رسانیده بهتر و الا بجاے تو خوطه دیگر در دہلی نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بست و چهار هجرے واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزے صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارتگاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا ✣

بیت

گنبد است که دصول مزی زنی	نه نشکند او جامهٔ جان را ز سینے
کس نیست که او شاه تمنا برسید	گاهی بازیچه حکمت چیست نے

جواب از شاه بو علی قلندر

بیت

شد ملا است که با تو حیدادم نزنی	این نوع که گفتی تو مردی نه رسے
گل را چه مجال است که بر سند کلاه	گر مهر چه سازی چرا مشکلنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکمل مشایخ هند است و اهل هند وے را سلطان المشایخ خوانند در بداون متولد شده و در دہلی نشو و نما یافته نسبت وے بدوازده پشت به امام همام سلطان ابن موسی رضا میپیوندد و شیخ نظام ضمیر بود که پدرش کا احمد دانیال نام داشت از سر رفته بود و از سالکی صحبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگرچه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اتم و اکمل بود و در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تام

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بمرتبهٔ وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را طرف برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید او جایزهٔ کتاب نه سپهر زر برابر وزن جثهٔ فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح مینماید و از زبان سلطان میفرماید ❊

نظم

بتاریخ هجرت من اسکندری / کنده هر که آرایش دفتری
چو میراث شد پیل زر داد و سیم / نه زیباست زین سهل تر داد کم
مرا عمر گر شصت بالا گذشت / همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد / معز الدنیا بدشه کیقباد
ازان پس در خستهٔ شاهی شدم / توانگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز توهم یافتم / در ایام پیشینه کم یافتم
جز آید کزین پیش پرداختم / چو این نامهٔ خاص کم ساختم
ز گنج گرانمایه و بی شمار / دهم بار بخشش آن پیلبار
شها گنج بخشا کرم گسترا / معالی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت / کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس ز فیروزه چرخ بلند / شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا / نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لا ابد از سحر سنج زمن / باندازهٔ بخشش آید سخن

و مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه مقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سلخ ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید ❊

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده و کرامات و خوارق عادات معروف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون نشو و نمای وی در پانی پت شده و هم در آن شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریزی و ملای روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کارش بجائی رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن نگفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که یکی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمی یافت و از جذبهٔ شیخ ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعهٔ اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا بشنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که بهون چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا میگویند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب می خوانند شیخ فرمود که از هیر بیاسی خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند ❊

میماند شیخ در حال طاسی تهی را که بدستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بگو از چیست که سر تبریزیان باین میماند خواجه بجوابش نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم برآمد و شیخ بگوشه نشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم است خواجه را یاد کردن گرفت و همام میان آن جوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند **بیت** در میان من و دلدار حجاب است همام ✽ وقت آنست که آن هم زمیان برخیزد ✽ خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدیست سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجا آورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته و در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و سه هجری در ایران بسریر سلطنت نشست بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	از کاه کلاه خسروی شاه گذشت	تاریخ بگذشت و جهان بیوفا بگذاشت	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابو سعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفتم هم رمضان سنه ششصد و نود و پنج هجری فیروز شاه را در گذاشته پادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد	عشقی بدل افتاده هوای بسر آمد **غزل**	زین پس نخورم هیچ غمی خاک که امروز	بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد
آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی	از لشکر او زلزله در بحر و بر آمد	سلطان جهانگیر محمد شه اعظم	کز داد و دهش همچو علی و عمر آمد
	از زلزله جیش تو دهلی ز عدو خویش	بجنبید و زمین بوسه زنان چشیر آمد	

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دخترش او را از آن قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست و یک سال کسری زیاده و بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر بادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است مولدش خطه غزنی بعد هفتاد سال از عمر با تیر در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفده هجری تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین	فخر کونین و مفخر الثقلین	**تاریخ** صاحب علم و معرفت بوده	منبع فیض و کرامت بوده
هفتصد و هفده بود از مه شوال	که گذشت از جهان بیرد فو ال	سال ترحیل آن خجسته صفات	هاتف غیب گفت قطب هرات

٧١٧

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون
سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله
ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و ششش
هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بر سر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر
قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد امیر او را
بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدوز محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات | بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست برد قضا از کف محمد سام | کشید جام شهادت امیر دانشمند ٧٠٦

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش باقی ماند و نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال
نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش
یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند پیش از وی کس بر نشاندن شمشیر
میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت
میکرد رفته بود و قضا را در آنوقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز ابجد خط بتازه نگشته بود رسید مولانا خواند که
یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی بر او جواب داد که ویقول الکافر یا لیتنی
کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

دلیل فلک چو آن جان جهان | چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز | یکشنبه ببفدهم زماه رمضان ٧١٠

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کجرفتار | در سه روز آه آز آن بازی
زال و یار رفته از سنه هجرت | رفته در پرده قطب شیرازی ٧١٠

ایضاً از مخزن الواصلین

بود علامه مکان و مکین | مولوی زمانه قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود | فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده | قطبیه نام او وقوع شده
سال نقلش که بزرگ سفت | عقل علامه قطب جنت گفت ٧١٠

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و
شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه
ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیرازم خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او بر گل شدن اکثر شیرازیان
طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب بشیخ کرده تعریضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

شاه کرک از معین داریستگان است از سماع بر کنار زیستی و پیوسته در خرابات لشتی مسکنش بلده کرا مانکپور
است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه
آمده احوال بگفت فرمود که برو دآنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد داد چون باز آمده درخواست خرقه نمود
خواجه کرک گفت برو از ان آتش گاه برگیر لیکن از ان خود چون او در نگریست آن خرقه را با چندین دیگر دریافت
و شرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از
اطاعت پیچیده بود نزدیک کره رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب
سر بر داشته گفت

بیت

هر که بیاید بر سر جنگ | سر و کشتی تن در گنگ

و سلطان فیروزشاه بهمون وضع کشته شد و الله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کره که بمسافت هژده کروه غربی از بلده الآباد
فاصله دارد طواف عالمیان است و فاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده ❊

باب هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقا خان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته و کشته
در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نموده بدعوت او هزاران هزار
از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد بعد حکومت هشت سال
و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزدین درگذشت لاش او را به تبریز برده
در مقبره که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران
شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

هفتصد و سه ز هجرت از شوال | بروز یازدهم عصر روز یکشنبه
شد از نواحی قزدین شهِ جهان تاج | بسوی خلد کباد آن جهان اجیش آ

ملک شمس الدین کهین

... بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه
... شد و بست و هشت سال بدولت گذرانید و ابقا خان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه
... ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

... صفر ده و دو | سال هجرت رسیده هفتصد و پنج
شمس دین کرت فخر آفاق | شد بفردوس بر سرای سپنج

ملک فخر الدین بهمن

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون
برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر او حادثه عجیب افتاد سیدی مولہ
را که در ویشی مرتاض و بعلم سیمیا مشهور بود و بجهة آنکه خرچ عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او بیشتر و
امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند بتهمت آنکه میل خروج دار دبسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان
زیر پای فیل انداخته هلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده
و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ بر انداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کرا داشت و آن ملک را
متصرف شده سر از اطاعت ملک بپیچیده بود لهذا فیروز شاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کرا متوجه
گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور
بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروز شاه باچند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است
و علاء الدین از طرف کرا بر کشتی سوار شده درمیان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان
علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروز شاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برد او
فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کرا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی
بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج هجری در عین برسات
۶۹۵
بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروز شاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین
تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد
میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی
رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد
و چهار در عهد سلطان فیروز شاه باربک بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست
بذا مرقد المنور قطب الاولیاء فی الآفاق وغوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل
شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکهه فی سنة اربع وسبعین و
سبعمائة وفات حضرت شیخ المحققین وقطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبه انس دُرِّ دریا حقیقت
جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان
فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس ۶۹۵ اما تاریخ که در نسخه مخبر الواصلین مرقوم است ازان سال ششصد ۶۹۵
و هفتاد و دو و استخراج میباید تاریخ اینست

تاریخ

عمدهٔ اهل دین جنت گفت	سال نقلش خردیان و نهفت

شاه کرک

مولانا امامی الهروی

از جمله فضلای خراسان است با وجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همگر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نزد او ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعه بحضور خواجه مجد الدین همگر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

توشیع فارس مجد ملت و دین
چو دولت حضرت را هست لازم

سوالی میکند پروانه روم
دعاگو صاحب دیوان ملزوم
تو کن تعیین ازین جمع ملک انصاف

ز شاگردان تو هستند حاضر
ز شعر خود سعدی و امامی
بود در دست تو چون مهره موم

رهی و افتخار و نور مظلوم
کدامی به پسندند اندرین نظم

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

اگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته های سعدی مگسیم
در شیوهٔ شاعری باجماع امم
هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

و دولتشاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوه صنائع و بدائع شاعری بوده باشد والا سخن شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب او را درجه وافیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد در روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

سه شنبه که آفتاب از حد شب بشست
بگاه چاشت با فیروزی فال

بتخت آسمان فیروزه بنشست
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال ۶۸۹
ز طالع در چنین وقت مبارک

جمادی دومی را سوم روز
مه اندر برج شیر و طالع شیر
نهاد اکلیل بر سلطان تبارک

سیوم ساعت ز روز عالم افروز
بتخت شیر بر شد شه بشمشیر

و امیر خسرو این کتاب را که در و قصیده ها در جلوس و وسعت بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سر انجام
رده بخشش می اندر جام کردم

الهی خامه را کردم سر آغاز
که مفتاح الفتوحش نام کردم
بتاریخ آنچه در سلک عدد برد

عروسی کردمش سر پرده بر ماه
برآورده چو فردوس برینش
ز هجرت سال ششصد نود بود ۶۹۰

سزای دست برد دشمن حضرت شاه
دوم عشر جمادی آخرینش

برادر بن خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقا خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت بازگردیدن پادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخرت چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقا آن فرمود که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد — حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
وگرنه راعی خلق است زهرمارش باد — که هرچه میخورد او جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقا آن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است والا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده افتاد و دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که مایم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی با بقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت

نه هرکس حق تواند گفت گستاخ ✝ سخن ملکیست سعدی را مسلم ✝ منقول است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سپاه‌لاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک از ین ظلم بیگانه بود اتفاقاً ازان خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر درخانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و با خود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق — دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش — بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش — خرما بخرند و زر نباشد
انگه تو محصلی فرستی — ترکی که ازان بتر نباشد
چندان ببرندش ایجا ادند — کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب سخن لغو را درس — لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خوانده بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هرکس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا با ایشان سخنی بگوییم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هرکه زر نداده بود سپاه‌لاران را بعد از مالش فرمود که زر ازوی نگیرند و خرما باز ستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و از آن بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدوکان برادرت برده اند بوی ارزانی دارند و قیمت ازوی نگیرند والتماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد پس هزار درم زر را ببوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازان برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت ✝

و خلاص دادن یکی از روسای حلب از ان قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ و بدخوی زن زشت کردار و غیره واحوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته درانجا احتیاج تفصیل ندارد و از نوشته مستر فرنکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دوصد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع است درمیان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیواران دو طاق ستوی واقع شده طاق سنگین یمین مرقد شیخ است بطول چهار دست و بعرض قریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بناد دفن بود و بکناره آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد میگفتند که این بیت شیخ با تسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازه شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و مے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار　　هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بر خواب خود مطلع ساخت و بشارت داد و در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجه اعلی است همگی با سعدان نشستی و باوجود استغراق حال با اہل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی و در خلاصة الاشعار مذکورست که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد　　نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند +

بیت

آوازه درافتاد که باز آدم هزر　　بهتان عظیمیست من توبه کجا کی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در بر گرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده و چندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد و حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخت در دوم روز ماهیچه و در روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت [illegible] مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روزے نتوان نمود و [illegible] است که [illegible] سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

تاریخ

۶۹۱ در بحر معارف شیخ سعدی | که در دریای رحمت بود غواص | مه شوال روز جمعه بر رحش (۶۹۱) | بدان درگاه رفت از ردی اخلاص
یکی پرسید سال فوت گفتم | زخاصان شد ازان تاریخ شد خاص

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

۶۹۱ شیخ سعدی که عارف حق بود | رازدان وجود مطلق بود | یک صد و بست سال عمرش بود | کان زمان رحلت از جهان فرمود
بشب جمعه پنجم شوال | شد بفردوس آن ستوده خصال | چون ز خاصان حق تعالی بود | خاص تاریخ او ملک فرمود (۶۹۱)

روزی مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده برآمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مراد عاصی مدد کنی شاید | که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعه آخر پسندیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته بتعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

بروفت سعدی شیراز اگرچه از دنیا | ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد | زنظمهاش یکی مصرعه است گفته او | چو بی سعی ز رعونت گر فتمش اعداد
زسال فوت خبر یافتم و آن این است | که آفرین خدا بر روان سعدی باد

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ وفات برآید و این تاریخ که نوشته میشود
نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا | ز شادی بزبان آورد منت مر خدا را | ز منت مر چو حرف اولین او سازی | شود تاریخ سال رحلتش آشکارا (۶۹۰)

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد | ز شادی گفت منت مر خدا را | چو سر حرفی ز منت مر کنی دور | شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ برآید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است
مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین را از هر دو کتاب
جدا جدا بگیری و حرف اول را باندازی تاریخ برآید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر | شد گلستان و بوستان آغاز | پنج حرفی ز هر کتابی گیر | حرف اول ز هر یکی انداز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا | سال تاریخ سعدی شیراز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جسی پوچھو مت | که گلستان وه کیا ہوا کہکر | سر منت کو دور کر سا نے | مر گیا آپ کہکے منت مر (۶۹۰)

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و باجود آن بکار گل ماندن در خندق طرابلس

ابیات

درشعر سه کس پیمبرانند	قولی است که جملگی برآنند	فردوسی و انوری و سعدی	هرچند که لانبی بعدی

و عقاید به بر فواید و پند و حکمی یکتائی در نظم و نثر بجز از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن پادشاه دهلی بود و پیش از پادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد به شیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که جهت او در ملتان خانقاه سازد و در آن خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه کتابی از سفینه غزل بخط خود بدان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش میر خسرو دهلوی نوشته و شعر خسرو را بسیار تحسین میکرد وفات سعدی در [illegible] شب [illegible] سنه ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن منکو سلغر شاه بن اتابک سعد بن زنگی در شیراز به [illegible] پیوسته و در آن بلده مدفون گشته مزارش [illegible] و بعضی نوشته اند که در سنه ششصد و نود و دو ارتحال نموده و قول اول [illegible] قول آخر [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ

...بود قاضی بیضا	نور الله سره ابدا	ذات عالی او مفید بود	عالمی را بعلم راه نمود ۶۹۱
...الدین قاضی بیضا	بره شافعی ست راه نما	لیک تاریخ آن خجسته وجود	مظهر الحق الشهیر رقم فرمود

۶۹۱

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والامقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبدالله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دو کان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابوالفرج ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال بتحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده و مابقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مزید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا تشنه رسیده را از زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی	بسر بردم ایام با هر کسی	تمتع بهر گوشه یافتم	ز هر خرمنی خوشه یافتم
	چو پاکان شیراز پاکی نهاد	ندیدم که رحمت بران خاک باد	

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود	در ایام بوبکر بن سعد بود	سزد گر بدورش بنازم چنان	که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید	بتاریخ فرخ میان دو عید	ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج ۶۵۵	که پر در شد این نامبردار گنج

۶۵۵

تاریخ کتاب گلستان

	دران مدت که مارا وقت خوش بود	ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ۶۵۶	

و کلیات کلامش مشتمل اقسام اشعار و فواید بسیار قریب بست هزار بیت است و معنی آرایان بدایع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرای نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرماید

ابیات

ابیات

خدای را چه توانگر و شکر فضل و کرم — بدین نظر که دگر باره کرد در عالم
سر ملوک جهان پادشاه روی زمین — بدور دولت سلجوق شاه سلغرشاه
خلیفه پرور دیم با اتفاق امم — خدایگان معظم اتابک اعظم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابو نصر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احدی و تسعین و ستمائة فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود و سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف بی نظیر فخر الدین — سال نقلش ز زبان ساقی عدن
واقف راز آسمان و زمین — گو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است — ۶۸۸
جمعه و هشتم ز ذیقعده — سال تاریخ نقل آن مرحوم
ز اثر او ملائک و حور است — بود کان شیخ بی ریا خلد شد و
از خرد جان فلد شد مرقوم

سلطان ارغون خان

ابن ابقاخان ولد هلاکو خان است بروزگار دولت پدر خود پادشاه خراسان بود چون پدرش ابقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا ارغم او یا احمد خان بن هلاکو خان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عموی در کار آمد و ملک خراسان را باو بخشید و ارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت پادشاهی نشست و بعد از دو ماه و هشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بست و نه سال وزارت پدر و جدش کرده بود بتهمت آنکه ابقاخان را مسموم ساخته بقتل در آورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود فوت کرد و در تاریخ او گفته‌اند

تاریخ

شب ز هجرت نبوی ششصد و نود — در پنجم ربیع تخمین نو بهار

۶۹۰ بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کیخاتو ابن اباقاخان پادشاه ایران شد و چون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که از طرا اغای خان ابن هلاکو خان بود پادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان پادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رفته در انجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما از بن ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج مے یابد۔

بود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطرداریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوقاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را بسمیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان	محمد ابن جوینی که یگانهٔ دهر	بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار	بوقت عصر دوشنبه برد خانهٔ تاهر
	ز رودی ...... برردی اختیار بحر	ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر	

خواجه بهاء الدین محمد که ولد ارشد صاحب دیوان بود در زمان آباقای وزارت بلکه فرماندهی دایالت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود معنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده هست و ملوک شیراز را ازانجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود او بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی هست اتابک هست یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد ازوی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از و پسرش تکلا بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد و بعد از و پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز نویسند مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفهٔ بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یارب این ملک مسلمانی بامن آنگه دار	در پناه شاه عالم بادشاه راگه این	خسرو صاحب قران غوث زمان بونصر سعد	آنکه اخلاقش پسندیدست و ادمانش کریم
	روزگارت باسعادت باد و سعدت ... گوی	رایتت منصور و بختت یار و اقبالت قرین	

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ...

تاریخ

دران مدت که مارا وقت خوش بود	ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش	بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد ازوی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و بده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین بشده بجوار رحمت انتقال کرد و بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسید زر و سعدی درین باب قصیده گفته سبیتی چند از انجمله اینست

ستایه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرمود و پادشاهی مردانه بارای و تدبیر بود و وزارت بخواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان داده و لشکر بروم فرستاد و بعضی از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که
خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکوخان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال فلکی و دوائر موهومه و صور
بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان بسبی تومان برانجا خرج کرد و هفده سال و چند ماه
در اکثر ملک ایران پادشاهی نمود و شبی در مرغزار اوجاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد
گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال بیفتاد و جان داد و مظنه بعضی
کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم
ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمد و عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بیست روز بماند ز ماه ذی الحجه	ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا	چهارشنبه و هنگام صبح دم بودن	بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا ۶۸۰

۶۸۰

سلطان تگودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکوخان است بعد وفات ابقاخان که برادرش بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول اوست از اولاد چنگیز خان
که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نیکو چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت
دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم
جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بقصاص شاهزاده قنقورتای پشت او را بشکستند و ارغون خان را
بجای او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل تگودار مشتری دیدار	که بود سرور خاقان خطه ایران	ز دست برد فلک پشت او شکست و کم	نمود سال شکستش ظهور از بن جان ۶۸۳

۶۸۱

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه	تاثیر حادثات فلک بر دوام کرد	ارغون بملک گیری چون تیغ بر کشید	احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

۶۸

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکوخان و سلطان ابقاخان بود و از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت
بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم
جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شر و فتن بود از بدنش جدا گردانیدند اما بعد از دو سال
و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک زنده بد یا یزد	شهادت یافت در صحرای نوشهر	بقصد صاحب دیوان محمد	که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال دو ماه و دو هفته	چشید او هم ز دوران شربت قهر	تو در دنیا شو بد را مقابل	که دارد در تراز و نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد و بعد قتلش خواست که بهندوستان

بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون
نوشته بنظر ناصرالدین رسید خواجه را حبس فرموده مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و
ستمائیه که هلاکو خان از فتح بلاد و تاج قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه
را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت بوفور عنایت حاکم شد که ملازم آن دو باشد
و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت مظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل
خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیرالدین بوده خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد
بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک را در انجا جمع آورده اما هنوز با تمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان
به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان اتقاخان پسر هلاکو خان آن رصد را با تمام رسانید و در سنه
اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده در بغداد قدیم در روضهٔ امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آن را کاظمیه متبرکه گویند
مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه
نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت آغاز
قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست
که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرمود از غرائب
حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و
هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ و فاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین بادشاه کشور فضل	یگانه که چو او مادر زمانه نزاد	بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه ۶۷۲	بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد ۶۷۲

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چندگاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت
از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بوده
و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است
و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین
دختر زاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد
و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته +

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش شب شعبان ۶۷۶	قضا ز صحف وزرای بنا کشید اقبال	بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	بر آید آیت دانش کورت در حال ۶۷۶

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف اتقاخان ولد ارشد هلاکوخان است بعد وفات پدر بروز جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

	گر تو پرسی ز سال رحلت او		ز جهان شد فرید آه بگو

تاریخ

…دین کز او گنج شکر بود	چو در ذات خدا شد مستغرق	بنظم گفت هاتف سال نقلش	فرید الدین ولی واصل حق

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

…هفت اقلیم مرقوم است که او از نسبی بدلان زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب
…ره که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بیست و هشت روی بجناب آخرت نهاد و سلطان
…اء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدور آن دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند
…مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد
…ونه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد و بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون
شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس ازان و چلبی
حسام الدین قونوی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بانجا که رسید و در صغیر سن بصحبت شیخ فرید الدین
عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم
جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرات الخیال نوشته است که
نورالله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات
او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشست او نیز عارف و عالم بود و کتاب ولد نامه باو منسوب است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود	دل فروز جهان کلامش بود	از ربیع نخست بود ششم	از ملو عرش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا آگاه	شد رقم آفتاب عالیجاه	شده تاریخ نقل او پنجم	بیشک و ریب از جمادی دوم
سال نقلش ز اوج هفت طبق	هاتفم گفت قطب جنت حق	سال نقلش باشمار زمان	نورالله مرقده برخوان

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اجدادش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در آن دیا…
نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب
روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده و وقتیکه بدرس امام فخر الدین محمد رازی
از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر
و غضب نموده در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه
ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او گشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نمو…
و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاده چون ابن علقمی را که
وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا ناصر الدین

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان هست از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود و گویند از اولاد فرخ شاه کابلی هست که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی بلاهور آمده بود و در قصبهٔ قصور اقامت کرد سلطان پتن مقدم ایشان را گرامی دانسته احترام نمود و شیخ فرید نبیرهٔ قاضی شعیب هست بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر او افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی دنیائی و معارف حقیقی فرموده براه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی به او رسید و در تسمیهٔ او بگنج شکر اقوال هست بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک هست خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک بر آمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خواندند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش تودهٔ خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر	آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم ست که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان به سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از وی به سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود با لجمله القبولی و فاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبرهٔ او در زمین پنجاب هست و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و شصت و نهه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد تولد عابد آزاده عمر ۵۶۹ ۹۵	شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر ۶۶۴

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات او ست بطرف چپ مزار او در روضهٔ شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه میشود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمین	شیخ دین و دین فرید الدین	یکشنبه پنجم محرم بود	که فرید از زمانه نقل نمود

هلاکو خان

...ولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده [ملحدان]
...سنه اربع و خمسین و ستمائه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه از این تاریخ مستفاد

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد	یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه اسمعیلیان ز تخت	برخاست و پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده و خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است
گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان
آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدرالدین لولو والی موصل ذات حدود بیعت داد
باستحقاق شناختند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که
مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور در گذشت
و در پلے سوار دل مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها جهت خوابگاهش ترتیب داده
سریرے آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا
کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان
سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیرالدین طوسی تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

...	سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه / که شب نوزدهم بد ربیع الآخر
چو هلاکو بمراغه ز بستان گذر شد	گرد تقدیر ازل نوبت او را آخر ۶۶۳

شیخ بهاء الدین زکریا ؒ

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان
تولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد و بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ
شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از آن بملتان آمد گویند
شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی بیجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و
شصت و پنج بعمر صد سال از این جهان در گذشت گویند پیش از وفات پیرمردی نورانی خطی مهری آور...
بدست شیخ صدر الدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد و شیخ همون خط را خواند و جان بحق...
نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدر الدین در سال هفتصد و نهه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن...
ابوالفتح بجاے او نشست و از این تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشت...
سنه ششصد و شصت و هفت استخراج مے یابد

تاریخ

چهره خاندان اهل یقین	شیخ ارض و سما بهاء الدین	بالعدد ششصد و شصت و شش هجرت بود	کانجم ذات او...
او بیوم الخمیس کرد سفر	سوی فردوس جانب رفعت	یک رشید سال نقل و یقین	شاه بهاء زمـ... ۶۶۷

تولی خان نالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در تحبیر الواصلین مرقوم است

تاریخ

حموئی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه | شده مرقوم پیش اهل اشتباه ۸۰

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود و بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودے اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی و فاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب اولیای خدا | که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت ۶۵۱ | شب دوشنبه و روز چهارم شوال ۶۵۱

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که بادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که محلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را با نمای خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را درهم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دوان | دولت عباسیان آمد بسر ۶۵۶

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

واصحاب برآمد که سرو پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و
روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این
مرتبه عزیمت شام نمود و بعد از آن که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون
دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند در آن وقت
هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آن جماعت بیهوش افتادند یکی
از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ انه لیس من اهلک اتسام داشت چون آن جماعت بهوش باز آمدند
غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از آن روز باز این غایت نشانی از آن سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمایة و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود
را علتی پیدا شد هم در آن ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب
مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنفس را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا
در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از آن
چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرآت جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین والحق | دگر تاریخ شد بود او ز تبریز ۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین والحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل آن حق بصدق دین یقین | عارف بی نظیر شمس الدین | سال تاریخ نقل او رضوان | ز در قم شمس اوج جلالت جانان ۶۴۴

و در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود | نور چشم علی و زهرا بود | شد بجنت ازین سرای سپنج | آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بیست و چهار بر ملک ماوراءالنهر و بدخشان و بلخ
و غزنین تا لب سند پادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و پادشاه تاتار بود در ماه ذیقعده
سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام مینمود
تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید ابعد از چندی کیوک خان
پسر اوکتا ملک از وی گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایة درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد ارشد

تاریخ بر دروازهٔ اندرون

۱۱۳۰ از سعی کمترین غلامان شهریار | با اعتقاد معتقد کامل العیار | رفتند قدسیان بدیار بهشت عدن | تاریخ یافتند حصار بهشت عدن

اشعار بر دروازهٔ بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام | فرخ سیر شهنشه نه آسمان غلام | تعمیر شد بجری زیبا و منتظم | گرد مزار خواجه دین قطب شه انام | مانند قبلهٔ اشرف و چون کعبهٔ محترم | گرد دیگر در دهنهٔ او ادهم دلکش

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد ازان اسلام شاه در عهد خود درجهٔ دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجهٔ سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

۱۱۳۰ مورد لطف و عنایات شه والا جناب | خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب | باسروش غیب هاتف گفت در گوش خرد | ساخت از روی ارادت لنز سوم اعتقاد | سال تاریخ بنایش هست ربی مستجاب | مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب

شیخ محی الدین بن عربی

در سنهٔ پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته در دمشق مدفون گردید

تاریخ

۶۳۷ شیخ والا جناب بن عربی | بو شد او ثانی محی الدین بد | مقتدای رهِ خدا طلبی | سال مولود او به ثانی بین | اقتباس او محی الدین | شد رقم سال نقل آن سامی | مرشد کافهٔ زمان و زمین | قدس الله سره السامی

حضرت علی لالا

بتاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل و سه از جهان سفر نموده

تاریخ

۶۴۳ عمدهٔ اولیا علی لالا | شد ز دنیا بجنت و الا | سال نقلش بگو بعالم قدس | از ربیع نخست بود سوم | شاهباز هوای عالم قدس | که گذشت از تعلق مردم

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکرهٔ دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و جد او ند علاء الدین که والی قلعهٔ الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی آموخته بود و ازان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در وی باید زد او باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر اشتری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد ازان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصحبت رفتی شور و غوغا از موالی

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

این خواجه کمال الدین موسی است در اوش که ما بین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاء الدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه	دل بسی ترسید من کو شوریست در هر خانه قطب مسکین گناهی میکند عشق تو	من بجیدین آشنائی میخورم خون جگر عیب جو دیگر گناهی میکند دیوانه	آشنا را حال اینست ای بر بیگانه

خواجه بتاریخ چهار دهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه از ین جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخزن الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین ۶۳۳ از ربیع نخست چار دهم	قطب آفاق خواجه قطب الدین بود کان قطب شاه بحر نعم	نقبش بختیار کاکی دان عقل تاریخ نقل آن محمود	چون اوشیی است اوشی اش بجهان آب جنت بقطب دین فرمود

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیر شاه و اسلام شاه بعضی از امرا دیواری بر گرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازه های کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجوداند و این اشعار تاریخ بر دروازه های مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ و دولت شیر شاه	شاه و ارباب کوکب گچ دین اسلام رو و بست چار و نهصد سال از هجرت گذشته	این عظیم القدر درگاهی اندر بنیاد زاهتمام شیخ دین بهر در خلیل الله تمام	صادق آمد قول ما للباب سکن الاسلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه ملا موج

در زمان شه جهان اسلام کرد شخصی بنا که در باشد	شد بلندیش در سپهر جناب یوسف ثانی از حق است خطاب	گرچه صد هشت باب جنت را چون ز تاریخ نام کردم عزم	لیس باب بمثل هذا الباب گفت درگاه خواجه اقطاب

۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی

۱۱۱۹ خلقی کرد درین گنج سعادت تعمیر	آخر کهتر شاکر خان بخت	گفتم چه نویسم رقم تاریخش	رضوان بدل اسراز در جنت گفت

ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در زمان او موجود است بعد از آن محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجگاه دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بر آن کنده

ششصد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد بعد از وی نبیره او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرموده

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و ازا سنجری میگویند که معرب سنگری است در سال پانصد و سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت درگذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان شتافت و نشو و نما در انجا یافت و در هاروق که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هاروقی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و غربت ها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و به هشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی هندوستان برخصت پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب بر نیامد تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان آمده بر در دتهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او امروز زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بوده
سال نقلش بعزت و تمکین
گر جهان خواجه نقل فرموده
گو سراج جنان معین الدین
نود و هفت سال عمرش بود
روضهٔ پاک اوست در اجمیر
کانزمان نقل از جهان فرمود
زائر سن جن و انس شد در شیر

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است در ان عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام بهجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد بجدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود / سال مولود او بدان غفلین ٦٣٢
عمدهٔ اولیای اعظم بود / اکمل اولیا شهاب الدین
عمدهٔ واصلین شهاب الدین / سال نقلش بگفت ارض و سما
قدوهٔ کاملین شهاب الدین / ساکن اوج جنت والا ٦٣٢

سلطان شمس الدین التمش

زر خرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود و نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را تصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردیده تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان درآمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت / از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین / در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرده وفاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

چو ششصد و سی سه از سال هجری / گذشت و بست و ز ماه شعبان
بشد سلطان شمس الدین التمش / بسوی جنت المأوی خرامان ٦٣٣

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و هشت روز حکومت کرد امرا از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الآن موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آنرا مزار شجیعه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جبهی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعده کشته شد بعد ازوی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد و زیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود او را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت و برخی ششصد و نوزده گفته اند و از
حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت
مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات
شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از ان درست خواهد بود و در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال
پیش از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد اما این قطعه که در تاریخ
وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلطی نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه ششصد و شانزده
شروع شده و سال فوت شیخ کم از ان سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان دران
سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش سه می شود قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار ❊ مرشد شاهان و شاهنشاه فقر
شد شهید راه فقر آن رهنما ❊ سال تاریخش از ان شد راه فقیر ۵۸۶

۵۸۶

در تذکره دولت شاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است بمحلی که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ
بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سنه زمان سه زلزله نازل شد ❊ بر پانصد و سی و آنکه شد شهر خود دشت
وان زلزله بار دوم ششصد و سی ❊ وان زلزله بار سوم هشتصد و هشت

وامیر علی شیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکره دولت شاهی آمده که او سرخیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته
و باوجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه
خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص
و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وحسد برد و بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون
رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرارنامه را بهدیه پسرش
مولانا جلال الدین که دران وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان
عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا
و اصحاب روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند
و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و
افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقولی ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی
انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصلش از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ولادتش

بگذشت چهار پسران داشت اوکتای وجغتای وجوجی وتولی لیکن جوجی شاه پیش از پدر فوت کرد ودیگران
رسیدند اوکتا که ولی عهد بود پادشاه تاتار شد ودر سنه ششصد وسی ونه درگذشت جغتا بعد از پدر پادشاه
در ترکستان وبلخ وبدخشان شد وتولیخان که پدرش اورا اکثر اوقات باخود نگاه میداشت بعد پدر تابع
ن خود میبود وچنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین وملت نبودند واز حلال وحرام فرق نمیکردند وگوشت
وحوش از درندگان وچرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان درمقامی مینویسد که روزی
لطان اباقاخان که از نسل چنگیزخان بود طعام میخورد وخواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او دران مجلس
ضر بود وسلطان پاره از کباب گوشت خوک برنوک کارد برداشته باو داد خواجه از رعب سلطانی ابا کردن نتوانست
فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فرید الدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فرید الدین ابتدا الحال بعطاری روزگار میگذرانید روزی
درویشی بدر رسید وطلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو باین نوع خواهش
وتعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو همچو من نتوانی مرد وبرفور کاسه چوبین که در دست داشت
بزیر سر گذاشته والله گفته جان داد وچون عطار مشاهده آنحالت نمود از سر دکان برخاست وهرچه دست کشش بدان میسر سبیل
ایثار فرموده وملازمت شیخ رکن الدین اکاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد وپس ازان بزیارت بیت الله الحرام
رفته بسیاری از مشایخ را دریافت وبعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا شیخ مجد الدین بغدادی رفته از دست او خرقه
پوشید آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی ودر نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود ذکر نموده
که نور منصور بعد از صد وپنجاه سال بروح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت ودر تذکره دولتشاهی آمده که
اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است وشیخ عمری دراز یافت گویند صد وچهارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنه ثلاث وعشر وخمسمایه یعنی بسال پانصد وسیزده هجری وبیست[29] ونه سال
در نیشاپور بوده ودر شهر شادیاخ بشد روزی سال وفوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلای چنگیزخان یعنی چون
در محاصره نیشاپور قراجار نویان داماد چنگیزخان کشته شد وچنگیزخان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی
افتاده شهادت یافت وآن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را
مکش که خونبهای وی هزار دینار میدهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص از وی
بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خون بهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی ارزم
مغول بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید وکان ذلک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع وعشرین وستمایه تاریخ
وفاتش که در مخبر الواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فرید الدین	آفتاب سپهر دانش ودین	عمر او یکصد وچهارده سال	بود دار اللطف ایزد متعال
سال ترحیل آن سپهر دوران ۶۲۷	قبله اهل جنت سبحان ۶۲۷	عقل تاریخ نقل آن مسعود	بلبل جنت وجنان فرم… ۶۲۷

گردید رمش و برافروخته از مقربان سلطان گردید بروز جمعه مجلس نهادے و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مرعیان شبی در مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابوحنیفه در نکاح شیخ در آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنا ارغیبت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بدرجه شهادت رسید و این قول در سنه سبع و القبلی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائه و قبل سنه ست عشر و ستمائه شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود و بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه او را به نیشاپور نقل کرد ۶۱۶

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصه التواریخ مسطور است که چون پاپای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بعد و سر بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود و بعد از آن سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان بازستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و بالطشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال بایستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنند اینک شمشیر شیخ گفت و کان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو بر دو و سر ما و سر بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و پادشاهی قهار و جبار بود چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود مغلان او را تعقب نموده شهر بشهر میدوانیدند و بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائه فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در عام و عشره ستمائه بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین	قطب کونین شیخ نجم الدین	آنکه خورشید چشم او صغری است	الملقب بنجم دین کبری است
نهم ماه صوم و شنبه بود	که ز دنیا بخلد عزم نمود	سال ترحیل آن هدایت فن	شد رقم آفتاب برج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش یسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر بر آورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از آن رخ بطرف ایران نموده بر سر محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود در رفت و بعد محاربه متواتره در سنه شش صد و هفده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او را نیز کشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج ساله در یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست و چهار

برکنار دریاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب البصر استخراج طلبا بد و عزیزی در نظم آورده

تاریخ

۶۰۶ شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین | ز ابتدای جهان مثل او نیامد یک | سوم ز غره شعبان بسال ششصد و شش | فتاد در ره غزنی بمنزل دمیک

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

۶۰۶ مجمع فیض و منبع عرفان | قطب آفاق شیخ روزبهان | منتصف بود از مه عاشور | که گذشت از جهان بعشیر و مرگ
سال تاریخ رحلتش بیشک | نور فردوس گفت حور و ملک

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایه در ولایت ری متولد شده نزد پدر نحو و تحصیل
علوم مشغولی فرمود تا وقتیکه والد او فوت شد انگاه و بسمنان شتافته پیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام
کرد و معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده و در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل و باوقار و محتشم
بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلافات علوم و انواع فنون تصانیف
بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و وفاتش در هرات
روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است صاحب تذکره تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی | که کس نبود بنزدیک او نظیر و همال | بسال ششصد و شش در گذشته بشهر | نماز دیگر اثنین غره شوال

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه های هند نصرت یافت قطب الدین
را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرتهه و دهلی
را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله تصرف نمود در آورد و بعد وفات محمد غوری چون برادر زاده او غیاث الدین محمود پادشاه
غور شد قطب الدین را تاجی و تختی و چترے فرستاد و خطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم
ذیقعد سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته پادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت
۶۰۷ و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از ان واقعه
خبر میدهد چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لک بخش
نیز گفتندی بعد از وی پسر خوانده او سلطان آرام شاه پادشاه هندوستان شد

شیخ مجد الدین البغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانه روزگار و برگزیده درگاه حضرت پروردگار بود
از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزمشاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و هیچ لوبت زدا با خوارزم شاهیان او را امان نداد ند و طغرل شا قدیم ممدوح ارزقی است بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد و از اصفهان باذربایجان رفت و اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن یلدگز متصدی حکومت عراق و آذربایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد یلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و در آخر از قزل ارسلان گریخت و با ابوبکر پیوست وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب فون است در جنب خاقانی

مات هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر بالله بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان تاتار سر برآورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در ان ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن ظاهر قریب هفتده سال سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که دران ایام بادشاه غزنی بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هندرفت و در انجا بمرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و در هندوستان آمده بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی برآورده او را محبوس ساخت ازان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد سال دیگر که دران ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود و کهانڈے رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککهران در نواح لاهور عصیان ظاهر کردند و سلطان بنا بر تنبیه ایشان بهندوستان آمد و طوائف مذکور را سزا داده هنگام معاودت در اثنای راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دیهی است از توابع غزنی

مات ششم

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی — خلف بوعلی شروانی ۵۹۵
سال تاریخ نقل او رضوان — گفت طوطی جنت حق خوان ۵۹۵
عمدهٔ اولیای شعرا بود — زبدهٔ اصفیای فصحا بود

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از این جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود — هم مقید بذات مطلق بود
سال سنفار آن شه والا — گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا گذرانیده اصلاً هرگز چون سائر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات را بالتماس و درخواست پادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان کبیر منوچهر پادشاه شیروان و خسرو شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندرنامه که آخرترین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دین و دین نظامی بود — قدوهٔ اولیای نامی بود ۵۹۲
سال نقلش برفت و گفت — شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲

از مصرع آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان — که تا دور آخر بود در جهان
بر سال چارم محرم بدست — بتاریخ پانصد نود و هفت سال
ز ساعت گذشته چهارم بدست — چهارم محرم بوقت زوال

شیخ ابوالفرج ابن جوزی ۵۹۷

در سفینه هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبدالرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روزی نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آن را اصلا قبول نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از آن تراشه گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیرالدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبه عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشابور آمده در آن

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنهٔ پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بوده و مبالغه تمام گفته که در روز قران سبع سیاره بادی صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ بر کند تا چون روز
واقعه بود و توع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته به بلخ رفت و باقی عمر در آنجا بسر برد
مولف در کتابی دیده که او در سنهٔ پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قریب به صدق
است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده به کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ
۵۹۲ در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را جمیل یافته اند که عدد حروفش پانصد و نود و دو می شود

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اهل شروان است و نام وی افضل الدین ابراهیم بن علی الشروانی است
مولدش شروان است خاقان ولایت شیروان بود و از آن خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود و بدان سبب
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر آن خود کرده و بر آن اشاره میگوید

بیت

چون دید که در سخن تمامم	حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدین آمد اندر جهان ثانی	از آن سبب پدرم خواند حسان

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر منوچهر که به کثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده و هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار صلهٔ آن به
تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست ریزه خور خوان من عنصری و عسجدی

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد سنائی شاعر است در زمان خلافت المستضیء بالله ظهور نموده و در قصیدهٔ عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنهٔ خمس و سبعین و خمسمائه و خاقانی نیز قصیده در مرثیه حکیم سنائی در جواب گفته است عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بوده و قصیده در حق او گفته مطلعش اینست

بیت

نفرت است حق تبارک و تعالی را	الب ارسلان ثانی شاه سنجر طغرل را

و خاقانی در سر خاتم فنون است و قبر الفضلا از زمان ظهیر الدین فاریابی و شاعر نیشاپوری معنوی خاقانی است و خاقانی
خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو واز این تاریخ که از مجمع الوصلین نوشته شد

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسرانجام مهام امور سلطنت قیام نمود متغلبان میانه سلطان وقزل ارسلان نائره فساد انداختند او بقصد استیصال سلطان طغرل نمود وآخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع وثمانین وخمسمائه بسعی امرای عراق بقتل رسید وسلطان طغرل بامداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین وخمسمائه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری با او محاربه نمود وسلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید وتکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد وجسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد ونود وشش فوت کرد وپسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوریست شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در غربت ماوراءالنهر شکست افتاد بغایت ملول ومحزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که مارا چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت وسلطان از خوب تسلی شد وفرید بانعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها زسنان تو جهانی شد راست	تیغ تو چهل سال اعادی کین خواست	گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست	کانکس که بیک حال بماند خداست

اوحد الدین انوری

در تذکرهٔ دولت شاهی مسطور است که اوصاف سخنوری وفضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی وانواع فضائل همتای او بود واصل وی از ولایت ابیورد است از دیهی که آنرا بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان آن صحرا را دشت خاوران میگویند واز این است که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد استادش عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود ودر عین فلاکت وافلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره واسب وغلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی ومن چنین مفلوک بعد از این من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت وعلی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از آن قصیده اینست

ابیات

گر دل ودست بحر وکان باشد	دل ودست خدایگان باشد	شاه سنجر که کمترین خدمش	در جهان پادشاهان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام واکرام بخشید وملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود ودر علم نجوم سرآمد روزگار خود بود وفرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی ولطیف طبع بود وهمواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود وچنین گویند که از جمله نادران چهار بزرگی فاضل خاسته اند که پنجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر صیت گردان شد زمین خاوران	تا شبانگاه آمد از خاک آفتاب دیگری صوفی صفاهانی سلطان طریقت بوسعید	خواجه چون بوعلی شادان وزیر نامدار عالمی چون اسعد مهنه زشهری دیگری	شاعری نادر چو مشهور خراسان انوری

فرنگیان آغاز محاربه نموده و بتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن ملک را بدست آوردا اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان و انگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه راست ساختند و در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان بر آن شهر مستولی شده محراب های اهل اسلام را خراب ساختند و نود و پنج سال قمری در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج هجری آل ایوب آنرا بحوزه اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند و ازان زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده است از مرو است و ظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دیاد شاهی مستعد تر نشان نمیدهند بادشاهی نیکو صورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم بنگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ارزقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخته روزی سلطان نرد میباخت چندانکه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد	تا ظن نبری که کعبتین داد نداد	شش چون نگریست حضرت شاه	از هیبت شاه روی بر خاک نهاد

وارزقی در سنه خمس و ثمانین و خمسمائه در گذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله	ز اتفاق جهان قتیل الله	هست مانند مهر و ماه مبین	اسم سامی او شهاب الدین
	سال سنقار آن خلاصه دین	شد رقم شاهباز علیین ۵۸۶	

۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه در گذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی در مدح آنحضرت گفته

ابیات

سر افراز اقلیم معانی	ولایت گیر ملک زندگانی	پناه ملک شاهنشاه طغرل	خداوند جهان سلطان عادل
	بسلطانی بتاج و تخت پیوست	بجای ارسلان بر تخت بنشست	

و سلطان طغرل شاه ده سال بمظاهری و استظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر و هم عم او بود بکمال بهجت و اقتدار زندگانی نمود چون عمش در ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نایره فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

تاریخ درست است زیرا که مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی بر گاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود بر ینکه چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آنکرد که ربع مسکون ماسوی ثلاثه ارباع مغروق و معمور شد درین کثرت که جمیع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید که عمارات بر انداز و جهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا نقل کردند اما بنابر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین جهت انوری در نظر سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ◌ گفت انوری که سبب بادهای ویران شود عمارت و کهسار بر سری ✢ در روز حکم او نوزید است هیچ باد ✢ یا مرسل الریاح تو دانی و انوری و صاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن همدران سال چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعجاز اکثر سکان امصار و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان برباد رفت فقط اما مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلای چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از قران کواکب رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✢ و خسرو میفرماید ◌ قول مکس نیست بدهر استوار شاعر و قرعه زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصره روم که اصنام پرست بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ و بنیاد بر کنده مسمار ساخت سه صد سال بعد از ان قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آن مکان را از دست مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نورالدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و یکم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

سنینش کاملتر عاشق تولد	ایضاً	وفاتش دان تو معشوق الهی		ترویش درجهان نمود عاشق	ایضاً	سفر افتاد اندر دام معشوق ٥٦١

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته سنگی الی آلان موجود هست که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن
علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه هجری مطابق بست ویکم ماه مارچ
سنه یکهزار ویکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور هست و
ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی نبی محمد وعلی آله وسلم تسلیماً لله العزة
والبقاد علی خلقه کتب انما ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی و عدام السوسی توفیت رحمة الله
علیه یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع وستین وخمسمائة وهی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ٥٦٩

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی وحرث ربنا بما قدمت من عمل		اودافع الموت وللموت من راقی محفاً علی دما خلقه بل تری فی مضجعی ومقامی فی البلاء عسیر	[illegible]	الموت اخرجنی قسراً فیا اسفی یا من یرا القبر انی قد بلیت بما وفی نشوری اذا ما جئت خالقی		لم تنجنی منه الوالی والاسقی والترب غیر اجفانی والماقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیرالمومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطه خوارزم مسکن داشته بر بزرگی وفضل او
همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت نظیر راد در روزگار اتسز بن خوارزم شاه بوده است و بعد از وفات
اتسز خوارزمشاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه
پانصد و پنجاه و پنج هجری در گذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد هفتاد و هشت بود و مدت عمر او نود و هفت
سال بوده و قبر او در جرجانیه خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمائه کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان
که از برج هوائی است بر یک دقیقه قران کردند این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان
سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایماسے بدین کرده ....

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چیست		خود نخواهی که این خدمت بنزلیکرد است		از برای قیمتی یکذره خاک پای تو		نقد مغفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

وآنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکره دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط
است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد
از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمه یمینی که همدران عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی وثمانین و
خمسمائه واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما
دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند و القیامت ٥٨٢ تاریخ این واقعه است واین

... و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بو...
... سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاوری و
... اد و زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی محبوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب
... سال امارت خراسان داشت بعد از ان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی ترکمان
... ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بجنگ آن گروه غول امثال مبتلا بود تا آنکه
... سنه احدی و خمسین و خمسمائه پس احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی
... بیت را در رعایت پریشانی و دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بیست پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین
... خمسمائه از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته ...

تاریخ

جهاندار سنجر که در باغ ملک	سرفراز بودی بکردار سرو
بود مرد بودی و آنجا برد	بجو سال فوت وی از شاه مرو ٥٥٢

شیخ عبدالقادر گیلانی

یکی از اوتادان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد
و پشت نام او در رساله تحفة القادر تصنیف شیخ العالی الله آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین پیر دستگیر
میگویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید
شیخ ابوسعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادات از وی بظهور آمده گویند که او تا در عراق
اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم
شبلی بن عبدالله هشتم عبدالقادر جیلانی منقول است که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت
شیخ کرده باو عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در آنجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند در رسیدن
ما بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر با مزارعان و غیر آشنا میسر نگردد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه آنجانب
شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت ..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد	با فقر گر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیمروز به یک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک ساله سنه احدی و ستین و خمسمائه بوقوع آمده تاریخ
منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

سلطان عرش شاه ابن غالب اولیا	آمد وفات او و قیامت علامتی
تاریخ سال فوت وفاتش چو جستم	از راوی حدیث گفتا قیل ٥٦١

٥٦١

تاریخ

غوث اعظم کریم محی الدین	بهر الهام و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت	پانصد و شصت و یک هجری بنا
ئی سال قیامتی دیدم ٥٦١	کرد وفاتش علامتی

٥٦١

او گریان شدندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند روز دیگر کفش را بحضور ایشان آورد دور کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالباً بند راه این کفش است دیگر قصیده ایست رائیه زیاده از دویست و هشتاد بیت که آنرا رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف و دقائق در انجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه است که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده است تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائه بوده است و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده است ع عطار روح بود و سنائی دو چشم او * ما از پی سنائی و عطار آمدیم

تاریخ فوت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود سال نقلش برتبه و مکنت	عالم از وی بروشنائی بود گفت هاتف زهی گل جنت	از تصانیف او حدیقه بدان عقل تاریخ نقل او گفتا	بگل و میوه دقیقه بدان طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

۵۳۵

شیخ الاسلام احمد الجام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن است از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی است که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیزده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودندی و نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از ان جمله یکے کتاب سراج السائرین است ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخزن الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام	قطب کونین شیخ احمد جام سال ترحیل او عیان و نهفت	شده سال تولدش بجمل عقل و الی اهل جنت گفت ۵۳۶	احمد جام رهنمای ازل

۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان	کس نبود است مثل وی همدان سال ترحیل یوسف همدان	وصف او در شمار نتوان کرد بادشاه جهان قدس بخوان	بلکه یک از هزار نتوان کرد

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هفتم بادشاه از آل سلجوقیه است بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت

غزنی بود در هند آمد و او را هزیمت داده وگرفتار ساخته نزد برادر خود دلفیروز بکوه فرستاد و در اینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهار صد و پنجاه هجری متولد شد و دیگر گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او رشته در خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او مقتدا و ملجا خواند که گشاد کار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد و سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی عمر پنجاه و چهار سالگی چهار دهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج — حیات پنجه و چهار و ممات پانصد و پنج ۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزال است	در دو عالم بدرجه عالی است سال ترحیل ز زبان خرد	در جهان بود عارف حق بین شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷	بکمالات علم و صدق و یقین

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهار صد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار سالگی فوت کرده و در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غرهٔ رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسلهٔ بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است	گلشن چار باغ اسلام است سال تاریخ نقل آن مسعود	عمدهٔ خاندان چشت آمد گو بجنات آب از مودود ۵۲۷	هادی جانب بهشت آمد

۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و هشت هجری فوت نموده......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف	دلش از کینه و کدورت صاف سال نقلش ملک بهفت ورق	نام نامی اوست جار الله زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۸	جعل الله فی الجنان مثواه

۵۳۸

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقایق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پا برهنه گردیدی چون دوستان و خویشان بر حال

افق اسمعیلیه او بران قلعه است و حسن بن صباح مردی بود که اسمعیلیه مذهب داشت توابعان او را فدائی بگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهارصد و هشتاد هجری یکی از فدائیان نمود از فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت ....

ت ششم از ابتدای سال پانصد و یک الغایت سنه ششصد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مائۃ ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت کرد بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود و بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از وی المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش الناصر بالله بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرده ماند..

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مائۃ ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مائۃ ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی را بنکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد بعد از وی پسرش سلطان شیرزاد زینت بخش تخت و تاج گردید و بعد از یکسال در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را قید ساخت اما بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست در روزگار وی سید حسن عمید گفته که مطلع اش این بیت
ندای برآمد ز هفت آسمان * که بهرام شاه است شاه جهان *
و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز مزین بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در آنجا بمرد مدت سلطنت او سی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبره سلطان محمود از بیخ و بنیاد برکند و بران و بار مستولی گشت بالجمله بعد وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند تصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

بغداد وی برادر زاده او سلطان الپ ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعزا ابر وم رفت وقیصر روم را اسیر کرده بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده ونیم سال در سنه چهارصد وشصت وپنج سلخ ربیع الاول از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الپ ارسلان بود بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا مکه ومدینه خطبه بنام او خوانده اند والمقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده واز عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری همچو خواجه نظام الملک بدار زانی داشت که بعلم وعمل وخیرات مثل او وزیری نشان نداده اند وسلطان در آخر دولت بخواجه متغیر شد وخواجه مصادر حسد او تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابوطاهر ارانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس وثمانین واربعمائه کارد زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید وخواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت ✽ گرد ستم از چهره ایام سترده ✽ طغرای نکونامی ومنشور سعادت ✽ پیش ملک العرش بتوفیق تو برده ✽ چون شد ز قضا مدت عمرم نود وچار ✽ در حد نهاوند بیک کارد بمرده ✽ بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند ✽ او را بخدا وند بخدا سپرده ✽ وقطعه خواجه بسلطان ملکشاه ومبارک نیامده تا گاه در انتهاء آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد درگذشت گویند که زن حسن صباح که در آن ایام در محل سلطان بود او را زهر داد واین واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر ✽ شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر ✽ کرد ناگه قهر یزدانی عجز سلطانی نگر ✽ سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود وتاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان جلال الدین ملکشاه است وابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهارصد وهفتاد ویک هجری ومطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار وهفتاد ونه عیسوی است وان تاریخ را تاریخ جلالی وتاریخ ملکشاهی نیز گویند بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان ومادرش ترکان خاتون بر مسند حکومت نشست وبرکیارق که پسر بزرگ بود وبا وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت شد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهارصد ونود وهشت درگذشت بعد از وی برادرش سلطان محمد پادشاه شد وبعد ایالت دوازده سال در سنه احدی وعشر وخمسمائه رحلت نمود وبعد فوتش برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان وماوراء النهر رسید

تتمه موت ست این قلعه در ما بین قزوین وگیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث وثمانین واربعمائه بران قلعه دست یافت ... تقاوت انکه قلعه مذکور را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست واربعین ومائتین احداث کرده ... در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب وحروف آن بحساب جمل

در زمان خلافت عثمان همراه آصف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری
مرید و خلیفه ابوالحسن خرقانی بوده و مبدا سلسله انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسله انصاریه در خراسان
خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و
نود و شش بود و بعبارت جان انصار از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر
بعمر هشتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است
و آن تعمیر کرده شاهرخ مرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است..

تاریخ

۴۸۱

آن خواجه که در صفوت معنی شاه است	در شهر حقیقت و کون آگاه است	از روی حساب اهل دانی فات	تاریخ وفات خواجه عبدالله است

از لفظ فات که در سوم مصرعه است تاریخ ترمی آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از آن
جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیدم تا ساقی عرفان دولت اجام شهنشاه	در آمد ببزم گاهی خواجه عبدالله انصار	بود لوح مزارش نازنین سری که از شوق	ملایک راه بچو قمری گرد کرم نالد در ابد

و در نزدیکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ مرزا است اما چون از بی
و کهن سالگی منهدم شده بود و خفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

بهر تعظیم مزار خواجه انصار کرد
تقسیما التسامی دیکیه ما ایجاد کرد
سال ماز این خیر جاری بهر خلق الله
نیست در ترکیب آب و خاک چون آن رنگ بنات
مهد علیا عصمت الدنیا در درج حیا

خان عادل شاهرخ چون وضع بنیاد کرد
بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل
چون سحاب تشنه ابر جست از دریای نیل
باعث او شد ادر شد کسان سال و لیل
آنکه نبود در حریم عفتش شبه و بدیل
سال تعمیرش چو جستم من پیر عقل گفت

صحن آن درگاه را رشک بقیع الجنة دید
ساخت بهر تشنگان ایران این آبستان
چونکه عمری همچو کشتی سیلی امواج خورد
کرد تعمیرش ز احفاد قان مرحومه
تا خورد زین برکه یکدم آب هر لب تشنه
ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل

از فیوض روح اهل الله چون قدس خلیل
این عمل کرد در راه رضای حق سبیل
ساخت مستوفی نقش را تا قبت جمیل
بهر تحصیل ثواب ربانی و خیر جمیل
جرعه او ساز دار کوثر خداوند جلیل

۱۱۰۰ از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ مرزا
و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند ....

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ما ورالنهر سلطنت نموده اند چون بعد سلطان محمود غزنوی
پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال
و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائة از طغرل بیگ
سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ما ورالنهر از ان سال مستولی
گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر دنواز شها عطا فرموده دختر او را
در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائة در گذشت و چون وارثی نداشت

مات جسیم

...ح حجة الحق بود	کان زمان اداز عدم بوجود سال نقلش حسد و عیان و هفت	سال مولد او دل بینا حد ابو احید العزیز بگفت	گفت قابل ابو علی سینا

ابوالفتح البستی در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود
...ی بوده ذو لسانین است و اشعار فارسی را لغات متین موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف
...ید است و ازین قطعه تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهار صد و سی هجری واقع شد

تاریخ

...بالمقدم مجد الدین ابی الفتح الجلیل نحو مقتدای اهل الفضل و سرّ اهل الکلام	چار صد با سی چو از تاریخ احمد در گذشت	در مه شوال جلیت کرد تا دار السلام

حکیم ابوالقاسم عنصری سر آمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سنجری
...استاد اسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب سی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی و وفات
...او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مؤلف
...در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

بجنین دو بانش سحور و پری	ندای بر آمد که یا عنصری

۴۲ میر مرتضی المدعو بعلم الهدی بتاریخ سلخ صفر سنه چهار صد و سی و شش هجری فوت نموده . . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده	انتقش اعلم الهدی بوده سال رحیل مرتضی بیشک	لیلة الجمعه بود و سلخ صفر قطب عدن النعیم گفت ملک	که گذشت از جهان بفضل و هنر

۴۲۹ ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم بر ستا...
است که در آنجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی
از آن کتابه‌های خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز در آن ولایت رفته بود
و لوح مزار شخصی را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه بیست و سیم ماه جمادی الاخر سنه چهار صد و سی و هفت هجری
مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود بر داشته آورده و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته
موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بر آن سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و
هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی و لد حید توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الآخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائة رحمة الله
و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط . . . .

۴۲۷ شیخ ابو اسمعیل معروف خواجه عبد الله انصاری هروی بن ابو منصور محمد انصاری هروی از فرزندان
ابو منصور ... انصاری است و نسبت انصاری بسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مدت الع...

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بنیان بخشید او برا در خود سید محمد را همراه در بهار پنج آورده روضه بر قبر او تیار ساخت والله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در هندوستان که در ایام گرما هرگاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیٹھ می افتد خلایق از اطراف و اکناف هر دیار علمها گوناگون مرتب ساخته با سرور فراوان بآن موطن می برند و احیای شب چند میکنند و ازدحام عظیم از مردم صالح و طالح شود لطیفه در طبقات اکبری شیخ ابو الفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در لواحی آگره این همه هنگامه گرم بود بموجب رسمه که یه بطرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشائی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم بر روی چشم خود بدانگ واندیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشای بوده نظاره فنون تقادیه بودم چون آن مردم نیک بین نگاه کردند بسبب آن تغییر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم ورو بادشاه را نیست و من بآهستگی از دون معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط ابو الحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهارصد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بو الحسن انکه بود جرجانی + شنیدم مثال او ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود
۴۲۴ شده تاریخ صاحب جرجان بو الحسن زیب جای عدن جهان

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخاراست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان گیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و ایشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت و از آنجا بجرجان دار خجسته جان العراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهارصد و بست و هفت بعمر پنجاه و چهار سالگی در گذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ حجة الحق ابو علی سینا + در شجع آمد از عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جهان بدرود
عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد در آن سال جمله کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهارصد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجت با مذهب تناسخ داشت معاصر وی بود و هر دو باهم صحبت داشته اند و وفات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهارصد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابو نصر فاریابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در دهیکان ست از اعمال بدخشان و میر عبد الکریم در نسخه بیان واقع می نویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخبر الواصلین مرقوم ست یک عدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سیناست + در همه علم واقف دنیاست + مثل او کس نبود در دوران + هم ریاضی و هم الهی دان +

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد پادشاهی عالم و عادل و علما دوست و دیندار و کثیر الاولاد بود و همه دختران را بسادات
کرام و علماء اعظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و نود و دو وفات یافت بعد وی پسرش سلطان مسعود بتخت نشست
سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع است سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی و نواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
امام محمد حنفیه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفات وی غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست و سورج کند معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کند
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارک هم نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را بحال داشته گرد بگرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد و بست چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز زخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند در آن وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده بهر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود	در چار صد و پنج آمد بوجود
چون مدت بست و چهار از عمرش افزود	در چار صد و بست و چار جانب جنت فرمود

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که سرگذشت خارق مذکور اظهار میکرد
و هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه رودلی که نابینای مادر زاد بود توجه بجانب روحانیت او نمود

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بنیاد کنخشید او برادر خورد سید محمد را همراه در بهار پنجم آورده روضه بر قبر او تیار ساخت والله اعلم بالصواب وحالا رسمی است در هندوستان که در ایام گرما هرگاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیته می افتد خلایق از اطراف واکناف هر دیار علمها گوناگون ترتیب ساخته با سرور فراوان بآن موطن می برند و احیای شب چند میکنند و انبوه عظیم از مردم صالح و طالح آنجا میشود. لطیفه در طبقات اکبری شیخ ابو الفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در نواحی آگره این همه هنگامه گرم بود بموجب رسمه که بر طرز خاص عبور بآنجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم عالم تماشائی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم بر روی چشم خود را گردانیده ه کاخ نما ساختم و تغیری در روی بوضعی غریب کردم و بطوری که تنها تنهمند تماشای آن بوده نظاره کنان فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بسبب آن تغیر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی بادشاه را نیست و من با مسکنگی از آن برآمده بمحفل مقدس آمدم. فقط ابو الحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهار صد و بیست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بو الحسن آنکه بود جرجانی + شنیدم مثال او ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود
۴۲۴ شده تاریخ صاحب جرجان بو الحسن زیب جای عدن جنان

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخارا ست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان و گیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و ایشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت و از آنجا بجرجان و از جرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهار صد و بیست و هفت بعمر پنجاه و چهار سالگی درگذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ حجت الحق ابو علی سینا + در شجع آمد از عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جهان بدرود
عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد در آن سال جمله کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهار صد و بیست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجت بیا مذهب تناسخ داشت معاصر وی بود و هر دو باهم صحبت داشته اند و وفات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهار صد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابو النصر فارابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در همدان ست از اعمال بدخشان و منشی عبد الکریم در نسخه بیان واقع مینویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست از این تاریخ که در مخبر الواصلین مرقوم ست یک عدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سیناست + در همه علم واقف و بیناست + مثل او کس نبود در دوران + هم ریاضی و هم الهی دان +

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد پادشاهی عالم و عادل و علما دوست و دیندار و کثیر الاولاد بود و چهل دختران بسادات
کرام و علمای اعظام داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع و قلاع مفتوح ساخت
و تا مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهارصد و نود و دو وفات یافت لقبش ظهیر الدوله بود پسرش سلطان مسعود بجایش نشست
سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع است سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد اهل دهلی و نواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد
چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنیفه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر نیاورد ولیکن بعد از وفات وی غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد و بست و سه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده و سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهارصد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود و سه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست و سورج کند معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب از سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند ازان سبب سورج کند
می گفتند و تمام هندوان بجهت پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارکه نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که درینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند و یک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند و بتکده را ابجال و شکسته گرداگرد آن درختان نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهارصد و بست چهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند و بعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد ازان سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت و زیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود بعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده هر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود	در چار صد و چهار آمد بوجود	چون مدت بست و چهار سالش افزود	در چار صد و بست و چار رحلت فرمود

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد و هر جا که مرحمت خارق مذکور اظهار میکرد
هر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه و گنبد نبود
بعده زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نمود

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند بانواع نقش خوب و مرغوب و منشی موہن لال که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضه مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هر گاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را از ان بتخانه آورده بود و الله اعلم و بعد از ان چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز بامداد شاه شجاع الملک دران دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آنولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود و سردار ان انگریز هنگام معاودت ازان دیار قلعه غزنی را مسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از مغتنمات تصور نموده باز بهندوستان آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است	کسی داند که او اهل تمیز است	اول دروازهٔ سلطان محمود آ	همه کنگره سه کنگره سرنگون سیار
دوم طاقی است در سقف بنا او	که افتد آفتاب از هر کناره	سوم سجادهٔ سنگ رخام است	میان مسجد جامع مدام است
	چهارم مسجد ایاباش گویند	که کج محراب قبله راست گویند	

فهرست پادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد ازان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت پادشاهی نشست در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک ازان سال بر ملک خراسان و ما وراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در حبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری درگذشت بعد از وی برادرش سلطان ابو الحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غرهٔ شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد ازان طغرل که یکی از امرا او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز بر دست وزرا او کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخزاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود بعد از وے

[illegible]

[illegible] ابیات [illegible]

ابیات

[illegible]

محمود اندر هندستان پیش لعب [illegible]
چند هزار [illegible] وصد [illegible]
[illegible] خداع حج [illegible]

[illegible] معلوم است [illegible] که این بت [illegible] سومنات [illegible] چهار هزار سال [illegible] [illegible] در تاریخ حبیب السیر آمده که صحت آن بتحقیق ارباب تاریخ [illegible] [illegible] لیکن از بیت شیخ فریدالدین [illegible] این معنی مستفاد می گردد

بیت

[illegible] محمود اندر سومنات یافتند آن بت [illegible]

[illegible] سومنات [illegible] بتخانه [illegible] و سومنات را [illegible] طلب کرده گریان [illegible] آمده [illegible] ازیاده [illegible] هر کس بقتل رسیدند و سلطان محمود [illegible] فتح بدرون بتخانه درآمده [illegible] و طول [illegible] بر پنجاه و شش ستون که هر یک از آن ستونها [illegible] جواهر نفیسه ترصیع یافته بودند [illegible] سومنات [illegible] از سنگ [illegible] که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران [illegible] آن را در هم شکست و قطعه از آن سنگ را بغزنی برده در [illegible] مسجد جامع فرش نمود و از شکم [illegible] جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد و [illegible] هر شب آن بت را آب تازه گنگ غسل مے داده اند و از سومنات [illegible] زیاده از دویست فرسنگ است و درین مابین مردم نشسته بودند [illegible] آب تازه می آوردند [illegible] از طلا بوزن دویست من هندی در آنجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هرگاه آن زنجیر را بجنبش می آوردند [illegible] آواز آن شروع در عبادت میکردند فقط +

الجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما [illegible] وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بست هجری نیز نوشته اند ولیکن [illegible] که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی [illegible] تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است [illegible] بر مرقد او [illegible] این چند ابیات در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد که از آن سنه چهار صد و بست هجری استخراج مے یابد

تاریخ

[illegible] محمود غزنوی بود [illegible] گلستان [illegible]	واقعه [illegible] بود [illegible]	[illegible]	اهل آفاق [illegible] برآنش [illegible]

بنام جهان داور و کردگار * ز ہجرت شده چار صد سال بار تاریخ ز ہجرت شد و پنج ہشتاد بار * کہ گفتم من این قصۂ شاہوار اگر مدت سی سال را از چہار صد منہا کرده شود سه صد و ہفتاد باقی ماند پس ظاہر است که فردوسی از ہمین سال بگفتن کتاب شاہنامہ مشغول گشته و مصداق این معنی این ابیات شاہنامہ است که فردوسی بعد نظم کردن قصۂ یزدگرد شاه گفته * *

		تاریخ		
سر آمد کنون قصۂ یزدگرد	بماه سفندار و روز آورد		ز ہجرت سه صد سال و ہفتاد و چار	بنام جہان داور کردگار

ازین کلام پر ظاہر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاہنامہ کمر بسته بلکه تا نزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد ازان حسب خواهش سلطان باقی داستانہا را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چہار صد و شانزده ہجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النہر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه ہجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و ہفت در گذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده ہای سلطان الپتگین بود و ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاہی نشانیدند اول او ست از بادشاہان اسلام که رخ سوی ہندوستان نموده و پاره از ملک ہند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و ہشتاد و ہفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل باب پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النہر را از دست آل سامانیه بر آورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرد و بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النہر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در ہندوستان رفته بتاریخ ہشتم محرم سال سه صد نود و دو ہجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده بر و غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواہر آن یکصد و ہشتاد ہزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود ہمبرین منوال دوازده مرتبه در ہند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلہائی عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده و بسیاری از ملک ہندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در متہرا بت خانه ہای عظیم بودند لشکر سلطان آن شہر را غارت کرده بتخانه ہا را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند نود و ہشت ہزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پارۀ یاقوت کحلی یافتند که چہار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چہار صد و شانزده ہجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ہا را از بیخ و بنیاد بر کند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب ہفت اقلیم مسطور است که سومنات شہریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شہر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظہور محمد مصطفیٰ صلعم آن بت را از خانه کعبه آورده به ہند آورده اند و برابر جواہر اہل آن دیار فروخته اند و الشان بتخانه جہت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

ترا دید پیش من راهیت بعد ازان فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته بایاز داد و گفت که بعد بیست روز
ان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد و این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چندگاه ایاز کاغذ بسلطان
داد و سلطان خواند متغیر شد و مردم در پی او بر خراسان و قوهستان فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدو دهند او را
ان بحسن میمندی و دبیران برخشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستد و گفت که شاهنامه را بنام
صدی کرد و اشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد بنویسند و بخوانند و آن میان در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است
گذشت شرکت محمود و در زمانه نماند * و این فسانه کرکس شناخت قدر فردوسی * بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید
سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود مدح و ستایش کرد و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد
او بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاد و گفت
که سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جنبی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن هجو بوی فرستاد
محمود را بشستند و پس ازان فردوسی این چند بیت در عذرخواهی آن بگفت * * ابیات * *

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست * بهیچ وجه مراد و بازار بجوی نیست	برو جا ور دریا نشین گر دری * بدست اندر دری کجاش خانیست
نجسته حضرت محمود را دل دانا ست * چگونه دریا که ازان کناره پیدا نیست	شدم در دریا فرو زدم غوطه و ندیدم در * گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد ازان فردوسی چون از طوس رفت خبر بسلطان رسید خلقی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آن کس بدر شهر طوس رسید جنازهٔ فردوسی را با غلغلهٔ تمام بیرون آوردند پرسید جنازه کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد
تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن
مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد و من نیز قبول نمیکنم بسلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن
زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ادراج بر صفحهٔ روزگار یادگار ماند و می خوانند آن ابیات

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار	نماند بسی بر کسی یادگار	بترس از خدا و میازار کس	ره رستگاری همین است و بس
میازار موری که دانه‌کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است	چو دیدی تو این خاطر تیز من	نه اندیشی از طبع خونریز من
بدانش نه بد شاه را دستگاه	وگرنه مرا برنشاندی بگاه	اگر شاه را شاه بودی پدر	مرا تاج دادی و زرین کمر
اگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا بزانو بدی	ز خسرو نژادی و والاگهری	پرستش از مهمانان بالنگری
کف شاه محمود عالی تبار	نه اندر نه است و سه اندر چهار	پرستارزاده نیاید بکار	اگرچه بود زادهٔ شهریار
بسی رنج بردم درین سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی سال بردم بشه نامه رنج	که تا شاه بخشد مرا مال و گنج
بپاداش من گنج را بر گشاد	مرا خود بجای فقاعی نداد	کنون عمر نزدیک هشتاد شد	امیدم بیکبار بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب
به هشتاد رسیده بود و چون در مقامی دیگر دیده شد که او بعد ازانکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد تقریب ده سال
زنده بود پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهار صد و یازده هجری بود تمام آمده عمرش زیاده از هشتاد سال
باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهار صد هجری تمام کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته * * تاریخ *

بیست و چارم ز ماه ذیقعده | بود کان سر به برج عدن شد
نود و هفت سال عمرش بود | کان زمان زین جهان شد بصعود
گفت تاریخ نقل او فاضل | بود حلاج محو حق کامل ۳۰۹

سیاره و نباله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین وثلث ماته هجری که مطابق سنه نه صد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و سی و سه روز بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بیست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین تعبیت سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + شیخ ابو بکر الشبلی در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده در مجلس خیر نساج توبه کرد و شاگرد جنید بود عالم بود و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین وثلث ماته در ماه ذی الحجه از دنیا رفت قبر وی در بغداد است تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود | روز نقلش بعید قربان بود
ذات او بود صاحب ارشاد | شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سلاله دین | بجهان آبروی داد ببین ۳۳۴

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه از این قطعه که خود گفته مستفاد میگردد +

قطعه

به سه صد و چهل و یک رسید نوبت سال | چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم | سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف | دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر | رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعرا رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده و در هشت سالگی قران را تمام حفظ نمود بعد از آن بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود در آخر بمطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجایی رسید که آب دستش در مقام نواختن هم خاک ملال بباد دادی و هم آتش در جگرها زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش | عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی به هزار هزار و سه صد و بیست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بوده و وفات وی در سال سه صد و چهل و سه روداده دقیقی از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکثر سلطنت خراسان و توران بفرق آل سامان متکفل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در آن وقت همت نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نه پذیرفته هر آینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنار این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت بر رقبه او انداخت و دقیقی بقول اقل بیست هزار و

نسبت کرده‌اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور با چهارصد صوفی بجایی میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرد و شیر بریان باد و قرص یکی میداد تا چهارصد بریان و قرص داد و بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفتند ما را انجیری باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای عجیب از وی پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق بگو گفت بلی همه اوست شما میگویید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و ائمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و نیم که در زندان بود و خلق می آمدند و مسائل میپرسیدند در زندان سه صد کس بود در شبی ایشان را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم اگر خواهیم بیک اشاره همه بندها بگشاییم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آیی گفت ما را با وی سریست که جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد میکرد و میگفت حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی بموافقت را گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از وی سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان داد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر نیز همان آواز می آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرق باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری و بعصا بزنی تا آب بر قرار خود برود چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب بر قرار خود رفت و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و ثوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبدالملک اسکاف که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مائة در دروازه باب الطاق برند در بغداد و دست و پای او ببرند و چشم او بر کنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند اینهمه که گفته بود یک یک بر سر او گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سه صد و پنج استخراج مییابد + تاریخ +

تا هبا ز هوای عالم نور — هست چنگ حسین بن منصور
سلخ ماه ذی قعده و سه شنبه بدان — روز قتلش باتفاق جهان

بود و ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند از آل سامان مذکور * گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری * دو نوح و دو عبدالملک و منصور * و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابوابراهیم اسمعیل بن نوح را
که بمستنصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه د وصد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراءالنهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس از آنکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت بر و اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال د وصد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیوازی قطعهای لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکرد می تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد و جهت بیرون
آوردن مردم بچاه درآمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه د وصد و نود و پنج فوت کرد بعد از و پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از و پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود و بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد و بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او الپتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از و پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هفتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و برا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند که
او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابوالقاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالقاسم جرجانی و شیخ ابوعلی مازندرانی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابوالقاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق نشود و باز بعضی او را به سحر

در سنه تسع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مائتین رفته شیخ جنید بغدادی مرشد آئینه فرخی اصل وی از نهاوند است مولد بغداد مذهب شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و فی تاریخ انه مات سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مائتین و الله اعلم و از این تاریخ منظوم که از مخبر الواصلین است سال صد و دو مشهود

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطایفه جنید است آن	روز جمعه و ششم رجب بوده	که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید و اهل حق	قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای ارشاد است

٣٠٢

مات چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت تمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او با آخر رسید ابن مقله که وزیر او بود به موافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امر با مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود و مدت خلافت او یکسال و پنجماه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و دو ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر با مقتدر زمانه الراضی بالله از چهار سوی ممالک طغیان نموده هر طرفی استقلال شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره پادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته به تردوات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده پادشاه شدند تا آنکه پادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق و عجم و دیلم استحکام پذیرفت و پادشاهی ایشان تا یکصد و بست و دو سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی پادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه درگذشت بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود +

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و شش ماه

سال نقلش ز اوج هفت فلک … گفت ساکن بعدن حور و ملک ۲۵۴
مرقد پاک او به نیشاپور … زایرش جن و انس و وحش و طیور ۵۷

امام حسن عسکری ابن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد وسی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دوصد و شصت و یک هجری بوقوع آمده و در سرمن رای در پهلوی پدر خود مدفون است ❊

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است … همچو آبای خویش مسموم است
از محرم که بست و دویم بود … روز یکشنبه اش سفر فرمود
سال مولود او بلطف قدیر … مظهر الحق رقم نمود کبیر ۲۳۲
سال نقلش ز راستی برخوان … که شده حرف راس از دو ران ۲۶۱ ۶۱

امام محمد مهدی ابن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سرمن رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بر طبق اعتقاد اهل تشیع باز در زمانه آخر ظاهر خواهند شد ❊

تاریخ

❊ ❊ ❊

آنکه او مهدی است و هادی خلق … ذات والای اوست شادی خلق
جمعه دهم هفتم محرم بود … که از آفاق غیبتش فرمود
اختلاف ولادت آن شاه … هست پیدا میان خلق الله
یافتم سال غیبتش بسند … مهدی صاحب زمان آمد ۲۵۵

عبد الله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد و دو هجری است و سال وفات دوصد و شصت و یک تاریخ اینست

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود … بکمالات دین مسلم بود
سال تاریخ نقل او بی شک … خردم گفت هادی آفاق ۲۰۲
سال مولود آن یگانه وطاق … صاحب اهل عدن گفت ملک ۲۶۱ ۶۱

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند و یرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت نیکو زد و بمکه رفت در انجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و از انجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی وستین و مائتین و یقال فی سنه ست وستین و مائتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دوصد و شصت و هفت استخراج میباید

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم … صاحب معرفت بقلب سلیم
بود از عون ایزد متعال … عمر آن شاه یکصد و ده سال
سال نقلش که دلنشین بوده … گفت سلطان اهل دین بوده ۲۶۷
صاحب بلخ بود آن سلطان … تارک سلطنت شد از دل و جان
از جمادی نخست بست و ششم … بود کان شاه شد بچرخ نهم
قبر او در ولایت شام است … نور بر وی ز صبح تا شام است ۶۷

ابو عبد الله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی و ابو بکر بیکند نیست و شاگرد ابو الحسین رزین هروی بوده و عمر او صد و بست و دو سال بود و عمر استاد او صد و بست سال و ابو الحسین شاگرد عبد الواحد زید بصری است و عبد الواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبد الله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسین علی رزین در زیر درخت خرتوت گویند

۲۴ ذات او عمدهٔ زمان و زمین	سال مولود او است صاحب دین جسم پر نور او است در بغداد	سال ترحیل آن خدا آگاه روح پر فیض او بجنت شاد	شد رقم صاحب جنان ابعد

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبد الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در خمس و اربعین و مائتین از دنیا برفت چون جنازهٔ او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشیدند هیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود و گرپس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخزن الاصلین نوشته شد +

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اش نام است	قدوهٔ اولیای ایام است	سال استقرار آن ولی زمان	خردم گفت باز عدن و جنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه و هجری ششم ماه رجب رحلت نموده و تاریخ از مخزن الاصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل سال مولود آن خدا آگاه	بود بی شک خلیل رب جلیل گفت هاتف عزیز دین الله سال نقلش ز اوج هفت طبق	ماه شوال بود و شانزدهم صبح آدینه و نهم ز رجب هاتف غیب گفت قطب الحق	که طلوعش نمود چون انجم بود کان قطب شد ز دو القب ۲۵

سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد و بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده و صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث و خمسین و مائتین در ایام خلافت المستعین بالله عباسی از دنیا رفته و در خطهٔ بغداد مدفون گشته تاریخ از مخزن الاصلین + + + + + + + + + +

عمدهٔ اولیا سری سقطی باز تاریخ سیوم رمضان	قدوهٔ اصفیا سری سقطی روز ترحیل او سه شنبه و آن مرقد او بخطهٔ بغداد	روز آدینه بود و سلخ رجب لیک بی شبهه سال رحلت آن هست بی شبهه موضع ارشاد	که گذشت از جهان بعیش و طرب شده مرقوم زیب عدن جنان ۲۶

امام علی نقی بن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب سال ولادت او دو صد و سیزده هجری است و سال وفات دو صد و پنجاه و پنج در بغداد موضعی که آن را سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را ارفع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید و تجذیر میگیرند و بر طبق عقیدهٔ اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است ❖

تاریخ + + + + + + + +

آن نقی زمان امام همام بود دو شنبه و سیوم ز رجب باز سال وصال آن شه دین	هادی خلق و رهنمای انام که نقی شد بسوی حضرت رب ساکن عدن شد بصدق و یقین	سال مولود او ز روی سند سال نقلش باتفاق جهان مرقد پاک او به سر من رای	اکمل الاکمل است گفت خرد که نقی بود زیب دین برخوان عالی را شده است کار کشای ۲ ۲۵

یحیی بن معاذ

بتاریخ سیزدهم رمضان سنه دو صد و پنجاه و هفت رحلت نموده و در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخزن الاصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او	اهل آفاق را ملاذ است او	روز شنبه که گرد خرم جان	سیزدهم بود و اند مه رمضان

سلخ ذیقعده و سه‌شنبه بود — که تقی سوی خلد عزم نمود — سال هم وا دان تقی زمان — زین نه فرد و م بیرون شده برجهان ۲۲۰

مرقد پاک اوست در بغداد — رحمت حق همیشه بروی باد

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم بالله در گذشته پیش از احمد حنبل بسالها و پیر بزرگ سید اشتند از احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از آن سنه دوصد و بست و پنج استخراج می‌یابد ✣

تاریخ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

بشر حافی که قدوهٔ بشر است — بخدا راه دان و راه بر است — روز عاشوره چارشنبه بود — که ز آفاق بشر نقل نمود

سال تاریخ نقل او بی‌شک — صاحب عدن گفت حور و ملک ۲۲۵ — مرقد عالی اش به بغداد است — جسم در رحش از فیض حق شاد است ۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرآت آفتاب نما مسطور است که نامش طیفور بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه بود و بصحبت امام جعفر حاضری بود عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم بتاریخ بست و هشتم ماه شعبان در سنه اربع وثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی وثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می‌آید سنه دوصد و سی هجری استخراج می‌یابد ✣

تاریخ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

سلطان سالکان ره حق ابا یزید — چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید — در سال قاف و سین بوجود از عدم — در را و لام رحلت او گشت از جهان ۲۳۴

حاتم اصم

از قدمای مشایخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می‌پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت آواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده باز باستفسار مسئله مقید شد و حاتم نیز از آن باز خود را کر ساخت و از آن است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دوصد و سی و هفت فوت کرد ✣

تاریخ از مخبر الواصلین ✣ ✣ ✣ ✣

آنکه او بود عارف یزدان — نام او حاتم اصم بدان — سال تاریخ نقل آن مسعود — قبلهٔ اهل دین خرد فرمود ۲۳۷

در نواحی بلخ مرقد اوست — بر سریر بهشت مسند اوست ۲۳۷

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دوصد و چهل فوت کرد و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از آن سال دوصد و سی و نه استخراج می‌یابد تاریخ

آنکه چون خضر بود نیک رویه — نام او احمد ابن خضرویه — قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست — اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست

عقل تاریخ آن ولی احد — گفت جاوید محو حق احمد ۲۳۹ — مرقد او به بلخ مشهور است — تا قیامت بفیض معمور است ۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نه گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و از آن سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رنجانید در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در آنجا دوازدهم ربیع الاول سنه دوصد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده ✣

تاریخ وفات از مخبر الواصلین ✣ ✣ ✣ ✣

آنکه او بود احمد حنبل — شد از و فخر علم و زیب عمل — بود در مذهبش بصدق و یقین — قطب کونین شاه محی الدین

...بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت سه سال و شش ماه و چند روز در زندان کرد لشکریانش او را
ساخته بودند فوت کرد و بعد از وی لشکریان المهدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز
...بود در سنه دو صد و پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو
...یازده ماه و چند روز در سنه دو صد و هفتاد و نه هجری فوت کرد او را معتمد موفق نیز خود پسند بعد از وی برادرزادهٔ او المعتضد بالله
...وفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دو صد و هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت
...دی پسرش المکتفی بالله بن معتضد مسند خلافت را زین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد و نود
...درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله بن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید

+ + + +

ذکر پادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان معتمد بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان و غیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده
سال در زمان معتمد بالله در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از و برادر او عمرو بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد
و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراء النهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید
او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را گرفته تمام داشت انقراض مملکت بنی لیث او را اسلم شد و احوال آل سامان
هشتم امام است امام علی موسی رضا بن موسی الکاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابی‌طالب در سنه یکصد و چهل و هشت هجری
در مدینه ولادت یافته امام او در سال ... و بتاریخ نهم صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد بزهر ... در مشهد مدفون

+ + + +

تاریخ از مخبر الواصلین

+

آن امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ضامن دان	بهر بار روز حشر ضامن دان	
گفت هاتف بهر ولی و نسب	سال مولود او امام نجیب	بود آدینه و نهم ز صفر	کز دنیا امام کرد سفر	١٤٨
سال ترحیل آن امام زمان	خرد مر گفت صاحب ایمان	روضه او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان	٢٠٣

امام شافعی

در ... و کیاست یگانه بود و مرحوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود امام او را عذاب
کند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر که نه درست باشد ...
خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزی که ابوحنیفه رحلت نموده بوجود آمده و وفاتش روز بیست و چهارم ... در ایام خلافت مامون عباسی اتفاق شد

+ + +

تاریخ از مخبر الواصلین

شافعی بود در مجتهدین	بحر علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود سلخ رجب	کرده شافعی بحضرت ...	
سال مولود از نجل دان	سال ترحیل و مقتدیش خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	بزمین در زمان و کون ...	٢٠٤

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی‌طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی
دو صد و بیست هجری ... فوت شد و در بغداد مدفون گشته + تاریخ التقیه + + + + + + + + + + + + + +

آن امام ...	نسب او زکی و ...	در جهان بود صابر و ...	شده سال تولد ...

سیگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند و بر و نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مایتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است
چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است	راز دان علیم و علام است بی شک و ریب ای ستوده خصال		او ز دنیا بجهد نقل نمود دل معروف گشت سال وصال	بیستم از مه محرم بود

۲۰۰

مات سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مایه المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد خلافت بست سال و شش ماه و سیزده روز درگذشت بعد از وی برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دو صد و بست و هفت درگذشت سر من رای که مشهور است بسامره بنا کردهٔ اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هر کس آنرا بیند مسرور گردد و تا بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی نقی
۱۱ و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون المعتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون عمر او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و هیجدهم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم ثامن و خلیفه مثمن میگفته اند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری ازین جهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال سنه دو صد و چهل و هفت باشارهٔ پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد و چهل و هشت هجری درگذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ بادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز بادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک بادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیز ترین بادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصل ترین خلفای که مستنصر بودند پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نمانده بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از آن او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده و اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و نهم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری از جهان رفته ؛

تاریخ

پیشوای زمانه یوسف بود
از رجب ماه بست و نهم بود
نقل او موجب تأسف بود
که بفردوس رحلتش فرمود
سال نقلش زهفت بام فلک
قاضی شرع مفتی اسلام
سال ترحیل او بلا اشتباه
گفت محبوب عدن حور و ملک
ذات او بود در خواص و عوام
گفت هاتف امام دین الله

امام موسیٰ کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد و در جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون رشید خلیفه بغداد [illegible] مقبره او و مقبره امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را در آن دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

آنکه موسی کاظمش نام است
روز جمعه امام نقل نمود
قدوهٔ روزگار و ایام است
از رجب ماه بست و پنجم بود
مرقد آن امام در بغداد
خلق را هادی خفی و جلی است
ملک العرش و حور خلد برین
هست بی شبهای بلند نژاد
سال مولود او امام ولی است
سال نقلش بگفت عمدهٔ دین

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود
ابن ذات پاک احمد بود
سال نقلش که بزرگ عصرت
ماه اوج فلک ملائک گفت

فضیل عیاض باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مایه در مکه هنگامیکه مقری سورة الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد ؛ تاریخ ؛

چون فضیل عیاض واصل حق
بجز امید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او
بود و داد و واصل الله نوشت

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وی گذر کرد پاره از آن بدو داد چون آن ترسا وقت شب با زن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را به معلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثة گفت نی قل هو الله احد هر چند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هر چند معلم بزدش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی با موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چند گاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه آدمیان در وی دعوی کردند جهودان و ترسایان و مومنان هر یکیا

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورده اعرابی را پرسید که تو دانی که من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام بر جست و قرابه شراب از پیش او ببرد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمدت خلافت او یک سال و یک ماه بود بعد از آن برادرش هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرده و در انجا مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با وی جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بابای المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است تاریخ وفات او ازین ابیات دریافته

تاریخ

۶۰ آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است	مرقدش عالیشان بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان (۱۶۰)

داود طائی

در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود و بیست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده بود پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان بخیر و ترسای بر دیگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با حلال خود صحبت کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مایه در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است	قدوه خاص و عمده عام است	شاهباز رواق خلد برین	بجز او کیست در زمان وزین
سال نقلش خرد بحکم سند	گفت داود واصل ایزد (۱۶۵)		

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

آنکه نامش شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود	قبر او در ولایت ختلان	۱۷۴ گل عدن هست سال رحلت آن (۱۷۴)

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود +

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود	سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
بود یکشنبه از ربیع دویم	شده تاریخ نقل او هفتم	بود چون رهنمای دین متین	۱۷۹ سال ترحیل اوست قدوه دین (۱۷۹)

و دار فنا افتاد و او را تقید کرده تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سیصد و سی و پنج سال بعد از وفاتش
ملک شاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

سال هشتاد بو حنیفه بزاد	در جهان داد علم و عقد بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجهش وفات افتاد

۱۵۰

تاریخ از مجمع الواصلین

آنکه او بود جهبد زمان	نام او بو حنیفه نعمان	پدر نسبش بود ثابت زاهد	بر و بر شرع مصطفی آگاه
تاج دینش امیر و قنبر	خادم منبرش صغیر و کبیر	سال مولود آن شه والا	سر علما است یا سر فقها
روز سنفار ادهم شعبه دان	بود تاریخ چارم شعبان	لیک از روی اختلاف امم	از رجب ماه بود چاردهم
	عقل تاریخ او چو گوهر سفت	سال ترحیل او شلی گفت	

۱۵۰

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا سلخ صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و دو ماه و چند روز است اول ایشان ابو العباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و بعد از آن سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بعارضهٔ چیچک درگذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب بالمنصور بن محمد مشهور بدوانقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافه نمود و ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید نسبت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه در آن شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود و از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن در آن دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند و الله اعلم بالصواب با جمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد قبر برای او کندند بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در مردم بخیل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانیق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری درگذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تکد و بسیار گرسنه و تشنه

تاریخ

آن امام که بافرشش نام است هفت ذیحجه و دوشنبه بود	هادی خاص و مرشد عام است که سوی عدن شاه عزم نمود	سال مولود آن سعید و رشید سال انتقال آن شه دوران	عقل با صد نشاط گفت مجید هاتف غیب گفت باز خوان ۱۱۴

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر	بود دلی بیش و کم زپنجه و هفت	یکصد و چارده زهجرت بود	که سفر کرد و سوی جنت رفت

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی ازان گویند که قرآن نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت نموده واین تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب سال نقلش باتفاق سند	عجمی بود آن عزیز نجیب هادی اهل دین بگفت خرد	هفتم ماه صوم و شنبه بود سال فوتش سروش ربانی	۲۰ که ز دنیا حبیب نقل نمود ۲۱ گفت بوده حبیب یزدانی

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبر ششم در بقیع است و آن گنبدی است که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن اسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق	لقب اوست ثابت و لائق آنکه او بود خسرو دوران	سال مولود آن شریف نجیب سال نقلش مه جهان برخوان	هاتف از اوج عرش گفت حبیب ۱

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین	رفت در بر حلقی غنم خود زنزد	شد تولد در هشتاد و سه	۱۰ در صد و هشت و چهل رحلت نمود

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنا بر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طای و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسین در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنا بران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و معاونت و نصرتش نمود او و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند والا بتو ملحق می شدم اتفاقاً این نامه بدست ابو المنصور

نوشته است بعداز وی برادرش سلیمان بن عبدالملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود و در سنه نو

فوت شد گویند او بر روز قریب یکصد طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است

عمر ابن عبدالعزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک

درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده‌اند که اول بنای خانه کعبه از آدم

که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعدازان عمالقه آن را تعمیر نمودند بعده قبیله جرهم و بعدازان قریش که ر

هم بایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعدازان عبدالله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعدازان ح

که امیر الامرا عبدالملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبدالله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد و بعدازان هارون

در زمان خود خواست که بنای تازه نماید و از امام مالک مصلحت جست او گفت که تا خانه کعبه را بر همین نهج باید گذاشت و الا نه هر بادشاهی در ایام خ

از راه تعصب تغیر و تخریب خواهند نمود

ماة دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این ماة عمر بن عبدالعزیز بر سریر خلافت ممکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبدالملک در سنه یکصد و یک هجری
بر سریر خلافت پا نهاد و بعداز حکومت چهار سال و یک ماه و شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعداز وی هشام بن عبدالملک
که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری
درگذشت بعداز وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد و مدت
ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعداز وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند
بعد خلافت شش ماه فوت شد بعداز وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد
روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون
ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان ازان وقت که خلیفه شد بکر در تغرات
نشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شدائد مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و
دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان در یکی از محاربه که با ابو العباس داشت کشته شد
بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ
مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبدالملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد
سال بود و این تاریخ در وفات او در بحر الواصلین مرقوم است +

حسن بصری آن خدا آگاه	مقتدای همه ولی الله
+ تاریخ +	در سنه بست و یک ...
+ در صد و ده وفات در جنت است	۱۱۰

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام

م است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت کرده و این تاریخ در باب
وفات او از کتاب بحر الواصلین نوشته شد

ودختر خود بتو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح او در آیم عبدالله ابن زبیر را رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود بجهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزیکه ولایت مصر از وی برود مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابوموسی اشعری را که مردی عالم و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابوموسی اشعری روان شد در اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری چون پیشتر رفت با امام حسین ؑ دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابوموسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام قاسم و پس از آن پیغام حسین ؑ زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم بهر که میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و وصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت بخواهی امام حسین ؑ را بخواه زن گفت نکاح من با حسین ؑ بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابوموسی نکاحش با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر ربا کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین ؑ را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده بتاریخ غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از عزلت امام حسن ؑ نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین ؑ فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس نمود و اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه انحراف ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش هجری فوت کرد و بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و ما وراء النهر و خوارزم را نیز بدست آورده و در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

یزید بنام فرستاد و شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری ...
و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعیان روز شهادت او را روز ع...
و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند بنی امیه اولاد معاویه و یزید و تابعانش اگویند...
کرد و نیز بعید دکم از سال وفات میشود چندی ازان افیست تاریخ جمعه و عاشر محرم بود   که سوی خلد امام ...
۴۰ سال فوتش بگفت غمگینی   سر دین را بریبل دینی ایضاً   من چه گویم کربلا را واقعات   آه می آید برون از ...
واین هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن ...
است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند واین تاریخ از مولف ...
این اوراق است در باب وفات پنجتن یعنی محمد و فاطمه و حسنین و علی و حسن + تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن / احمد و فاطمه و حسین و علی حسن	در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن / تاریخ فوت شان بجو الا از پنجتن	برغنچه را گشودم و جستم ز هر گلی / اول دو حرف بهر محمد و فاطمه	ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من / باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسین است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد بادشاه فارس بود +

تاریخ از کتاب بحر الواصلین

آن امام زمانه زین عباد / شب شنبه امام نقل نمود / سال نقلش خرد بماتم غم	سن او ماه در زمانه نزاد / هیجدهم از محرم بود / زور قم ماه و رفت از عالم / در بقیه مزار آن شاه است	۱۰۱	آنکه او هست رتبه اعلی / سال ترحیل آن شه بی عیب / سال نقلش بسینه ما برست / رحمت حق نثار آن ماه است
			شد و سال ولادتش والا / زیب دین بود گفت هاتف غیب / گفت هاتف ولی ز عالم رفت

در کیفیت خلفای بنی امیه

اول خلیفه از خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

... بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود و منقول است که روزی رسول الله ...
... ندامن در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن بکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند شقی ...
... معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد و کژدمی بران نشسته بود سر آلت را ...
... نیش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفته که تا بعورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بضرورت مجامعت بر عورتی ...
... او بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون ...
... شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد و یزید نظر بعیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد ...
... زوجیت زن عبدالله زبیر عداوت برامام حسین گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت ...
... سر چنین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو تا آن هم تو رسانم ...
... پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بکمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست ...
... شد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عم پیغامبری میخواهم که در حق تو نکویی کنم

طلبیده مشورتی درمیان نهاد وازروی تواریخ نیز تعیین یافت که مدفن او درهمین زمین است بعد از توجه وتردد حفره ظاهر شد که درمیان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد وبر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله فقط وسلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است وروز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است ومولد منورش تاریخ پسر جان آن است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد وبعد ازان ملک باشد وچون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود وآن شش ماه ازان حسن بود وچون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد ومعاویه مدام بر دفع او میکوشید تا آنکه پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر وحیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه وحشم امام حسن را زهر در عسل وخرما آمیخته داد ودر مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بدو فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد وجان داد واین مقدمه بشب جمعه بست وهشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل وهشت سالگی بوقوع آمده وبعضی هفتم صفر سنه تسع واربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را دور ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا کردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد وهم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش محمد بن علی که مشهور به محمد حنیفه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گورغریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

ایضاً		تاریخ از مولف	
ازان تاریخ فوتش آمده گل	برنگ گل حسن ابن علی بود	شود تاریخ فوتش زان هویدا	بگیرای مومنان پای حسن را

واین چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

پنج ماه وسه روز یا شش ماه	بعد حیدر خلافت آن شاه	کنیت او ابو محمد دان	حسن آن بادشاه کون ومکان
سفر بهشتش در مه صفر فرمود	بود تاریخ هفتم ای مسعود	بجهان فتنه ها وآفت شد	ختم بر ذات او خلافت شد
حیف آفاق ماند بی اسلام ۱۳۲	هاتفم گفت سال فعل امام	آن دو حرف است سال حلت شاه	انتهای تمام بسم الله

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است وپسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است وروز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت ومولد مدینه تاریخ سال مولود او سر دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت وخلافت بر یزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده درخشم شد وگفت من در بیعت او چگونه درآیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید در مکر وحیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیاید که با تو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهلبیت خود بطرف کوفه روانه شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر دو فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد وامام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد ازان سرش را از تن جدا ساخته ودختران وزنان او را قید کرده نزد

ثردو را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانه رسید که آواز دف و نی ازان
جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله تمام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر وافتاد آتش عشق او در
عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیله تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علی در جنگ نهروان ایشان را
رسانیده و چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرطی اگر قتل علی ابن ابیطالب
کر او پدر و برادرم را کشته است او قبول نمود آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجا روانه گشته
وقت می جست روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی بمسجد آمده به نماز استاد و سجده اول
بجا آورد همینکه سر از سجده بر داشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد ازان آن هر سه کسان از انجا
گریختند چون حضرت امام حسن و امام حسین را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طایر روحش
بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه شب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه
سال مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود و تاریخ نعیمه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی + تاریخ از مرات
۴۰ ابن ملجم سر علی چو برید سال فوتش ازان عیان گردید
و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

		تاریخ	
۴۰ گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چو انگشت بگزی	باز سال شهادتش گر جست	بیگمان آخر و حرف علی است
۴۴ سال فوتش دگر بقیه بخوان	وای صد وای زینب شه زنجان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر از وست

۴۴
۴۰ و علی را هیزده پسران و هیزده دختران بوده اند از انجمله شش پسران در حین حیات علی فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسین
در کربلا شهید گردیدند از جمله فرزندان یکی امام حسن دوم امام حسین سیوم عباس علی چهارم محمد حنیفه که در جزیره دریای شور جنگ
کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بعالم قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت
دران شب جسدش را بنجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است
مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا ازان اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائة یعنی بسال
یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که در انوقت خلیفه بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند بپشته که مدفن
آن امیر بود پناه بردند هارون هر چند سگان را بران آهوان دوانید و جانوران پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و بازگشتند هارون
متعجب گردیده پیرمردی دران حدود می بود باز نمود که جسد امیر المومنین علی در انجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم
طواف بجا آورده مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضد الدوله دیلمی در سنه
سیصد و شصت و هفت بر تربتش عمارت عالی ساخت و پس از وفات آن خان عمارات بران افزود و خواجه عبد الکریم
در نسخه بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون جات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه
در تواریخ سلف مرقوم است نا مجوست افعال ساکنان بمشابه تخریبی خراب شده که حالا اثری از آثار و بنای آن پیدا نیست
مگر مسجدی که در محراب آن امیر المومنین را مجروح نموده بود بدستور بر قرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در
حوالی که آن امیر را زخم زده و بعضی جلی نوشته اند که ابتدا مقتل امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد
که خواجه خیران که از اقربای بلخ است بر تربتش راجعست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

روز آدینه نقل فرموده	هفدهم از مه رجب بوده سال نقلش ز درد و غم برخوان	سال عمر شریف آن مسعود ماند آفاق خالی از سلطان	ابن جوزی دو کم نود فرمود

٣٢

امیر المومنین عثمان رض ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف بنسب رسول عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بود و تاریخ وفات از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه صاحب حیا بوده سوی فردوس او چو عزم نمود	حامی دین مصطفی بوده جمعه و هژدهم ذی الحجه بود	ده و دو سال در خلافت ماند بود که او دال خیر و احسان بود	خلق را در ره شریعت نمود در سنه دال رحلتش فرمود

٣٥

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمی داشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با ترا با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مجمع الواصلین هست که از ان سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ معمیه

عمدهٔ اولیا اویس قرن نقل کرد از جهان خرم حال در سنه سی و هفت یا سی و دو	قدوهٔ دهر مقتدای زمن بشب جمعه هفدهم شوال ناصری گفت سال رحلت او	اویس سوی علی مدد فرمود فرقهٔ منکر از شهادت اوست سال نقلش باتفاق بخوان	در قتالیکه با معاویه بود متفق بر وفات در جلیست او حیف آدمی برون شده از جهان

٣٩

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

عم زادهٔ رسول هست و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول هست و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسول دختر خود فاطمة الزهرا را باو داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسول و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاوات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علی رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفته و به مخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شده و درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علی باخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شگوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان هست که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان روداده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

ابو بکر صدیق از اہل قریش است و دخترش عایشه در حباله نکاح رسول بود و نامش عبدالله بن عثمان بن ابی عامر
کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او به مره بن کعب به نسب رسول می‌پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم
سنه احدی و عشرة الہجرة واقع شده مہاجران و انصار ابوبکر صدیق را بیعت نمودند و بر خود امام گردانیده خلیفه رسول
او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابوبکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند
خالد دمشق را فتح نمود بعد از روز ابوبکر صدیق ازین جہان انتقال فرمودند وفاتش در سال سیزدهم از ہجرت در ماه جمادی الآخر
شصت و سه ساله بوقوع آمد و مدت خلافت او دو سال و سه ماه و چند روزی نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تا

آنکه او صادق لوری بوده		یار پیغمبر خدا بوده		عمر آن شاه صادق الاقوال		او ولی اشتباه و شصت و سه سال
بر سریر خلافت از تقدیر		پنج ماه و دو سال ماند امیر		بست و دویم جماد الاخری بود		کرد دار البقاش نقل مو
		عقل سال وصال او فرمود		در سن ۱۳ رفت صاحب جود		

۱۳

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن ریاح بن عبد الله قرط بن زراح بن عدی
بن کعب بن لوی در نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول می‌پیوندد و دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده و چون ابوبکر صدیق
پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بعد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین
خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابوبکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت
که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو
امیر المومنین باشی بعد از ان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر
روم که هرقلیس نام داشت برآورده و در سال شانزدهم از ہجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز
گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر
کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از ہجرت در شهر مدینه
روی داد و در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین		چون ز دنیا بشد بخلد برین		همچو صدیق صادق الاقوال		عمر او نیز بود شصت و سه سال
کرد شاهی بدولت و اقبال		بست و شه روز شش مه و ده سال		شنبه و عشره محرم بود		که عمر نقل زین جهان فرمود
بسکه در عدل سعی دکردش بود		در سنه ۲۳ رحلتش فرمود		سال نقلش خرد بحسرت خواند		وای صد وای عدل ۲۳ بیکس ماند

۲۳
۲۳

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر
رسول بوده دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس است
که بتاریخ هفتدهم رجب سنه سی و دو ہجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات
او از مخبر الواصلین نوشته شد + + + + + + + +

تاریخ

در جهان بود آنکه خیر الناس		نام نامی او بگو عباس		آن فروغ چراغ مطلبی		عم یار محمد عربی

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت برد بشیر بن البرا پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده هرچند میخائید نمی توانست از دهان بیندازد و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواند و حال پرسید زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود میداند و اگر نیست مردم از وی خلاص شوند ششم غزای وادی القری بود و آن هم درین سال بود و بعد از غزای خیبر دو درین سفر جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامداد ایشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی او هم بخواب رفت در روز دیگر جمله اصحاب از گرما آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را تصدیق کرد هفتم غزای خبطه بوده و امیر لشکر ابوعبیده بود و مردم در آن وقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و ایشان بدان آسودند گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابوعبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرده و مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود از هجرت هشتم غزای موته بود و در رومیان هزیمت شدند نهم فتح مکه بود و رسول درین سال ده هزار مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابوسفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر عبدالمطلب عبدالمطلب را سیزده پسران بودند ابوطالب و عباس و حمزه و حارث و ابولهب و الغداک و عبدالله پدر محمد و ابوجهل و المقوم و زبیر و قثام و ضرار و عبدالکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ هفدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبر الواصلین به سلخ ماه ذیقعده واقع شده در ین جنگ امیر حمزه به شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبر الواصلین مرقوم است این است تاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست	✣	که خدا و رسول هر دو گواست	✣	برره شرع مصطفی بوده	✣	عم پیغمبر خدا بوده	
روز جنگ احد شهید شده	✣	پیشوای همه سعید شده	✣	سلخ ذیقعده و دوشنبه بود	✣	که شهادت بیافت آن مشهود	
عمر او بود پنجه و نه سال ۵۹	✣	کان زمان رفت زین جهان ملال	✣	سال نقلش نه کم نه افزون شد	✣	اهل دین از زمانه بیرون شد ۱۱۳	۳

فاطمة الزهرا بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر بسال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده دران سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر فاطمه هیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از و بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین تتمیه

فاطمه آنکه سیده نسا	✣	برگزیده ز بضعة مصطفی	✣	در شرف بهتر از همه نسوان	✣	دختر مصطفی است بیشک دان	
اوست بی اشتباه بنت رسول	✣	لقب او صفیه است و بتول	✣	بعد شهنشاه سید کونین	✣	نقل کرد آن عفیفه دارین	
بود تاریخ سیوم از رمضان	✣	که شده فاطمه بعدن جنان	✣	سال فوتش ز تتمیه برخوان	✣	ماند دنیا بماتمش بیجان ۱۱	۱۱
قبر او جنب روضه سرور	✣	گفته اند اهل دین بفضل و هنر	✣	لیک بر مدفنش خدا است علیم	✣	این سخن بس بود بطبع سلیم	

ذکر خلافت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

زعم مُنی شصت و سه بنوت گزیده است + به مکه سیزده و در مدینه ده هست **ایضا** عمر النبی گذشت و ستین و فی النبوة عشرین + و فی مکة ثلث عشر و فی المدینة عشر
و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بیست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان بادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی از آن تاریخها اینست به تعمیه خارجی + **تاریخ به تعمیه** + + + + + + +

چو شفیع الوری بحکم خدا	+	شد ز دار الفنا بقصر بقا	+	عمر آن شاه قبلهٔ آمال	+	ابن عباس گفت شصت و سه سال
روز مولود و نقل آن محمود	+	گفت شاه نجف دوشنبه بود	+	سال انتقالش خرد به تعمیه خواند	+	از محمد زمانه خالی ماند
١١ شد رقم سال نقل آن عالی	+	حیف بی احمد است دین خالی	+	باز تاریخ نقل او برخوان	+	گشته شد از فراق او بی جان
١١ سال انتقالش بگو به ناله و آه	+	کز مدینه بشد سوی الله	+	چون مولف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این تاریخ		

١١ در وفات اوست + **تاریخ از مولف** + + + +

١١ وقت نزع روان بخواند رسول + کلمهٔ لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر بگیر الا هو

ایضا

١١ سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه وسلم اول غزاء بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزاء احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد سیوم غزاء خندق بود و در رئیس لشکر کافران ابو سفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و هزیمت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ شتافتند و مولف گوید که این عجیب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ سفر لیسند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت سفر لیسند چهارم غزاء بنی لحیان است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاده درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها بپادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد پنجم غزاء خیبر بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی یهود پرسید که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد و گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

هستی ازین عالم بر داشت و این واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه در حیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده

اسامی زوجات اولین و بهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود و بعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عایشه بنت ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود و مناکحت با او در مکه فرموده و حفصه بنت عمر بن خطاب و ام سلمه بنت ابی امیه و ام حبیبه بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود و پیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود و ازو دختری داشت حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند و جویریه بنت حارث و صفیه بنت حی ابن اخطب و زینب بنت جحش که زوجه زید بن حارث بود و چون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست و میمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود و زینب بنت خزیمه و چهار زوجگان دیگر ازانجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند و اسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمان جامی دریافت گردد

دریافت گردد ✤	رباعی	✤ ✤ ✤

زوجات نبی که پاک بودند همه ✤ بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب ✤ میمونه صفیه سوده ام سلمه

و رسول را از خدیجه چهار دختران و سه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه و زینب و رقیه و ام کلثوم و از پسران طاهر و طیب و قاسم و از کنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اند رباعی

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است ✤ پس طیب و طاهر ز سر تعظیم است
با فاطمه و رقیه و ام کلثوم ✤ زینب شمرا ز تراسر تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود بعد از یک سال و سه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول سنه دهم از هجرت فوت کرده و نوشته اند که همدران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود و کسوف واقع بود مگر بروز سلخ ماه و مولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود و اغلب که غلطی در تاریخ کرده باشند تا اهل اسلام این واقع را از معجزات تصور ننمایند و الله اعلم بالجمله هر یکی ازین پسران که مذکور شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود و زینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود و رقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود و گویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد و عتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد و چون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد و چون رقیه از دنیا رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد و همه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول زنده بود و الحاصل چون رسول پنجاه و سه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف مدینه هجرت نمود و بتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسید و اهل اسلام آغاز سنه هجری از همین سال مقرر داشته اند از غره ماه محرم و آن روز مطابق است با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد و بیست و دو عیسوی و موافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد و سی و سه اسکندری و گویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه مقیم بود و بعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت و چون شصت و سه ساله شد رخت هستی ازین عالم بر داشت و مدت عمر و اقامت او در یثرب و بطحا که مکه و مدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد ✤ بیت ✤

سال پنجاه و پنج روز بعد از آن سانحه از ما در بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق بیست
با بیستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بیستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلطی نماید زیرا که راویان بالاتفاق می‌نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سررشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها ۞ همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند پیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بود و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبد الله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بوده و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد از آن وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آن وقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بیست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائه اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد از آن دعوت ظاهر کرد اما پیش
از آن که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود بعد از آن خادم او زید
ابن حارث بعد از آن علی ابن ابی طالب که در آن وقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبد الله و چنین آورده اند که پدرش عبد الله نزدیک وفات
خود عبد المطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رشته حیات
ببرید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بیست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد از آن چون بعمر بیست و هشت ساله رسید خدیجه را بعقد آورد
و عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و از وی یک پسر و یک
دختر داشت بعد از وی ابو هاله دیگر خواست و از وی نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بیست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و پنج ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد و سال رحلت

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و آن صبح روز
عشرت انگیز و روز می مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول آنکه عید فسح یهودیان بود دوم آنکه نیر اعظم دران روز سه
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم آنکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف مبرا شده بجلوه گری تمام رخ برآورده جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم خداوند
عیسی المسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی المسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بنهاد
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند در سی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد و چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پر الم بروز جمعه سوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آخر روز عید فسح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود و بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمدند
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود اشاره
بمحمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابو البشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته +

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور
ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و دران وقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تهدیم و تخریب
خانه کعبه بمکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان باریده ایشان را پست و هلاک ساخته بودند و الله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوقوع پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در همان

نامور و از نامور تارخ پیدا شد و او را آزر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد
و دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را اسرو
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش لب
حسد برده او را در چاه کنعان انداختند و تجاران او را از آن چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست قطفر که رییس مصر نیز
فروختند و زوجه قطفر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش بر او نرسید او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون پادشاه مصر او را از قید رهائی بخشید و یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب با پسرش
یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
همچون او دیگری بر نخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد از این است که او را کلیم الله میخوانند از معجزه او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل را که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از آن دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود در آن دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار و پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار و چهار صد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از آن که با هم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسب مریم بچهل واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت همدران روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بندگی حق سبحانه مشغول بود
فرشته امینی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشته مذکور گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایه خدا تعالی بر تو خواهد نمود
بنابران آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و نبوتش تا ابد خواهد ماند و الیسابات که زوجه زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری و ضعیفی ششماه است که از قدرت کامله حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او پیشتر از آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز
بیست و پنجم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیان گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از تاریخ عیسوی قدیمی موافق بیست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال تاریخ رومی

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی ست که آن تعین لسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الٰهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد بگیرند نه ملفوظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوبه بر آید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه بر می آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و بعضے از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ بر آورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری محل فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظے را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ ظفر تاریخ دیدند * بے باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده باشند آنرا بآئین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ بر آید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف ان مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمای در وفات همایون پادشاه یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبرآباد یافته نیز برهمان قسم ست اما بدین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد بر می آید مصرع بگفت هشتصد یکهزار و سه از سال *

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصه هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که دران هست پیدا کرد بعد ازان آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را بر آورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت چون از تلبیس ابلیس ثمره شجره ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث بوجود آمد و از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند و از پسر او متوشلح نام و از متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح شش صد ساله شد طوفان آمد و جمله جهان را آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالے کشتی طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیشتر از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ



پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثنای سیر کتب تواریخ متقدمین و متاخرین تاریخهای منظومه وغیره که مورخان صاحب
وبلاغت درباب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلنداقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت تباهی و اهتمام
عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند سطری چند بلحاظ اینکه چنین تاریخهای مرغوب هر ترتیب و بسهولت بدست آید
ونیز برای رفع شک و شبهات که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین سندی نیست
برپرچه کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعی بهم رسید در انتظام آن کرسے
برثبت دهر کی راکه جابجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده بر تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و
شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است بر رشته ترتیب کشید و سپس شمه از احوال هرکس که
تاریخ او درین کتاب مندرج گشته با بعض حالات عجیبه صاحب کمالان و کرامات غریبه درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات
[illegible] تمام است از کتب معتبره و جیده بقید قلم و ضبط رقم در آورد تا خوانندگان را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگاری بماند چون
[illegible] مرتب گردید به مفتاح التواریخ موسوم ساخته بامید اینکه مصرع گر قبول افتد زهی عز و شرف +
[illegible] جناب مستر هنری میرس الیت صاحب سکرتری گورنمنت ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب
[illegible] این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که مائه سیزدهم مات از هجرت است بنابران
[illegible] بیت فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست + هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست +
[illegible] بیت [illegible] گر سهوی یا خطائی بنظر افتد بر عجز زبانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح
[illegible] بر خطاهای [illegible] طعنه مزن + که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود + اگر ناظران این نسخه
[illegible] این سواد قرطاس [illegible] واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند رباعی

[illegible] است بی نظیر ‏ ‏ چار حرف اولین را از وصلی محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از بلبل ‏ ‏ میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

بیمن فضل کبریا خالق متعال در سنین ماضی و حال واستقبال بمقتضای بنزل اول

بهار ازهار معانی گلزار انوار خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت درج جواهر متانت مهر سپهر سلاست مسمی



نتیجهٔ طبع لطیف فکر لطیف دبیر بی‌نظیر منشی دانشور صاحب رای سلیم و صاحب طلاقت اهل علم صاحب وقت دوران حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی از نو حسن طبع یافت

تمت

فہرست کتاب مفتاح التواریخ

بیمن فضل خدای ... سنین ماضی و حال و استقبال بنفقتا کشا

بهار ازهار معانی گلزار انوار خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشواره فصاحت روح جسم متانت سپهر سلاست مسمی



نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر بی‌نظیر منشی دانشور صاحب رای سلیم و صاحب طبع مستقیم صاحب وقت سعید و اوان حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی لوح حسن طبع یافت

چمن قفل کشای غنچہ خزاں سنبلستاں صبا استقبال ضحی و لحن بلبل نغمہ مقال

بهار از بار معانی گلزار انوار خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت روح جسم متانت سپهر سلاست مسلسل

نتیجه طبع لطیف و فکر لطیف دبیر بی نظیر پرور منشی دانشور صاحب رای سلیم و صاحب طبع مستقیم ... حسب فرمائش ... سعادت دوان حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی از حسن طبع یافت